



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صالح

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

ترجمہ

العقائد

عبدالحسین امینی

جلد ۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الغدير

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	ترجمه الغدير - جلد ۱۴
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	شعراء غدیر در قرن ۰۹
۱۲	غدیریه حافظ بررسی
۱۲	نکوهش گزافه گوئی در برتر خوانی ها
۱۲	بررسی سخنان او در دم مرگ و پشیمانی او
۱۲	اشاره
۱۶	سه کاری که بوبکر از انجام ندادنش پشیمان شد
۱۸	سه زمینه بازپسین
۲۰	جلوگیری از آبرو ریزی
۲۱	پرسش یک یهودی از بوبکر
۲۱	پیک های ترسایان و پرسش های ایشان
۲۳	بیایید تا تندروی را بشناسیم
۲۴	گواهی های پیامبر و یارانش بر دروغ بودن لاف هاشان
۲۶	نشانه هایی بر داناتر بودن بوبکر و بررسی آن
۲۶	تنها او می دانسته که پیامبر هم می میرد
۲۷	پاسخ وی با پیامبر یکسان بوده
۲۹	تنها او می دانسته که پیامبر را کجا باید به خاک سپرد
۳۲	تنها او می دانسته پیامبران ارث نمی گذارند
۳۲	اشاره
۳۳	چرا پیامبر آن سخن را به وارثانش نگفت
۳۳	فدک را پیامبر به فاطمه بخشیده بود

- ۳۳ اشاره
- ۳۴ فرازهایی از سخنرانی او درگیر و دار فدک
- ۳۵ آیه های قرآن که می رساند پیامبران ارث می گذارند؟
- ۳۵ اشاره
- ۳۵ آیا این آیه ها ارث بردن از سرمایه دانش پیامبری را می رسانند؟
- ۳۷ برای دشنام گویی به علی عمویش را دشنام گو شناسانده اند
- ۳۸ فرمان نامه مامون درباره فدک
- ۴۰ دست به دامن دروغ ها
- ۴۲ دلیری بوبکر
- ۴۲ اشاره
- ۴۴ به گواهی علی، بوبکر دلیرترین مردم است
- ۴۴ اشاره
- ۴۸ استدلال به هودج
- ۴۹ سخن اسکافی در پاسخ جاحظ
- ۵۴ به گواهی قرآن، بوبکر دلیرترین مردم است
- ۵۶ گواهی ابن مسعود
- ۵۶ پایداری خلیفه بر بنیاد عقیدتی
- ۵۹ جانسپاری خلیفه در خداپرستی
- ۶۲ ورزیدگی خلیفه در اخلاق
- ۶۲ اشاره
- ۶۳ دیگر دشنام گویی های بوبکر
- ۶۵ گزارشی دروغ در بردباری بوبکر
- ۶۵ اشاره
- ۶۵ تندى و درشتى او با دختر پیامبر

- آزرده شدن فاطمه و واکنش های او ۶۵
- پوزش خواهی خلیفه از زهرا ۶۶
- سخن جاحظ ۶۷
- نگاهی در یک سخن آزار دهنده ۶۹
- گزارشهایی از پیامبر درباره حدیث فاطمه هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده ۶۹
- اشاره ۶۹
- اسامی پنجاه و نه تن از سنیان گزارش دهنده حدیث ۷۰
- احادیث غلو آمیز یا قصه های خرافی ۷۴
- اشاره ۷۴
- خورشید بر چرخ گردنده ۷۴
- توسل به ریش بوبکر ۷۶
- گواهی بوبکر و جبرئیل ۸۰
- انگشت پیامبر و نقش ۸۰
- پهنای بهشت بوبکر ۸۲
- خدا از بوبکر حیا می کند ۸۳
- کرامت دفن ابوبکر ۸۴
- جبرئیل از هیبت بوبکر به خاک می افتد ۸۶
- داستانی مشتمل بر کرامتی از بوبکر ۸۸
- بوبکر پیرمردی سرشناس و پیامبر جوانی ناشناس ۹۱
- اشاره ۹۱
- نقش انصار در دو بیعت ۹۵
- گزارش هجرت ۱۰۰
- بوبکر سالخورده تر از پیامبر ۱۰۵
- مسلمان شدن بوبکر پیش از تولد علی ۱۰۶

- ۱۱۳ بوبکر سالخورده ترین یاران پیامبر
- ۱۱۸ بوبکر در کفه ترازو
- ۱۱۹ توسل خورشید به بوبکر
- ۱۲۰ ماده سگی مامور از میان دیوان
- ۱۲۲ ارمغان بوبکر برای دوستدارانش
- ۱۲۴ ابوبکر در قاب قوسین
- ۱۲۵ دین و گوش و چشم آن
- ۱۲۷ بوبکر و پایگاه او نزد خدا
- ۱۲۹ پیامبر از بوبکر و عمر یاری می گیرد
- ۱۳۰ اشباح پنجگانه از زادگان آدم
- ۱۳۵ بوبکر بهترین کسان است در همه آسمان ها و زمین
- ۱۳۶ پاداش پیامبر و بوبکر
- ۱۳۷ دوستی و سپاسگزاری واجب بر توده مسلمان
- ۱۳۸ بوبکر در کفه ترازو
- ۱۴۰ پدر هیچ کدام از مهاجران جز بوبکر مسلمان نشد
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۲ مسلمان شدن پدر و مادر بوبکر
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ مسلمانی پدر بوبکر
- ۱۵۰ مسلمانی مادر بوبکر
- ۱۵۴ بوبکر و پدر و مادرش در قرآن
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۵ آیه ای دیگر درباره بوبکر و پدرش
- ۱۵۶ هدف از بگو مگو

۱۵۸	آنچه روشن می کند ابوطالب مسلمان بوده
۱۵۸	اشاره
۱۵۸	سروده های بسیاری از او
۱۷۱	کارهای نیکو و سخنان شایسته سپاسگزاری که به آن برخاسته
۱۷۱	اشاره
۱۷۵	باران خواستن ابوطالب از برکت پیامبر
۱۷۶	ابوطالب در زاده شدن امیرمومنان
۱۷۷	آغاز کار پیامبر با ابوطالب
۱۷۸	ابوطالب پیامبر را گم می کند
۱۸۱	ابوطالب در آغاز دعوت پیامبر
۱۸۴	گفتار ابوطالب به علی: با پسر عمویت همراهی کن
۱۸۵	سخن ابوطالب: خود را به پهلوی عمو زاده ات پیوند زن
۱۸۶	بوطالب و دلسوزی اش برای پیامبر
۱۸۷	ابوطالب و پسر زبیری
۱۸۷	سرور ما ابوطالب و قریش
۱۹۱	سرور مکیان و نامه قریش
۱۹۴	سفارش های ابوطالب در هنگام مرگ
۱۹۵	سفارش های ابوطالب به زادگان پدرش
۱۹۶	حدیثی از ابوطالب
۱۹۷	آنچه خاندان و کسانش از او گزارش کرده اند
۱۹۷	اشاره
۲۰۸	سخن امام سجاد
۲۰۸	سخن امام باقر
۲۰۹	سخن امام صادق

سخن امام رضا	۲۰۹
انجامین سخن	۲۰۹
نسبت هایی که کسانی از وابستگان او به وی داده اند	۲۱۳
اشاره	۲۱۳
چهل گزارش در مورد مسلمانی ابوطالب	۲۱۴
نگارش های جداگانه در مورد مسلمانی ابوطالب	۲۲۷
سروده هایی در ستایش او	۲۲۹
ستایش های منظوم	۲۳۸
اشاره	۲۳۸
دلبر حقیقت در نامه الغدير	۲۳۸
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۲۴۲

ترجمه الغدير - جلد ۱۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادى : الغدير فى الكتاب و السنه و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدير / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی رضا میرزاحمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج. ۳ : ۹۶۴-۳۰۹-۹۶۴۳۰۹۳۶۶۶ ؛ ج. ۴ :

۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۶ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۷ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۱۰ :

۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲ ؛ ج. ۱۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۲۰-X

وضعیت فهرست نویسی : فایا(چاپ دوم/ برون سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی شیخ الاسلامی، جلد سوم جمال

موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف رازی، جلد هفتم و هشتم اکبر

ثبوت، جلد نهم و دهم جلال الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیفا).

یادداشت : ج. ۹، ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدير.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدير.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق — اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمد تقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/الف ۸ غ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۹۶۷۲

شعراء غدیر در قرن ۹۰**غدیریه حافظ بررسی****نگویش گزافه گوئی در برتر خوانی ها****بررسی سخنان او در دم مرگ و پشیمانی او****اشاره**

آورده اند که عبد الرحمن پسر عوف بر بوبکر راست رو - خدا از وی خوشنود باد- درآمد و این هنگام او در همان بیماری بود که به مرگ وی انجامید پس دید اندوهگین است . عبد الرحمن به وی گفت: خدای را ستایش که رو به بهبود می روی ابوبکر - خدا از وی خوشنود باد- پرسید آیا تو چنین می بینی؟ پاسخ داد آری گفت " : به راستی من سرپرستی شما را به کسی سپردم که در دل خود او را بهتر از شما می دانستم و هر یک از شما خشمناک از آن است که می خواهید، کار به دست شما باشد و نه او، چنان دیدید که گیتی روی آورده ولی هنوز روی نیاورده و همین که روی آور شد، پرده های ابریشمین و بالش های دیا برگیرید و خفتن بر بستری که از پشم آذربایجانی باشد چندان نتان را به درد آرد که گوئی بر روی خار و خس افتاده اید به خدا سوگند اگر کسی از شما را پیش کشیده و بی هیچ گناهی گردن بزند برایش بهتر از این است که در گرداب جهان به شناوری پردازید و شما فردا نخستین کسانی هستید که مردم را گمراه نموده و آنان را از شاهراه، به دست چپ و راست می کشانید ای راهنما آن سپیده بامدادی است یا دریا؟ پسر عوف گفتش: خدایت بیامرزاد آرام بگیر که این تند و تیزی، بیماری تو را دوباره سخت می کند و مردم در برابر دستور تو، تنها به یکی از این دو گونه واکنش می نمایند یا برداشت ایشان همانند تو است که باتو همراه اند یا با تو ناسازگارند ولی باز هم چنانچه دوست داری تو و دوست را راهنمایی

[صفحه ۲]

می کنند و ما گمان نداریم که تو جز نیکوکاری خواسته باشی و همیشه شایسته مردمی می مانی که دیگران را به راه شایسته می آرد و هرگز هم افسوس این را نمی خوری که چیزی از جهان را از دست داده ای . ابوبکر - خدا از وی خوشنود باد - گفت آری من افسوس این را نمی خورم که چیزی از جهان را از دست داده ام مگر این که دوست داشتم سه کار را که انجام داده ام نکرده بودم و سه کار را که به جا نیاوردم انجام می دادم وای کاش در پیرامون سه زمینه هم از برانگیخته خدا - درود خدا بر وی - پرسشی می کردم .

ولی آن سه کاری که ای کاش نکرده بودم: ای کاش خانه فاطمه را برای هیچ چیز بازرسی نمی کردم هر چند در آن را برای نبرد با من می بستند و ای کاش فجاه سلمی را زنده نمی سوزاندم، یا به آسانی می کشتمش یا پیروزمندانه و از سر اندیشه ای درست آزادش می ساختم و ای کاش روزی که در سقیفه (= سایبان) ساعدیان آن گیر و دارها برپا بود من این کار را به گردن یکی از آن

دو مرد - عمر و ابو عبیده - می انداختم تا یکی از آن دو به فرمانروائی رسد و من دستیار وی باشم . ولی آن سه کاری که کاش انجام می دادم: آرزو می کنم روزی که اشعث پسر قیس را در بند کرده و به نزد من آوردند گردن او را می زدم زیرا به گمانم می رسد با هیچ کاربدی روبرو نمی شود مگر در انجام آن یاری خواهد داد و هم ای کاش در هنگامی که خالد پسر ولید را بر سر از کیش بازگشتگان فرستادم خودم در ذوالقصره می ماندم تا اگر مسلمانان پیروز شوند که پیروز شده اند و اگر شکست بخورند خود، آهنگ دیاهر می کردم یا کمک می رساندم و نیز ای کاش در هنگامی که خالد پسر ولید را به شام فرستادم عمر پسر خطاب را هم به عراق می فرستادم و دست هر دو را در راه خدا باز می گذاردم - این جا بوبکر دو دست خود را دراز کرد - و باز ای کاش از پیک خداوند - درود خدا بر وی - می پرسیدم که این کار با کیست؟ تا هیچ کس با او به کشمکش بر نخیزد و دوست داشتم که از وی پرسیده

[صفحه ۳]

بودم آیا انصار نیز در این کار بهره ای دارند؟ و دوست داشتم از وی درباره مرده ریگ دختر برادر و عمه پرسشی کرده بودم زیرا دل خودم برای پاسخ به این دو پیش آرام نمی گیرد .

این گزارش را ابو عبیده در "الاموال" ص ۱۳۱ آورده است - و نیز طبری در "تاریخ" خود ج ۴ ص ۵۲ و ابن قتیبه در "الامامه و السیاسة" ج ۱ ص ۱۸ و مسعودی در "مروج الذهب" ج ۱ ص ۴۱۴ و ابن عبد ربّه در "العقد الفريد" ج ۲ ص ۲۵۴ میانجیان گزارشگر آن نیز همگی از مردانی هستند که می توان به سخنان پشت گرمی داشت و چهار تن از ایشان نیز کسانی اند که نگارندگان شش "صحیح" گزارش هاشان را سرمایه آئین می شناسند .

امینی گوید در این گزارش ۹ چیز است که سه از آن میان را جانشین پیامبر در روزی که باید به کار بندد نمی دانسته که ما درباره یکی - زنده سوزاندن فجاءه - با گستردگی سخن رانیدیم

ولی این که آرزو کرده است ای کاش کار را به گردن یکی از آن دو مرد می افکند می رساند که این جانشین پیامبر در بازپسین روزهای زندگی اش دریافته است که کاری که به آن برخاسته (جانشینی پیامبر و انجام کارهای او پس از مرگش) بر بنیاد آئین خدائی نبوده است زیرا برگزیدن جانشین و کسی که پس از مرگ دیگری باید به کار او برخیزد با خود همان کسی است که پس از او به جانشینی نیازمندیم و باید پس از او به کار وی برخیزد و این همان چیزی بود که دوم جانشین پیامبر پس از روزگاری دراز آن را دریافت و گفت: دست فرمانبری دادن مردم به بوبکر، کار و رویدادی بی اندیشه و ناگهانی بود همانند آنچه نادانان پیش از اسلام می کردند ولی خداوند، مردم را از بدی آن نگاهداشت

[صفحه ۴]

و هر کس مانند آن بار از مردم دست فرمانبری بگیرد بکشیدش

نمی دانم این ناشایستگی که - آن دو - در برنامه خود برای برگزیدن فرمانروا یافتند آیا در کسی است که کار برگزیدن را به انجام رسانید؟ یا در کسی که برگزیده باشد؟ یا در هر دو؟ یا در این که هرگز بتوان با برنامه گزینش، جانشینی برای پیامبر برگماشت؟ که هر کدام را خواسته باشند راه خرده گیری بر روی ما باز است و اینک گروه های پیامبران و برانگیختگان در برابر ما هستند که از برگماشتن جانشین خود برای پس از مرگشان - آن هم با دستورهای آشکار - رو گردان نبوده اند و هرگز هم جانشینان ایشان را

پیروانشان بر نگزیده اند .

آیا این پندار خردمندانه است که بگوئیم اگر کسی در گذشت انجام سفارش های او - که نیازمند دست بردن در چیزهایی است که بر جای نهاده - با مردمان بیگانه ای است که از چگونگی چاره اندیشی اش در کارها ناآگاهند و از خواسته های او - و از روشی که خوش داشته در گردش دادن دارائی و خانواده خود به کار ببرد - دور؟ مگر مرده در هنگام زندگی، پرورش خردمندانه نیافته و شایسته مردان را از دیگران نمی شناخته و نمی دانسته کسانی که بر خود می پیچند و سرودگوی آزمندی آنان را به پیش می راند و گرسنه چشمی افسارشان را در دست دارد و دیو شره بر آنان فرمان می راند، چه ها در دل می پروراند؟ آیا تو بر آنی که با همه این ها باز هم سفارش هائی برای پس از مرگش نمی کند تا آنچه را از وی به جا مانده، خوراک شکم چرانان و بهره یغماگران گرداند؟ نه

چنین نخواهد کرد چون خوبی خاندانش را می خواهد - و این را که دارائی اش را در راهی شایسته به کار افتد، چنانچه شیوه مسلمانان نیز از روزگار یاران پیامبر تاکنون به همین گونه بوده و آئین اسلام نیز درستی آن را بر زبان آورده و برای سفارش های آدمی که پس از مرگش به کار بسته می شود دستورها و برنامه هائی

[صفحه ۵]

داده و در دو کتاب " صحیح " آمده که پیک خدا - درود خدا بر وی و خاندانش - گفت هر مسلمان چیزی داشته باشد که بتواند برای پس از مرگ درباره آن سفارشی کند، شایسته نیست دو شب را به روز برساند مگر آن که سفارش نامه یاد شده را نوشته نزد خود داشته باشد - این را بخاری آورده و بر بنیاد گزارش مسلم: ... سه شب را به روز برساند ... پس عمر گفت: از آن گاه که آن سخن را از پیک خدا - درود خدا بر وی - شنیدم هیچ شبی بر من نگذشت که سفارشنامه ام در نزد من نباشد نووی در " ریاض الصالحین = گزارش های شایسته مردان " ص ۱۵۶ می نویسد در درستی این گزارش همه همداستانند . " خداوند سفارش کرد و برانگیختگان او نیز سفارش ها برای پس از مرگشان کردند

و از این روی پیروی از ایشان از برترین کارها است

اگر سفارش برای پس از مرگ نباشد آفریدگان بسرگشتگی و گمراهی می افتند و با چنین سفارش ها است که کشور داری در میان دولت ها پایدار می ماند برنامه آن را به کار بند و فرو مگذار که خداوند از آغاز هستی، دستور به این سفارش داده گروهی را یاد کردم و به دنبال آن نیز، سفارش هائی که خداوند، به ایشان کرده بود و گرنه پدید آوردن دستوری درباره این سفارش ها از من نیست "

پس اگر سفارش کردن برای پس از مرگ پیرامون کالاهای ناچیز و نابودی پذیر گیتی، استوار باشد پس چرا آن را در جانشینی راهبرانه پیامبر و آئین

[صفحه ۶]

جاویدان نپذیریم که هم نیکسازای جان ها و آبروها و دارائی ها و فرمان ها و منش هارا از آن می خواهیم و هم آشتی و سازش و آن چه را شایسته توده است؟ چون و چرا نباید داشت که یک بشر عادی نمی تواند دورترین چشم انداز این مرزها را با خرد خویش

بنگردد و بر این بنیاد چاره ای نیست جز این که برانگیخته درستکار، خود از سوی پروردگارش جانشین پس از خویشتن را برگمارد تا پیروان او نیز در پی وی بیفتند.

و در ج ۱۳ ص ۲۶۹ و ۲۷۰ از ترجمه "غدیر" اندیشه عایشه و عبد الله پسر عمر و معاویه و سخن مردم را باز نمودیم که می گویند: "چوپان یا ساربان یا کارگزار یک زمین، هیچکدام را نرسد که آن چه را زیر دست خود دارد بی سرپرست رها کند و از سوئی هم سرپرستی مردم دشوارتر است از شتر و گوسفند". پس این دستوری که همه در آن همداستانند چگونه - در روز سقیفه - توده از آن چشم پوشیدند؟ و چرا گوش ها در جای خود نماند که آن را بشنود و زبان ها از بازگو گری آن لال گردید؟ و در آن روز خردها آن را به فراموشی سپرد تا پس از روزگاری چند، مردم از آن سخن گویند و توده گزارش آن را دهند؟ برای چه پیامبر - درود خدا بر وی - توده خود را همچون شتران افسار گسیخته و سر خود رها کرد و با این کار درهای آشوب هائی گمراه کننده و سخت تیره را بر روی ایشان گشوده پیروان خویش را ناچیز انگاشت و زیردستانش را از گوسفند و شتری که زیر دست کسی باشد خوارتر پنداشت؟ چنین گمان هائی از بزرگ ترین پیامبران به دور است زیرا او - درود خدا بر وی و خاندانش - به راستی جانشین خویش را - که باید پس از وی سفارش هایش را به کار بندد - خود برگماشت و با دستور و سخنی آشکار جانشین خود را نشان داد و این را به پیروانش نیز رسانید ولی - چنانچه در گزارش درست آمده - به کسی که پس از او باید به انجام سفارش هایش پردازد سپرد که پیروان وی با او نیرنگ خواهند

[صفحه ۷]

باخت و هم به او گفت: به راستی تو پس از من با رنج هائی روبرو خواهی شد علی پرسید آیا دین من درست می ماند؟ پاسخ داد دین تو درست می ماند و به علی گفت: کینه هائی در سینه های گروه هائی هست که آن را آشکار نخواهند کرد مگر پس از من و به او گفت: علی به راستی تو پس از من گرفتار می شوی پس مبدا به پیکار برخیزی "کنوز الدقائق = گنجینه های باریک نگری"

از مناوی ص ۱۸۸

وانگهی جانشین پیامبر که کارش به پشیمانی کشیده چرا آرزو می کند که کاش در روز سقیفه آهسته خود را از چنگ این کار رها می کرد و آن را به گردن یکی از آن دو مرد - عمر و ابو عبیده - می افکند؟ آیا پشیمانی او انگیزه اش کاری درست بود که انجام گرفت؟ که درستی پشیمانی ندارد یا از کاری نادرست بود که پیش آمد کرد و اگر چنین باشد بنیاد جانشینی راهبرانه پیامبر که لافش را می زنند بر باد است.

و تازه چرا آرزومی کند که کاش آن را به گردن یکی از آن دو مرد می افکند؟ ما انگیزه ای برای ویژه گردانیدن آن دو به این پایگاه نمی شناسیم زیرا در میان یاران پیامبر، بزرگ تران و دارندگان برتری ها هستند که این دو مرد به مرز هیچ کدام از آنان نمی رسند و این دو - بانگش به آنچه از منش های یاران پیامبر دریافته ایم - اگر هم نگوئیم از کم ارجتر بنشانند به راستی و هر چه آشکارتر می توانیم بگوئیم از برترین ایشان نیز به شمار نمی رفتند، آن هم با کسانی که در میانه بودند و پیش از همه، سرور ما فرمانروای گروندگان - درود بر او - دارای پیشینه ها و برتری ها، و سرافراز به دامادی و خویشاوندی پیامبر و با آن بسندگی در چاره اندیشی و رنج هائی که در راه آئین برد و دارنده روز غدیر و دیگر روزهای نمایان و ایستگاه های بلند آوازه و روان بزرگ ترین پیامبران - با نگرش به سخن

[صفحه ۸]

آشکار نامه گرامی خدا - و بر کنار ازهر ناپاکی - با نگرش به آیه پاک نمائی -

چرا نخواست آن گوی را به سوی او بیافکند تا توده را در راهی همواررہسپار کرده در شاهراهی روشن به گام زدن وادارد و راه راست را در پیش رویشان بگشاید تا او را رهنمائی ره یافته ببیند تا ایشان را به بهشت برساند که همه این ها را بزرگ ترین پیامبران - درود خدا بر وی و خاندانش - درباره او گفته بود و بخشی از آن در جلد نخست ص ۳۶ و ۳۷ از برگردان پارسی گذشت ولی بازرسی خانه فاطمه - درود خدا بر وی - خوش نداریم با پیش کشیدن آن تیره روزی ها دل ها را بخراشیم و همانچه را پیشتر در جلد ۵ ص ۱۸۳ تا ۱۸۵ از برگردان پارسی و در ص ۲۶۸ تا ۲۷۳ و از ص ۳۰۰ تا ۳۰۷ از جلد ۱۳ آورده ایم بس می دانیم . و فشرده آن گزارش سهمناک این که بانوی راست رو - درود خدا بر وی - درگذشت وبا دلی که از انجام دهنده این کار پراز خشم بود و او - درودهای خدا بر وی - پس از هر نمازی که گزارد بر او نفرین فرستاد و اگر به شگفتی می آئی جا دارد که می بینی این دار و دسته، این رسوائی ها را درجائی به بار آورده و در آن درماندند که آوای پیامبر - درود خدا بر وی و خاندانش - گوش ها را پر کرده بود که می گفت: هر کس این بانو را می شناسد که شناخته، و هر که او را نشناخته بداند که او پاره تن من است و دلم، و جانی که در میان دو پهلویم است هر که او را آزرده مرا آزرده و می گفت: فاطمه پاره تن من است هر چه او را ناخوش بیاید مرا ناخوش آمده و هر چه او را بیازارد مرا آزرده . و می گفت: فاطمه پاره تن من است هر که او را خشمناک ساخت مرا خشمناک ساخته

[صفحه ۹]

و می گفت: فاطمه پاره تن من است هر چه او را دلگیر سازد مرا دلگیر ساخته و هر چه او خرسند دارد مرا خرسند داشته و می گفت: فاطمه پاره تن من است هر چه او را شادمان سازد مرا شادمان ساخته و می گفت: فاطمه خداوند برای خشم تو خشمگین می شود و برای خشنودی ات خشنود می گردد با این آوا است که در می یابی پشیمانی جانشین پیامبر جا داشته، جز آن که در هنگامی پشیمان شده که راهی برای باز یافت گذشته نمی دید، پشیمان شد و کار گذشته بود و پیش آمده بود آنچه پیش آمده بود، پشیمان شد و بانوی پاکدامن راست رو در دل خاک ها، و بادل و جانی لبریز از خشم بر وی

سه کاری که بوبکر از انجام ندادنش پشیمان شد

ولی سه کار - از آن نه تا - که جانشین پیامبر از انجام ندادنش پشیمان بود می رساند که واکنش او در برابر آن نه از روی اندیشه و بینائی در کار بوده نه بر بنیاد دستوری از آئین، تا دریافته است که در هر سه جا لغزیده و شالوده گرفتاری هائی سخت را ریخته و به دنبال آن، مردم را به تیره ترین روزها نشانیده و کسی که در میان مسلمانان بر جای پیامبر می نشیند نباید کاری بکند که چنین دنباله هائی داشته باشد و روشی پیش گیرد که به فرجام پشیمانی بار آرد و داستان اشعث پسر قیس می رساند که پشیمانی جانشین پیامبر به جا بوده زیرا آن مرد

[صفحه ۱۰]

پس از آن که روی از کیش بگردانید و گناهای از وی سرزد و با مسلمانان به پیکار برخاست و گرفتار شد، او را دستگیر ساخته به نزد جانشین پیامبر بردند که به وی گفت: تو خود می دانی چه کردی اکنون به گمان خودت با تو چه رفتاری خواهم داشت؟ پاسخ داد با من نیکوئی می نمائی، بندهای آهنین را از پیکرم می گشائی و خواهرت را به همسری من در می آری چرا که من برگشتم و اسلام آوردم بوبکر گفت من نیز چنان کردم پس ام فروه دختر ابو قحافه (= پدر بوبکر) را به زنی به وی داد و او شمشیر خود را از نیام برکشیده به بازار شتر فروش ها رفت و هیچ شتر نر یا ماده ای ندید مگر آن را پی کرد مردم بانگ برداشتند که اشعث کافر شد و او چون کار خود را به پایان برد شمشیر را بیفکند و گفت به راستی و سوگند به خدا من کافر نشدم ولی این مرد خواهرش را به من داد و ما اگر در شهرهای خود بودیم به گونه ای دیگر سور می دادیم * ای مردم مدینه بخورید و ای دارندگان شترها بیائید مانند آن را بستانید و آن روز همچون جشن قربانی گردید که وبره پسر قیس خزرجی نیز در این باره گفت:

"به راستی اشعث کندی در روز دامادی اش چنان سوری داد

که برای فراهم کردن آن، بار تبهکاری هائی گران را بر دوش خویش هموار ساخت

به راستی شمشیری را برهنه کرد که هیچگاه خود را در نیام ندید

- مگر در پیکارها و آن هم در کله ها و گردن ها

- اندرون و دست و پای کره شتران و اسبان و استران .

و شتران کاروانی را نیام آن شناخت .

روزی که جوان کندی (= اشعث) را دیدی به او بگو:

تو برترین سرفرازی های آدمیزادگان را برده ای "

و هم اصیغ پسر حرمله لثی از سر خشمی که این پیوند دامادی در او

[صفحه ۱۱]

پدید آورد گفت:

"یکی از کندها را آوردی که روی از کیش ما بگردانید

و پیمان شکنی را به بالاترین جای آن رسانید که بیرون شدن از آئین باشد

پاداش پیمان شکنی اش آن بود که جان او را زنده بداری

و دستمزد بیرون شدنش از آئین این بود که دوشیزه ای را به همسری او در آری .

و اگر او از گرفتن آن زن و پذیرفتنش به همسری خویش سرباز می زد .

البته کابین او را نیز از خویش می دادی

و اگر بیش از این می خواست ده تا مانند آن را نیز به همسری او در می آوردی و باز ده تا دیگر هم در پی او می فرستادی

بوبکر را بگو که پس از ای کار خویش، قریش را زشت نمودی

و نام آوری و آوازه نیکوی آن را به گمنامی دگرگون گردانیدی

اگر تو در پی سرفرازی بودی آیا در میان تیره خودت (تیمیان مره زاده) هیچکس دیگر نبود که خواهرت را به او دهی؟

اگر پس از آن که او را به نزد تو آوردند می کشتی

البته برای خواهرت نامی نیکو فراهم می آوردی و اندوخته ای شایسته می نهادی ولی اینک آن چه را با کندی کردی کاری بایسته بر تو می شناسد .
که در برابر انجام آن نه ستایشی برای خود فرا گرفتی و نه پاداش داری "

سه زمینه بازپسین

آن سه زمینه بازپسین، که جانشین پیامبر آرزو کرده است که کاش

[صفحه ۱۲]

از پیک خدا - درود خدا بر وی و خاندانش - می پرسید، ما را آگاه می سازد که وی در دانستی های وابسته به این کیش، تا چه اندازه بی بهره و در دریافت دستورهای آن، اندک مایه بوده چندانکه فرمان های مرده ریگ بری را نمی دانسته با این که جانشین پیامبر در میان مسلمانان خواه ناخواه با پرسش هایی در پیرامون آن بسیار روبرو می شود و باز همین ها می رساند که وی در بنیاد جانشینی پیامبر دو دل بوده که آیا با دستور و سخن آشکار پیامبر است؟ یا با گزینش مردم؟ و اگر دومی باشد آیا تنها ویژه کسانی است که با پیامبر بمدینه کوچیدند؟ یا یاران اواز شهر یاد شده نیز بهره ای از آن دارند؟ که هر کدام را بگیریم در می یابیم که او در بالا- رفتنش از تخت جانشینی پیامبر در کار خویش به باوری استوار و راهبرانه پشتگر می نداشته است و ما در این جا به جز روان آزاده تو را به داوری نخواهیم خواست و سخن درست نیز انگیزه خشم نباید باشد .
وانگهی من هیچ جایی برای این آرزو نمی بینم زیرا اگر وی از پیامبر - درود خدا بر وی و خاندانش - پرسشی در این زمینه می کرد پاسخی نمی شنید مگر همانند این سخن:

هر کس که در برابر او من از خودش به وی سزاوارتر هستم علی نیز در برابر او به همین گونه است (بر گردان پارسی غدیر ج ۱)
و نیز این سخن: به راستی من در میان شما دو چیز گران به جای می گذارم نامه خداوند و خاندان و تبار خویش
و این سخن: به راستی من در میان شما دو جانشین می گذارم نامه خدا و خاندان خودم

[صفحه ۱۳]

و این سخن: علی در برابر من همان پایگاه را دارد که هارون در برابر موسی داشت مگر این که پس از من پیامبری نیست (= ج ۱ ص ۷۷ و ج ۵ ص ۳۳۲ تا ۳۳۴ و ۳۲۵ تا ۳۳۱)
و سخن وی به علی: آیا خشنود نیستی که تو در کنار من همان پایگاه را داشته باشی که هارون در کنار موسی داشت جز این که تو پیامبر نیستی، و شایسته نیست که من بروم مگر تو جانشین من باشی (= ج ۱ ص ۹۷ و ج ۵ ص ۳۲۵ و ۳۲۷)
و این سخن: نیروی آموزشگر نهانی مرا از سه برتری علی آگاه ساخت: این که به راستی سرور مسلمانان است و پیشوای پرهیزگاران و مهتر سپید رویان "مستدرک حاکم" ج ۳ ص ۱۳۸

و این سخن (به فاطمه): به راستی خداوند روی به مردم زمین کرد و از میان آنان پدرت را برگزید، و او را برانگیخته گردانید و بار دیگر که روی به مردم زمین کرد شوهرت را برگزید و با نیروی آموزشگر نهانی به من بفرمود تا تو را به همسری او درآرم و وی را

کسی گردانم که پس از مرگ، سفارش های ویژه ام را به کار بندد = "ج ۵ ص ۵۷ و ۵۸، ج ۴ ص ۲۰۲"

و این سخن: علی بزرگ ترین راست روان و جدائی نهنده این توده است که درست و نادرست را از یکدیگر باز می شناساند و در میان گروندگان به این کیش، به پادشاه زنبوران می ماند در کنار ایشان و او دری است که برای رسیدن به من باید از او گذشت و او جانشین من است پس از من = "ج ۴ ص ۱۹۴ تا ۱۹۷"

و این سخن: علی درفش راهنمائی است و پیشوای دوستان من و فروغ کسانی که از من فرمان برند و سخنی که پرهیزگاران همیشه به همراه دارند، هر که او را دشمن داشت مرا دوست داشته و هر که او را دشمن داشت مرا دشمن داشته = "ج ۵ ص ۲۰۷"

و این سخن: علی برادر من و کسی است که پس از مرگم سفارش های

[صفحه ۱۴]

ویژه ام را انجام داده و میراثم به او می رسد و پس از من جانشین من است = "ج ۴ ص ۱۴۳ تا ۱۶۰"

و این سخن: علی سروری است که باید او را بزرگ دارند، مایه امید مسلمانان و فرمانروای گروندگان به کیش ایشان است جایگاه راز من و دانشم و دروازه من است که به او پناهنده شوند، او است کسی که در میان خاندانم - و پیروان نیکوکارم - سفارش های ویژه ام را پس از مرگ به کار بندد و اوست برادر من در این جهان و جهان دیگر = "ج ۵ ص ۲۰۵"

و این سخن: علی برادر من و دستیار من و بهترین کسی است که پس از خود به جای می گذارم = "ج ۵ ص ۵۵ و ج ۴ ص ۱۹۵ و ۱۹۶"

و این سخن: علی با حق است و حق با علی، از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من درآیند = "ج ۵ ص ۲۹۶ تا ۲۹۹"

و این سخن: علی با حق است و حق با علی و بر زبان او، هر جا علی بگردد آن نیز خواهد گشت = "ج ۵ ص ۲۹۹"

و این سخن: علی با قرآن است و قرآن با علی، از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من درآیند = "ج ۵ ص ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۲"

و این سخن: علی از من است و من از علی و او پس از من سرپرست هر کسی است که به این کیشن گرویده = "ج ۵ ص ۵۶ و ۳۵۴ تا ۳۵۶"

و این سخن: پس از من در برابر هر مرد و زن که به این کیش گرویده علی از خودش نیز به وی سزاوارتر است = "ج ۱ ص ۴۱ و ۹۷"

و این سخن: خداوند علی را همان پایگاه در کنار من بخشیده است که مرا در برابر خودش = "ج ۱ ص ۵۱"

و این سخن: در میان همه کسانی که به این کیش گرویده اند علی پس از من سرپرستی است که من بر گمارده ام "مسند احمد" ج ۱ ص ۲۳۱

و این سخن: علی در برابر من همان پایگاه را دارد که من در برابر پروردگارم

[صفحه ۱۵]

"السیره الحبلیه" ج ۳ ص ۳۹۱ و نیز = "ج ۵ ص ۵۶"

و این سخن: پس از من علی سرپرست کسانی است که به این کیش گرویده اند "تاریخ خطیب" ج ۴ ص ۳۳۹

و این سخن: هر کس خدا و برانگیخته او سرپرست وی باشند علی سرپرست وی است = "ج ص ۱ ص ۷۷ و ۷۸"

و این سخن: هیچکس از سوی من نباید پیام گزاری کند مگر خودم با مردی که از من باشد (علی رامی گوید) "الغدير" ج ۶ ص ۳۳۸ تا ۳۵۰ و "ج ۱ ص ۹۴ تا ۹۹ و ج ۵ ص ۵۶"

و این سخن: هیچ پیامبری نیست مگر همانندی دارد و علی همانند من است = "ج ۵ ص ۵۷"

و این سخن: من و علی در روز رستاخیز و در برابر پیروانم پشتوانه روشنگری هستیم "تاریخ خطیب" ج ۲ ص ۸۸

و این سخن: هر کس علی را فرمان برد مرا فرمان برده و هر که در برابر او نافرمانی نمود از فرمان من سر پیچیده "مستدرک حاکم" ج ۳ ص ۱۲۱ و ۱۲۸

با این سخنان آشکار پیامبر چگونه بوبکر که به جانشینی او برخاسته چنان آرزویی می کند؟ مگر در روزهایی که او - درود خدا بر وی و خاندانش - بانگ برداشته و با هر گونه رنگی از سخن و گفتار که در پندار آید بر گماشتن جانشینش را آگاهی می داد گوش ها سنگین بود؟ یا در میان آن گروه، کسانی برای ساخت و پاخت های پنهانی شان خود را به کری زده بودند؟

یا برای این جانشین پیامبر همان پاسخ بس نبود که چون او - درود خدا بر وی و خاندانش - آئین خود را به گروه های تازیان پیشنهاد کرد با آن که فرمانروای گروندگان به او - علی - و بوبکر نیز هر دو با او بودند ولی چون سخن به تیره عامریسر صعصعه رسید و ایشان را به سوی خدا خواند گوینده ایشان از او پرسید اگر ما بر سر این کار از تو پیروی کنیم و آنگاه خداوند

[صفحه ۱۶]

تو را بر کسانی که با تو سازگاری می نمایند پیروز کرد آیا در دیده تو شایستگی آن را یافته ایم که پس از تو ما سرپرست کار باشیم؟ پاسخ داد به راستی کار در دست خدا است و آن را هر کجا خود بخواهد می نهد

آیا خلیفه می پنداشت پیغامبری - درود خدا بر وی و خاندانش - که سرپرستی کار را پس از خویشتن وابسته به خواست خداوندگار پاک می داند اگر چنین پرسشی از وی می کرد پاسخ می داد: این کار با گزینش توده است - هر چند بایستگی های همداستانی و گزینش درست - چنانکه باید - در آن نباشد - نمونه اش: دست فرمانبری دادن مردم به بوبکر - یا به این گونه که جانشین پیامبر، کسی دیگر را برای سرپرستی کار پس از مرگ خود و به جانشینی برگزیند - که شالوده فرمانروائی عمر چنین بود - یا با رای گیری ای که بگویند هر کس سرانجام آن را نپذیرفت کشته خواهد شد - که عثمان را با این زمینه چینی سر کار آوردند؟ ولی اگر بوبکر چنین می پنداشت خوش نمی داشت که از او - درود خدا بر وی و خاندانش - در این باره پرسشی کند زیرا می دانست این دو دلی در پاسخ گوئی - که خودش روا می شمارد - توده را به آشفتگی و نابسامانی وادار خواهد کرد و راهی می گشاید که هر لافزنی - به درست یا نادرست - سر به کشمکش بردارد و هر زاغ و کلاغی آن را دستاویز گرداند تا گوی به دامن آزاد شدگان و فرزندان شان - همچون یزید و معاویه - و همانندانشان بیفتد .

جلوگیری از آبروریزی

در گزارش "سه کار و سه کارو سه کار" ابو عبید کار نخستین از نخستین سه کار را نیاورده و به جای این که بنویسد: "ای کاش خانه فاطمه را بازرسی نمی کردم" نوشته: "ای کاش چنین و چنان نمی کردم" و چرای این افتادگی را در نیاز نگارنده باید جست که یاد کرده و گفته: دلم نمی خواهد آنرا یادی آوری کنم و این

[صفحه ۱۷]

دستبر را - در گزارش - تنها برای جلوگیری از آبروریزی جانشین پیامبر زده است ولی افسوس که دیگران در این باره با او همکاری ننموده و به این گونه نادرستی او و دستبرد را که در سپرده های تاریخ، روا داشته آشکار ساخته اند .

پرسش یک یهودی از بوبکر

از زبان انس پسر مالک آورده اند که گفت پس از درگذشت پیک خدا - درود خدا بر وی و خاندانش - یک یهودی بیامد و توده، او را به بوبکر راه نمودند تا در برابر وی ایستاد و گفت می خواهم در زمینه هائی از تو پرسش کنم که هیچکس پاسخ آن را نداند مگر پیامبر یا کسی که به دستور وی برای انجام سفارش هایش برگماشته باشد . بوبکر گفت هر چه خواهی پرس یهودی گفت مرا آگاهی ده آن چیست که خدا ندارد و چیست که در آستان خدا نیست و چیست که خداوند نمی شناسد؟ بوبکر گفت ای جهود این پرسش ها از کسانی است که خود را از پیروان آئین می نمایند و در نهان دشمن آنند . پس بوبکر و مسلمانان - خدا از ایشان خشنود باد - بر آن شدند که آسیبی به یهودی رسانند پسر عباس - خدا از آن دو خشنود باد - گفت: با این مرد دادگرانه رفتار نکردید بوبکر گفت مگر نشنیدی چه گفت؟ پسر عباس گفت اگر پاسخ او راه دارید بگوئید و گرنه ببریدش به نزد علی - خدا از وی خشنود باد - تا پاسخ او را بدهد زیرا من به راستی از پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - شنیدم درباره علی پسرابوطالب به این گونه خدای را خواند: "خدایا دل او را راه بنمای و زبان او را استوار دار" گفت که: پس بوبکر و کسانی که در آنجا بودند برخاستند تا نزد علی پسر ابوطالب شدند و دستوری خواستند تا بر وی درآیند آنگاه بوبکر گفت: ابوالحسن (نام سر پوشیده علی) این جهود، پرسش های کسانی را به نزد من

[صفحه ۱۸]

آورده که خود را از پیروان آئین می نمایند و در نهان دشمن آنند، علی گفت: یهودی چه می گوئی؟ گفت من در زمینه هائی از تو پرسش می کنم که هیچکس پاسخ آن نداند مگر پیامبر یا کسی که به دستور وی برای انجام سفارش هایش برگماشته شده گفت: بگوی، یهودی همان پرسش ها را بازگو کرد و علی - خدا از وی خشنود باد - گفت: آنچه را خداوند نمی شناسد، درستی سخن شما است - ای گروه یهود - که می گوئید: "عزیز پسر خدا است" با این که خداوند فرزندی برای خود نمی شناسد . این هم که می گوئی: "مرا از آنچه در آستان خدا نیست آگاه کن" بدان که در آستان او ستمی بر بندگان نیست، و این که می گوئی "مرا از آنچه خدا ندارد آگاه کن" بدان که او همتا و انباز ندارد یهودی گفت گواهی می دهم که به راستی خداوندی جز خدای یگانه نیست و محمد برانگیخته خدا است و البته تو کسی هستی که پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - برای انجام سفارش هایش پس از مرگ برگماشته است . بوبکر و مسلمانان به علی - درود بر او - گفتند: ای دور کننده رنج ها "المجتنی" از ابن درید ص ۳۵

امینی گوید: بخوانید و داوری کنید

پیک های ترسایان و پرسش های ایشان

حافظ عاصمی از زبان سلمان پارسی - خدا از وی خشنود باد - گزارش کرده که گفت چون پیامبر - درود خدا بر وی و خاندانش - درگذشت ترسایان گرد قیصر - پادشاه روم - انجمن شده و او را گفتند: پادشاهها مادر "انجیل = مژده" یافته ایم که پس از عیسی برانگیخته‌ای به نام احمد می‌آید و ما آمدن او را پائیده و از ویژگی هایش آگاهی یافته ایم و اکنون ما را راه بنمای زیرا ما برای سرپرستی

[صفحه ۱۹]

جهان و کیش خویش تو را پسندیده ایم (گفت که) پس قیصر صد تن از ترسایان شهرهایش را فراهم آورد و پیمان‌های استوار ازایشان گرفت که نیرنگ نزنند و چیزی از کارهایشان را از او نهان ندارند و آنگاه گفت اکنون به سراغ این مردی بروید که پس از درگذشت پیامبر ایشان برای انجام سفارش هایش نشسته است، آنچه را از پیامبران - درود بر ایشان - می‌پرسیدند ازو پرسید و آنچه را در گذشته‌ها ایشان می‌آوردند و از ایشان می‌خواستند و نشانه‌هایی را که با یاری آن، پیامبران شناخته می‌شدند از او بخواهید اگر شما را آگاه گردانید پس به آن پیامبرو به کسی که پس از درگذشت وی برای انجام سفارش هایش نشسته بگروید و این را برای من بنویسید و اگر شما را آگاه نکرد بدانید او مردی است که گروهش فرمان وی را می‌برند و خود، سخن را با لایه‌های نهفته در آن می‌گیرد و به پیروان و هم‌پیمانانش بر می‌گرداند، پس بروید و از آشکار شدن این پیامبر پی جوئی کنید تا او را بشناسید گفت: آن گروه به راه افتادند تا به بیت المقدس رسیدند همان هنگام نیز یهودان پیرامون راس الجالوت "بزرگ این آئین" را گرفتند و همانچه را ترسایان به قیصر گفته بودند، ایشان نیز به وی گفتند پس راس جالوت صد کس از یهودان را فراهم آورد و تا برای همان پرس و جوها در پی ترسایان افتادند (سلمان گفت: من نیز با بهره‌ای که از همراهی با این گروه چشم داشتم به دنبالشان رفتم تا به مدینه رسیدیم، روز آدینه بود و ابوبکر - خدا از وی خشنود باد - در مسجد نشسته، برداشت‌های خود را در پیرامون آئین‌های کیش برای مردم باز می‌نمود من بر وی درآدمم و خواست یهودیان و ترسایان را از آمدن، به آگاهی وی رساندم او دستوری داد تا بروی درآیند پس راس الجالوت بر وی درآمد و گفت ابوبکر ما گروهی از ترسایان و یهودان هستیم که آمده ایم تا از شما درباره برتری کیشتان پرسش کنیم پس اگر کیش شما برتر بود آن را می‌پذیریم و گرنه کیش ما برترین کیش‌ها است بوبکر گفت هر چه خواهی بپرس که اگر خدا خواهد پاسخ‌تو را می‌دهم گفت من و تو در آستان خداوند چیستیم؟ بوبکر پاسخ داد از

[صفحه ۲۰]

خودم بگویم که تاکنون چه در نزد خویش و چه در پیشگاه خدا از گروندگان به وی بوده‌ام و پس از این نمی‌دانم چه خواهد بود . یهودی گفت: چگونگی جایگاه خود را در بهشت و جایگاه مرا در دوزخ به من باز نمای تا از جایگاه خود کناره بگیرم و به جایگاه تو گرایش‌یابم گفت: بوبکر به جای پاسخ نگاهی به معاذ افکند و نگاهی به پسر مسعود . و راس الجالوت روی به یاران خویش کرده و با زبان گروه خود به ایشان گفت این پیامبر نیست . سلمان گفت: گروه مسلمانان به من نگریستند و من ایشان را گفتم: مردم در پی مردی بفرستید که اگر بالشی برای او بنهید تا بر آن پستی دهد، در میان پیروان تورات بر بنیاد توراتشان داوری می‌کند و در میان گروندگان به انجیل با انجیلشان و در میان زبوریان با زبورشان و در میان قرآنیان با قرآنشان، درون آیه را از برون آن می‌شناسد و برون آن را از درونش، معاذ گفت: پس من برخاستم و علی پسر ابوطالب را خواندم و او را از خواست

یهودیان و ترسایان در آمدن خویش آگاه کردم و او روی بیاورد تا در مسجد برانگیخته خدا - درود خدا بر روی - بنشست - پسر مسعود گفت ما پیراهن زبونی در برداشتیم تا علی پسر ابوطالب بیامد و خداوند آن را از ما به دور کرد - علی گفت هر چه خواهی پرس که اگر خدا خواهد تو راه از پاسخ آن آگاهی خواهم داد یهودی پرسید من و تو در آستان خدا چیستیم؟ گفت از خود بگویم که من تاکنون در نزد خویش و در پیشگاه خداوند از گروندگان به او بوده ام و پس از این نمی دانم چه خواهد شد و از تو بگویم که تو تاکنون چه در دل من و چه در آستان خداوند از ناگرویدگان بوده ای و پس از این نمی دانم چه پیش آید . راس الجالوت گفت: چگونگی جایگاه خود را در بهشت و جایگاه مرا در دوزخ به من باز نمای تا از جایگاه خود کناره گیرم و به جایگاه تو گرایش یابم علی

[صفحه ۲۱]

گفت: یهودی من پاداش بهشت و کیفر دوزخ را ندیده ام تا به تو بشناسانم ولی خداوند برای گروندگان به خویش، بهشت را آماده کرده و برای جز آنان آتش را . و اگر تو - در زمینه ای از این - دو دل باشی به راستی از سخن پیامبر - درود خدا بر وی - سر پیچیده ای و در زمینه اسلام نیستی گفت خدا پیامرزدت راست گفتی زیرا به راستی پیامبران، آنچه را می آورند خود باور دارند و دیگران نیز اگر آن را راست شمارند از گروندگان اند و اگر از پذیرفتن آن سرباز زنند از ناگروندگان، سپس گفت مرا آگاه کن که آیا خدا را به دستیاری محمد شناختی یا محمد را از راه خدا؟ علی گفت: یهودی من محمد را به یاری خدا شناختم نه خدا را از راه محمد زیرا آفریده ای است که هستی او مرز و اندازه ای ویژه دارد، و بنده ای از بندگان خدا است که خداوند او را برگرفته و برای آفرید گانش برگزیده و چنانچه فرشتگان را در نهان از چگونگی فرمانبری آگاه می کند به او آگاهی بخشیده و خود را به ایشان به این سان شناسانده که نه همانندی دارد و نه چگونگی . گفت راست گفتی سپس گفت مرا آگاه کن که پروردگار " در " این گیتی است یا " در " جهان دیگر؟ علی گفت به راستی واژه " در " پیمانه است و هر چیز در این پیمانه گنجید داری مرزو اندازه خواهد بود ولی او آن چه را در گیتی و در جهان دیگر است می داند و عرش او در هوای بازپسین جهان است که پیرامون این گیتی را نیز فرا گرفته و - در میانه آن - بازپسین جهان، به چراغی می ماند که اگر کننده شود آن نیز درهم می شکند و اگر آن رابه در کنی آن جا در جای خود راست نمی ایستد - و به همین گونه است گیتی در میان بازپسین جهان - گفت راست گفتی و سپس گفت مرا بیاگاهان که آیا پروردگار، پدیده ها را با توانائی خویش بر می دارد یا چیزی هست که او را در خود بردارد؟ علی پسر ابوطالب گفت بلکه او خود بردارنده است راس جالوت پرسید چگونه؟

[صفحه ۲۲]

با این که به راستی مادر تورات می یابیم نوشته است که در آن روز عرش پروردگارت بالای ایشان هشت پدیده را بر می دارد علی گفت: یهودی به راستی فرشتگان، تخت گاه جهان نهان را بر می دارند و خاک، هوا را بر می دارد و خاک بر توانائی نهاده شده و این است که خدای برتر از پندار گوید: اوراست آنچه در آسمان ها و زمین و در میان آن دو و در زیر زمین است یهودی گفت راست گفتی خدایت پیامرزد تا پایان گزارش " . زین الفتی فی شرح سوره هل اتی " از حافظ عاصمی

این بود نمونه هائی از اندیشه ها و برداشت های بوبکر که به آن ها دست یافتیم و با همه کمی، تو را از جایگاه او در دانش های وابسته به نامه خدا و شناخت آئین نامه پیامبر و دریافت آئین و دستورهای کیش ما، آگاه می سازد و باین همه آیا تندروی و گزاف گوئی نیست که بنویسند: هر کس بهره ای از دانش دارد می داند دانش بوبکر چندین برابریش از علی بوده

آیا گزافه و تندروی نیست که بگویند: زبانزد چنان است که - به راستی - مردم، داوری ها و برداشت هائی را که از بوبکر و عمر و عثمان و علی رسیده فراهم آورده و دیده اند درست ترین همه آنها که بهتر دانش دارنده آن را می نماید دستورهای بوبکر است و سپس عمر، از این روی می بینیم آن شماره از کارهای عمر که با دستور آشکار پیامبر ناسازگاری دارد کمتر از آن علی است ولی برای بوبکر، هیچ دستور آشکاری نتوان یافت که با آن ناسازگاری نموده باشد آیا گزافه و تندروی نیست که بگوئیم نه بوبکر نه عمر و نه جز آن دو از بزرگ یاران پیامبر، برای پاسخ به هیچ پرسشی به سراغ علی نمی آمدند و زبانزد

[صفحه ۲۳]

چنان است که البته علی دانش را از بوبکر فرا گرفته

آیا گزافه و تندروی نیست که همچون ابن حجر در "صواعق" ص ۱۹ - بگویند: به راستی بوبکر از بزرگ ترین کسانی است که اندیشه خود را برای دریافت دستور خدا به کوشش واداشته و بلکه بی چون و چرا او از همه یاران پیامبر داناتر است .

آیا گزافه و تندروی نیست که بگویند به راستی بوبکر در میان یاران پیامبر از همه داناتر و هوشمند تر و آگاهی او به آئین نامه های پیامبر بیشتر بود چنانکه یاران پیامبر در بسیاری جاها به اندیشه او بر می گشتند و او با گزارش آئین نامه هائی از پیامبر که نزد آنان یافت نمی شد (ولی وی از برداشت و هر گاه می خواست به یاد می آورد) در برابر ایشان روی می نمود و چگونه چنین نباشد با آنکه از آغاز برانگیخته شدن پیامبر - درود خدا بر وی - تا هنگامی که در گذشت همراه و نگران وی بوده است

آیا گزافه و تندروی نیست که به پاک ترین پیامبران - درود خدا بر وی و خاندانش - بسته اند که گفته: خداوند هیچ چیز در سینه من نریخت مگر آن را در سینه بوبکر ریختم

آیا گزافه و تندروی نیست که از زبان او - درود خدا بر وی و خاندانش - گزارش کرده اند که گفته: "در خواب دیدم که گوئی کاسه ای بزرگ و پر از شیر به من دادند تا چندان از آن نوشیدم که لبریز شدم و دیدم که دررگ هایم میان گوشت و پوستم روان گردید و با آشامیدن آن افزونی یافتم پس آن را به بوبکر دادم ". گفتند: ای پیک خدا این دانش است که خداوند تو را بخشود

[صفحه ۲۴]

تا چون از آن لبریز شدی و افزونی یافتی آن را به بوبکر بخشیدی . او - درود خدا بر وی - گفت البته درست گفتید "الریاض النضره" ج ۱ ص ۱۰۱

آیا گزافه و تندروی نیست که ابن سعد از زبان پسر عمر آورده که چون از وی پرسیدند در روزگار پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - چه کسی برداشت های خود را در زمینه آئین های کیش باز می نمود گفت جز ابوبکر و عمر کسی را با این ویژگی نمی شناسم بنگرید به "اسد الغابه" ج ۳ ص ۲۱۶، "الصواعق" ص ۱۰ و ۲۰ "تاریخ الخلفاء" از سیوطی ص

امینی گوید: کاش می دانستم این گروه را چه شده است که به این لاف زنی های میان تهی پرداخته اند؟ و به بافتن این دروغ های شاخدار؟ و به راندن ساده دلان توده به سوی لغزش گاه ها و تیره ترین روزها؟ و به بازداشتن ایشان از روشن راه درستی و همواره زمینه راستی، که تنها با گام زدن در آن می توان مردان را شناخت و مرز منش های گذشتگان را دریافت .

آیا این برداشت ها با آوای پاک ترین آئین گذاران ناسازگار نیست که به فاطمه می گوید: آیا خشنود نیستی که من تو را به همسری کسی در آوردم که از همه مسلمانان زودتر به اسلام گرویده و داناترین ایشان است؟

و با این سخن او به وی: من تو را به زنی به بهترین پیروانم و داناترین ایشان دادم .

و این سخن او: به راستی علی از میان یاران من نخستین کسی است که اسلام آورده و دانش او از همه ایشان بیشتر است .

و این سخن او: پس از من داناترین توده ام علی است .

و این سخن او: من شهر دانشم و علی در آن است .

و این سخن او: علی پیمانۀ دانش من است .

و این سخن او: علی دروازه دانش من است .

[صفحه ۲۵]

و این سخن او: علی گنجور دانش من است .

و این سخن او: علی انبان دانش من است .

و این سخن او: من خانه فرزاندگی ام و علی در آن است .

و این سخن او: من خانه دانشم و علی در آن است .

و این سخن او: من ترازوی دانشم و علی دو کفه آن است .

و این سخن او: من ترازوی فرازنگی ام و علی زبانه آن است .

و این سخن او: استادترین پیروان من در دادرسی علی است .

و این سخن او: استادترین شما در دادرسی علی است و بسیاری گزارش های پاکیزه همانند آنچه گذشت .

آیا آن برداشت های درون تهی، ناسازگار نیست با آنچه در برگردان پارسی همین نگاشته ج ۵ ص ۱۷۱ تا ۱۸۰ گذشت؟ و با آنچه در جلد ششم زیر نشانی " نوادر الاثر = برجا مانده های کمیاب ر درباره دانش علی آوردیم و همه جا با انگشت نهادن بر سخنان نخستین یاران پیامبر و کسانی که با نیکوئی در پی ایشان افتادند - همچون عایشه، عمر، معاویه، پسر عباس، پسر مسعود، عدی پسر حاتم، سعید پسر مسیب، هشام پسر عتبۀ، عبد الله پسر حجل، عطاء

کجا می توان به جز فرمانروای گروندگان علی، هیچ کس از توده مسلمان را داناترین ایشان شمرد با اینکه ما در برگردان پارسی همین نگاشته - ج ۵ ص ۱۸۰ - ۱۷۹ دیدیم دانشوران همداستانند که تنها علی درود بر او باد - و نه دیگران - بوده که دانش پیامبر - درود خدا بر وی و خاندانش - پس از مرگ وی به او رسیده با این که در همانجا گزارش درستی را دیدیم که از سرور ما فرمانروای گروندگان رسیده که گفت: به خدا سوگند من برادر و دوست و پسر عموی اویم و دانش او پس از درگذشتش به من رسیده پس کیست که به او سزاوارتر از من باشد؟

[صفحه ۲۶]

وانگهی اگر این خواب‌ها درست باشد کدام نشانه ناچیز از دانش خلیفه در دست داریم که نمونه‌ای باشد از افزونی یافتن او با سر کشیدن آن کاسه از دست‌بزرگ‌ترین پیامبران؟ سخن او درباره "اب؟" یا برداشت وی از "کلالة" و "بهره نیا و مادر بزرگ پدری و مادری از مرده ریگ نواده" و جانشینی پیامبر و دیگر زمینه‌ها؟ آیا با همین سرمایه‌های دانش بوده است که او و دوستش هنگامی که پیک خدا - درود خدا بر وی و خاندانش - نیز زنده بوده در پیرامون کیش وی دستورهای می‌داده‌اند؟

کدامین سینه است که پیک خداوند هر چه را خدا در سینه خودش - درود خدا بر وی و خاندانش - ریخته‌اند در آن بریزد و آنگاه هیچ دانشی از آن تراوش نکند؟ مگر نه اینکه "از کوزه همان برون تراود که در اوست؟"

تو نیک می‌دانی که پذیرفتن آن همه گزارش‌های درستی که از گفته‌های پیک خدا - درود خدا بر وی و خاندانش - و از گفته‌های یاران او و شاگردان ایشان درباره دانش فرمانروای گروندگان به او - درود بر او - رسیده و سپس سازش دادن میان آن‌ها و برداشت‌های گزافه‌ای که درباره دانش بوبکر گذشت ما را ناگزیر می‌کند بگوئیم او از پیک خداوند هم داناتر بوده است زیرا دیدیم علی و پیامبر - درود خدا بر آن‌دو و خاندانشان - در برتری‌ها بر دارند و علی همتای برادر پاک خویش است و روان وی در همه سرافرازی‌ها، که دانش وی پس از مرگش به او رسیده و دروازه و گنجور و پیمان و انبان دانش وی است، (پس داناتر شناختن بوبکر از علی ما را بر آن می‌دارد که وی را از پیامبر نیز داناتر بشماریم) و من گمان ندارم همه آن گروه - و شاید بیشترشان نیز - چنین برداشتی را بپذیرند آری کسی که از گزافگوئی درباره بوحنیفه و داناتر انگاشتن او از پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - در رشته داوری خودداری نکند - که در جلد پنجم ص ۲۷۹ از چاپ دوم گذشت - چنین کسی از چنین برداشتی درباره بوبکر که از بوحنیفه برتر است پروا نخواهد داشت.

[صفحه ۲۷]

ای پیروان ابن حزم و ابن تیمیه و ابن کثیر و ابن قیم جوزیه این است گزافگوئی گوشخراشی که سخت باید دشمن داشت نه آنچه شیعه می‌گوید

نشانه‌هایی بر داناتر بودن بوبکر و بررسی آن

تنها او می‌دانسته که پیامبر هم می‌میرد

نخستین نمونه از نمونه‌های دانش جانشین پیامبر در دیده باقلانی از پیشینیان - چنانکه در "تمهید" وی ص ۱۹۱ آمده - و در دیده سید احمد زینی دحلان از پسینیان - چنانکه در ج ۳ ص ۳۷۶ از "سیره" وی که در کنار نگاشته "حلبی" چاپ شده آمده - همان آگاه کردن مردم است به مرگ پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - و گفتگوی او با عمر پسر خطاب بر بنیاد سخن خدای گرامی و فرزانه: محمد نیست مگر برانگیخته‌ای، که پیش از او برانگیختگان در گذشتند آیا اگر در گذشت یا کشته شد شما به پشت (= آئین پیشین) بر می‌گردید؟ تا پایان آیه

چه فراموش کارند آن دو نویسنده که ندانسته‌اند این رویداد برای هیچکدام از یاران پیامبر چنان پیچیده و در نیافتنی نبود و بسی دور است که دانش آنان چه این اندازه بوده باشد زیرا آنان که قرآن بزرگوار را در سینه داشتند همه می‌دانستند که او - درود خدا

بر وی و خاندانش - را مرگ دریافته و این را نیز بر شالوده سرشتی می شمردند که خداوند در میان همه آدمیان نهاده و فرمان مرگ را بر همه روان گردانیده و پایان زندگی و اندازه درنگ در گیتی در نزد او است و هیچکس را نرسد که بمیرد مگر با دستوری از خدا که زندگی هر کس را در نامه سرنوشت او مرز نهاده اند و هر گروهی را مرگی است که چون مرگ ایشان فرا رسد نه یک ساعت پس می افتند و نه پیش، پس از جنگ زدن در دامن قرآن بزرگ، بسی سخنان آشکار از خود او - درود خدا بر وی و خاندانش - در جاهائی بشمار نیز آویزه گوششان بود که به ویژه بازپسین دیدار خود از خانه

[صفحه ۲۸]

خدا را با آن ها بیابناشت و از همین روی این دیدار را به " حجه الوداع = دیدار بدرود " نام نهادند .
این هم که عمر، مرگ او - درود خدا بر وی و خاندانش - نمی پذیرفت نه از ناآگاهی در این زمینه ها بود زیرا پیش از آنکه بوبکر آیه یاد شده را بر وی بخواند عمرو پسر زائده در مسجد پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - آن را بر وی و یاران پیامبر بخواند و دنبال آن نیز سخن خدای برتر از پندار را یاد کرد که به راستی تو میرنده‌ای و البته آنان می‌رند گانند ولی آن مرد از این گفتار و از بازگوگر آن روی بگردانید با این که عمرو پسر زائده از یاران بزرگ پیامبر است که پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - سیزده بار در هنگامی که برای جنگ از مدینه بیرون می شد او را به جانشینی خود در شهر گذاشت که این را نگارنده " الاصابه " نیز آورده است - ج ۲ ص ۵۲۳ -

نپذیرفتن گزارش مرگ پیامبر - و هم بیم دادن مردم از به زبان آوردن آن - همه اش تنها برای سیاست هوشمندانه‌ای بود که اندیشه توده را از این پرسش که جانشین پیامبر کیست باز بدارد تا بوبکر سر برسد زیرا وی در آن هنگام - نه در آنجا بلکه - در بیرون مدینه درسح بود چرا که ساخت و پاخت ها در نهان انجام می گرفت

نمی بینی که بسیاری از بزرگان این دار و دسته برای سرباز زدن عمر از پذیرفتن مرگ او - درود خدا بر وی و خاندانش - بهانه هائی تراشیده اند تا کسی وی را نادان بشمارد چنانکه یکی می نویسد: این واکنش از شوریدگی مغز و آشفتگی دل وی بوده که رویدادهای آشکار را به فراموشی سپرده یکی هم این پاسخ را دست آویز گرفته که: با درگذشت پیامبر - درود خدا بر وی - سختی اندوه، اندیشه عمر را ناچیز گردانید تا آن جا که می گفت: به خدا او نمرده بلکه

[صفحه ۲۹]

به سوی پروردگارش رفته

پاسخ وی با پیامبر یکسان بوده

(نمونه دوم) ابن حجر نمونه های دیگری از دانش این جانشین پیامبر را آورده و آنها را دست آویزی گردانیده است برای این که وی را بی چون چرا از همه یاران پیامبر داناتر بشمارد یکی گزارشی است که بخاری در " صحیح " خود در پیرامون سازش در رویداد حدیبیه از زبان عمر پسر خطاب - خدا از وی خشنود باد - آورده که گفت: به نزد پیامبر خدا - درود خدا بر وی - شدم و پرسیدم ای پیامبر خدا آیا تو پیامبر راستین خدا نیستی؟ پاسخ داد آری پرسیدم مگر نه ما در راه درستی هستیم و دشمن ما در راه

نادرستی؟ پاسخ داد آری. پرسیدم پس چرا ما با همه پیروی از کیش خود زبونی را بر خویش هموار کنیم؟ پاسخ داد: به راستی من پیک خداوند هستم و از فرمان او سر نمی پیچم و او یاور من است گفتم مگر تو به ما نگفتی که ما به خانه خدا خواهیم رفت و در پیرامون آن خواهیم چرخید؟ پاسخ داد آری ولی آیا گفته بودم که همین امسال خواهیم رفت؟ گفتم نه گفت پس به راستی که در آینده تو به سوی آن رهسپار شده و پیرامون آن خواهی چرخید گفت که: سپس به نزد بوبکر - خدا از وی خوشنود باد - شدم و گفتم: ابوبکر مگر این مرد پیامبر راستین خدا نیست؟ گفت آری گفتم مگر نه ما در راه راست هستیم و دشمن ما در راه نادرستی؟ گفت آری گفتم پس چرا ما با همه پیروی از کیش خود زبونی را بر خویش هموار کنیم؟ گفت: هان ای مرد البته وی برانگیخته خدا است و از فرمان پروردگارش هرگز سر نمی پیچد و او نیز یاور وی است تو هم چنگ در دامن وی زن که به خدا سوگند او در راه راست است گفتم مگر به ما نمی گفت که به زودی برای دیدار و گردش در پیرامون خانه خدا می رویم؟ گفت آری ولی آیا تو را آگاهی داده بود که همین امسال می روی؟ گفتم نه گفت پس به راستی که در آینده برای دیدار و گردش در پیرامون آن خواهی رفت.

امینی گوید: آیا در گزارش بالا بیش از این هم چیزی دارد که بوبکر به پیامبری برانگیخته خدا گرویده؟ و خواه ناخواه هر کس بر این بنیاد اندیشه کردن

[صفحه ۳۰]

نهد می بیند که وی - درود خدا بر وی و خاندانش - از فرمان خدا سر نمی پیچد و او نیز یاور وی است و البته نوید هر رویدادی را که داده ناچار در همان هنگام خود، پیش خواهد آمد، اگر برای روبرو شدن با آن نیازمند به گذشت روزگار نباشیم بی درنگ و گر نه در همان هنگامی که ویژه آن است رخ می دهد و بر این بنیاد از دیر و زود شدن آن در پرتگاه دو دلی نباید افتاد.

ین برترین مرزی است که با پشتگر می به گزارش بالا برای منش بوبکر می توان یاد کرد که این نیز ویژه او نیست و همه مسلمانان در این زمینه، همتای اویند پس چگونه می توان آن را نشانه ای بر این دانست که بوبکر بی چون و چرا از همه یاران پیامبر داناتر بوده است؟ اگر عمر آن پرسش را از هر کدام از دیگر یاران نیز می کرد همان پاسخی را می شنید که از ابوبکر و همان پاسخ را که از پیک خدا - درود خدا بر وی و خاندانش - و همان پاسخ را که از همه مسلمانان تا پایان گیتی. و تو در نزد هیچ کس از ایشان به جز این برداشتی نخواهی یافت و اگر به آن گونه سر سخن را با کسی باز کنی به جز آن پاسخی نخواهی شنید، مگر عمر این پرسش را - جز ابوبکر - از هیچکس از یاران پیامبر کرده بود که پاسخی به جز آنچه از وی شنیده بشود تا ما بیائیم و با آن دست آویزوی را - کم و بیش از کسان دیگر داناتر بینگاریم؟

مگر در اینجا پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - می خواسته در پاسخ عمر چیزی از دانستنی های دشوار و پیچیده اش را بنماید که چون پاسخ بوبکر با او یکسان درآمد بی چون و چرا داناترین همه یاران پیامبر شمرده شود؟ ابن حجر همه این ها را خود می داند و از همین روی است که آگاهانه زمینه گزارش را انداخته و در "صواعق" ص ۱۹ می نویسد: او (بوبکر) از بزرگ ترین کسانی است که اندیشه خود را برای دریافت فرمان خدا به کوشش و داشتند بلکه در میان یاران پیامبر بی چون و چرا از همه داناتر است و نشانه های آشکاری این برداشت را گواهی می کند و یکی از آن میان گزارش بخاری و جز او است که عمر در "سازش حدیبیه" از پیک خدا - درود خدا بر وی - انگیزه این سازش را پرسید و گفت چرا ما با همه پیروی از کیش خود زبونی را بر خویش

[صفحه ۳۱]

هموار سازیم پیامبر - درود خدا بر وی - پاسخی به او داد که پس از آن چون به نزد بوبکر شد و همانچه را از وی - درود خدا بر وی - پرسیده بود از او نیز پرسید و هم پاسخی درست همانند آن را داد بی آنکه از پاسخ پیامبر - درود خدا بر وی - آگاهی یافته باشد . پایان .

ابن حجر با گفتار نیم بند و سر بسته اش خواننده را گمراه می سازد تا پندارد در آنجا گره کوری در کار بوده که ابوبکر گشوده با پرسش دشواری در زمینه یکی از دانش ها پیش آمده که بررسی در آن نشانه ای نمایان بر این می تواند شد که کسی بی چون و چرا داناتر از همه یاران پیامبر به شمار رود . ابن حجر هر چه خواهد بکند که البته دیدگان کاوشگران او را می پاید و خداوند نیز - از پشت سر - شمار کارهایش را دارد .

تنها او می دانسته که پیامبر را کجا باید به خاک سپرد

(نمونه سوم) از نشانه های نمایانی که ابن حجر بر داناتر بودن این جانشین پیامبر در برابر همه یاران او - بی چون و چرا یافته، گزارشی است که بی هیچ زنجیره درستی در " صواعق " ص ۱۹ از زبان عایشه آورده که او گفت: چون پیک خداوند - درود خدا بر وی - درگذشت دورویان سر برداشتند و تازیان روی از آئین برتافتند و انصار به پشت سرباز گشتند، اگر آنچه بر سر پدرم ریخت برکوه های استوار فرود می آمد به سستی می گرائید ولی بر سر هیچ سخن، با یکدیگر ناسازگاری نمودند مگر پدرم درجا نمودن و آماده ساختن آن پیشی جست گفتند پیک خدا - درود خدا بر وی - را کجا به خاک سپاریم؟ در این زمینه دانشی در نزد هیچکس نیافتیم تا بوبکر گفت از پیک خداوند - درود خدا بر وی - شنیدم می گفت: " هیچ پیامبری جان نمی سپارد مگر در زیر همان جایگاهی که در آن جا در گذشته به خاک سپرده می شود " . و باز درباره آنچه از وی بر جای مانده بود برداشت های گونه گون نمودند و در این زمینه نیز دانشی در نزد هیچکس نیافتیم تا بوبکر گفت از پیک خدا - درود خدا بر وی - شنیدم می گفت: البته ما گروه پیامبران مرده ریگی برای بستگان خود نمی گذاریم و آنچه از ما می ماند به هزینه های نیکو کارانه خواهد رسید .

سپس می نویسد: برخی گفته اند این نخستین ناسازگاری بود که میان یاران

[صفحه ۳۲]

پیامبر در گرفت تا برخی از ایشان گفتند او را در مکه - زادگاه و جای پرورشش - به خاک می سپاریم و برخی: در مسجد وی و برخی: در گورستان بقیع و برخی: در بیت المقدس آرامگاه پیامبران، تا بوبکر ایشان را از آنچه می دانست آگاهی داد و ابن زنجویه گفت این آئین نامه ای است که از میان همه کسانی که با پیامبر به مدینه کوچیدند یا در آن شهر وی را یاری کردند تنها بوبکر راست رو آن را گزارش کرده و دیگران از اندیشه خود به سخن او بازگشتند .

امینی گوید: از این گزارش بی زنجیره ای که از زبان عایشه آورده اند بیشترین چیزی که در می یابیم این است که بوبکر دو حدیث از پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - آورده که میان کسانی که در آنجا می بودند در آن دو زمینه او آن را شنیده بود و بس . پس اگر بیابیم و هر چند با تیری که در تاریکی بیاندازیم و خود را با زور به تاخت واداریم - تنها با این دست آویز - بوبکر

را از همه یاران پیامبر - داناتر بشماریم - آن هم از کسانی که در آنجا نیز نبوده یا آن دو حدیث را می دانسته ولی آن هنگام در یاد نداشته اند - پس چه باید گفت درباره کسانی که هزاران از حدیث های فراهم آمده ای را گزارش کنند که هیچ یک از آن ها یا بیشتر آن ها را بوبکر گزارش نکرده - و با این همه هیچکس از ایشان را نیز داناتر از همه یاران پیامبر - یا دست کم داناتر از بوبکر - نشمرده اند؟

مگر او همان نیست که چنان برداشت های نسنجیده و شگفت آوری درباره "اب" و "کلاله" و "بهره نیا و مادر بزرگ پدری و مادری از مرده ریگ نواده" و دیگر اندیشه های ناسنجیده داشته مگر نه او آئین نامه های ارجمند پیامبر را از مانده های مغیره پسر شعبه و محمد پسر مسلم و عبد الرحمن پسر سهیل و دیگر مردمان ناچیز فرا می گرفت؟

گویا ابن حجر (=سنگ زاده) مردم را نیز مانند خود انگاشته و می پندارد که آنان نیز زاده سنگ اند که تنها می شنوند ولی چیزی را با خرد خویش روبرو

[صفحه ۳۳]

نمی کنند . آیا این مرد نمی گوید روزی که پیک خدا - درود خدا بر وی و خاندانش - بانگ برداشت و سخن زیر را بر زبان راند یاران او از آوای وی چه دریافتند:

- ۱- در میان آرامگاه و منبر من گلزاری از گلزارهای بهشت است . و نیز این سخن او - درود خدا بر وی و خاندانش:
 - ۲- در میان سرا و منبر من گلزاری از گلزارهای بهشت است . و نیز از این سخن او - درود خدا بر وی و خاندانش:
 - ۳- در میان خانه تا منبر من گلزاری از گلزارهای بهشت است . و نیز از این سخن او - درود خدا بر وی و خاندانش:
 - ۴- در میان منبر تا خانه عایشه گلزاری از گلزارهای بهشت است . و نیز از این سخن او - درود خدا بر وی و خاندانش:
 - ۵- هر که شادمان می شود که در گلزاری از گلزارهای بهشت نماز بگذارد در میان منبر و آرامگاه من نماز بگذارد .
- که حدیث نخستین را بخاری گزارش کرده است و نیز احمد، عبد الرزاق و سعید پسر منصور، بیهقی در "شعب الایمان = دور گرویدن،" خطیب و بزار و طبرانی و دارقطنی و ابو نعیم و سمویه و ابن عساکر، آن هم از زبان این میانجیان که همه از یاران پیامبرند:

جابر، سعد پسر ابو وقاص، عبد الله پسر عمرو ابو سعید خدری .

برگردید به "تاریخ خطیب" ج ۱۱ ص ۲۲۸ و ۲۹۰، "ارشاد الساری" از قسطلانی ج ۴ ص ۴۱۳ که زنجیره گزارشی بزار را در این زمینه درست شمرده و

[صفحه ۳۴]

گفته: در نزد بزار زنجیره ای دارد که مردان میانجی آن شایسته پشتگرمی اند، "کنز العمال" ج ۶ ص ۲۵۴ شرح نووی بر "صحیح مسلم" که در کنار "ارشاد" چاپ شده ج ۲ ص ۱۰۳ "تحفه الباری" که در زیر "ارشاد" چاپ شده - ج ۴ ص ۴۱۲ سمهودی نیز در "وفاء الوفاء" ج ۱ ص ۳۰۳ آن را از دو نگاشته بخاری و مسلم آورده و زنجیره گزارشی بزار را درست شمرده است .

حدیث دوم را نیز بخاری و مسلم آورده اند - نیز ترمذی، احمد، دارقطنی، ابویعلی، بزار، نسائی، عبد الرزاق، طبرانی، ابن النجار، و همگان از زبان اینان: جابر، عبد الله پسر عمر، عبد الله مازنی و بوبکر .

بر گردید به " صحیح بخاری، نامه نماز = کتاب الصلاه " بخش برتری زمین میان آرامگاه و منبر و نامه دیدار از خانه خدا = " کتاب الحج " و " صحیح مسلم، نامه دیدار از خانه خدا = کتاب الحج " بخش " برتری زمینی که میان آرامگاه و منبر او - درود خدا بر وی - است، " تیسیرالوصول " ج ۳ ص ۳۲۳، " تمییز الطیب = پاکیزه ها را جدا کنیم " ص ۱۳۹ که می نویسد: در درستی آن همداستانند "، " کنز الدقائق " ص ۱۲۹، " کنز العمال " ج ۶ ص ۲۵۴ " الجامع الصغیر " که بر بنیاد آنچه در " الفیض القدير - " ج ۵ ص ۴۳۳ آمده - آن را درست شمرده و گوید گزارشی است که از بس بازگو گران آن فراوانند گمان نمی توان برد از پیامبر نباشد "، " تحفه الباری " که در زیر " الارشاد " چاپ شده - ج ۴ ص ۴۱۲ " وفاء الوفا " ج ۱ ص ۳۰۲ و ۳۰۳ که زنجیره احمد و بزار را در گزارش آن درست شمرده است .

حدیث سوم را نیز اینان از راه جابر یا عبد الله مازنی گزارش کرده اند: احمد، شاشی، سعید پسر منصور و خطیب، چنانکه در " تاریخ خطیب " ج ۳ ص ۳۶۰ آمده است و نیز در " کنز العمال " ج ۶ ص ۲۵۴ و در شرح نووی بر " صحیح مسلم " که در کنار " الارشاد " چاپ شده - ج ۶ ص ۱۰۳ - حدیث چهارم نیز - بر بنیاد آنچه در " ارشاد الساری " ج ۴ ص ۴۱۳ و در

[صفحه ۳۵]

" وفاء الوفاء " ج ۱ ص ۳۰۳ آمده - در " اوسط " طبرانی از زبان بوسعید خدری گزارش شده است . حدیث پنجم را نیز - چنانچه در " کنز العمال " ج ۶ ص ۲۵۴ آمده - دیلمی از زبان عبید الله پسر لیبید بازگو کرده است . ابن ابی الحدید در " شرح " خود می نویسد - ج ۳ ص ۱۹۳ - می گویم: چگونه در جای به خاک سپردنش سخنان ناسازگار بر زبان راندند با آن که خود به ایشان گفته بود: " مرا بر بستر در همین جای خانه ام کنار آرامگاهی هم بگذارید " و این سخن آشکاری می رساند که او باید در همان خانه ای به خاک رود که ایشان را در آن فراهم آورده بود - که خانه عایشه باشد - پایان . این حدیث - بر بنیاد آنچه حافظ سیوطی در " الخصائص الکبری " ج ۲ ص ۲۷۶ - می نویسد - ابن سعد و ابن منیع و حاکم و بیهقی و نیز طبرانی . در " الاوسط - " از راه پسر مسعود گزارش کرده اند .

آیا این حجر می پندارد که یاران پیامبر پس از این همه سخنانی که در زمینه یاد شده از او شنیدند هنوز آن گلزار پاک که پاکترین پیامبران، ایشان را از آن آگاه کرده و دستور به نماز خواندن در آنجا را داده بود نمی شناختند؟ یا گمان دارد ایشان آرامگاه و منبر و گلزار میان آن دو را شناخته و با سخنی که از او - درود خدا بر وی و خاندانش - گرفتند نزدیک مرزهای آن درنگ کرده و سپس در این که آرامگاه پاک، کجای آن باید باشد برداشت های گوناگون آوردند تا بوبکر آن را آشکار ساخت و با همین سادگی، بی چون و چراداترین ایشان گردید؟

با این که اگر گزارش وی در به خاک سپردن او درست می بود بایستی پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - آن را برای کسی بگوید که خود به وی سفارش کرده است پس از مرگش او را بشوید و به خاک سپارد و برای کسی که

[صفحه ۳۶]

پوشاندن جامه مرگ را بر او و شستن و در خاک نهفتنش را به گردن گرفت و برای کسی که خود می داند بپا خواهد خاست و نیمه شب بی این که کسی جز از خانواده وی در آنجا باشد او را جامه مرگ می پوشاند و در خاک پنهان می کند - که در ج ۱۳

ص ۲۶۲ از ترجمه غدیر گذشت - نه برای کسی که در چنین جائی نخواهد بود و در آن هنگام خوابی سنگین بر پلک هایش چیره می شود، هر کس خواهد برای پس از مرگ سفارش هائی کند، برگزیدن جا برای آرامگاه را از چشمگیرترین زمینه ها می شمارد چه رسد که سرور آدمیان باشد و این نگرش را گزارشی استوار می دارد که ابویعلی از حدیث عایشه آورده (هر چند با حدیث خود او از پدرش ناسازگار است) که گفت: در این که آرامگاه او - درود خدا بر وی و خاندانش - کجا باشد سخنان گوناگونی به میان آمد تا علی گفت: به راستی خداوند جائی را که پیامبرش در آن، جان سپرده از همه جای دیگر دوست تر می دارد .

"الخصایص الکبری" ج ۲ ص ۲۷۸ و شاید برای برابری با همین حدیث بوده که آن گزارش را نیز آفریده و به زبان بوبکر نهاده اند .

اگر چنانچه ابن حجر می نویسد در هنگام به خاک سپردن آن پیکر پاک، گفتگویی در می گرفت، البته گزارش آن، زبان به زبان می گشت و نگارندگان سرگذشت نامه ها و دفترها یکی پس از دیگری از زبان یاران پیامبر که در آن روز در کنار هیاهو ایستاده و فریادها را شنیدند بازگو می کردند . نه باز نمودنش ویژه برگ های "صواعق" و مانده های آن از نگاشته های نوحاستگان می گردید نه یگانه گزارشگر کم و بیش از زمینه آن، عایشه می بود که تازه او - یا تنها کسی که گزارش یاد شده را از زبان وی آورده اند - خود می گوید: ما از به خاک سپرده پیک خدا - درود خدا بر وی - آگاه نشدیم تا در دل شب آواز بیل هائی را شنیدیم که برای هموار ساختن آرامگاهش به کار می رفت آنگاه این سخن را چگونه با آن یکی سازگار گردانیم؟

[صفحه ۳۷]

و تازه آئین نامه یاد شده دستوری درباره همه پیامبران را در بر دارد و نخستین چیزی که این پندار را پوچ می نماید آرامگاه نخستین ایشان آدم - درود بر او - است که در مکه درگذشت و در هند در پای کوهی که هنگام فرود آمدن از آسمان به آنجا گام نهاد در خاک رفت - یا به گفته برخی - در پای کوه ابو قیس در مکه .

دوست خدا ابراهیم - درود بر او و بر پیامبر ما و خاندانش - نیز از عفرون پسر صخر شکافی در دل کوه را که در حبرون بود بخريد و همسرش ساره را در آن به خاک سپرد و خود وی و سپس پسرش اسحاق نیز در همان جا به خاک رفتند .

يعقوب - درود بر او - نیز در مصر درگذشت و يوسف - درود خدا بر او - از پادشاه مصر دستوری خواست تا با کالبد پدرش بیرون شده وی را نزد خاندانش به خاک سپارد، او پذیرفت و بزرگان مصر نیز با وی بیرون شده او را در همان شکاف کوه که در حبرون بود به خاک سپردند .

تنها او می دانسته پیامبران ارث نمی گذارند

اشاره

(نمونه چهارم) برویم سراغ گزارشی که بوبکر - و تنها او - درباره دارائی های به جا مانده از پیامبر داده، در این زمینه نیز ابن حجر خیلی زود سخن خود را پس می گیرد . زیرا می بینی در این جا - ص ۱۹ - چنان می پندارد که "تنها ابوبکر این گزارش را داده و به این گونه یکی از نمایان ترین نشانه ها را بر داناتر بودن خویش از همگان آشکار کرده" ولی در ص ۲۱ برداشت خود را چنین می نویسد که "علی و عباس و عثمان و عبد الرحمن پسر عوف و زبیر و سعد و زنان پیامبر همه این سخن را از زبان پیامبر بازگو کرده اند" و می نویسد "همه می دانستند که البته پیامبر

[صفحه ۳۸]

- درود خدا بر وی - چنین گفته و بوبکر تنها کسی بود که نخست آن را به یاد آورد سپس نزد دیگران آن را به یاد آوردند ".
این یک بام و دو هوا که در سخنان این مردمی بینی از چیست؟ و چه انگیزه ای دارد که آنچه را خود نخست آورده سپس فراموش می کند؟ آیا دانایتر بودن کسی تنها بر این بنیاد است که نخست یک گزارش را به یاد آرد؟ یا پیش از دیگران آن را بر زبان راند؟ هر کدام از این دو که باشد - چنانچه می بینی - تنها برتری یک تن را در به یاد آوردن می رساند و نه در دانستن .

چرا پیامبر آن سخن را به وراثتش نگفت

تازه اگر پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - چنان سخنی می گفت باید آن را برای خانواده و کسانش آشکار سازد که برای بردن آنچه از وی مانده سر بر ندارد، و در چنگ زدن به آئین های همگانی که در فرازهای قرآن بزرگوار و آئین نامه های ارجمند پیامبر درباره بهره آدمی از مرده ریگ بستگان خود آمده دست افزاری نداشته و گفتگو و فریادی در نگیرد که شور بختی و کین توزی به همراه بیارد و جگر گوشه پاک او با دلی پر از خشم به یاران پدرش جان سپارد تا این رویدادها در میان دسته های پی در پی که در یکی از آن دو راه افتاده اند، انگیزه کینه و دشمنی نگردد چرا که او - درود خدا بر وی و خاندانش - برای زدودن همین رنج ها و بستن پیمان برادری میان توده ها و یکان یکان از مردم برانگیخته شد .

آیا او - درود خدا بر وی و خاندانش - این بینش را نداشت که بداند تا آگاهی خانواده و کسانش از فرمانی که او - درود خدا بر وی و خاندانش - ویژه آن است و - بر بنیاد آن - آئین ارث دگرگون می شود چه آشوب هائی به راه می اندازد؟ چنین اندیشه ای درباره او روا نیست با این که آئین وابسته به مرگ ها و آزمایش ها و داوری ها و پیش آمدها و شورش ها و رویدادهای سهمگین نزد او است .

بزرگ ترین مردان راست رو، فرمانروای گروندگان و همسر او بزرگ ترین بانوان راست رو - درودهای خدا بر آن دو و خاندان آن دو - که آمدند و آنچه را از

[صفحه ۳۹]

پیامبر - درود خدا بر وی و خاندانش - به جای مانده و به چنگ بوبکر افتاده بود از آن خود دانستند آیا گمان داری این کار را پس از آن کردند که آن آئین نامه پنداری را دانسته و راست شمرند ولی برای ربودن کالای بی ارزش کیتی آن را ندیده گرفتند؟ یا آنچه را بوبکر بر زبان آورد نمی دانستند؟ ما با چنگ زدن در دامن نامه خدا و آئین نامه پیامبر - پیشگاه آن دو را پاک تر از این می شماریم که از آئین نامه استوار پیامبر آگاهی یابند و آن را ندیده بگیرند یا با نادانی از راه راست بلغزند .

فدک را پیامبر به فاطمه بخشیده بود

اشاره

چرا باید لاف زنی بوبکر را در زمینه ای پذیرفت که هم با نامه خدا و آئین نامه خدا و آئین نامه پیامبر نمی سازد و هم در آن باره تنها راه آگاهی، پرسش از خویشان بازمانده او است - درود خدا بر وی و خاندانش - و از کسی که به دستور خودش پس از مرگ

او باید به انجام سفارش های ویژه اش پردازد و او خود از آغاز که در انجمن ها و میان گروه ها آوا برای خواندن مردم به سوی خدا برداشته وی و این سمت وی را شناسانده است چرا گوش شنوائی نبود تابدانند بانوی راست رو و همسر پاک نهاد او می گفتند " فدک بخششی است از برانگیخته خدا - درود و سلام خدا بر وی و خاندانش - به ما " و این را نیز جز از راه خود آن دو نتوان دانست مالک پسر جعونه از زبان پدرش آورده که گفت: فاطمه به بوبکر گفت: به راستی پیک خداوند - درود خدا بر وی فدک را برای بهره برداری من نهاده آن را به من ده، علی پسر ابوطالب نیز به سودش گواهی داد او گواهی دیگر خواست، ام ایمن هم گواهی داد ولی او گفت: ای دختر پیک خدا می دانی که جز با گواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن گواهی رسا و روا نیست و وی ناگزیر رو گردان شد .

و به گزارش خالد پسر طهمان، فاطمه - خدا از وی خوشنود باد- به بوبکر

[صفحه ۴۰]

- خدا از وی خوشنود باد - گفت: فدک را به من ده که پیک خدا - درود خدا بر وی - آن را برای من نهاده است وی از او گواه خواست او ام ایمن و رباح بنده پیامبر - درود خدا بر وی - را آورد تا به سود او گواهی دادند ولی وی گفت دادرسی به سود تو جز با گواهی یک مرد و دو زن روا نیست .

تازه می پرسیم آن بانوی پاک نهاد و راست رو - درود خدا بر وی - چرا بر سر خشم آمد؟ مگر نه از زبان پدر پاکش درباره او می نویسد: خداوند با خشنودی او خشنود می شود و با خشم گرفتنش به خشم می آید؟ آیا دگرگونی او از فرمانی بود که پدرش آشکار کرده؟ که او نیز " از سر هوس سخن نمی گوید و گفتار وی جز آنچه خداوند بر وی فرو می فرستد نیست " چنین گمانی درباره زهرا نشاید برد . یا چون این فرمان بران را راست روی درستکار از او گزارش کرده که می خواسته دستور آئین را روان گرداند، با آن که سخن وی را باور داشته از وی رنجیده؟ ما پیشگاه جگر گوشه پیامبر را که بنیاد آشکار قرآن در فراز پاک انگاری = "آیه تطهیر" پاکی او را روشن ساخته از این بد نامی بر کنار می شماریم، پس تنها انگار سومی می ماند که او گزارشگر را به درستکاری نمی پذیرفته یا زمینه گزارش را تباه شده می شمرده و آن را دستوری ناساز با نامه خدا و آئین نامه پیامبر می دانسته و همین او را برانگیخته است تا روسری بر سر بیافکند و چادر بر خویش بیچد و در میان گروهی از پرستاران و زنان خویشاوندش چنان راه افتد که دامن ها بر زمین کشیده شود و گام برداشتنش - بی کم و کاست - پیک خدای را به یادها آرد تا بر بوبکر درآید که میان گروهی از آن کسان که با پیامبر به مدینه کوچیده یا در آن شهر وی را یاری داده و دیگران نشسته، سپس برای وی پرده ای بکشند تا چنان

[صفحه ۴۱]

ناله ای سر دهد که توده را به گریه اندازد و انجمن را بلرزاند و آنگاه اندکی درنگ کند تا گریه ای که بیخ گلوها را گرفته آرام شود و جوشش ایشان فرو نشیند .

فرازهایی از سخنرانی او درگیر و دار فدک

پس زبان به سپاس و ستایش خدای - که بزرگ و گرامی است - و به درود بر پیک خدا بگشاید - که درود خدا بر وی و خاندانش - آنگاه بگوید آنچه گفت و این هم چند فراز آن: اکنون شما می‌پندارید که پس از مرگ پیامبر آنچه از وی مانده به ما نمی‌رسد، آیا دستور روزگار نادانی و پیش از اسلام را می‌جوئید؟ فرمان چه کسی بهتر از خداست برای آنان که او را باور دارند؟ پسر ابو قحافه (= پدر بوبکر) تو آنچه را از پدرت پس از مرگ بماند ببری و من نه؟ به راستی آئینی ساختگی و سهمناک آورده‌ای اینک تو و این شتر افسار بسته و پالان نهاده ببرش تا روز رستاخیز به دیدارت آید که برای داوری، خداوند نیکو است و برای راهبری، محمد و برای بیم دادن، رستاخیز و چون بازپسین روز سررسد دروغ پردازان و بیهوده گویان زیانکار خواهند شد. سپس روی به آرامگاه پدر - درود و سلام خدا بر وی و خاندانش - نمود و گفت:

"پس از تو پیش آمده‌ای سخت و بگو مگوهای در گرفت

که اگر تو می‌بودی رویدادهای سهمگین، افزون نمی‌گردید

با از دست دادن تو چنانیم که گویا زمین بهره بارانش را از دست داده

بستگان تو به پریشانی افتاده‌اند، آنان را بنگر و دیده فرو مگذار

ای کاش پس از تو - و آنگاه که در گذشتی

و توده‌های خاک میان ما و تو جدائی انداخت - با مرگ روبرو می‌شدیم".

[صفحه ۴۲]

بود انگیزه‌ای که او را از دست کسانی که از خواسته او سرپیچیدند همچنان خشمناک نگاهداشت که چنانچه با گستردگی خواهی دید تا بازپسین دام از زندگی خود پس از هر نماز بر ایشان نفرین فرستاد - درود خدا بر وی باد -

آیه‌های قرآن که می‌رساند پیامبران ارث می‌گذارند؟

اشاره

آئینی را که برای آنچه از پیامبر ما مانده بود نهادند آیا میان همه پیامبران روان می‌دارند؟ یا تنها از ویژگی‌های وی - درود خدا بر وی و خاندانش - می‌شمارند؟ راه نخستین را گرامی نامه آسمانی بسته است زیرا خدای برتر از پندار می‌گوید: سلیمان از داود ارث برد. سوره ۲۷ - نمل - آیه ۱۶ - و این هم زکریا است که به گزارش خدای پاک می‌گوید: بار خدایا مرا از نزد خویش فرزند و جانشینی شایسته ده تا از من و از دودمان یعقوب ارث ببرد. سوره ۱۹ - مریم - آیه ۵ و ۶.

آیا این آیه‌ها ارث بردن از سرمایه دانش پیامبری را می‌رسانند؟

همه می‌دانند ارث به راستی این است که آنچه کسی دارد پس از مرگ وی به فرمان خداوند گار پاک به بازماندگانش رسد پس اگر بیایم و چنانکه این دار و دسته بر آن رفته‌اند خواست این فراز گرامی از نامه خدا را دانش و پیامبری بدانیم با آنچه از لایه برونی اش بر می‌آید سازگار نیست زیرا پیامبری و دانش پس از مرگ کسی به بازماندگان نمی‌رسد، پیامبری، بستگی دارد به این که خداوند چگونه بخواهد توده را در راه شایسته اندازد و کسانی که سزاوار آن هستند - از نخستین روز - این سرنوشت را آفریدگار بر ایشان برگزیده و خداوند داناتر است که پیام‌گزاری خویش را در کجا بنهد و در گزینش او نیز نه دودمان و نژاد جای پائی دارد و نه نیایش و خواهش دیگران می‌تواند انگیزه شود که خدای برتر از پندار، کسی از بندگانش را به پیامبری برگزیند، به

دست آوردن دانش نیز بسته به آن است که کسی در پی آن برود و بیاموزد .

و تازه زکریا - درود خدا بر او - چنانکه از لایه برونی و چون و چرا ناپذیر آیه بر می آید - جانشینی از فرزندانش خواست تا آنچه از وی می ماند به دست مردانی که خویشاوند پدری اویند - عموزادگان و دیگر نزدیکان - نیافتد و این خواسته تنها درباره دارائی درست در می آمد و گرنه با چنان درخواستی نمی توانست

[صفحه ۴۳]

مردان خویشاوند پدری را از پیامبری و دانشمندی بی بهره گرداند .

تازه می بینیم، پسندیدگی جانشین خود را که مرده ریگش به او می رسد بایسته شمرده و گفته : " پرودگارا او را پسندیده گردان " و این نیز با پیامبری نمی خورد زیرا بر کنار بودن از همه گناهان و پاکی سرمایه های روانی و خوی ها، از پیامبران جدا شدنی نیست پس سفارش دادن این منش ها برای ایشان نابجا می نماید آری اگر برای دارئی و کسی که آن را می برد این ویژگی ها را بخواهیم درست است چون کسی که پس از مرگ دیگری به ردارائی وی دست می یابد گاهی پسندیده هست گاهی نه .

اگر هم بگوئیم چنان دستوری نه برای دیگر پیامبران بلکه ویژه پیک خداست - درود خدا بر روی و خاندانش - این نیز ما را ناگزیر می سازد زمینه گسترده آن همه فرازهایی را که بهره هر کس را از مرده ریگ کسانش می نماید یکجا تنگ نمائیم و در برابر آن همه فرمان های همگانی یک آئین ویژه بگذاریم، آنگاه با این سخن که خدای برتر از پندار می گوید: خداوند شما را درباره فرزندانتان سفارش میکند که پسر دو برابر دختر ببرد " سوره نساء - ۴ - آیه ۱۱ " و هم با این سخن خدای پاک: در نامه خداوندی، برخی از خویشاوندان در بردن آنچه از مرده می ماند از برخی دیگر سزاوارترند " سوره انفال - ۸ آیه ۷۵ " و این گرامی سخن وی: اگر کسی کالائی نیکو بر جای گذارد سفارش کند که پس از مرگ او پدر و مادر و نزدیکانش بهره ای پسندیده برند " سوره بقره - ۲ - آیه ۱۸۰ " با داشتن این فرازها نمی توان زمینه دستورهای را که در نامه خداوندی رسیده تنگ کرد و برای فرمان های همگانی آن آئینی ویژه نهاد مگر با راهنمایی پشتوانه ای استوار و چون و چرا ناپذیر نه با گزارشی که بازگو گران آن چندان نیستند که گمان ناراستی یا لغزش بر ایشان نتوان برد و تازه لایه بیرونی آن را شاید دستوری همگانی گرفت زیرا با آنچه از سر گذشت پیامبران پیشین - دروهای خدا بر ایشان و بر پیامبر ماو خاندانش - بر ما روشن است به هیچ روی نمی سازد .

[صفحه ۴۴]

نه با گزارشی آنچنانی که نه بانوی راست رو توده به آن پشتگر می تواند داشت و نه مرد راست رو ایشان که دانش پاک ترین پیامبرانشان پس از مرگ وی به او رسید و خداوندگار پاک در نامه خویشان او را روان پیامبرش شمرده است - درود خدا بر آن دو و خاندانشان .

نه با گزارشی آنچنانی که هرگز نه هیچیک از دل آگاهان توده آن را دانسته و نه پیشاپیش آنان خاندان پاک پیامبر که این دستور ویژه ایشان بود - و با دست آویز آن - فرمان نامه خدا و گرامی آئین نامه پیامبر را درباره ایشان روا نداشته و از این که دارائی پدر پاکشان به آنان رسد بی بهره گردیدند . با آنکه بر گردن او - درود خدا بر وی و خاندانش - بایسته بود که آنان را از این زمینه آگاه سازد و روشننگری آن را به پس از هنگامی که نیازمند آند باز نگذارد و تا بازپسین دم از زندگی اش آن را از همه خانواده و کسان و همسر و پیروانش در دل خود پوشیده ندارد .

نه با گزارشی آنچنانی که توده را به آن همه شوربختی و خشم دچار ساخت و آتش کینه و دشمنی در سده‌های گذشته را هر چه داغ تر برافروخته‌راه پیشروی آن را به فراخی باز نمود و - از همان نخستین روز - گروه مسلمانان را گرفتار پراکندگی کرد، تا آشتی و سازش و یک زبانی از میان ایشان رخت بر بست که خداوند گزارشگر آن (و پدید آورنده این رویدادها) را - از سوی توده - نیکو پاداش دهد

وانگهی اگر بوبکر این گزارش خویش را راست می شمرد پس چرا با کار خود آن را بی ارج نموده نامه ای برای فاطمه راست رو - درود خدا بر وی - نگاشت تافدک را به او باز گردانند؟ تا عمر پسر خطاب بر وی درآمد و پرسید این چیست؟ پاسخ داد نامه ای است که نوشتم تا فاطمه آنچه را که از پدرش مانده بستاند . گفت: پس هزینه مسلمانان را از کجا می آری که تازیان - چنانچه می بینی - به پیکار با تو سر برداشته اند؟ آنگاه عمر نامه را بگرفت و پاره کرد (چنانچه در "السیره الحلبیه" ج ۳ ص ۳۹۱ آمده گزارش یاد شده را دختر زاده ابن جوزی آورده است)

و اگر آن گزارش درست بودو می باید سخن آن جانشین پیامبر را باور

[صفحه ۴۵]

داشت پس با آن همه برداشت های ناساز با یکدیگر که پس از وی نمودند چه باید کرد؟ و این هم نمونه

۱- چون عمر پسر خطاب به جانشینی بوبکر نشست فدک را به بازماندگان پیک خداوند - درود خدا بروی و خاندانش - برگرداند . تا علی پسر ابوطالب و عباس پسر عبد المطلب بر سر آن به کشمکش برخاستند و علی می گفت به راستی پیک خداوند - درود خدا بر وی و خاندانش - در زندگی خود آن را برای فاطمه نهاده بود (و پس از او نیز به من می رسد) و عباس از پذیرفتن سرباز می زد و می گفت: آن از خود پیک خدا بوده و پس از در گذشت وی به من می رسد، کشمکش را به نزد عمر بردند و او از داوری میان ایشان خودداری کرد و گفت من آن را به دست شما سپردم و شما به کار خودتان آشنا ترید .

برگردید به " صحیح بخاری " کتاب الجهاد و السیر باب فرض الخمس " نامه بررسی پیرامون پیکار در راه خدا و سرگذشت ها و بخش بایستگی پنج یک " ج ۵ ص ۳ تا ۱۰ " صحیح مسلم " کتاب الجهاد و السیر باب حکم الفی " بخش دستور در پیرامون آنچه از دارائی های نامسلمانان که به دست مسلمانان افتد " ، " الاموال " از ابو عبید ص ۱۱ که همان گزارش بخاری را آورده و تنها دنباله اش را انداخته " ، سنن بیهقی " ج ۶ ص ۲۹۹ " ، معجم البلدان " ج ۶ ص ۳۴۳ " تفسیر ابن کثیر " ج ۴ ص ۳۳۵ " ، تاریخ ابن کثیر " ج ۵ ص ۲۸۸ " ، تاج العروس ، ج ۷ ص ۱۶۶

برای دشنام گویی به علی عمویش را دشنام گو شناسانده اند

(نیم نگاهی به دیگر سوی) ما در پیرامون رسوائی هائی که در گزارش های این زمینه یافته ایم به بگو مگو نمی پردازیم ورنه کشمکشی که اینان میان علی و عباس سراغ کرده اند - از بنیاد - پنداری بیش نیست چه رسد که به گزارش مسلم در " صحیح " خود عباس به عمر گفت: ای فرمانروای گروندگان میان من و این دروغگوی بزه پیشه و نیرنگ باز نادرست کار داوری کن آیا عباس، سرور پاک و پاک نهاد خاندان پیامبر را با این دشنام و ناسزاها یاد

[صفحه ۴۶]

می‌کند؟ مگر آیه "تطهير = پاک انگاری" و دیگر آیه‌های نامه ارجمند را که درباره علی - فرمانروای گروندگان - فرود آمده در برابر خود نداشته؟ اگر این سخنان به راستی از او باشد دیگر چه ارج و ارزشی برای او توان نهاد و چگونه باید درباره او به داوری نشست؟ آن هم هنگامی که می‌بینیم پیامبر پاک سرشت می‌گوید: هر کس علی را دشنام دهد البته مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد به راستی خدا را دشنام داده و هر کس خدا را دشنام دهد خداوند او را به رو و با دو سوراخ بینی اش در آتش خواهد افکند

نه به خدا ما عباس را از این رسوائی‌هائی که بر وی بسته اند به دور می‌شماریم و بر آنیم که این دار و دسته، خود خوش می‌داشته اند که سرور ما فرمانروای گروندگان را به باد دشنام گیرند پس این گزارش را تراشیده و آن را دست آویز و پلی برای رسیدن به خواسته خود شناخته اند " و خداوند می‌داند آنچه را در سینه‌ها نهفته اند و آنچه را آشکار می‌سازند " درد دل را به سوی خدا می‌بریم .

۲- چنانچه در سنن بیهقی - ج ۶ ص ۳۰۱ - آمده در روزگار عثمان پسر عفان، مروان پسر حکم فدک را تیول خود گردانید و این هم جز با دستور خلیفه نبوده است

۳- چون معاویه پسر ابوسفیان بر سر کار آمد یک سوم فدک را تیول مروان پسر حکم ساخت و یک سوم آن را تیول عمرو - پسر عثمان پسر عفان - و یک سوم آن را تیول یزید پسر معاویه - و این رویداد پس از درگذشت حسن پسر علی بود و از آن پس نیز پیوسته در دودمان ایشان دست به دست می‌گشت تا روزگاری که مروان پسر حکم به پادشاهی نشست همه آن را که از آن وی گردیده بود به پسرش عبد العزیز داد و عبد العزیز هم آن را به پسر خود عمر پسر عبد العزیز بخشید .

[صفحه ۴۷]

۴- چون عمر پسر عبد العزیز به جانشینی پیامبر نشست در یک سخنرانی خود گفت به راستی فدک از دارائی‌هائی بوده که خداوند به پیک خود ارزانی داشته و مسلمانان نیز برای به دست آمدن آن نه اسبی دواندند نه سپاهی در کار گرفتند . پس فاطمه آن را از پدرش بخواست و او گفت ترا نرسد که درخواستی از من کنی و مرا نرسد که بتو دهم، این بود که درآمد آن را به هزینه در راه ماندگان می‌رسانید و سپس که بوبکر و عمر و عثمان و علی به سرپرستی توده نشستند همان برنامه پیک خداوند - درود و سلام خدا بر وی - را درباره آن پیاده کردند تا معاویه فرمانروائی یافت و آن را تیول مروان پسر حکم گردانید و مروان آن را به پدرم و عبد الملک بخشید و پس از آن دو به من و سلیمان و ولید رسید و چون ولید بر سر کار آمد از وی و سلیمان درخواست کردم بهره خود را به من باز گذارند آن دو نیز پذیرفتند تا همه آن به دست من افتاد و مرا هیچ دارائی دوست تر از آن نبود گواه باشید که من آن را برگرداندم و برای همان هزینه‌هائی نهادم که در آغاز ویژه آن بود.

۵- پس تا آن گاه که عمر پسر عبد العزیز فرمان می‌راند فدک در دست فرزندان فاطمه بود تا یزید پسر عبد الملک بر سر کار آمد و از ایشان باز ستاند و دوباره به چنگ مروانان افتاد که همچنان دست به دست بگردانند تا جانشینی پیامبر از میان ایشان به در رود

۶- و چون ابوالعباس سفاح بر تخت نشست آن را به عبد الله پسر حسن پسر حسین پسر فرمانروای گروندگان علی باز گرداند.

۷- سپس که ابو جعفر منصور پادشاه شد آن را از دست حسنین باز گرفت.

۸- سپس مهدی پسر منصور آن را به نوادگان فاطمه - درود بر او - پس داد.

۹- سپس موسی پسر مهدی و برادرش آن را از دست فاطمیان گرفتند و همچنان در دست ایشان بود تا مامون فرمانروائی یافت .

۱۰- مامون در سال ۲۱۰ آن را به فاطمیان برگردانید و در این زمینه نامه

[صفحه ۴۸]

زیر را به کار گزار خویش در مدینه - قثم پسر جعفر - نگاشت:

پس از دیگر سخنان، به راستی فرمانروای گروندگان (= مامون) با جایگاه خویش در کیش خداوند و با جانشینی پیک او - درود خدا بر وی - و با خویشاوندی اش با وی سزاوارترین کسی است که آئین نامه وی را به کار بندد و فرمان وی را روان گردانیده آنچه را به کسی بخشیده بوده به او سپارد و درآمدی که از سر نیکوکاری ویژه مردم شناخته بود همچنان بر جای بدارد پیروزی فرمانروای گروندگان در این راه و بر کناری از لغزش با یاری خداست و در کارهایی که برای نزدیکی به آستان او انجام می دهد گرایش به خشنودی او دارد، البته پیک خداوند - درود خدا بر وی - فدک را به فاطمه دختر پیک خدا داد و آن را از سر نیکوکاری برای هزینه های او باز گذاشت و این نیز رویدادی آشکار و شناخته شده بود که در زمینه آن هیچ گونه چون و چرائی میان خانواده پیک خدا - درود خدا بر وی و تبارش - نبود و زهرا همیشه آن را از خویشان می شمرد و در این زمینه سزاوارترین کسی بود که باید سخن وی را باور داشت پس اینک فرمانروای گروندگان می خواهد آن را به بازماندگانش برگرداند تا هم با بر پای داشتن دادگری و درستی ای که خدای برتر از پندار دستور آن را داده به آستان او نزدیک شود و هم با روا گردانیدن فرمان پیک خدا - درود خدا بر وی - و هزینه نیکوکارانه اش به پیشگاه او بار یابد . پس بفرموده تا خواسته اش را در دفترهای فرمانروائی به روشنی بنگارند و در بخش نامه ها برای کار گزارانش یادآور شوند، زیرا پس از درگذشت پیامبر - درود خدا بر وی - در همه جا بانگ برداشتند " هر کس پیامبر - در گذشته ها - با او پیمانی بسته و او را دلخوش ساخته که چیزی به او بخشد یا کمک و سود نیکوکارانه ای درباره او روا دارد اکنون بیاید و جانشین پیامبر را از آن پیمان آگاه سازد تا سخن او را بپذیرد و بر بنیاد برنامه اش خواسته او را برآورده آنچه را باید و شاید به او بپردازد " آنگاه در هنگامی که با دیگران رفتار و گفتاری به این گونه پیش گرفتند فاطمه - خدا از وی خشنود باد - سزاوارتر بود که سخن او را درباره آنچه برانگیخته خدا - درود

[صفحه ۴۹]

خدا بروی - برای او نهاده بودپذیرند .

فرانروای گروندگان به مبارک طبری - پیرو فرمانروای گروندگان نوشت و بفرمود تا آنچه را در میان مرزهای فدک جای دارد با همه کشتزارهای وابسته و نیز کارکنان آن از بندگان فرآورده ها و درآمدها و جز آن را برگرداند به بازماندگان فاطمه دختر پیک خدا - درود خدا بر وی - و بسپارد به دست محمد پسر یحیی پسر حسین پسر زید پسر علی پسر حسین پسر علی پسر ابو طالب و به دست محمد پسر عبد الله پسر حسن پسر علی پسر حسین پسر علی پسر ابو طالب، زیرا فرمانروای گروندگان آن دو را برای سرپرستی این کار برگماشت تا به بهره رسانی به کسانی که شایسته آنند برخیزند .

این را از اندیشه فرمانروای گروندگان شمار و از آنچه خداوند برای فرمانبری از خویش به دلش انداخته و کامروایش گردانیده است که به درگاه او و پیک خدا - درود خدا بروی - نزدیکی جوید . مبارک طبری را نیز از سوی خویش آگاهی ده و برنامه ای که بیشتر با وی داشتی اکنون با محمد پسر یحیی و محمد پسر عبد الله دنبال کن و آن دو را یاری ده تا اگر خدا خواهد فدک روی به

آبادانی و بهسازی

[صفحه ۵۰]

رود و درآمد و فرآورده‌های آن فزونی گیرد .

بدرود در روز چهارشنبه دو شب از ذیقعه سال ۲۱۰ هجری گذشته این نامه نگاشته آمد .

۱۱- و چون " المتوکل علی الله " به پادشاهی رسید دستور داد آن را پس گرفتند تا درآمد آن را به همان هزینه‌هایی که پیش از مامون می رسید برسانند .

بنگرید به " فتوح البلدان " از بلاذری ص ۳۹ تا ۴۱ ، تاریخ یعقوبی " ج ۳ ص ۴۸ ، العقد الفرید " ج ۲ ص ۳۲۳ ، معجم البلدان " ج ۶ ص ۳۴۴ ، " تاریخ ابن کثیر " ج ۹ ص ۲۰۰ - و این نگارنده دستبردی نیز به گزارش زده و انگیزه نادرستی وی را در همان خوی و سرشتش باید جست که " نیش عقرب نه از ره کین است " - " شرح ابن ابی الحدید " ج ۴ ص ۱۰۳ ، تاریخ الخلفاء " از سیوطی ص ۱۵۴ ، جمهره رسائل العرب " ج ۳ ص ۵۱۰ ، اعلام النساء " ج ۳ ص ۱۲۱۱ .

گزارش ابو بکر که با نامه خدا و آئین نامه پیامبر ناساز بود با هیچیک از زمینه های بالا نیز نمی سازد پس چگونه ابن حجر و دنباله های او آمده اند و گزارشی با این ویژگی ها را از روشن ترین نشانه ها بر دانائی وی گرفته اند، این گروه را چه شده است که هیچ سخنی را در نمی یابند؟

دست به دامن دروغ ها

و بسی شگفت از سخن ابن حجر باید داشت که در " صواعق " ص ۲۰ می نویسد: گزارشی که از زبان پیامبر در برتری های علی خواهد آمد - من شهر دانشم و علی در آن است - نباید دست آویز شود که کسی او را داناتر از بوبکر شمارد زیرا ما پاسخ می دهیم که آن گزارش، نکوهیده است و اگر هم گیریم که درست یا نیکو باشد " ابو بکر محراب آن شهر خواهد بود " و این گزارش " : هر که دانش خواهد باید از آن درآید " نمی رساند که علی داناتر باشد زیرا گاهی مردم در پی کسی که داناتر

[صفحه ۵۱]

نیست می افتند زیرا در روشنگری و آشکار ساختن دانش استادتر است و بیشتر می توانند به دیگران پردازد ولی آن که داناتر از او است چنین نیست و تازه گزارش یاد شده با گزارش " الفردوس " برخورد دارد که از زبان پیامبر می نویسد " : من شهر دانشم و بوبکر، زیر بنیاد آن است و عمر دیوارهایش و عثمان آسمانه و سر پوشش و علی درش " و این به روشنی می رساند که بوبکر از همه شان داناتر است پس اگر دستور داده شده که سراغ در برونندتنها از دیدگاهی همانند آنچه گفتیم بوده نه برای این که ارجمندتر از دیگران که برشمردیم باشد زیرا بی هیچ نیازی به روشنگری همه می دانند که هر کدام از زیر بنیاد و دیوارها و آسمانه از در بالاتر است . پایان

امینی گوید: نیشی که به گزارش " من شهر دانشم " زده شده تنها از سوی ابن جوزی و همدستان او بوده که پروای درست و نادرست سخن را ندارند ورنه درج ۶ ص ۶۱ تا ۸۱ از چاپ دوم دانستی که دانشوران آشکارا آن را درست شمرده و گروهی نیز آن را نیکو می دانند و دسته سوم هم داوری آن دو دسته پیشین را بر زبان آورده و برداشت ابن جوزی را همچون درم ناسره بی ارزش

انگاشته اند .

گزارش " فردوس " نیز که دست آویز دوم او است دو نفر را هم نمی توان یافت که چه در بی ارزشی و بی پایگی آن دو دل باشد چه در بی پایگی سخنانی نزدیک به آن که در روزگاران تازه تر کم کمک درهم بافته اند تا بگذارند در برابر آوای بزرگ ترین پیامبران که برتری دانشی فزاینده را برای سرور ما فرمانروای گروندگان - درود بر او - هویدا و استوار می گرداند . و ابن حجر خود نیز از کسانی است که آن گزارش را همچون درم ناسره بی ارج انگاشته و داوری خویش را درباره سستی و ناستواری آن باز نموده اند چنانچه در ص ۱۹۷ از نگارش خود " الفتاوی الحدیثیه " می نویسد: گزارشی بی پایه است و فراز دیگر آن " معاویه کوبه آن است " نیز پایه ای ندارد با این همه، یکدندگی در بگو مگو کردن بر آتش داشته که داوری خود در آنجا را به فراموشی سپارد و آنچه را ناستوار و بی ارزش می شمرد

[صفحه ۵۲]

دست آویزی آشکار در دانانتری بوبکر پندارد .

عجلونی در " کشف الخفا " ج ۱ ص ۲۰۴ می نویسد: دیلمی در " الفردوس " گزارشی بی زنجیره از ابن مسعود آورده که پیامبر گفت " من شهر دانشم و بوبکر زیر بنیاد آن و عمر دیوارهای آن و عثمان آسمانه و سر پوشش آن و علی در آن " و هم بی آوردن زنجیره‌ای از میانجیان از انس گزارش کرده که پیامبر گفت " من شهر دانشم و علی در آن و معاویه کوبه آن " در " مقاصد " می نویسد: کوتاه سخن، همه این گزارش هایی پایه است و بیشتر فرازهای آن ناپسند و زشت .

و سید محمد درویش الحوت در " اسنی المطالب = بالاترین خواسته ها و زمینه ها " ص ۷۳ می نویسد " من شهر دانشم و بوبکر زیر بنیاد آن و عمر دیوارهایش " یاد کردن چنین سخنانی در نگاشته های دانشوران شایسته نیست ویژه از کسی مانند ابن حجر هیتمی که آن را در " الصواعق " و " الزواجر = باز دارنده ها " آورده و از چون اوئی زشت است . پایان

پس دیگر جایی برای این نمی ماند که سرور ما - درودهای خدا بر او - را " در " بیانگارند و دیگران را زیر بنیاد و دیوارها و آسمانه و کوبه، آنگاه به کشمکش برخیزند، بیچاره ای که این یاهو های خنده آور را به هم بافته شهر دانش را هم از شهرهائی پنداشته که در بیرون می بیند و میان دیوارهایش گردش کرده آسمانه اش را سایبان می گیرد و در آن را با کوبه می زند و ندانسته که او - درود خدا بر وی و خاندانش - می خواهد بگوید: چنانچه تنها راه - برای گام نهادن در شهر - دروازه آن است یگانه دست افزا برای بهره برداری از دانش های پیامبرانه همان جانشین وی سرور ما فرمانروای گروندگان - درود بر او - است و با لایه ای سر پوشیده در سخن، آنچه را یاد کردیم نمایانده است و گرنه زیر بنیاد را هیچ برتری نیست مگر آنکه دیوارهای استوار شهر بر آن بایستد تا از دستبرد یغماگران و راهزنان بر کنار بماند ولی سرمایه هائی که در جان و روان یک شهر است پیوندی با آن ندارد و بهره برداری از آسمانه خانه - چنانچه در انگار خویش از شهرها

[صفحه ۵۳]

داشته - تنها برای سایه گرفتن است و باز گرداندن گزند سرما و گرما، از این روی تنها جایگاه هائی به آسمانه و سر پوشش نیازمند است که چنان انگاری از آن داشته باشیم - همچون خانه ها، گرمابه ها، فروشگاه ها و سراها و مانند آن - ولی کسی که روی به شهری می آرد تا از آنچه در آن است - دانش یا دارائی یا هر گونه سود معنوی و مادی - بهره ای به دست آرد برای گام نهادن به

آن تنها به در نیازمندانست پس در بایسته تر است تا زیر بنیاد و دیوار و آسمانه، که این حجر آورده، کوبه را نیز برای باز و بسته بودن درمی خواهیم که چون بسته بود و آنرا برادر کوفتیم در را بر روی ما بگشایند و دروازه دانش پیامبرانه بسته نیست و هر دو لنگه آن برای همیشه بر روی آدمیان باز است .

و تازه روشن است که یگانه خواست پیامبر از این که علی رادر شمرده تنها این نیست که آمد و شد به پیشگاه پیامبر از درگاه او باید انجام پذیرد بلکه می گوید بهره برداری و برگرفتن از دانش وی باید به یاری او باشد و این نیز با رسائی انجام نخواهد گرفت مگر همه دانش پیامبر که او - درود خدا بر وی و خاندانش - می خواهد مردم را به آن راه بنماید در نزد وی باشد . سپس آمده و یگانه راه را گذر کردن از این در شمرده تا خواست خود را در این باره هر چه استوارتر نماید و بر سر این سخن بیشتر پافشرده و گفته: هر که خواهد به شهر گام نهد باید از در درآید .

پس فرمانروای گروندگان - علی - همان دری است که مردم به ناچار باید روی به سوی او آرند، همه دانش پیامبرانه نزد او است و همه آنچه آدمیان نیازمند آند از: آئین های کیش ایشان یا اندرزها، یا خوی ها یا فرمانروائی یا فرزاندگی ها، یا گرداندن کار مردم یا دور اندیشی یا کمر بستن به برنامه ها . پس ناگزیر او داناترین مردم است، افزونی در روشنگری و آشکار ساختن دانش و پرداختن و کوشش در کار مردم هم نباید از کسی جدا باشد که آدمیان برای زدودن نادانی و رسیدن به بالاترین دریافت های روانی به سوی او کشیده می شوند و این تنها برای آن نیست

[صفحه ۵۴]

که روشنگری و پرداخت سخن، خود به خود بایسته است - زیرا روشنگری و آشکار ساختن سخن خود به خود دردی را درمان نمی کند و کسی هم که آراسته به آن بود چون دشواری هائی روی به او نهاد که دانش او از پاسخ آن ناتوان گردید همان گونه در می ماند که کسی که داناتر است و نیروی روشنگری چندان در زبان او نیست تا بتواند دیگران را آگاهی بخشد پس باید این هردو ویژگی در یک تن باشد که همه توده، سخن او را پشتوانه شناسند و این جابه همان " منش مهربانی " می رسیم که بر خداوند پاک بایسته است و آن یک تن همان همتای نامه ارجمند خداست که با یکدیگر آن دو چیز گران و دو جانشین پاک ترین پیامبران به شمار می آیند و از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر او درآیند هر که خواهد بگردد و هر که خواهد از گرویدن سرباز زند .

[صفحه ۵۷]

دلیری بوبکر**اشاره**

از این خلیفه پیش از مسلمانی اش نمونه ای در دست نداریم که دلاوری او را برساند و گرچه در نبردهای بسیاری که پیامبر (ص) داشت او نیز حضور یافت باز هم نه نشانه ای از دلیری او در آن ها سراغ توان کرد و نه نشان استقامتی که بر صفحه تاریخ جاودان

بماند و نه گامی کوتاه در آن نبرد گاه‌های خونین که نماینده گوشه‌ای از این موضوع مهم باشد، آری او نیز همچون دوستش عمر بن خطاب در رویداد خیبر از روبرو شدن و دست و پنجه نرم کردن با مرحب یهودی گریخت. علی و پسر عباس گفته‌اند: رسول خدا (ص) بوبکر را به خیبر فرستاد و او شکست خورد و با همراهان برگشت فردا عمر رابه همین مهم فرستاد او نیز شکست خورد و برگشت چرا که هم او یارانش را ترسو یافته بود و هم یارانش او را.

روایت فوق را چنانکه در مجمع الزوائد ۱۲۴ - ۹ می‌خوانیم طبرانی و رجال اسناد بزار از رجال صحیح است مگر محمد بن عبد الرحمن که صدوق شمرده شده، شکست یافتن آن دو مرد در روز خیبر را قاضی عضد ایجی نیز در مواقف آورده و شارحان وی نیز جز اعتراف به آن راهی نیافته‌اند (شرح مواقف ۲۷۶: ۳) و چنانچه در ص ۴۸۳ مطالع می‌خوانیم قاضی بیضاوی هم در طوابع الانوار آن را آورده است.

آنچه از گریختن آندو در آن روز پرده بر می‌دارد سخن رسول خدا (ص) است پس از گریختنشان: فردا علم جنگ را به کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند خدا به دست او (ما را) به پیروزی می‌رساند و گریز پا هم نیست و در عبارت دیگر: تاخت کننده ناگزیر پا است و در عبارت دیگر: سوگند به آن که روی محمد را گرامی داشت آن را بمردی خواهم داد که نگرزد و در عبارتی: راستی آن را به مردی خواهم داد که

[صفحه ۵۸]

بر نگردد تا خدا او را فاتح سازد و در عبارتی: به پشت بر نمی‌گردد.

ابن ابی الحدید معتزلی در قصیده علویه منسوب به وی می‌گوید:

"هر چه را از یاد ببرم، فراموش نمی‌کنم آن دو را که پیش از وی بودند و گریختند با آن که می‌دانستند گریختن گناه است
بیرق بزرگ را که آنان برداشته بودند

روپوشی از خواری در بر گرفته بود

جوانی تیز تک از پیروان موسی آن دو را راند

که قامت و شمشیری بلند داشت و اسبی دراز گردن

شمشیر و نیزه وی مرگ را به هر سوی می‌پراکند

و نیام شمشیر و بند بنده نیزه اش آتش می‌افروخت

آیا آن دویدن آن دو بود یا دویدن شتر مرغی که از پر خوردن گیاه بهاری ساق هایش سبز و زرد شده؟

و آیا راستی آن دو - با آن کمذلی و ناتوانی - از مردان بودند یا از زنان ناخن رنگ کرده و چهره به ناز پرورده؟

شما را معذور می‌دارم که مرگ را همه دشمن می‌دارند

و نگاهداشتن جان، در جان هر کس دوست داشتنی است

آنکس که مرگ جویای او است مزه مرگ را ناخوش می‌دارد

پس چگونه او را از مرگ خوش آید که خود جویای آن گردد.

"آنچه ما را از این موضوع آگاه می‌کند داستان ترسیدن خلیفه است

[صفحه ۵۹]

از ذو الشديه كه بى هيچ سلاحى سرش به نماز بود و رسول خدا (ص) بوبكر را بفرمود تا وى را بكشد و او مخالفت امريامبر را از كشتن آن مرد آسان تر شمرد و به نزد وى (ص) برگشته عذرھائى آورده كه انشاء الله مفصلا خواهى ديد

به گواھى على، بوبكر دليرترين مردم است

اشاره

آرى ابن حزم در كتاب "المفاضله بين الصحابه" و نيز همفكرانش او را از همه صحابه دليرتر شمرده و در اين باره حديثى هم بر اميرالمومنين بسته اند كه گفت مرا آگاه كنيد دليرترين مردم كيست؟ گفتند تو گفت من با هيچكس روبرو نشدم مگر بر او پيروز شدم ولى مرا بگوئيد دليرترين مردم كيست؟ گفتند نمى دانيم، كيست؟ گفت: ابوبكرزيرا ما در روز بدر براى رسول خدا (ص) هودجى نهاديم و گفتيم كيست كه با رسول خدا (ص) بماند تا كسى از مشركان آهنگ او نكند؟ به خدا هيچكس براى اين كار پيش نيامد مگر بوبكر كه با شمشير كشيده بر سر رسول خدا ايستاد و هيچكس آهنگ حضرت نكرد مگر او آهنگ وى كرد پس او دليرترين مردم است. الحديث

كاش اينان سند اين روايت ساختگى را نيانداخته و آن را با اسنادش روايت مى كردند تا سازنده آن را به جامعه دانشمندان بشناسانيم و همين بس كه حافظ هيثمى بدون سند آن را در مجمع الزوائد - ۴۶۱: ۹ - آورده و ضعيف شمرده و گفته در سند آن يك ناشناس هست.

و تازه روايت صحيحى از ابن اسحاق نيز آنرا تكذيب مى كند چه وى آورده كه رسول خدا (ص) روز بدر در هودج بود و سعد بن معاذ شمشيربه دست در آستانه هودجى كه رسول خدا (ص) در آن بود با گروهى از انصار ايستاده بودند به پاسدارى از رسول خدا (ص) از بيم آنكه دشمن بر وى بتازد

وانگهى نگهبانى از پيامبر (ص) نه ويژه بوبكر بوده و نه تنها درروز بدر بلكه در هر يك از گير و دارهاى حضرت (ص) يكي از يارانش نگهبانى از او را

[صفحه ۶۰]

- به گردن مى گرفت چنانكه در شب بدر اين كار باسعد بن معاذ بود و در روز آن به گفته حلبى در سيره ج ۳ ص ۳۵۳ - با ابوبكر و در روز احد با محمد بن مسلمه و در روز خندق با زبير بن عوام و در روز حديبيه با مغيره بن شعبه و در شبى كه حضرت در يكي از راه هاى خيبر با صفيه پيمان زناشوى بست با ابو ايوب انصارى و در وادى القري با بلال و سعد بن ابى وقاص و ذكوان بن عبد قيس و در شب حادثه حنين با ابن ابى مرثد غنوى.

و اين شيوه در پاسدارى از وى همچنان بر جاى بود تا در حجه الوداع كه اين آيه نازل شد و الله يعصمك من الناس (= و خداوند تو را از گزند مردم نگاه مى دارد) اين شد كه نگهبان گرفتن متروك شد پس اگر هم آنچه را درباره پاس دادن بوبكر آمده پذيريم تازه او هم مانند يكي از اين پاسداران خواهد بود.

اگر آن سخن كه به على بسته اند درست باشد و كار بوبكر در روز بدر آنچنان اهميت بزرگى داشته پس در آن روز او برتر و شايسته تر بود كه آيه قرآن درباره اش فرود آيد تا على و حمزه و عبيده كه درباره ايشان اين آيه آمد: هذان خصمان اختصموا فى

ربهم (= این دو گروه - یکی از مومنان و دیگری از کافران - که در دین خدا با هم به نبرد برخاستند مخالفت و دشمن یکدیگرند .
سوره حج آیه ۱۹)

و نیز اگر آن پندارد درست بود آیه زیر به ستایش علی و حمزه و عیبه اختصاص نمی یافت: من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه تا پایان آیه (= برخی از مومنان مردانی انی که آنچه را با خداوند پیمان بستند به راستی

[صفحه ۶۱]

وفا کردند . احزاب آیه ۲۳)

نیز این آیه درباره امیر المومنین علی نازل نمی شد: هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین (= او خداوندی است که با یاری خود و با دست مومنان تو را تایید کرد . سوره انفال: ۶۲ (و نیز آنچه در جلد دوم ص ۴۶ تا ۵۱ آوردیم از زبان بزرگ ترین پیامبران درباره او وارد نمی شد .

و هم مولانا علی به ستایش های موجود در این آیه مخصوص نمی شد که: و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاه الله (= کسی از مردم هست که برای خشنودی خدا جان خویش را می فروشد . سوره بقره ۲۰۷ (که بنا بر آنچه قرطبی در تفسیر خود ج ۳ ص ۲۱ آورده و ما نیز در جلد دوم ص ۴۷ تا ۴۹ از چاپ دوم مفصلاً درباره آن سخن رانندیم - این آیه در ستایش از علی فرود آمده است .

و نیز منادی خداوند - رضوان - که در روز بدر می گفت:

"شمشیری جز ذو الفقار نیست
و جوانمردی جز علی نه"

حق آن بود که آوازه به نام ابوبکر و شمشیر او که بر سر رسول خدا (ص) نگاهداشته بود بردارد وانگهی آیا نبردهای پیامبر بزرگ و جنگ های خونین او منحصر به بدر بود؟ و آیا هودج فقط در بدر بود و نه در دیگر جنگ ها؟ و آیا خداوند هودج - پیامبر بزرگ - همیشه در هودج خود بود و هیچگاه به میدان در نمی آمد؟ یا خود پای به میدان می نهاد و "دوستش" را به "جانشینی خود" در هودج می گذاشت؟

چرا پیامبر بزرگ در روز خیبر نیازمند جنگجویی تازان و ناگزیر پا گردید که به پشت بر نگردهد؟ مگر آن خلیفه که دلاورترین مردمان بود حضور نداشت؟ یا مگر گریز پا و نتازنده بود؟ چه معنی دارد که مورخان می نویسند پیامبر (ص) پرچم خود را به مردی از مهاجران سپرد و او کاری نساخت و برگشت آیا این

[صفحه ۶۲]

مرد و دوستش ناشناس بوده اند؟ نه بخدا .

این دلیرترین مردم کجا بود؟ در آن روز که یکان های سپاه یهود با جلوداری یا سر بیرون شده و انصار را درهم شکستند تا به جایگاه رسول خدا (ص) رسیدند و این چندان بر رسول خدا (ص) گران آمد که اندوهگین گردید؟

و با آنکه این دلیرترین مردم با آنحضرت بود چرا آن روز سلمه بن اکوع را به سراغ علی فرستاد که برای چشم دردش در مدینه مانده و جلوی پایش را نمی دید و سلمه به نزد او شده دست وی را گرفت و آورد تا پیامبر (ص) گوش ها را با این سخن پر کرد: علم را به مردی تا زنده و ناگزیزنده خواهم داد .

آیا دلیرترین مردم در روز خیبر هم در هودج بود؟ همان گاه که پیامبر خود پای به نبرد گاه نهاد و هر چه سخت تر بجنگید در حالیکه دو زره پوشیده بود و کلاه خود و زره زیرین آن را هم بر سر داشت و بر اسبی سوار بود به نام ظرب و در دست او نیزه و سپری بود (چنانکه در سیره حلبی ۹۳ / ۳ آمده)

آیا دلیرترین مردم در روز احد هم در هودج بود؟ همان روز بلا- و امتحان که دشمن توانست خود را به رسول خدا برساند و به سویش سنگ پرتاب کند تا به دنداننش بخورد و در رویش بشکند و لب او را خسته گرداند و خون بر رویش روان شود و او دست بر خون کشد و بگوید چگونه رستگار می شوند گروهی که چهره پیامبرشان را از خون رنگین کردند با آنکه او ایشان را بسوی پروردگارشان

[صفحه ۶۳]

می خواند .

آیا دلیرترین مردم در هودج بود همان روزی که به گفته علی چون مردم در روز احد رسول خدا (ص) را تنها گذاشتند من در کشتگان نگرستم رسول خدا (ص) را ندیدم و گفتم به خدا او نمی گریزد و میان کشتگان هم که او را نمی بینم پس خدا برای آنچه کردیم بر ما خشم گرفته و پیامبرش را به آسمان برده و اکنون برای من بهتر از این کاری نیست که چندان نبرد کنم تا کشته شوم پس دسته شمشیرم را شکسته و به دشمن حمله بردم تا برای من راه باز کردند و ناگهان رسول خدا را میان ایشان دیدم . در همان روز بود که علی ۱۶ زخم خورد که هر زخمی چندان سخت بود که او را بر زمین افکند و هیچکس جز جبرائیل او را بر نداشت .

"اسد الغابه ۲۰ / ۴"

یا دلیرترین مردم در هودج بود همان روز که رسول خدا در یکی از گودال هائی افتاد که ابو عامر کنده بود تا مسلمانان نادانسته در آن افتند . پس علی بن ابیطالب دست او (ص) را گرفت و طلحه او را بلند کرد و برگرفت تا بر پای ایستاد .

آیا دلیرترین مردم در هودج بود همان روزی که رسول خدا را در نبرد گاه دیدند ده زره پوشیده یکی به نام ذات الفضول و دیگری فضه، و نیز در روز حنین که دو زره پوشیده بود یکی ذات الفضول و دیگری سعدیه .

شرح مواهب از زرقان ۲۴ / ۲

آیا دلیرترین مردم در هودج بود در آن روزی که هفتاد زخم شمشیر به چهره پیامبر خورد که خداوند گزند همه را از او دور داشت؟

مواهب اللدنیه ۱۲۴ / ۱

[صفحه ۶۴]

آیا دلیرترین مردم در هودج بود همان روز که هشت نفر برای مرگ و جانبازی با پیامبر بیعت کردند: علی، زبیر، طلحه، ابو دجانة، حارث بن صمه، حباب بن منذر، عاصم بن ثابت، سهل بن حنیف و رسول خدا به دنبال دیگران (که می گریختند) ایشان را (به

یاری) می خواند .

امتناع از مقریزی ص ۱۳۲

آیا دلیرترین مردم در هودج بود همان روز که علی از یک سوی از رسول خدا پاسداری می کرد و ابو دجانة مالک بن خرشه از یک سوی و سعد بن ابی وقاص در برابر گروهی دفاع می کرد و حباب بن منذر چنان مشرکان را جمع می کرد و می راند که گوئی گوسفندان را می راند .

امتناع از مقریزی ص ۱۴۳

آیا دلیرترین مردم در هودج بود آن روز که آتش جنگ افروخته شد و رسول خدا (ص) زیر علم انصار نشست و به دنبال علی فرستاد که بیا و علی می آمد و می گفت منم مرد دشمن شکن و خرد کننده .

آیا دلیرترین مردم در هودج بود روزی که رسول خدا به خانواده اش رسید و شمشیرش را به دخترش فاطمه داد و گفت دختر کم خون را از روی این بشوی که به خدا سوگند امروز این شمشیر با من از روی راستی رفتار کرد (کند نشد) همان روز که علی سپر خود را از آبی که در گودال بود پر کرد و برای رسول خدا (ص) آورد تا بنوشد، پس خون را از چهره اش بشست و آبرو بر سرش ریخت و فاطمه (ع) پاره ای از بوریا برگرفت و بسوزاند و بر آن نهاد تا خون ایستاد
آیا دلیرترین مردم در هودج بود همان گاه که آواز جبرئیل فضا را پر کرد .

"شمشیری جز ذو الفقار نیست

و جوانمردی جز علی نه"

[صفحه ۶۵]

آیا دلیرترین مردم در هودج بودی روزی که حسان بن ثابت چنین سرود:

"جبرئیل آشکارا آواز داد - در حالیکه گرد و غبار بر نشده بود و مسلمانان پیرامون پیامبر مرسل را گرفته بودند :-

(شمشیری جز ذو الفقار نیست

و جوانمردی جز علی نه"

آیا دلیرترین مردم در روز حمراء الاسد هم در هودج بود؟ که حضرت (ص) با چهره زخمی و پیشانی شکسته و دندان شکافته بیرون شد و در حالیکه لب زیرین او از درون خسته و شانه راستش از ضربه ابن قمیئه درهم کوبیده و پوست دو زانویش کنده شده بود (طبقات ابن سعد شماره مسلسل ۵۵۳)

آیا دلیرترین مردم در روز حنین در هودج بود همان گاه که آتش جنگ افروخته شد و همه مردم از گرد پیامبر (ص) گریختند و کسی با او نماند مگر ۴ تن سه نفر از هاشمیان و یکی از دیگران: علی بن ابیطالب و عباس که این دو در پیش روی او بودند و ابوسفیان بن حارث مهار مرکب او را گرفته و ابن مسعود هم سمت چپ او بود و هیچکس از مشرکان آهنگ او (ص) نکرد مگر کشته شد (سیره حلبی ۱۲۳ / ۳)

آیا دلیرترین مردم در روز احزاب هم در هودج بود؟ که رسول خدا (ص) با یاران خود خاک خندق را حمل می کرد و گرد و خاک سفیدی شکمش را پوشانده بود و می گفت:

بار خدایا اگر تو ما را راه نمودی ما راه راست را نمی یافتیم .

نه صدقه می دادیم و نه نماز می گزاردیم

آرامشی بر ما فروفرست و چون به دشمن برخوردیم گام ما را استوار دار، به راستی اینان رفتاری زشت با ما در پیش گرفتند و چون آهنگ آشوب کردند ما نپذیرفتیم .

طبقات ابن سعد شماره مسلسل ۵۷۵، تاریخ ابن کثیر ۹۶/۴

[صفحه ۶۶]

آیا دلیرترین مردم در هودج بود روزی که حضرت (ص) گفت: ضربه علی بهتر است از عبادت جن و انس و در عبارتی: کارعلی در کشتن عمرو برتر است از عبادت جن و انس و در عبارتی: روبرو شدن علی با عمرو بن ود برتر بود از کارهای امت من تا روز رستاخیز

آری آن مرد - بوبکر - نمایشی در روز احد داد، همان گاه که عبد الرحمن ابن ابی بکر به میدان آمد (از جانب مشرکانی که در میانشان بود) و گفت کیست با من بجنگد و آنگاه به رجز خوانی پرداخت و گفت:

"هیچ نمانده است به جز جنگ افزار و اسب رهوار و تیز تک و شمشیری که پیران گمراه را نابود سازد".

پس بوبکر (رض) برخاست و گفت منم آن پیر سپس به رجز خوانی پرداخت و گفت:

هیچ نمانده است مگر کیش و گوهر من و شمشیری که با یاری آن سو گندم را انجام دهم .

عبد الرحمن به او گفت اگر تو پدرم نبودی بر نمی گشتم . امتاع ص ۱۴۴

استدلال به هودج

محاملی گفت: من نزد ابوالحسن بن عبدون بودم و او نویسنده بدر بود و گروهی نیز نزد او بودند که ابوبکر داودی و احمد بن خالد مادرانی نیز میان ایشان بود - پس داستان گفتگویش با داودی را در برتری علی و بوبکر یاد کرده تا آنجا که نوشته - پس داودی گفت بخدا ما نمی توانیم مقامات علی را با این عامه یاد کنیم گفتیم من بخدا جایگاه او را هم در بدر می شناسم و هم در احد و خندق و هم در روز حنین و هم در روز خیبر . گفت اگر می شناسی این سود را برای من

[صفحه ۶۷]

دارد که او را بر بوبکر و عمر پیشوا بداری گفتیم می شناسم و با توجه به همان ها است که بوبکر و عمر را بر او پیشوا می دارم گفت چگونه گفتیم از آنجا که بوبکر در روز بدر با پیامبر (ص) در هودج بود و آنجا جای مهتر و رئیس شمرده می شد و اگر مهتر و رئیس از میان برود لشگر شکست می خورد و علی مقام یک جنگجو را داشت که با از میان رفتن او لشگر از میان نمی رود .

این گزارش را خطیب در تاریخ خود - ج ۸ ص ۲۱ - و نیز ابن جوزی در المنتظم ۳۲۷ / ۶ آورده اند و بگمانم کسی که نخستین بار نوبر این سخن را آورده و با پیش کشیدن فرضیه هودج و دست آویز گرفتن آن، بوبکر را برتر شمرده جاحظ باشد که در فشرده کتاب عثمانیه می نویسد - ص ۱۰ - بزرگ تر دلیل کسانی که علی را برتر شمرده اند فرو رفتن او است در کام جنگ ها و از میان بردن همگنان و دلیران، که در این کار نیز برتری چندانی نیست زیرا با شمشیر بر سر دلیران دوییدن و نابود کردن آنان اگر از سخت ترین محنت ها و بزرگترین برتری ها باشد و نشانه ای بر ریاست و پیشوائی به شمار آید لازم می آید که زبیر و ابو دجانة و محمد بن مسلمة و ابن عفراء و براء بن مالک چنان فضیلتی داشته باشند که رسول خدا (ص) نداشته زیرا او خود بجز یک مرد را نکشت و در روز بدر خود پای به میدان نهاد و با صفوف تازندگان نیامیخت بلکه بر کنار از ایشان در هودج به سر می برد و ابو بکر هم با او بود و تو می دانی که مرد دلیر، همگنان را می کشد و پهلوانان را به خاک می افکند ولی برتر از او در سپاه کسی هم هست که نمی کشد و نمی جنگد چرا که رئیس یا همان کسی است که در کار جنگ باید از اندیشه و نظر او بهره گرفت زیرا روسا را وظایفی هست که سایرین ندارند (رسیدگی به کارها، حل مشکلات، گرفتاری های بزرگانه، اداره امور، نظارت بر تشکیلات و پرداختن به دیگر وظایف خطیر) و نیز رئیس کسی است که چشم همه در پی او و گردش کار به دست او است جنگجویان با نگرستن به او یاری و بینائی می یابند و دشمن با نام او شکست می خورد و اگر هیچ کاری هم نکند برای او

[صفحه ۶۸]

همین بس که اگر او بگریزد همه سپاه هم پایداری کنند پایداری ایشان هیچ سودی ندارد و گناه عقب نشینی با او است و اگر همه سپاه کار را به تباهی کشانند و او موقعیت را نگاهدارد پیروز می شود و دولت از آن او است این است که پیروزی و شکست را جز به او اسناد نمی دهند پس روشن شد که روز بدر برتری بوبکر با ایستادن کنار رسول خدا در هودج بیشتر بوده است از تلاش و نبرد علی در آن روز که پهلوانان قریش را به خاک افکند . پایان .

سخن اسکافی در پاسخ جاحظ

امینی گوید: در پاسخ این افسانه های درهم بافته ما نیازی به لب تر کردن هم نمی بینیم و اکتفا می کنیم به پاسخی که ابوجعفر اسکافی معتزلی بغدادی متوفی ۲۴۰ به وی داده و در رد او می نویسد:

به راستی که ابو عثمان جاحظ از زبان آوری بهره ای یافته هر چند که از خرد بی بهره می نماید، البته اگر این سخنان را از روی اعتقاد و به جد گفته و تنها به آهنگ بازیگری و بیهوده پرانی نبوده و نخواسته باشد که با زور، سخنان شیوا و رسا بر زبان آورده و نیرومندی و زبان درازی و شیوا گوئی و تیز هوشی و توانائی خود در بگو مگو کردن را نمایش دهد آیا ابو عثمان نمی داند که رسول خدا (ص) دلیرترین مردم بود و خود در کام جنگ ها فرو رفت و در مواقعی پایداری نمود که خرد از کله ها پرید و دل ها سخت به تکان آمد؟ چنانکه در روز احد بایستاد و پس از آنکه همه مسلمانان گریختند و جز چهارتن - علی، زبیر، طلحه، ابو دجانة - کسی با وی نماند او به جنگ پمرداخت و چندان تیراندازی کرد تا تیر دانش نهی شد و سرهای برگشته کمانش بشکست و زه آن گسیخت پس عکاشه بن محصن را بفرمود زه آن را درست کند و او گفت ای رسول خدا زه نمی رسد گفت هر طور می شود برسان عکاشه گفت: بخدائی که او را بحق برانگیخت چندان کشیدم تا برسد و یک وجب از آن را دور سرهای برگشته کمان پیچیدم و سپس آن را

[صفحه ۶۹]

بگرفت و همچنان تیر می انداخت تا دیدم کمانش درهم شکست، با ابی بن خلف که روبرو شد اصحاب گفتند اگر خواهی یکی از ما آهنگ او کند، ولی نپذیرفت و حربه را از حارث بن سمت گرفت و سپس اصحاب را چنان تکان سختی داد که گوئی شتر را به تکان آورند. گفتند: پس ما از گرد او مانند مور و مگس پراکنده شدیم و پر کشیدم، و حضرت او را با حربه چنان زد که مثل گاو به فریاد افتاد و اگر هیچ نشانه ای بر پایداری او در هنگام گریز یارانش و رها کردن ایشان او را نبود مگر این آیه: آندم که دور می شدید و به کسی توجه نداشتید و پیامبر از دنبالان شما را می خواند همین بس بود که برساند او پایدار مانده و نگریخته زیرا وی (ص) در پی آنان بوده و ایشان بی توجه دور می شدند و می گریختند و هم در روز حنین با نه کس از بستگان و وابستگان نزدیکش پایدار ماند با آنکه همه مسلمین گریختند و آن نه تن گرد او را گرفته بودند عباس دهانه استرش را گرفته بود و علی پیشاپیش او با شمشیر کشیده گام بر می داشت و دیگران هم پیرامون استروی در چپ و راست راه می سپردند با آنکه همه مهاجر و انصار روی به هزیمت داشتند هر گاه آنان می گریختند او خود (ص) پیش در می آمد و با سینه و گردن هم مصمم به پیشباز شمشیرها و تیرها می شتافت سپس یک مشت خاک از آبرفت شنی برگرفت و به روی مشرکان پاشید و گفت:

"روی هاتان زشت باد" خبری که از علی - دلیرترین مردمان - رسیده مشهور است که: هر گاه کار سخت می شد و آتش جنگ تند می گردید ما به پناه رسول خدا (ص) می شتافتیم و در کنار او سنگر می گرفتیم چگونه جاحظ می گوید: او (ص) هیچگاه در کام جنگ ها فرو نرفت و در صف تازندگان در نیامد چه تهمتی بزرگ تر از این که کسی بگوید رسول خدا (ص) خود از جنگ کناره می گرفته

[صفحه ۷۰]

و با ترس و لرز از پیکار باز می ایستاده؟ و آنگاه چه مناسبت است میان بوبکر و رسول خدا از این جهت تا کسی او را با وی بسنجد و کار او را در ردیف کار رسول خدا بشمار که خود صاحب سپاه و مکتب بود و سرپرست مسلمانان و دین، و همه یاران و دشمنانش او را به سروری می شناختند، چشم ها و انگشت ها برای اشاره به سوی او بر می گشت و او بود که کینه های تازیان و قریش را برانگیخت و با بیزاری جستن از خدایانشان و نکوهش کیش آنان و گمراه شمردن گذشتگانیشان جگرهاشان را سوزاند و آنگاه با نابود ساختن بزرگان و سرانشان آنان را بیازرد، برای کسی که جای او باشد البته اگر هم خود از جنگ کناره بایستد و گوشه ای بگیرد سزاوار است و روش زمامداران و سران چنین بوده، چون هستی سپاه بسته به آنان و بر جای ماندن آنان است و هر گاه زمامدار از میان برود سپاه نابود خواهد شد و اگر زمامدار تندرست بماند ممکن است که کشورش بر او باقی بماند و هر گاه سپاهش هم هلاک شده سپاهی دیگر بیاراید و این است که حکما، زمامدار را نهی کرده اند از این که خود پای به میدان نهد و می گویند اسکندر که خود با فور پادشاه هند روبرو شد و دست و پنجه نرم کرد خطا کرده و از روش حکیمانه و دور اندیشانه و

درست کناره گرفته است ولی جاحظ بما بگوید این جریان را با ابوبکر چه ارتباط؟ کدام کس از دشمنان اسلام او را می شناخته تا برای کشتن وی خط و نشان بکشد و مگر او بیش از یک تن از دیگر مهاجران همچون عبد الرحمن ابن عوف و عثمان بن عفان و دیگران اهمیتی داشت؟ بلکه عثمان هم از او معروف تر بود و هم پایگاهی برتر داشت، چشم ها او را بیشتر می دیدند و دشمن بیشتر در پی کین توزی با وی و گزیدن او بود و اگر بوبکر در یکی از آن گیر و دارها کشته می شد آیا قتل وی اسلام را ناتوان می ساخت

یا فتوری پدید می آورد یا بیم آن بود که اگر بوبکر در یکی از جنگ ها کشته شود آثار دین کهنه شود و چراغ آن خاموش گردد؟
 جاحظ بگوید: ابوبکر در کنار کشیدن خود از میدان همان نقشی را دارد که پیامبر خدا (ص) داشته - پناه به خدا از این که ما را
 فرو گذارد - همه

[صفحه ۷۱]

عقلا که با تاریخ آشنایند و در آثار و اخبار ورزیدگی یافته اند می دانند که جنگ های رسول خدا (ص) چگونه بوده و حال خود
 او (ص) در آنها چگونه بوده و آنجا که ایستاده و آنجا که جنگیده و روزی که در هودج نشسته معلوم است زیرا ایستادن او (ص)
 برای سرداری و چاره جوئی بوده و برای این که پشتوانه و پشتیبان یارانش باشد، امور آنان را بشناسد و خرد و بزرگشان را با ایستادن
 در پشت سر ایشان و با خودداری از پیش افتادن بر جلوداران پاسداری کند زیرا آنان هنگامی که می دانستند او پشت سرشان است
 دل هاشان محکم می شد و دلوایس او نبودند این بود همه حواس خود را به کوبیدن دشمن مشغول می داشتند و دیگر پشتگرمی
 شان به گروهی سازمان یافته بود که (هنگام گریز) به آن پناه برند و به سوی آن باز گردند و می دانستند تا وقتی که او پشت
 سرشان است به کارشان رسیدگی می کند و موقعیتشان را می داند و آن گاه هر کسی نیز جای خود را در پشتیبانی و گزند رسانی و
 هنگام گرفتار بودن به حمله و هجوم پناه می دهد. پس آن گاه که او خود می ایستد بیشتر به صلاح آنان است - و برای نگهداری
 و پشتیبانی از پایگاه ایشان - زیرا از میان همه او را می جویند چرا که طراح کارهاشان و سرپرست گروهشان او است نمی بینی که
 سمت پرچمدار سمتی سهمناک است و مصلحت جنگ در آن است که او بایستد و در بیشتر مواقع برتر آن است که پیش نیفتد،
 پس سرپرست را حلالی چند است یکی آنجا که پشت همه و در آخر می ایستد تا پشتوانه و نیرو بخش و پشتیبان آنان باشد، تدبیر
 جنگ بیاندیشد و جای رخنه دشمن را بشناسد یکی هم آنجا که پیش می افتد و در میان صف ها جا میگیرد تا دل ضعیفان نیرو
 گیرد و سرافکنندگان دلیر گردند حالت سوم آنجا که دو لشکر به هم می ریزند و شمشیرهابه هم می آویزند، که در آن هنگام باید
 به همان چه مقتضای وقت است عمل کند یعنی اگر صلاح می داند باز هم خود کنار بایستد و گر نه خود پیش بیفتد و بجنگد زیرا
 آن هنگام آخرین مرحله است که دلیری یگانه دلیران و فرومایگی پهلوان پنبه های ترسو آشکاری شود پس مقام بزرگترین
 سرپرستی ها را که رسول خدا (ص) داشته بنگر

[صفحه ۷۲]

کجا است و سپس پایگاه ابوبکر را بین کجا است تا بدانی آیا میان پایگاه این دو برابری و میان موقعیت آن دو هماهنگی وجود
 دارد؟ اگر بوبکر در پیامبری شریک رسول خدا بود و فضیلت نبوت را به او هم داده بودند و قریش و عرب همانگونه که محمد (ص)
 را می طلبیدند در طلب او بودند البته جاحظ می توانست چنان سخنی بگوید ولی وقتی می بینیم او از همه مسلمانان کم دل تر بوده و
 کمتر از همگان به عرب ها گزند رسانیده و هرگز نه تیری انداخته و نه شمشیری کشیده و نه خونی ریخته و خود یکی از دنباله
 روهای نامعروف و غیر مشهور است که نه او در طلب کسی برآمده و نه کسی در طلب او، در این حال چگونه می توان مقام و
 منزلت او را در کنار مقام و منزلت رسول خدا (ص) نهاد؟ پسرش عبد الرحمن که در روز احد با مشرکان بیرون آمده بود چون
 ابوبکر وی را دید خشمناک برخاست و باندازه یک انگشت شمشیر را کشید و آهنگ روبرو شدن با او کرد و رسول خدا (ص)
 گفت ای ابوبکر شمشیر را در نیام کن و ما را با وجود خویش بهره مند گردان، این که به او گفت ما را با وجود خویش بهره مند

گردان تنها برای این بود که می دانست او مرد جنگ و زد و خورد با پهلوانان نیست و اگر پای به میدان نهد کشته می شود . چگونه جاحظ می گوید گام نهادن در جنگ و زد و خورد با همگنان و نابودی پهلوانان مشرکان فضیلتی ندارد؟ آیا اسلام جز با همین برنامه ها بنیاد نهاده شد و آیا استقرار و پایداری دین جز با این کار بود . مگر او نشنیده است که خدای تعالی گوید: خدا دوست می دارد کسانی را که در راه او در صف جهاد پیکار میکنند و گوئی بنیادی استوارند . دوستی خدای تعالی با آنان، همان خواست وی است در ثواب رساندن به آنان پس هر که در این صف پایداری بیشتری داشته و کارزار سخت تری کرده خدا او را بیشتر دوست می دارد، معنی فضیلت هم ثواب بیشتر بردن است پس نزد خدا علی (ع) از همه مسلمانان دوست تر است زیرا او در صف استوار

[صفحه ۷۳]

از همه ثابت قدم تر بوده و به اجماع امت هیچگاه نگریخته و هرگز با کسی روبرو نشده مگر او را کشته گمان می کنی جاحظ این آیه را نشنیده که: خدا مجاهدان را بر کسانی که نشسته اند باپاداشی بزرگ برتری بخشیده و هم این آیه " : خدا خرید از مومنان، جان ها و دارائی هاشان را (در برابر این) که بهشت از آن آنان باشد، در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند این وعده او است که در تورات و انجیل و قرآن به عهده او محقق است " سپس خداوند در تاکید این خرید و فروش گوید: کیست که به پیمان خود بیشتر از خدا وفا کند پس مژده دهید خود را در این سوداگری که به راستی ورستگاری بزرگی است " و خدا گفت "چنین است زیرا در راه خدا تشنگی و رنج و گرسنگی به آنان نمی رسد و در جائی که کافران را بخشم آرد قدم نمی نهند و به دشمنی دستبردی نمی زنند مگر به عوض آن کاری شایسته بر ایشان نوشته می شود موقعیت مردم در جنگ ها متفاوت است و از این لحاظ برخی بر دیگران برتری دارند پس آن که به پیشواز شمشیرها و نیزه ها شتافت و در برابر دلیران ایستاد بار سنگین تری بر دوش دشمنان نهاده چون . به نسبت کسی که درگیر و دار نبرد ایستاده و به کمک به دیگران اکتفا کرده و خود

شمشیر نزده اولی - گزند سخت تری به دشمن رسانیده است و به همین گونه کسی که در گیر و دار ایستاده و کمک رسانده و خود شمشیر نزده ولی در تیر رس دشمن ایستاده او رنج بیشتری برده و برتر از کسی است که در جای امن تری ایستاده و اگر ناتوانان و ترسوها با عقب کشیدن دست و جنگ نکردن شایسته ریاست بشوند و در این کارشان همانند پیامبر (ص) رفتار کرده باشند پس حسان بن ثابت از همه مردم برای ریاست شایسته تر بوده زیرا از این بابت بهره بیشتری دارد . و اگر فضیلت علی در جهاد راه به این دست آویز ندیده بگیریم که پیامبر (ص) خود از همه کمتر شمشیر زده - البته به پندار جاحظ - در آنصورت فضیلت بوبکر در انفاق هایش برای خدا نیز ناچیز می نماید چون رسول خدا (ص) از همه کم ثروت تر و (در نتیجه از دیگران کم انفاق تر) بوده تو اگر در کار عرب

[صفحه ۷۴]

و قریش بیاندیشی و اخبار را بخوانی و سرگذشت نامه ها را بنگری می دانی که آنان محمد (ص) را می جستند و در طلب او بودند و آهنگ کشتن او را داشتند و چون در این کار در می ماندند و دستشان به او نمی رسید، در طلب علی بر می آمدند و به کشتن او کمر می بستند زیرا هم موقعیت او از دیگران به رسول شبیه تر بود هم نزدیکی بیشتری با او داشت و هم سخت تر از دیگران از او دفاع می کرد و آنان هر گاه علی را جسته و می کشتند کار محمد (ص) را به ناتوانی کشانده و شوکت او را درهم می شکستند

چون بالاترین کسی که در گرفتاری ها با نیرو و دلیری و دلاوری و همت خود او را یاری می رساند علی بود نمی بینی که در روز بدر چون عتبه بن ربیعہ با برادرش شیبہ و پسرش ولید از سوی مشرکان بیرون شدند رسول گروهی از انصار را به مقابله ایشان فرستاد و آنان چون در پاسخ پرسش مشرکان نسب خود را باز گفتند شنیدند که می گویند برگردید سراغ قبیله تان آنگاه فریاد کشیدند محمد همگان ما را که از قبیله خود مانند به سراغ ما فرست پس پیامبر (ص) به خویشان نزدیکش گفت: "هاشمیان برخیزید و حق خویش را که خداوند به شما داده در برابر باطل اینان یاری کنید، علی برخیز حمزه برخیز عبیده برخیز" و باز نمی بینی پاداشی را که هند دختر عتبه در روز احد برای کسی نهاد که علی را بکشد؟ زیرا وی و حمزه در روز بدر در کشتن پدرش شریک بودند نشیدی که هند در رثاء قوم خود گوید:

"من از اندوه عتبه صبر ندارم

پدرم، عمویم و برادرم

همان برادر که مانند نور خورشید بود

علی تو با کشتن آنان پشتم را شکستی"

و این از آن روی بود که علی برادر وی ولید بن عتبه را کشت و در قتل پدرش عتبه نیز شریک بود، اماعمویش شیبہ را حمزه به تنهایی کشت و جبیر بن مطعم به غلامش وحشی در روز احد گفت اگر محمد یا علی یا حمزه را کشتی

[صفحه ۷۵]

آزادی و او پاسخ داد محمد را که یارانش مواظبن علی هم در جنگ ها بسیار به دور و بر خود می نگرد ولی من حمزه را می کشم این بود برایش کمین نشست و با حربه ای که به سوی او افکند وی را کشت . آنچه از همسانی و هماهنگی حال علی از این جهت با حال رسول خدا (ص) گفتیم گوازش همان ها است که در خبرها و سرگذشت نامه ها یافته ایم که رسول خدا (ص) بسیار بر علی دل می سوزاند و او را از مهالک پرهیز می داد و برای حفظ و سلامتی او دعا می کرد . در روز خندق که علی در برابر عمرو ایستاد رسول خدا (ص) دو دست به آسمان برداشت و در پیش روی یارانش گفت خدایا تو در روز احد حمزه را از من گرفتی و در روز بدر عبیده را، امروز علی را برای من نگاهدار خدایا مرا تنها مگذار که تو بهتر از همه بازماندگانی . و از همین روی بود که دریغش می آمد او به مبارزه عمرو برود و پس از آن که عمرو بارها مردم را به مبارزه خویش خواند و آنان عقب زده تنها علی برخاست و دستوری خواست تا به میدان شتابد پیامبر خدا (ص) گفت او عمرو است گفت من هم علی هستم پس او را به خویش نزدیک کرد و ببوسید و عمامه خویش بر سر وی نهاد و چند گام به دنبال او رفت که گوئی وی را بدرود می گوید و آنگاه با دلی پریشان چشم براه نشست تا چه پیش آید و همچنان نیز او (ص) دست به سوی آسمان و روی به سوی آن داشت و مسلمانان پیرامون وی چنان خاموش و بیحرکت بودند که گفتی مرغ بر سرشان نشسته، تا گرد و خاک به هوا رفت و از لایه لای آن بانگ "الله اکبر" برخاست و این هنگام دانستند که علی عمرو را کشته و رسول خدا (ص) نیز تکبیر گفت و مسلمانان هم چنان تکبیری گفتند که سپاهیان مشرکان از پشت خندق شنیدند و همین بود که حذیفه بن یمان گفت اگر فضیلت علی در کشتن عمرو در روز خندق را بر تمامی مسلمانان بخش کنند همه آنان را بسنده است و ابن عباس درباره این آیه "و خداوند مومنان را از پیکار بی نیاز کرد" گفت این بی نیاز ساختن با دست

[صفحه ۷۶]

علی پسر ابوطالب بود . پایان

به گواهی قرآن، بوبکر دلیرترین مردم است

دلیری خلیفه، پیروانش را به ستوه آورده و از راه ها گمراه ساخته و در پرتگاهی بزرگ قرار داده تا همچون کودکانی که بر الا کلنگ سوار می شوند گاهی به زیر و گاهی به بالا می بردشان و راهی روشن نیافته اند تا آنان را به آنچه می خواستند ثابت کنند برسانند چون هر چه فراز و نشیب های تاریخ را جستجو کرده اند هیچ اثر و شالوده ای نیافته اند که بتوانند در استدلال خود به آن تکیه کنند این بوده که به سفسطه پرداخته اند . یکی به فلسفه هودج پناه برده و دیگری تارهایی بسستی تار عنکبوت تنیده و قوت قلب او در مرگ رسول خدا (ص) و سست نشدن او را در آن پیش آمد سهمناک نشانه ای بر کمال دلیری اش گرفته است . قرطبی در تفسیر خود -۲۲۲: ۴ تفسیر سوره آل عمران آیه ۱۴۴ می نویسد این که خداوند تعالی گوید: محمد به جز پیامبری نیست که پیش از ان برانگیختگان در گذشته اند، آیا اگر مرد یا کشته شد شما به پس روی می پردازید؟ و هر که به پس روی پردازد هیچ زبانی به خدا نمی رسد " این آیه بالاترین نشانه است بر دلیری بوبکر و پردلی او زیرا دلیری و پر دلی عبارتست از نباختن خویش در هنگام رویدادن مصیبت ها و هیچ مصیبتی بزرگ تر از مرگ پیامبر (ص) نبود و در آن هنگام بود که دلیری و دانش بوبکر آشکار شد زیرا مردم - از جمله عمر - گفتند که رسول خدا (ص) نمرده عثمان نیز گنگ شد و علی مخفی گردید و کارهارو به تزلزل رفت تا صدیق با همین آیه در هنگامی که از مسکن خود در سنج پیامد مشکل را حل کرد .

این استدلالی است که حلبی نیز در سیره خود - ج ۳: ۳۵ آورده و گفته: چون رسول خدا (ص) در گذشت خردها پیرید تا یکی از سختی اندوه به دیوانگی

[صفحه ۷۷]

افتاد و یکی زمین گیر شد و تکان خوردن نتوانست و یکی چنان گنگ شد که سخن نتوانست گفت و یکی بستری گردید و از بیماری مرد اما آنان که اندوه نزدیک به دیوانگی رسیدند یکی شان عمر (ض) بود و آنان که گنگ شدند یکی شان عثمان (ض) بود که سخن گفتن نمی توانست و آنانکه زمینگیر شده و تکان نمی توانستند خورد یکی شان علی (ض) بود عبد الله بن انیس نیز از دردمندی بستری گردید و از اندوه و بیماری در گذشت و از همه شان پایدارتر ابوبکر صدیق (ض) بود - تا آنجا که می نویسد: قرطبی گفته این بالاتر دلیل است بر کمال شجاعت صدیق الخ .

امینی گوید: قرطبی ما را به گمان می اندازد که در نامه خدای عزیز نشانه ای بر شجاعت و دانش خلیفه هست ولی از همه آنچه آورده بیش از این نمی توان دریافت که بوبکر در آن روز آیه شریفه را دلیل آورده است بر مرگ رسول خدا (ص) ولی آخر این چه ربطی به شجاعت او دارد؟ و با کدام یک از سه قسم دلالت، این آیه بر شجاعت او دلالت می کند که تازه بیائیم و آن را بهترین دلیل قضیه بشماریم؟ اگر هم اندک دلالتی بر آن دعوی باشد - که کی و کجا؟ تازه در خود آیه نیست بلکه در همان رویداد یاد شده است و در نلرزیدن دل او و تمسکش به آیه کریمه .

وانگهی چگونه این نویسنده و پیروانش تفاوتی را که میان دو صفت - شجاعت و سختدلی - هست ندیده اند؟ این تاری را که از تنیده های عنکبوت هم سست تراست جز این نمی توان گفت که دست سیاست درهم بافته تادشواری هائی را که در آنجا یافته حل

کند، این بود عمر بن خطاب را از سر اندوه دیوانه نمودند - که چنین چیزی بسیار از او دور است - ولی این را برای آن به وی بستند که مرگ رسول خدا(ص) را انکار کرد و آنان برای توجیه کار او جز این راهی ندیده اند که این کار او راه از پریشانی وی بشمرند - که در ص ۱۸۴ از ج ۷ گذشت - آنگاه علی را هم زمین گیر نمودند تا برای سرپیچی او از بیعت بابوبکر عذری بتراشند و عثمان را گنگ نمودند زیرا در آن گیر و دار سخنی بر زبان نیاورد.

[صفحه ۷۸]

و تازه میرانی که قرطبی برای شجاعت به دست داده لازمه اش آن است که خلیفه از رسول خدا (ص) نیز شجاع تر باشد چون در مصیبت پیامبر بزرگ، بیش از این درباره بوبکر نوشته اند که او چهره پیامبر را گشود و بوسید و گریست و گفت در زندگی و مرگ پاکیزه بودی با آنکه خود پیامبر (ص) در مرگ عثمان ابن مظعون بسی بیش از این ها اظهار نظر تأثر کرد زیرا سه بار خود را به روی او افکند و گریان او را بوسید در حالیکه دیدگانی اشکبار داشت و باران سرشک بر رخسارش روان بود و فریاد می کشید . که چه بسیار تفاوت است میان عثمان بن مظعون و میان سرور آدمیان و جان آفریدگان و گل سر سبد جهانیان و چه بسیار تفاوت است میان دو مصیبت .

و نیز لازمه این میزان آن است که عمر بن خطاب را از پیامبر مقدس هم که در مرگ زینب سخت غمگین شد و گریست شجاعت بر بدانیم زیرا عمر در آن روز نه تنها دلش در آن مصیبت نسوخت بلکه زنانی را هم که در ماتم وی گریه می کردند با تازیانه می زد که در ج ۶ ص ۱۵۹ ط ۲ گذشت .

و نیز با این میزان، عثمان بن عفان دلیرتر از رسول خدا (ص) خواهد بود چرا که او (ص) در مرگ یکی از دو دخترش - رقیه یا ام کلثوم که یکی پس از دیگری به همسری عثمان درآمدند - اندوهگین بود و بر او می گریست و عثمان را نه بر او دل می سوخت و نه از این که پیوند دامادی اش با رسول خدا (ص) گسیخته . به دلیل آنکه بنابر خبر صحیح از انس، در شب مرگش هم از آمیزش با برخی دیگر از زنانش باز نایستاد .

[صفحه ۷۹]

و پیش از همه این ها چه باید کرد با آنچه بزرگان خودشان در علت یابی برای مرگ بوبکر از زبان پسر عمر آورده اند که گفت: علت مرگ بوبکر، مرگ رسول خدا (ص) بود و پس از وی همچنان بدنش نزار می شد تا مرد و هم گفت: علت مرگ او اندوه وی بود بر رسول خدا (ص) که همچنان وی را می گذاشت تا بمرد و به گزارش قرمانی: همچنان جسمش می کاهید تا مرد . بنگرید به مستدرک حاکم ۶۳ / ۳، اسد الغابه ۲۲۴ / ۳، صفه الصفوه ۱۰۰ / ۱، الریاض النضره ۱۸۰ / ۱، تاریخ الخمیس ج ۲۶۳ / ۲، حیوه الحيوان از دمیری ۴۹ / ۱، الصواعق ص ۵۳، تاریخ الخلفاء از سیوطی ص ۵۵، اخبار الدول از قرمانی که در کنار الکامل چاپ شده ۱۹۸ / ۱، نزه المجالس از صفوری ۱۹۷ / ۲، مصباح الظلام از جردانی ۲۵ / ۲

گویا این حدیث به نظر قرطبی و حلبی نرسیده پس اگر این را نیز در کنار سخن آن دو درباره دلیری بوبکر بنهیم او هم مثل عبد الله بن انیس خواهد بود چرا که هر دو از اندوه بر رسول خدا (ص) مردند با آنکه هیچکدام از آگاهان خبر نداده است که کسی جز آندودر اندوه مرگ رسول خدا (ص) مرده باشد و این دلیل بر ناتوان دلی آندو است در روبرو شدن با مصیبت ها و بر این بنیاد اگر آندو را با ترازوی قرطبی بسنجیم آندو بی چون چرا ترسوترین اصحاب هستند - البته در صورتی که این ترازو چشمه ای داشته باشد

کواهی ابن مسعود

گذشته از این گزافگوئی ها در شجاعت خلیفه و شجاعت شمردن او از همه اصحاب، این سخن هم هست که به ابن مسعود بسته اند: اولین کسی که با شمشیر خود در مکه اسلام را آشکار کرد محمد (ص) بود و ابوبکر و زبیر بن عوام (ض) و هم این سخن را که به رسول خدا (ص) بسته اند: اگر ابوبکر صدیق نبود اسلام می رفت امینی گوید: البته در برابر چشم ها پرده کشیده بودند تا آن شمشیری را که

[صفحه ۸۰]

به دست خلیفه بود نبینند این بود هیچ خبری نرسیده که او برای یک روز هم شده آن را بر خویش بسته یا در رویدادی ناگوار از نیام بدر کشیده باشد یا در هنگام کارزار، کسی از آن ترسیده باشد تا او بتواند در ردیف رسول خدا (ص) قرار گیرد که از آغاز برانگیختگی شمشیر برهنه خدای تعالی بود .

"به راستی رسول، نوری است که از آن روشنائی باید خواست

تیغ هندی از نیام به درآمده ای از شمیرهای خدا "

یا در کنار کسی چون زبیر قرار گیرد که او و شمشیرش را جنگ های پر گیر و دار شناخته و سپاس گزارده و نمایش های آشکار او را تاریخ در خود نگاهداشته همچنانکه برای خلیفه نیز گزارش رویداد خیر و ماندهای آن را نگاهداشته است

من نمی دانم کدام ویژگی خلیفه بوده که پایداری اسلام بستگی به آن داشته؟ این شجاعت هایش؟ یا دانش او که اندازه آن را دانستی؟ یا چه چیز "؟ پس گمان نیکو بر و از حقیقت آنچه بوده مپرس "

[صفحه ۸۱]

پایداری خلیفه بر بنیاد عقیدتی

از زبان ابو سعید خدری آورده اند که ابوبکر به نزد رسول خدا (ص) شد و گفت ای رسول خدا من گذارم بفلان جا و فلان جا افتاد ناگهان مردی نیکو نما را دیدم که با فروتنی نماز می گزارد رسول خدا (ص) او را گفت به نزد وی شو و او را بکش خدری گفت: بوبکر بنزد او شد و چون در آن حالت بدیدش خوش نداشت او را بکشد و به نزد رسول خدا (ص) شد پیامبر (ص) به عمر گفت تو به نزد او رو و وی را بکش، خدری گفت: عمر نیز برفت و چون او را در همان حالی دید که بوبکر دیده بود ناخوش داشت که او را بکشد پس بازگشت و گفت ای رسول خدا من دیدم که حالی سراسر فروتنی دارد خوش نداشتم او را بکشم گفت علی تو برو و او را بکش، علی برفت و او را ندید و برگشت و گفت ای رسول خدا من او را ندیدم پیامبر (ص) گفت این کس و یارانش قرآن را می خوانند با آنکه آوای آن از گرداگرد ایشان نمی گذرد، چنان از دین بیرون می شوند که تیر از چله کمان و سپس به آن بر نمی گردند مگر تیر در سرفار خود باز گردد آنانرا بکشید که بدترین آفریدگانند .

و از زبان انس بن مالک آورده اند که گفت: در روزگار رسول خدا (ص) مردی بود که عبادت و تلاش او ما را خوش می آمد و این را برای رسول خدا (ص) باز گفتیم و نام وی را هم بردیم ولی وی را شناخت، مشخصات وی را بیان کردیم

[صفحه ۸۲]

باز هم وی را شناخت در همین هنگام که گفتگو می داشتیم ناگهان سر و کله مرد پیدا شد گفتیم همین است . گفت " شما درباره مردی برای من خبر آورده اید که در روی او اثر و چشم زخمی از شیطان هست " پس او روی آورد تا کنار ایشان ایستاد و سلام نگفت رسول خدا (ص) او را گفت ترا بخدا سوگند می دهم آیا هنگامی که تو در کنار مجلس ما ایستادی گفتی که در میان قوم کسی برتر از من یا بهتر از من نیست؟ گفت به خدا آری سپس داخل شد و بنماز ایستاد رسول خدا (ص) گفت چه کس این مرد را می کشد؟ ابوبکر گفت من پس بروی در آمد و دید نماز می خواند پس گفت سبحان الله آیا مردی نماز خوان را بکشم؟ با آنکه رسول خدا (ص) از قتل نمازگزاران نهی کرده پس بیرون شد، رسول خدا گفت چه کردی؟ گفت خوش نداشتم مردی را که در حال نماز است بکشم زیرا تو خود از قتل نمازگزاران منع کردی، دوباره پرسید کیست آن مرد را بکشد؟ عمر گفت من و داخل شد دید او پیشانی بر زمین نهاده عمر گفت بوبکر برتر از من بود، پس بیرون شد و پیامبر (ص) او را گرفت باز ایست گفت دیدم پیشانی اش را در برابر خدا به خاک نهاده خوش نداشتم او را بکشم پس گفت کیست آن مرد را بکشد علی گفت من پس گفت اگر بتوانی

بیابی اش . پس به جای وی در آمد و دید بیرون رفته پس به نزد رسول خدا (ص) برگشت پس او را گفت: باز ایست گفت دیدم بیرون رفته بود گفت اگر کشته می شد دو نفر هم در میان امت من - از اول ایشان تا آخر - اختلاف نمی کردند . این سرگذشت مربوط است به ذو الثدیه سردار شورش نهروان که امام امیرالمومنین علی بنابر آنچه در صحیح مسلم و سنن ابو داود آمده در آن گیر و دار وی را کشت. ثعلابی در ثمار القلوب می نویسد - ص ۲۳۲ - ذو الثدیه - پیشوای خوارج است و بزرگ ایشان، که آنان را گمراهی می آموخته، پیامبر (ص) دستور

[صفحه ۸۳]

داد تا او را در حال نماز بکشند، عمر و ابوبکر (ض) با ترس از انجام این برنامه پا پس کشیدند و چون علی (ض) آهنگ وی کرد او را ندید پس پیامبر (ص) به وی گفت اگر تو او را می کشتی نخستین و آخرین آشوب ها بود و چون روز نهروان شد او را میان کشتگان یافتند و علی (ض) گفت دست ناقص او را بیارید چون آوردند بفرمود تا آن را آویختند .

امینی گوید با من بیائید تا از دو خلیفه پرسیم از چه کسی شنیده بودند که هر کس در نماز باشد خون او را نباید ریخت؟ آیا آن را از قانونی گرفته بودند که قاضی آن غایب بوده تامیان دو سخن او در بمانند؟ مگر این همان قانون محمد نیست که صاحب آن دستور به قتل آن مرد داده بود و خود از نزدیک او را می نگریست و می دانست که دارد نماز می خواند و صحابه - از جمله دو خلیفه - نیز به حضرت گزارش داده بودند که او در نماز خویش فروتنی و خشوع بسیار می نماید چندانکه کوشش و خداپرستی او آنان را خوش آمده است که خود بوبکر نیز از همین خبر گزاران بود با این همه، رسول خدا (ص) با علم وسیع نبوی خود دانست که همه آن کارها از روی ظاهر سازی و نیرنگ بازی است که به یاری آن می خواهد توده را بفریبد و به همان آرزوی فاسدش دست یابد که به آن دست نیافت مگر در روزگار خوارج، این بود که او (ص) خواست آن میکرب ناپاک را با کشتن وی از میان

بردارد و هم او (ص) خواست وی را به مردم بشناساند و آنچه را خمیره او با آن سرشته شده به ایشان بنماید پس چون در کنار آن قوم - که پیامبر (ص) هم میانشان بود - بایستاد پیامبر آنچه را در دل وی گذشته بود بر زبان آورد و درباره درستی آن از وی پرسید تا به ایشان بفهماند که او خود را از همه ایشان - حتی او (ص) نیز - برتر یا نیکوتر می‌انگارد .

این کدام کافر است که قتل او واجب است بخصوص که پیامبر (ص) درباره وی گفت در روی او چشم زخم و نشانه‌ای از شیطان هست و کدام بدبخت است این، که در کنار محفلی می‌ایستد که پیامبر بزرگ در صدر آن نشسته و آنگاه

[صفحه ۸۴]

سلام نمی‌گوید؟ و کدام بی‌شرم است که اندیشه پلیدی را که در خاطر وی گذشته آشکارا بر زبان می‌راند نه ملاحظه موقعیتش را می‌کند و نه پروای سخنش را؟

آری برای همین‌ها بود که او (ص) امر بقتل او کرد و او نیز از سر هوس سخن نمی‌گوید و گفتار وی هیچ نیست مگر وحیی که بر وی می‌شود . امادو خلیفه چون دیدند در حال نماز است بر او رحم کردند تا بر بنیاد عقیدتی خویش پایداری نموده و احترام نماز و آورنده آن را نگاهدارند و عمر این راهم به دلایل خود افزوده که بوبکر بهتر از من بود و او را نکشت آیا پیامبر که دستور بقتل او را داد از هر دو بهتر نبود؟ آیا او خود قانون نماز را نگذاشته و دستور به احترام آن را نداده بود؟ یا مگر بوبکر و رفیقش سخنی را که از حضرت درباره آن مرد و رازهایش شنیدند راست نشمردند؟

برای دو خلیفه بهتر آن بود که این بهانه‌هایی را که تباہی‌اش آشکار است‌رها کنند و برای کار خود همان دلیل را بیارند که بو نعیم در حلیه یاد کرده و گفته‌اند و ترسیدند وی را بکشند یا بر بنیاد آنچه از ثمار القلوب ثعالبی آوردیم‌آندو بیمناکانه از سوی مردک پا پس کشیدند یعنی ترسیدند و ناتوانی نمودند و از آن مرد - که هم بی‌سلاح بود و هم سرگرم نماز - چنان بیمی در دلشان افتاد که به وظیفه خود عمل نکردند . البته در این صورت شاید معذور باشند که دستور را انجام ندادند زیرا خدا هیچکس را بیش از آنچه توانائی او است تکلیف نمی‌کند ولی آن دو که از اول خویش رابه این گونه می‌شناختند - و انسان برخویشتن بینا است اگر چه عذرهای خود را هم القا کند - پس چرا برای کشتن مرد داوطلب شدند و نگذاشتند پیامبر (ص) کسی دیگر را به این کار فرستد، تا فرصت از دست نرود و پیروان او و لو پس از روزگاری بعد از آن از شورش‌های خوارج آسوده و در امان بمانند؟ و این بوبکر همان است که بنابر آنچه در بخش دلیری خلیفه گذشت ابن حزم و سیوطی و قرطبی و محب طبری وی را دلیرترین مردم می‌انگارند و اینجا می‌بینید از سایه مردان در محرابشان هم می‌ترسد

[صفحه ۸۵]

آن مرد - ذو‌الثدیه - سابقه بدی هم در نزد دو خلیفه داشت زیرا روزی که رسول خدا (ص) غنیمت‌های هوازن را بخش می‌کرد ذو‌الثدیه به پیامبر (ص) گفت " می‌بینم دادگرانه رفتار نمی‌کنی " یا " دادگری ننمودی، در این گونه قسمت کردن خشنودی خدا در نظر گرفته نشده " رسول خدا (ص) خشم گرفت و گفت وای بر تو اگر من دادگری ننمایم پس چه کسی می‌نماید؟ عمر گفت ای رسول خدا آیا او را نکشم؟ گفت نه، از شور و غوغای این مرد گروهی بیرون می‌آیند که از دین بدر می‌روند چنانکه تیر از چله کمان به در رود و ایمان ایشان از گرداگرد گردنشان نمی‌گذرد تاریخ ابو الفدا ج ۱ ص ۱۴۸ امتاع از مقریزی ص ۴۲۵

شماره سریال: ۱۸۶

[صفحه ۸۶]

جان‌پاری خلیفه در خداپرستی

از روش خلیفه چه در روزگار پیامبر و چه پس از آن اخباری نیامده است که نماینده رنج او در عبادت باشد مگر یک مشت چیزهایی که هر کس هم آنها را برای او ثابت پندارد زمینه چینی او را به نتیجه نمی‌رساند جز با تکلف بسیار و فلسفه بافی‌ها در گفتار - البته اگر فلسفه را مساوی با حرف مفت بدانیم

محب طبری در ریاض النضره - ۱ / ص ۱۳۳ آورده است که عمر بن خطاب به نزد همسر بوبکر شد و این پس از مرگ وی بود پس، از کارهای بوبکر پرسید که در خانه اش چگونه بوده و او گزارش داد که آری وی در شب‌ها بر می‌خاست و کارهایی انجام می‌داد و سپس زن گفت: جز این که در هر شب جمعه وضو می‌گرفت و نماز می‌گزارد پس رو به قبله می‌نشست و سر بر دو زانو می‌نهاد و چون سحرگاه می‌شد سر بر می‌داشت و نفسی دراز از سر رنج و درد بر می‌آورد و آنگاه ما در خانه بوی جگر بریان شده می‌شنیدیم پس عمر بگریست و گفت کجا پسر خطاب تواند خود را به جگر بریان شده برساند.

و در مرآة الجنان ۶۸ / ۱ آمده: آورده اند که چون بوبکر نفس می‌کشید بوی جگر بریان شده از وی می‌شنیدند.

و در عمده التحقيق از عیبدی مالکی ص ۱۳۵ آمده: چون بوبکر صدیق (ض) در گذشت عمر (ض) که به جانشینی او رسید آثار صدیق (ض) را دنبال می‌کرد و کار خود را همانند او می‌نمود و هر به یک چند اندکی به نزد عایشه و

[صفحه ۸۷]

اسماء (ض) می‌شد و به آنان می‌گفت هر شب که بوبکر خانه اش را تهی می‌دید چه می‌کرد؟ و پاسخ می‌شنید: ندیدیم که شبها نماز زیاد بخواند یا به عبادت برخیزد تنها این بود که چون پرده شب همه جا را می‌پوشاند سحرگاه بر می‌خاست و می‌نشست و دو زانو را در بغل می‌گرفت و سر خویش بر دو زانو می‌نهاد و سپس آن را به سوی آسمان بلند می‌کرد و نفسی دراز از سر رنج و درد می‌کشید و می‌گفت آه. آنگاه دود را می‌دیدیم که از دهان وی به در می‌آید. عمر بگریست و گفت عمر هر کاری می‌تواند بکند جز دود بیرون دادن از دهان. و هم عیبدی گوید:

اصل قضیه آن بوده که بسیاری ترس او از خدای تعالی موجب شده است دل وی آتش بگیرد بگونه‌ای که همنشینانش بوی جگر بریان شده از او می‌شنیدند و علتش آن بود که صدیق رازهای نبوت را که به وی سپرده شده بود نتوانست بر خویش هموارسازد. در حدیث آمده که من از شما خدا را بهتر می‌شناسم و بیش از شما از او می‌هراسم پس شناسائی کامل، انسان را از جلال و جمال کسی که شناخته آگاه می‌سازد و این هر دو امری بس سهمناک است که در برابر آن همه هدف‌ها پراکنده می‌شود و ناچیز می‌نماید و اگر نه این بود که خدای تعالی خود خواسته است آنکه را ثابت داشته بماند و او را در این راه، نیرومند گردانیده، در غیر این صورت هیچکس نمی‌توانست به اندازه ذره‌ای از جلال و جمال او آگاهی یابد و صدیق (ض) در شناسائی این هر دو به آخرین مرحله رسیده، زیرا در خبر آمده است که "هیچ چیز در سینه من ریخته نشد مگر آن را در سینه بوبکر ریختم" و اگر جبرئیل (ع) مستقیماً خود آن را در سینه بوبکر می‌ریخت البته طاقت نمی‌آورد چون باید کسی که همانند وی است واسطه فیض قرار گیرد. ولی چون آن را در سینه پیامبر (ص) ریخت و او از نوع بشر بود پس فیض خداوند به صدیق با واسطه‌ای همانند

خودش به او رسید تا با میانجیگری او توانست آن را حمل کند و با این همه قلب وی آتش گرفت الخ .
و هم حکیم ترمذی در " نوادر الاصول " ص ۳۱ و ۲۶۱ از زبان بکر بن عبد الله

[صفحه ۸۸]

مزنی آورده که گفت ابوبکر (ص) که بر مردم برتری یافت به زیادتی روزه و نماز نبود بلکه برتری او بر ایشان بخاطر چیزی بود در دلش و هم ابو محمد ازدی در شرح مختصر صحیح بخاری - ۵. ۱ و ۴۱ / ۲ و ج ۹۸ / ۳ و ج ۶۳ / ۴ و شعرانی در یواقیت و جواهر ۲۲۱ / ۲ و یافعی در مرآه الجنان ۶۸ / ۱ و صفوری در نزهه المجالس ۲ ص ۱۸۳ گویند در حدیث آمده است که بوبکر به زیادتی روزه و نماز بر شما برتری نیافت بلکه بجیزی برتری یافت که در سینه اش نشانه ای بر جای نهاد.

امینی گوید: اگر داستان جگر بریان شده راست بود باید همه انبیا و مرسلین همه چنان خصوصیتی داشته باشند و پیش از همه شان سرور برانگیختگان محمد (ص) زیرا آنان خدا ترس تر از بوبکر بودند و خاتم انبیا از ایشان هم خدا ترس تر بود پس باید چنان بوئی از ایشان سخت تر به مشام ها رسد و همه جا پراکنده شود زیرا لازمه ترس آن است که کسی با احاطه علمی به عظمت و قهاریت و جبروت و ارجمندی حق، شکوه او در دلش جایگزین شود . آنچه ما را از این موضوع آگاه می سازد سخن خدای تعالی است: تنها بندگان دانای خدا از او می هراسند ابن عباس گفت مقصود آن است که آن کسی از آفریدگان من از من می هراسد که جبروت و قدرت و عزت مرا شناخته باشد و هم گفته اند: تنها کسانی از خدا می ترسند که او را بزرگ داشته و هستی او را بهتر از دیگران شناخته و چنانکه باید از او در بیم باشند و هر که بهتر او را بشناسند هراس او بیشتر خواهد بود . تفسیر خازن ۵۲۵ / ۳ و در حدیث است که: هر کدام از شما خدا را بهتر شناسد هراس او از وی بیشتر خواهد بود .

تفسیر ابن جزى ۱۵۸ / ۳

و در خطبه پیامبر (ص) آمده: به خدا من از همه ایشان خدا را بهتر می شناسم

[صفحه ۸۹]

و هراس از او در دل من نیز بیش از همه شان است

و در خطبه دیگری از او (ص) آمده: اگر آنچه من می دانم بدانید کم می خندیدید و بسیار می گریستند و مولانا امیرالمومنین گفت: داناترین شما هراسناک ترین شما است " غرر الحکم آمدی ص ۶۲ "
و مقاتل گفت: خداترس ترین مردم داناترین آنان است " تفسیر خازن ۵۲۵ / ۳ "

و شعبی و مجاهد گفته اند: دانا تنها آنست که از خدای بهراسد

و ربیع بن انس گفت هر که از خدای تعالی نهراسد دانا نیست

و از این جا است که او (ص) گوید من از همه شما خداشناس ترم و از همه شما خدا ترس تر و از همین روی است که می بینی نزدیکترین مردم به خسرو بیش از کسی که باو دورتر است از وی می ترسد و می بینی دستوران بیش از زیردستان خود از او می ترسند و وی را بزرگ می دارند و همین طور بگير و برو تا برسد به کارگزاران و ساده ترین آنان همچون گزمه ها و سپس دیگر افراد رعیت .

اینک با من بیائید تا به سراغ اولیا و مقربان و کسانی برویم که در خدا ترسی، سخت پا می فشردند و در عبادت خود را فانی ساخته

اند که پیشرو ایشان سرورشان مولانا امیرالمومنین علی (ع) است که در دل تاریکی ها برمی خاست، همچون مار - گزیده به خود می پیچید و اندوهگنانه می گریست، آه می کشید و سخنانی بر زبان

[صفحه ۹۰]

می راند که نماینده کمال بیم و هراس وی بود با آنکه - چنانچه در ج ۳ ص ۲۹۹ ط ۲ گذشت - بر بنیاد سخنی آشکار از پیامبر درستکار، وی بخش کننده بهشت و دوزخ است، آنوقت او را می بینی که هر شب چند بار از هوش می رفت ولی نه از او و نه از دیگران هیچکس بوی جگر بریان شده نشنیده .

اگر پندار ایشان را خصوصیتی همگانی برای اولیا بینگاریم بایستی از روزگار آدم تا روزگار خلیفه همه فضا با آن بوئی که از جگرهای بریان شده برخاسته است پر شده و بو گرفته باشد و چهره گیتی با دودی که از آن جگرهای سوخته بر می خیزد سیاه باشد .

آیا کسی که این سخن خنده آور را گزارش کرده پنداشته است که هر کس خدا ترس باشد آتش سوزانی برجگر او می نهند که هم از سر آن شعله بر می خیزد و هم دود تولید می کند؟ با این حساب پس چرا آنچه در اندرون او است همه اش نمی سوزد و این سوختگی فقط منحصر به جگر است؟ آیا کبد حال همان معذبان دوزخ را دارد که هر گاه پوست هایشان بسوزد پوست هائی نو ایشان را دهند؟ اگر چنین نیست پس با آن آتشسوزی پیاپی که در جگر روی داده عادتاً باید آنرا از بین ببرد .

اگر به عجب می آئی جایش هم هست که بینی کسی پس از نابودی جگرش باز هم زنده بماند و شاید که اگر از راوی، چنین سوالی بکنی پاسخ دهد که این ها همه از معجزاتی است که فقط خاص خلیفه است.

به گمانم می رسد کسی که چنین پندارهای پوجی نموده از آنان بوده که بر خوان تازی زبانان از انگل ها به شمار می آمده و گرنه یک عرب اصیل، خوب می داند که در زبان وی چه بسیار کنایات و استعاراتی وجود دارد پس وقتی گفتند آتش ترس فلان کس را سوخت مقصود این نیست که آتش گداخته ای در کار باشد که دود از آن برخیزد یا بوی جگرهای بریان شده را بدهد بلکه تنها معنی اندوه بسیار و سوزشی معنوی می دهد که شبیه است به آتش .

[صفحه ۹۱]

اما بافته های عیبی در فلسفه آن حریق در جگر خلیفه، آن هم از لاف های بی پایه ای است که غلوی آشکار نیز در آن هست بلکه توانیم گفت پندارهائی است که دلیلی ندارد و به آسانی نمی توان برهانی برای آن آورده که خدشه بردار نباشد و همچون پر کاهی که در برابر تند باد باشد آن هم در برابر استدلال ها جا خالی می کند تا چه رسد که آن را در کنار سرگذشت نامه خود خلیفه نیز بنهیم، آن حدیث خرافی را هم که روایت کرده و دست آویز گردانیده " خدا چیزی در سینه من نریخت مگر آن را در سینه بوبکر ریختم " آن را هم در برابر مخالفانش نمی تواند دلیل بیارد چرا که بر بنیاد آنچه در ج ۵ ص ۳۱۶ آوردیم دانشمندان خودشان آشکارا نوشته اند که این حدیث ساختگی است پس وسیله اثبات دعوی نتواند بود چه رسد که در آن، چنان گزافگوئی و غلوی هم شده است که هر که مردان و تاریخ ایشان را بشناسد آن را در خواهد یافت.

[صفحه ۹۲]

ورزیدگی خلیفه در اخلاق

اشاره

از اخلاقیات خلیفه چیزی به دست ما نرسیده است که بر بنیاد آن بتوانیم وی را بالا-بریم جز آن که در صحیح بخاری - کتاب تفسیر از زبان ابن ابی ملیکه و او از عبد الله بن زبیر - آمده است که کسانی از تمیمیان سوار شده و بر پیامبر (ص) در آمدند، بوبکر به او گفت قعقاع بن معبد را امارت ده و عمر گفت اقرع بن حابس را بوبکر گفت تو جز ناسازگاری با من خواستی نداری عمر گفت من نخواهم با تو ناسازگاری نمایم پس بگو مگو کردند تا آوازشان بلند شد و این آیه در این باره فرود آمد: ای آنانکه ایمان آورده اید از خدا و رسول او (در انجام کاری) پیش نیفتید و از خدا بپرهیزید که خداوند شنوا و دانا است سوره حجرات آیه ۱ و نیز بخاری از زبان ابن ابی ملیکه آورده که گفت نزدیک بود هلاک شوند آن دو نیکوکار - بوبکر و عمر (ص) - زیرا نزد پیامبر (ص) بانگ خویش را بلند کردند و این هنگامی بود که سوارانی از تیمیمان بروی وارد شدند پس یکی از آندو گفت اقرع بن حابس مجاشعی را کار بفرمای و دیگری مردی دیگر را پیشنهاد کرد که نافع گفته اسمش را نمیدانم، پس بوبکر به عمر گفت تو جز ناسازگاری بامن خواسته ای نداری عمر گفت من نمی خواهم با تو ناسازگاری نمایم پس صداهاشان بر سر این موضوع بلند شد و خداوند این آیه را فرستاد ای مومنان

[صفحه ۹۳]

صداهاتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و در گفتار خویش با او آهسته سخن کنید نه آنچنانکه با یکدیگر سخن می گوئید مبادا بی آنکه بدانید این شیوه، کارهاتان را به هدر دهد حجرات: ۲

امینی گوید از این دو مرد عجب نداری که در طول آن همه معاشرت خویش با پیامبر بزرگ (ص) مایل به خوی بزرگوارانه او نشدند و آن را به خویش نگرفتند تا ادب حضور در مجلس بزرگان و چگونه بودن در برابر ایشان را بیاموزند آن هم در برابر چنین بزرگمردی که خوی او بتصریح قرآن حکیم، بزرگ است، و ندانستند که سخن در برابر او باید به نرمی و آهستگی گفته شود تا تعظیم گوینده از مقام وی و برزگداشتش از جایگاه او آشکار گردد و هم نباید کسی در گفتار بر او پیشی جوید مگر بخواهد پاسخ پرسشی را دهد یا فرمانبرداری خود را برساند یا گزارش مهمی را دهد یا درباره حکمی پرسش کند ولی آندو در بیرون از این مرزها خود را در گفتار، بر او پیش انداختند و بگو مگو کردند تا جار و جنجال میان شان سخت داغ شد و صداهاشان در این باره بالا گرفت و نزدیک شد که آن دو نیکمرد هلاک شده کارهاشان در معرض هدر رفتن قرار گیرد که آیه کریمه نازل شد .

و بر بنیاد گزارشی که ابن عساکر از مقدم آورده عقیل بن ابیطالب و ابوبکر به دشنام گوئی با یکدیگر برخاستند و ابوبکر سباب (= دشنام گوی) بود، گویا ابن حجر از این واژه چیزی دریافته که خوش نمی داشته، این بوده که نوشته سباب یا نساب (نسابه = نسب شناس) بوده ولی این اندازه انصاف داشته که خود را میان دو کلمه مردد نماید ولی سیوطی که پس از وی آمده کلمه سباب را حذف کرده و بی هیچ تردیدی کلمه نساب را به جای آن نهاده و هر کاوشگری می داند که

[صفحه ۹۴]

فعل " بدشنام گوئی با یکدیگر برخاستند " هیچ ارتباطی با " نسابه و نسب گوئی بودن بوبکر " ندارد که بلافاصله پس از آن ذکر شود بلکه مناسب مقام همان است که گفته شود او دشنام گوئی بوده، و گویا راوی با قید این صفت برای او می خواسته برساند که او در دشنام گوئی از عقیل هم پیش بوده زیرا این کار، خوی او شده بود و اگر چه می رسد که کسانی با زمینه چینی هائی بگویند مقصود از " نسابه " بودن او آن است که او با پیچ و خم نسب ها آشنائی داشته و نقطه ضعف های آن ها و آنچه را در موقع بدگوئی می توان بر آن انگشت نهاد می دانسته و این بوده که چون بدشنام می پرداخته ناموس و آبرو و پدر و مادر و نسب طرف را به بدی یاد می کرده ولی این گونه پخت و پزها هم سودی برای صاحب آن در طرفداری از ابوبکر ندارد زیرا خود نشان دهنده زشت ترین نمونه های دشنام گوئی است و مستلزم آن است که وی، زنان و مردان را در معرض اتهام درآورده و پلیدی را نشر دهد. چنانچه از عبارت گزارش که در خصایص الکبری ۲ ص ۸۶ می بینیم بر می آید دشنام گوئی میان عقیل و بوبکر در برابر رسول خدا (ص) انجام گرفته و آن هم در آخرین روزهای زندگی وی (ص) .

دیگر دشنام گویی های بوبکر

نمونه دیگر بر دشنام گوئی بودن او را (که دشنام گفتن به مسلمان نیز فسق است) درج ۷ ص ۱۵۳ آوردیم که در پاسخ کسی که در زمینه تقدیر پرسشی از وی کرد گفت: پسر زن گندیده . . و نمونه دیگر این است که به عمر گفت پسر خطاب مادرت به عزایت نشیند و داغت بر دلش بماند و این را هنگامی گفت که خبر شد انصار مایلند مردی فرمانده ایشان باشد که از اسامه سالخورده تر باشد پس ریش عمر را گرفت و گفت رسول خدا (ص) او را به کار گماشته و آنگاه می گوئی او را بر کنار سازم؟

[صفحه ۹۵]

و تازه این سخن وی از دو لحاظ بی پایه است یکی اینکه: کسی که از برگماشتگان رسول خدا (ص) نباید بر کنار کرد فقط خلیفه او است و بس که در مورد وی اظهار نظر و سلیقه بی جا است همچنانکه در احکام و سننی که پیامبر نهاده دیگری را حق دخالت نیست زیرا پیامبر خلیفه خود را در روزی که برگماشت بدستور خداوند بود که او را تا پایان زندگی وی سرپرستی برای همه جهانیان گردانید همچنانکه دستورهای جهانی بیاورد که تا پایان روزگار باید آن را به کار بست ولی این بغیر از نصب فرماندهان سپاه و فرمانداران و کارگزاران است زیرا او (ص) ایشان را برای مصلحت وقت به کار می گماشت و آن هم پس از خاطر جمعی از شایستگی ایشان برای فرماندهی و فرمانداری و کارگزاری . ولی چون شرایطی که آن مصلحت را پدید آورد پایان می یافت یادگر گونه می شد یا یکی از آنان شایستگی خود را از دست می داد در این صورت او را از ستمی به سمت دیگر منتقل می کرد یا برای همیشه از کار بر کنارش می ساخت یا برای مدتی که بتواند در طی آن شایستگی اش را باز یابد او را کنار می زد خلیفه ای هم که پس از او (ص) روی کار می آید همین شیوه را دارد زیرا وی نیز در جای او (ص) نشسته و حق برگماشتن و بر کنار کردن و زیر و بالا- بردن را دارد و از همین جهت بود که بوبکر خودش خالد بن سعید را در گیر و دار با مرتدان، به فرماندهی بخش های خاوری شام فرستاد با آنکه پیامبر (ص) او را به کار در سرزمینی ما بین زمع و زبید تا مرزنجران یا به کار صدقات مذجج گماشته بود و تا هنگام مرگ او (ص) نیز بر سر کار خود بود .

و باز خود بوبکر یعلی بن امیه را به کارگزاری حلوان فرستاد و او بعدها در دوره عمر بن کارگزاری در پاره ای از نواحی یمن رفت و سپس عثمان او را کارگزار صنعا گردانید با آن که رسول خدا (ص) او را به کارهای لشگری گماشته بود و هنگام وفات حضرت نیز بر سر همان کار بود.

و نیز بوبکر عکرمه را به کارگزاری عمان فرستاد سپس او را بر کنار ساخت

[صفحه ۹۶]

و حذیفه بن محصن رابه جای او گذاشت و خود رسول خدا (ص) عمرو بن عاص را به کارگزاری عمان فرستاد که هنگام وفات رسول خدا (ص) نیز او فرماندار آنجا بود چنانکه حضرت در سال وفاتش عکرمه را مامور صدقات هوازن گردانید.

و نیز عمر، عثمان بن ابی العاص را در سال ۱۵ کارگزار عمان و بحرین گردانید با آنکه پیامبر (ص) او را به کارگزاری طائف فرستاده و پس از وفات وی (ص) ابوبکر نیز او را در سمت خود تثبیت کرد.

هم عمر، عبد الله بن قیس را که ابوموسی اشعری باشد به کارگزاری بصره فرستاد سپس عثمان او را بر کنار کرده و به کار کوفه گماشت سپس علی (ع) او را از آنجا برداشت در حالیکه پیامبر خدا (ص) او را به کارگزاری در بلوک های یمن گماشته بود.

ابوالفداء در تاریخ خود: ۱۶۶ / ۱ می نویسد عثمان یکسال فرمانداران عمر رادر جای خود گذاشت زیرا خواست به وصیت وی در این باره عمل کرده باشد سپس مغیره بن شعبه را از کوفه برداشت و سعد بن ابی وقاص را منصوب کرد سپس او را نیز عزل کرد و برادر مادری خودولید بن عقبه را به فرمانداری کوفه گماشت.

بنگرید به تاریخ طبری و کامل ابن اثیر و استیعاب و اسد الغابه و تاریخ ابو الفدا و تاریخ ابن کثیر و اصابه و جز این ها از کتاب های تاریخ و زندگی نامه های گسترده.

نمونه هائی که آوردیم نظایر بسیار دارند پس عزل کسانی که برگماشته رسول بودند درمورد اسامه کار تازه ای نبود زیرا اوهم یکی بود مانند همه و هر حق و تکلیف و سود و زیانی که برای همه بود برای او هم بود.

پس این که خلیفه برای باقی گذاشتن او در منصب خویش اکتفا کرده به این که بگوید: رسول خدا (ص) این منصب را به او داده درست نبود مگر بگوید مصلحتی که آن روز رسول خدا بخاطر آن، اسامه را امارت داد هنوز باقی است و این هم نه نیازی به آن داشت که عمر را به باد دشنام گیرد و نه ریش او را چنگ بکشد.

[صفحه ۹۷]

دیگر آنکه درخواست انصار دربر کناری اسامه تقلیدی بود از روش خود خلیفه و دو رفیقش که در روز سقیفه او را به خاطر سالخوردگی و ریش سفیدی اش جلو انداختند - که در ص ۹۲ و ۹۱ از ج ۷ گذشت - پس چه ایرادی بر انصار بود که بخواهند کسی سالخورده تر از اسامه بر ایشان فرماندهی کند زیرا این توقع نیز با تقلید از برنامه خلافت عرضه شده بود اگر منصوب شدن اسامه به دست رسول (ص) - برای پیشوائی - مانع از بر کنار کردن وی باشد پس چرا کسی را که او (ص) برای خلافت خویش برگماشته بود - آن هم در حضور صد هزار تن یا بیشتر در غدیر خم و در بسیاری جاهای دیگر - چرا او را از کار بر کنار می کنند و هر کس هم سخنی به انکار می گوید به هیچ روی گوش نمی دهند و گفتار هیچ مخالفی را نمی شنوند، مگر نبود که قیس در روز سقیفه همان گونه ریش عمر را گرفت که بعدها ابوبکر در قضیه اسامه گرفت و دیگران نیز به طرفداری امیرالمومنین (ع) استدلال

ها کردند و بازار گفتگو داغ شد ولی آن کس را که فرمان نبرند اندیشه ای نیست .

گزارشی دروغ در بردباری بوبکر

اشاره

آری ابن حبان از طریق اسماعیل بن محمد - دروغگوی حدیث ساز - و آن هم بدون زنجیره پیوسته درباره اخلاق خلیفه آورده است که جبرئیل گفت بوبکر در آسمان معروف تر است تا در زمین زیرا فرشتگان او را بردبار قریش می نامند الخ و ما درج ۵ ص ۳۴۴ ط ۲ آن را آوردیم و دروغ وساختگی بودن آن را آشکار کردیم .

تندی و درستی او با دختر پیامبر

اگر خلیفه، بردبار قریش بود یا چیزی از اخلاق عظیم بزرگ ترین پیامبران به او رسیده بود پاره پاک تن وی (ع) در حالی جان نمی سپرد که بر او خشمگین باشد آن هم بخاطر آنچه از او کشید از درستی و تندی در بازرسی خانه اش که خود او در هنگام مرگ آرزو می کرد کاشکی آنرا نکرده بود و اگر بردبار بود دستور نمی داد با هر که در آن خانه است بجنگند و رسوائی پشت رسوائی بیار آرند .

بخاری در باب واجب گردیدن خمس - ج ۵ ص ۵ - از زبان عایشه آورده

[صفحه ۹۸]

است که فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) پس از مرگ رسول خدا (ص) از بوبکر صدیق (ض) درخواست کرد که سهم الارث وی را از غنیمت هائی که خدا به رسول خود بخشیده و پس از او (ص) بر جای مانده بود به وی بدهد بوبکر به او گفت رسول خدا (ص) گفت ما ارث نمی گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است پس فاطمه دختر رسول خدا (ص) خشم گرفت و از ابوبکر دوری گزید و همچنان از وی دوری گزیده بود تا در گذشت .

آزرده شدن فاطمه و واکنش های او

و هم در بخش غزوات باب غزوه خیبر ج ۶ ص ۱۹۶ - از زبان عایشه آورده که فاطمه ... تا آنجا که گفته: بوبکر سرباز زد از این که چیزی از آن را به فاطمه دهد پس فاطمه از این جهت بر بوبکر خشم گرفت و از او دوری گزید و با وی سخن نگفت تا در گذشت و پس از پیامبر (ص) شش ماه زنده ماند و چون در گذشت شوهرش علی او را شبانه به خاک سپرد و خود بر او نماز گزارد و بوبکر را خبر نکرد .

این گزارش را در صحیح مسلم - ج ۲ ص ۷۲ توان یافت و در مسند احمد ص ۶ و ۹ و تاریخ طبری ص ۳ و ۲۰۲ و مشکل الاثار از طحاوی ص ۱ و ۴۸، و سنن بیهقی ص ۶ و ۳۰۱ و ۳۰۰ و کفایه الطالب ص ۲۲۶، و تاریخ ابن کثیر ص ۵ و ۲۸۵ و در ج ۶ ص ۳۳۳ نیز می نویسد: فاطمه تا واپسین دم از زندگی اش بوبکر را دشمن می داشت، دیار بکری نیز در تاریخ الخمیس - ۱۹۳ / ۲ - گزارش را به همان عبارت که در دو صحیح بخاری و مسلم بوده آورده است .

از روی چه انگیزه ای باید شبانه به خاک سپرده شود

جگر گوشه پیامبر گزیده؟ و چرا باید نشانی از آرامگاه او نماند؟

"خشم وی بدانجا رسید که سفارش کرد او را شبانه در خاک کنند و هیچکس بر او در نیاید و بوبکر بر وی نماز نکند پس شبانه او را به خاک سپردند و ابوبکر از آن آگاهی نیافت و علی خود بر او نماز گزارد و همراه با اسماء بنت عمیش او را غسل داد .

[صفحه ۹۹]

بر بنیاد آنچه در "سیره حلبی" ج ۳ ص ۳۹۰ آمده واقعی می نویسد نزد ما ثابت است که علی کرم الله وجهه خودش او (ض) را شبانه دفن کرد و بروی نماز گزارد و عباس و فضل نیز با او بودند و کسی دیگر را خبر نکردند .

و هم ابن حجر در اصابه ۳۷۹ / ۴ و زرقانی در شرح مواهب ۲۰۷ / ۳ می نویسند واقعی از طریق شعبی آورده است که بوبکر بر فاطمه نماز گزارد و این حدیث هم ضعیف است و هم زنجیره اش گسیختگی دارد . و نیز برخی از متروکان از مالک و او از جعفر بن محمد و او از پدرش مانند حدیث بالا را روایت کرده اند ولی دارقطنی و ابن عدی سخن آنان را بی پایه شمرده اند و بخاری از عایشه روایت کرده که چون فاطمه درگذشت همسرش علی شبانه او را دفن کرد و بوبکر را خبر نکرد و خود بر وی نماز گزارد .

امینی گوید حدیث مالک از جعفر بن محمد را در ج ۵ ص ۳۵۰ ط ۲ با این عبارت آوردیم " : شب بود که فاطمه درگذشت پس بوبکر و عمر و گروهی بسیار بیامدند بوبکر به علی گفت پیش بیفت و نماز بگزار گفت نه بخدا من پیش نمی افتم تو جانشین رسول خدائی پس بوبکر جلو افتاد و بانگ به چهار تکبیر برداشته بر او نماز گزارد " ما همانجا روشن کردیم که این روایت از بافته های عبد الله بن محمد قدامی مصیصی است که ذهبی نیز در میزان - ۲ / ۷ - آن را از گرفتاری های آفریده شده با دست او می داند .

و برای همان خصمناکی فاطمه بود که در آن روز راه نداد عایشه - گرامی دختر بوبکر - به خانه وی درآید - تا چه رسد به پدرش - که چون خواست وارد شود اسماء جلوی او را گرفت و گفت داخل مشو او شکایت به بوبکر برد و گفت این زن خثعمی میان ما و دختر رسول خدا (ص) مانع می شود پس بوبکر بر در خانه ایستاد و گفت: اسماء چه تو را بر آن داشته که نگذاری زنان پیامبر (ص) در

[صفحه ۱۰۰]

خانه رسول خدا (ص) وارد شوند و برای فاطمه هودج عروسان را درست کرده‌ای؟

گفت او خودش به من دستور داده که هیچکس را به خانه او راه ندهم و چنان چیزی برای او بسازم .

بنگرید به استیعاب ۷۷۲ / ۲ ، ذخائر العقبی ص ۵۳ اسد الغابه ۵۲۴ / ۵ ، تاریخ الخمیس ۳۱۳ / ۱ ، کنز العمال ۱۱۴ / ۷ ، شرح صحیح مسلم از سنونسی ۲۸۱ / ۶ و شرح مسلم از آبی ۲۸۲ / ۶ ، اعلام النساء ۱۲۲۱ / ۳

پوزش خواهی خلیفه از زهرا

همه این گزارش های یاد شده و پاره ای دیگر از گزارش ها، تمام دلایلی است بر دروغ بودن گزارش کسانی که بی هیچ پروائی از نادرستی سخن خویش روایت آفریده و به شعبی بسته اند که گفت چون بیماری فاطمه سخت شد بوبکر به نزد وی آمد و اجازه ورود خواست علی به وی گفت اینک ابوبکر در آستان در ایستاده و اجازه ورود می خواهد اگر خواهی به او اجازه ده گفت آیا تو این کار را دوست تری می داری؟ گفت آری . پس او داخل شد و از وی عذر خواست و با وی سخن گفت تا از او راضی شد .

و از زبان اوزاعی آورده اند که گفت چنان خبر شدم که فاطمه دختر رسول خدا(ص) بر بوبکر خشم گرفت پس بوبکر روزی گرم بیرون شد تا در آستانه خانه او ایستاد و گفت از جایم تکان نمی خورم تا دختر رسول خدا (ص) از من خشنود شود پس علی بر فاطمه درآمد و او را سوگند داد راضی شود او هم راضی شد .

این دو گزارش در برابر آن خبرهای صحیح چه ارزشی دارد؟ با توجه به این که هیچ نشانی از آنها در هیچیک از جوامع حدیث و مسندهای حافظان یافت نمی شود . آخر از کجا و از زبان چه کسی این خبر به اوزاعی متوفی ۱۵۷ رسیده و شعبی متوفی میان سال های ۱۰۴ تا ۱۱۰ نیز که بدون زنجیره پیوسته ای

[صفحه ۱۰۱]

آن را گزارش کرده، دانسته نیست آن را که گرفته و خلاصه که بوده است که این خبر را به این دو مرد الهام کرده . آری موید گزارش های آشکار و صحیحی که نخست آوردیم، نوشته های ابن قتیبه و جاحظ است که اولی می نویسد: عمر به بوبکر (ص) گفت برویم نزد فاطمه زیرا ما او را به خشم آوردیم پس هر دو رفتند و از فاطمه اجازه ورود خواستند او اجازه نداد پس به نزد علی شدند و با او گفتگو کردند تا آندو را به خانه فاطمه راه داد و چون نزد او نشستند روی خویش را به سوی دیوار برگرداند پس بر وی سلام کردند جواب سلام به ایشان نداد پس ابوبکر به سخن پرداخت و گفت ای حبیب رسول خدا بخدا خویشان رسول خدا نزد من از خویشان خودم محبوب ترند و تو در نزد من از دخترم عایشه محبوب تری و من دوست می داشتم که روزی که پدرت در گذشت من مرده بودم و پس از او نمی ماندم آیا گمان داری من با آنکه ترا می شناسم و از فضیلت و شرف تو آگاهم تو را از رسیدن به حق خویش و به سهم الارث از رسول خدا جلوگیری می کنم؟ جز این نبوده که من از پدرت رسول خدا(ص) شنیدم می گفت ما ارث نمی گذاریم آنچه از ما بجا ماند صدقه است فاطمه گفت مرا آگاه کنید بینم که اگر حدیثی از رسول خدا (ص) برای شما باز گویم آن را می شناسید و به آن عمل می کنید؟ گفتند آری گفت شما را بخدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا (ص) شنیدید که می گوید خشنودی فاطمه از خشنودی من است و خشم فاطمه از خشم من پس هر که دخترم فاطمه را دوست داشت مرا دوست داشته و هر که فاطمه را به خشم آورد مرا بخشم آورده؟ گفتند آری ما این را از رسول خدا (ص) شنیدیم گفت پس من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما مرا به خشم آوردید و خشنود نداشتید و من هر گاه پیامبر را بینم شکایت شما را به او خواهم کرد ابوبکر گفت ای فاطمه من بخدای تعالی پناه می برم از خشم او و خشم تو . پس بوبکر چنان سخت به گریه و زاری افتاد که نزدیک بود جاننش به در رود زهرا می گفت به خدا در هر نمازی که بگزارم بر تو نفرین می فرستم،

[صفحه ۱۰۲]

سپس بوبکر گریان بیرون شد مردم گرد او را گرفتند و اوایشان را گفت هر مردی - با دلخوشیه خانواده اش - شب را در آغوش همسر خود به سر می برد و مرا با نگرانی هائی که دارم رها می کنید، مرا نیازی به بیعت شما نیست بیعت خود را با من ندیده گیرید .

سخن جاحظ

و جاحظ در رسائل خود ص ۳۰۰ می نویسد گروهی پنداشته اند دلیل بر راستی گزارشی که آندو - بوبکر - عمر - آوردند تا زهرا

را از رسیدن به میراث خود باز دارند - و هم دلیل بر پاکدامنی آندو - آن است که یاران رسول خدا (ص) در برابر آندو به انکار برخاستند در پاسخ می گوئیم: اگر انکار نکردن ایشان دلیل بر راستی ادعای آن دو باشد پس به راستی وجود همه دادخواهان و گفتگو کنندگان (از جمله فاطمه) که در برابر آندو به مطالبه حق خود ایستاده بودند دلیلی بر راستی دعوی ایشان و نیکوئی سخنشان است زیرا صحابه با ایشان هم مخالفتی نمودند . بخصوص که گفتگوهای پنهانی بدرازا کشید و کشمکش ها بسیار شد و گله مندی، آشکار و خشم ها سخت گردید و این ها کار فاطمه را به آنجا رساند که سفارش کرد بوبکر بر وی نماز نگذارد و آنگاه که آمده و حق خویش را از او می خواست بطرفداری از بستگان خود استدلال می کرد از وی پرسید: ابوبکر اگر تو مردی وارث کیست گفت خانواده و فرزندانم گفت پس چرا ما از پیامبر (ص) ارث نبریم و چون با بهانه ای که برای او آورد او را از رسیدن به میراث پدرش بازداشت و حق وی را کاهش داد و رو گردانش ساخته خود زمام کار را بدست گرفت تا به چشم خویش حق کشی را بنگرد و از پرهیزکاری او نومید شود و کمی همراهان و بوی ناتوانی را بیابد و بگوید بخدا سوگند تو را نفرین خواهم کرد و او هم گفت بخدا سوگند بر تو دعا خواهم کرد که

[صفحه ۱۰۳]

باز گفت بخدا سوگند هرگز با تو سخن نخواهم گفت و او گفت بخدا سوگند هرگز از تو دوری نخواهم گزید پس اگر مخالفت نکردن اصحاب با کار بوبکر دلیل بر حقانیت وی در رفتارش با فاطمه باشد البته مخالفت نکردن نشان با شکایت فاطمه نیز دلیل بر حقانیت وی در برابر بوبکر است زیرا کمترین واکنشی که می باید در اینجا در برابر فاطمه بنمایند آن بوده که وی را از آنچه نمی داند آگاه سازند و آنچه را فراموش کرده به یادش آرند و از راه نادرست بازش گردانند و نگذارند پایگاه او به بیهوده گوئی آلود شود و سخنی پریشان بر زبان آورده مردی دادگر را ستمکار بشمارد و از کسی که می خواهد پیوند دینی با او داشته باشد بگسلد . پس چون می بینیم که اصحاب با هیچکدام از دو طرف، مخالفت نکرده اند پس امتیازات هر دو یکسان خواهد بود و یکی به دیگری در می شود و این هنگام اصل قانون خداوند در زمینه ارث، چه برای ما و چه برای شما شایسته تر است که به کار بسته و هم بر ما و هم بر شما الزام آورتر می نماید .

اگر گویند: چگونه ممکن است گمان برد که بوبکر بر وی ستم کرده و بیداد نموده باشد با آنکه هر چه فاطمه گفتار خود را درشت تر می نمود او بر نرمی و آرامی می افزود که یک جا در پاسخ این سخن وی: بخدا هرگز با تو سخن نخواهم گفت، چنین گفت: بخدا هرگز از تو جدائی نمی گزینم و سپس که گفت بخدا بر تو نفرین می کنم پاسخ داد بخدا بر تو دعا خواهم کرد و سپس نیز آن سخن درشت و گفتار تند را که در حضور قریشیان و صحابه از وی شنید بر خود هموار ساخت با آنکه مقام خلافت نیازمند تعظیم و تجلیل و بزرگداشت و احترام است و سپس نیز آن تندی ها مانع از آن نبود که بوبکر به عذرخواهی پردازد و سخنی بر زبان آرد که، هم نماینده تعظیم حق او و تجلیل مقامش باشد و هم نشانه علاقه او به نگهداشتن آبروی وی و دلسوزی برای او، چرا که گفت: بخدا تهیدستی هیچکس به اندازه تو بر من دشوار نیست و بی نیازی هیچکس را به اندازه تو دوست نمی دارم ولی من از رسول خدا (ص)

[صفحه ۱۰۴]

شنیدم می گفت ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است .

در پاسخ می گوئیم: این شیوه او هم نه دلیل است بر دوری او از ستم و نه نشانه بر کناری او است از ییاداد زیرا نیرنگ ستمکار و هوشمندی نیرنگ باز اگر ورزیده بوده و آموخته باشد که در دعاوی چه کند او را بر آن می دارد که همچون ستمدیدگان سخن کند و مانند دادخواهان خواری نشان دهد و به گونه دوستداران مهربانی نماید و همچون حق طلبان، خود را طرف دشمنی جلوه دهد. چگونه مخالفت نکردن صحابه را با بوبکر دلیلی قاطع و نشانه ای آشکار بر حقانیت او گرفته اید با آنکه گمان می کنید عمر بالای منبر گفت دو متعه در روزگار رسول خدا (ص) بود متعه حج و متعه نساء که من آن دو را ممنوع می سازم و انجام دهنده آنرا بکیفر می رسانم و کسی را هم نیافتید که سخن وی را انکار کند و منشاء منع او را زشت بشمرد و او را در این زمینه نادرستکار بخواند و حتی از سر استفهام یا شگفتی سخنی بر زبان آورد.

چگونه مخالفت نکردن صحابه را دلیل می آرید با آنکه عمر خود در روز سقیفه حاضر بود و همانجا این سخن از پیامبر (ص) به میان آمد که امامان از قریش باید باشند.

و سپس که زخم خورد هنگام درد دل گفت اگر سالم زنده بود در سپردن خلافت به او هیچ تردیدی نداشتم با آن که خود در شایستگی هر یک از شش نفری

[صفحه ۱۰۵]

که آنان را اعضا شورا تعیین کرد برای سمت خلافت اظهار تردید کرد و آنگاه سالم برده زنی از انصار بود که وی را آزاد کرد و چون سالم بمرد میراث وی به آن زن رسید. ولی هیچکس بر آن سخن عمر اعتراضی نکرد و میان آن دو زمینه مخالف مقابله ای نکرد تا تضادی بیابد و بشگفت بیاید. توان گفت که ترک مخالفت با کسی که نه امیدی به کمک او داریم و نه ترسی از گزند وی، دلیل بر راستی سخن او و درستی کردارش باشد اما مخالفت نکردن با کسی که زیر و بالا بردن، امر و نهی، قتل و زندگی، زندان و آزادی به دست او است نه دلیلی دلپذیر بر راستی سخن او است و نه نشانه ای روشن بر این دعوی دارد. پایان گفتار جاحظ

نگاهی در یک سخن آزار دهنده

ما را نرسد که در دفاع از خلیفه آنچه را ابن کثیر در تاریخ خود - ۲۴۹ / ۵ - گفته بر زبان آریم که: فاطمه از آنجا که زنی از افراد بشر بود و توقع عصمت از او نباید داشت از کار بوبکر خشنماک شد و او را نکوهید و با وی سخن نگفت تا در گذشت و در ص ۲۸۹ می نویسد: او نیز زنی از آدمزادگان بود و چنانچه همه اندوهگین می شوند او هم اندوهگین شد چرا که معصوم بودن لازم نیست و مخالفت وی بابوبکر (ض) با وجود سخنی آشکار از رسول خدا (ص) جای دفاع ندارد. پایان

چه بگوئیم درباره این گونه گزافگوئی ها و غلط پرانی ها آن هم در برابر آیه تطهیر که درباره او و شوهر و پدر و پسرانش در کتاب خدای عزیز نازل شده؟

گزارشائی از پیامبر درباره حدیث فاطمه هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده

اشاره

چه بگوئیم درباره این با آن که آوای پیامبر اکرم (ص) را در برابر خویش می یابیم که: فاطمه پاره ای از تن من است پس هر که او را بخشم آورد مرا بخشم آورده؟

و در عبارتی: فاطمه پاره تن من است هر چه او را آزرده ساخت مرا آزرده می سازد و هر چه او را خشمگین سازد مرا خشمگین می

سازد .

و در عبارتی: فاطمه پاره تن من است هر چه او را خشمگین سازد مرا خشمگین

[صفحه ۱۰۶]

می سازد و هر چه او را دلخوش دارد مرا دلخوش می دارد .

و در عبارتی: فاطمه پاره تن من است هر چه او را آزرده مرا می آزارد و هر چه او را خسته دارد مرا خسته می دارد

و در عبارتی: فاطمه پاره تن من است هر چه او را پریشان گرداند مرا پریشان می گرداند و هر چه او را آزرده مرا می آزارد .

و در عبارتی: فاطمه پاره تن من است هر چه او را حاجت روا و یاری کند مرا حاجت روا و یاری کرده که به گفته تاج العروس یعنی: هر چه به او رسد به من رسید و هر چه خاطر او را فراهم آرد خاطر مرا فراهم آورده .

و در عبارتی: فاطمه شاخه ای (از درخت هستی) من است هر چه او را دلخوش دارد مرا دلخوش می دارد و هر چه او را خشمگین سازد مرا خشمگین می سازد

و در عبارتی: فاطمه پاره ای از گوشت من است هر که او را آزرده مرا آزرده

و در عبارتی: فاطمه پاره ای از گوشت من است هر چه او را خشمگین ساخت مرا خشمگین می سازد و هر چه او را دلخوش ساخت مرا دلخوش می سازد .

و در عبارتی: فاطمه پاره ای از گوشت من است هر چه او را شادمان می دارد مرا شادمان می دارد .

اسامی پنجاه و نه تن از سنیان گزارش دهنده حدیث

حدیث بالا را با عبارات گوناگون، پیشوایان و نگارندگان شش صحیح و گروهی دیگر از رجال حدیث در نوشته های خود درباره سنن و مسانید و معاجم آورده اند و این هم نمونه ای از گزارشگران آن:

۱- ابن ابی ملیکه متوفی ۱۱۷ . بر بنیاد آنچه بخاری و مسلم و ابن ماجه و ابن داود و احمد و حاکم آورده اند وی از راویان این حدیث است .

۲- ابو عمر بن دینار مکی متوفی ۱۲۵ یا ۱۲۶ بنا به گفته هر یک از بخاری و مسلم در صحیح خود وی نیز از راویان این حدیث است

[صفحه ۱۰۷]

۳- لیث بن سعد مصری متوفی ۱۷۵ چنانچه در زنجیره های ابن داود و ابن ماجه و احمد آمده از راویان این حدیث است.

۴- ابو محمد بن عیینه کوفی متوفی ۱۹۸ چنانچه در دو کتاب صحیح آمده از راویان این حدیث است.

۵- ابو النضر هاشم بغدادی متوفی ۲۰۵ یا ۲۰۷ چنانچه در مسند احمد آمده از راویان این حدیث است .

۶- احمد بن یونس یربوعی متوفی ۲۲۷ چنانچه در صحیح مسلم و سنن ابو داود آمده از راویان این حدیث است .

۷- حافظ ابو ولید طرابلسی متوفی ۲۲۷ چنانچه در صحیح بخاری آمده از بازگوگران این حدیث است.

۸- ابو معمر هذلی متوفی ۳۳۶ چنانچه در صحیح مسلم آمده از بازگوگران این حدیث است.

۹- قتیبه بن سعید ثقفی متوفی ۲۴۰ که مسلم و ابو داود حدیث را از وی روایت کرده اند .

- ۱۰- عیسی بن حماد مصری متوفی ۲۴۸ یا ۲۴۹ که ابن ماجه حدیث را از وی روایت کرده است .
- ۱۱- امام حنبلان احمد متوفی ۲۴۱ در مسند خود ۱۲ ۳۲۸ و ۴ / ۳۲۲
- ۱۲- حافظ بخاری ابو عبد الله متوفی ۲۵۶ در ج ۵ ص ۱۲۷۴ از صحیح خود بخش مناقب .
- ۱۳- حافظ مسلم قشیری متوفی ۲۶۱ در ج ۲ ص ۲۶۱ از صحیح خود بخش فضائل.
- ۱۴- حافظ ابو عبد الله ابن ماجه متوفی ۲۷۳ در ج ۱ ص ۲۱۶ از سنن خود
- ۱۵- حافظ ابو داود سجستانی متوفی ۲۷۵ در ج ۱ ص ۳۲۴ از سنن خود
- ۱۶- حافظ ابو عیسی ترمذی متوفی ۲۷۵ در ج ۲ ص ۳۱۹ از جامع خود

[صفحه ۱۰۸]

- ۱۷- حکیم ابو عبد الله محدث ترمذی متوفی ۲۸۵ در ص ۳۰۸ از نوادر الاصول خود.
- ۱۸- حافظ ابو عبد الرحمن نسائی متوفی ۳۰۳ در ص ۳۵ از خصائص خود
- ۱۹- ابو الفرج اصفهانی متوفی ۳۰۳ در ج ۸ ص ۱۵۶ از اغانی
- ۲۰- حاکم ابو عبد الله نیشابوری متوفی ۴۰۵ در ج ۳ ص ۱۵۴ و ۱۵۸ و ۱۵۹ از مستدرک
- ۲۱- حافظ ابو نعیم اصفهانی متوفی ۴۳۰ در ج ۲ ص ۴۰ از حلیه الاولیاء
- ۲۲- حافظ ابوبکر بیهقی متوفی ۴۵۸ در ج ۷ ص ۳۰۷ السنن الکبری
- ۲۳- ابو زکریا خطیب تبریزی متوفی ۵۰۲ در ص ۵۶۰ از مشکاه المصابیح
- ۲۴- حافظ ابو القاسم بغوی متوفی ۵۱۰ یا ۵۱۶ در ج ۲ ص ۲۷۸ از مصابیح السنه
- ۲۵- قاضی ابو الفضل عیاض متوفی ۵۴۴ در ج ۲ ص ۱۹ از الشفا
- ۲۶- اخطب خطباء خوارزمی متوفی ۵۶۸ در ج ۱ ص ۵۳ از مقتل
- ۲۷- حافظ ابو القاسم ابن عساکر متوفی ۵۷۱ در ج ۱ ص ۲۹۸ از تاریخ خود
- ۲۸- ابوالقاسم سهیلی متوفی ۵۸۱ در ج ۲ ص ۱۹۶ از "الروض الانف" که می نویسد: ابو لبابه رفاعه بن عبد المنذر یک بار که توبه کرده بود خویشتن را در بند کرد تا قبولی توبه اش نازل شد و چون فاطمه خواست او را بگشاید گفت من قسم خورده ام که جز رسول خدا (ص) هیچکس بند از من باز نکند رسول خدا (ص) گفت فاطمه هم پاره ای از گوشت من است پس درود خدا بر او باد و بر فاطمه و این حدیث دلالت می کند که هر کس فاطمه را ناسزا گوید کافر است و هر که بر وی درود فرستد بر پدرش (ص) درود فرستاده .

۲۹- ابن ابی الحدید معتزلی متوفی ۵۸۶ در شرح النهج ج ۲ ص ۴۵۸

۳۰- ابوالفرج ابن جوزی متوفی ۵۹۷ در صفه الصفوه ۵ / ۲

۳۱- حافظ ابوالحسن اثیر جزری متوفی ۶۳۰ در اسدالغابه ۵۲۱ / ۵

[صفحه ۱۰۹]

۳۲- ابو سالم محمد بن طلحه شافعی متوفی ۶۵۲ در مطالب السؤل ص ۶ و ۷

- ۳۳- سبط ابن جوزی حنفی متوفی ۶۵۴ در تذکره ص ۱۷۵
- ۳۴- حافظ کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در کفایه ص ۲۲۰
- ۳۵- حافظ محب الدین طبری متوفی ۶۹۴ در ذخائر العقبی ص ۳۷
- ۳۶- حافظ ابو محمد ازدی اندلسی متوفی ۶۹۹ در شرح مختصر صحیح بخاری ۳/ ۹۱
- ۳۷- حافظ ذهبی شافعی متوفی ۷۴۷ در تلخیص المستدرک
- ۳۸- قاضی ایجی متوفی ۷۵۶ در مواقف چنانچه در ص ۲۶۸ از ج سوم شرح آن آمده
- ۳۹- جمال الدین محمد زرنندی حنفی متوفی هفتصد و پنجاه و اند در درر السمطین
- ۴۰- ابو السعادات یافعی متوفی ۷۶۸ در "مرآه الجنان" ۱/ ۶۱
- ۴۱- حافظ زین الدین عراقی متوفی ۸۰۶ در "طرح التثريب" ۱/ ۱۵۰
- ۴۲- حافظ نور الدین هیثمی متوفی ۸۰۷ در مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۳
- ۴۳- حافظ ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در تهذیب التهذیب ۱۲/ ۴۴۱
- ۴۴- حافظ جلال الدین سیوطی متوفی ۹۱۱ در الجامع الصغیر و الکبیر
- ۴۵- حافظ ابو العباس قسطلانی متوفی ۹۲۳ در المواهب اللدنیه ۱/ ۲۵۷
- ۴۶- قاضی دیار بکری مالکی متوفی ۹۶۶ یا ۹۸۲ در الخمیس ۱/ ۴۶۴
- ۴۷- ابن حجر هیثمی متوفی ۹۷۴ در الصواعق ۱۱۲ و ۱۱۴
- ۴۸- صفی الدین خزرچی متوفی؟ در الخلاصه ص ۴۳۵
- ۴۹- زین الدین مناوی متوفی ۱۰۳۱ یا ۱۰۳۵ در کنز الدقائق ص ۹۶
- و هم در شرح خود بر جامع الصغیر - ج ۴ ص ۴۲۱ - می نویسد سهیلی این حدیث را دلیل آورده است بر کفر کسی که زهرا را ناسزا بگوید - زیرا با این کار خود وی را بخشم آورده - و هم بر این که او از بوبکر و عمر برتر است و شریف

[صفحه ۱۱۰]

سمهودی گفته: معلوم است که اولاد زهرا پاره ای از تن او هستند پس بواسطه او پاره تن پیامبر هم می شوند و از این روی بود که چون ام الفضل در خواب دیده پاره ای از تن پیامبر در دامن او قرار گرفت رسول خدا (ص) آن را چنین تعبیر کرد که فاطمه پسری می آرد که آن را در دامن وی می نهند پس حسن، زاده و در دامن او نهاده شد پس همه زادگان زهرا که اکنون می بینیم پاره ای از تن پاره تن پیامبراند - هر چند میانجی ها زیاد شده - و هر که در این بیاندیشد انگیزه تعظیم ایشان در دل او جای می گیرد و آنان را در هر حالی که باشند دشمن نمی گیرد .

ابن حجر گفته: از این حدیث باید استدلال کرد که اگر آزار کسی آزار پیامبر (ص) باشد آزار او حرام است پس هر کس رفتاری از او سر زد که فاطمه را آزار رساند به گواهی این حدیث، پیامبر (ص) را آزار داده و چیزی سهمناک تر از این نیست که با آزدن فرزندان زهرا خود وی را آزاد دهند و بر همین اساس ثابت و معروف شده که مکافات عامل این کار هر چه زودتی در خود دنیا داده خواهد شد و البته کیفر آخرت سخت تر است .

۵۰- شیخ احمد مغربی مالکی متوفی ۴۱۰ در فتح المتعال ص ۳۸۵ در قصیده بزرگی که در ستایش رسول خدا (ص) سروده گوید:

"هیچ کس مانند دو سبط رسول خدا نیست

و افتخار هیچ کس به آنان همانندی ندارد

آیا مانند مادرشان - فاطمه زهرا

دختر محمد مصطفی - بشری هست

زیرا او پاره تن وی است و هیچ کس نیست

که اگر پژوهشگرانه بنگری مانند پاره تن مصطفی باشد "

۵۱- شیخ احمد باکثیرمکی شافعی متوفی در ۱۰۴۷ در وسیله المال

۵۲- ابو عبد الله زرقانی مالکی متوفی در ۱۱۲۲ در شرح المواهب ۲۰۵ / ۳ که می نویسد سهیلی این حدیث را دلیل آورده بر

کفر کسی که به زهرا ناسزا

[صفحه ۱۱۱]

بگوید بدین شرح که هر کس او را ناسزا گفت وی را به خشم می آرد و پیامبر نیز به خشم آمدن او را موجب به خشم آمدن

خود شمرده و می دانیم که هر کس پیامبر را به خشم آرد کافر است

۵۳- زبیدی حنفی متوفی ۱۲۰۵ در تاج العروس ۲۲۷ / ۵ و ۱۳۹ / ۶

۵۴- قندوزی حنفی متوفی ۱۲۹۳ در ینابیع الموده ص ۱۷۱

۵۵- حمزای مالکی متوفی ۱۳۰۳ در النور الساری که در کنار بخاری چاپ شده - ج ۵ ص ۲۷۴

۵۶- شیخ مصطفی دمشقی در مرقاه الوصول ص ۱۰۹

۵۷- سید حمید الدین آلوسی متوفی ۱۳۲۴ در نثر اللثالی ص ۱۸۱

۵۸- سید محمود فراغولی بغدادی حنفی در جوهره الکلام ص ۱۰۵

۵۹- عمر را کحاله در اعلام النساء ۱۲۱۶ / ۳

آنگاه چه باید گفت درباره سخن ابن کثیر با آنکه این سخن از رسول خدا (ص) گوش ها را پر کرده است که: فاطمه قلب من و

روح میان دو پهلویم است هر که او را آزد مرا آزرده و این سخن او: خداوند با خشم فاطمه، خشم می گیرد و با خشنودی او

خشنود می شود .

و این سخن که به فاطمه گفت: خداوند برای خشم تو خشم می گیرد و با خشنودی تو خشنود می شود. بنگرید به معجم طبرانی،

مستدرک حاکم ۱۵۴ / ۳ که حکم به صحت حدیث داده، مسند ابن النجار، مقتل خوارزمی ۵۲ / ۱، تذکره سبط ص ۱۷۵، کفایه

الطالب از کنجی ص ۲۱۹، ذخائر العقبی از محب طبری ص ۳۹، میزان الاعتدال ۷۲ / ۲ مجمع الزوائد ۲۰۳ / ۹ تهذیب التهذیب ۴۴۳

۱۲ / کنز العمال ۱۱۱ / ۷ اخبار الدول که در کنار الکامل چاپ شده ۱۸۵ / ۱ کنز الدقایق از مناوی ص ۳۰، شرح مواهب از زرقانی

۲۰۲ / ۳، الاسعاف ص ۱۷۱ ینابیع الموده ۱۷۴ و ۱۷۳، الشرف الموبد ص ۵۹ این سخنان از پیامبر همچون دستورهائی مطلق و بی قید

و شرط است که هر چه را موجب رضامندی و خشم فاطمه (ع) بشود در بر می گیرد حتی کارهائی که

[صفحه ۱۱۲]

مباح باشد زیرا چنانچه قسطلانی و حمزوی در شرح بخاری احساس کرده اند او در این مورد همچون پدر پاک خویش است و این می رساند که زهرا (ع) از چیزی خشنود نمی شود مگر خشنودی خدا در آن باشد و خشم نمی گیرد مگر بخاطر آنچه خدا را بخشم آرد تا آنجا که اگر او بخاطر کاری مباح خشنود شود یا خشم گیرد در آن زمینه نیز دلیلی شرعی وجود دارد که موجبات خشنودی وی را جزء مستحبات می گرداند و موجبات دلتنگی اش را از مکروهات . پس هیچگاه چه در هنگام رضا و چه در هنگام غضب او انگیزه ای خودخواهانه و رنگی از هوس در حالت نفسانی اش نمی توان یافت و این است معنی معصومیتی که آن لاف زدن - ابن کثیر - نمی پذیرد و با کور و کر نمودن خویش، دلالت آیه تطهیر را - که درباره او و پدر و شوهر و فرزندان نازل شده - بر این پایگاه او ندیده می گیرد: حق این است که خداوند می خواهد آلودگی را از شما خانواده دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند .

[صفحه ۱۱۳]

احادیث غلو آمیز با قصه های خرافی

اشاره

و این هم بحث هائی کوتاه است که روحیات خلیفه و منش های برتر او را در برابر ما مجسم می کند، در این ارزیابی شتابزده به همین اندازه که می آوریم اکتفا می کنیم زیرا هر چند ما را به آخرین مرز پژوهش نمی برد و نمی رساند باز هم توشه ای است که کاوشگران را از حدود شخصیت خلیفه آگاه می سازد و میزانی است که بوسیله آن می توان هم کسی را که برای او دشمنی می نماید از دوست گزافه گویش باز شناخت و هم کسی را که در شناساندن او پای از مرز اعتدال بیرون می نهد از دیگری که بر وی بیداد می کند . تا بتوانیم گزافه گوئی در ثناخوانی بر وی را از زیاده روی در ستم بر او باز شناسیم پس بایدانداکی از آن برتری ها را یاد کنیم که پیروان وی برایش درهم بافته اند و چنان مبالغه هائی آشکار در آن هست که از چشم هیچکس پنهان نیست، سپس نیز آنچه درباره دیگران آمده است بدنبال آن می آوریم تا معتقدان به فضائل راستین از غلو کنندگان باز شناخته شوند

خورشید بر چرخ گردنده

شیخ ابراهیم عبیدی مالکی در کتاب خود عمده التحقيق فی بشائر آل الصديق به نقل از کتاب عقائق و نیز صفوری در نزهه المجالس ۱۸۴ / ۲ به نقل از عیون -

[صفحه ۱۱۴]

المجالس می نویسند:

گفته اند که پیامبر (ص) روزی به عایشه (ض) گفت چون خدای تعالی خورشید را بیافرید آن را از مرواریدی سپید آفرید که ۱۴.

مرتبه از دنیای ما بزرگ‌تر بود پس آن را بر چرخ گردنده ای نهاد و برای چرخ گردنده نیز ۸۶۰ دست گیره آفریده در هر دست گیره آن زنجیری از یاقوت سرخ نهاد و آنگاه ۶۰۰۰ تن از فرشتگان مقرب را بفرمود تا به نیروی خویش که خداوند ویژه آنان گردانیده آن را با زنجیرها بکشند و خورشید مانند سپهر بر آن چرخ گردنده است که در گنبد سبز می چرخد و زیبایی آن برای خاکیان آشکار می شود و در هر روز بر خط استواء - همان بالای کعبه که مرکز زمین است - می ایستد و می گوید ای فرشتگان پروردگار من از خدای عز و جل شرم دارم که چون در برابر کعبه که قبله مومنان است رسیدم از آنجا بگذرم و ملائکه با همه نیرویشان خورشید را می کشند تا از فراز کعبه بگذرد و او نمی پذیرد تا ملائکه از دست او عاجز می شوند و خدای تعالی با وحی الهامی به ملائکه الهام می کند که آواز دهند ای خورشید به آبروی مردی که نام او بر چهره درخشانت نگاشته آمده برگرد و به گردشی که داشتی ادامه ده چون این را بشنود به نیروی خدای مالک به تکان آید . عایشه (ض) گفت ای رسول خدا آن مردی که اسم وی بر آن نگاشته آمده کیست گفت ای عایشه او بوبکر صدیق است پیش از آن که خداوند جهان را بیافریند با علم قدیم خود بدانست که خود هوا را می آفریند و در هوا این آسمان را می فرآیند و دریائی از آب می آفریند و چرخ گردنده ای را هم بر روی آن می آفریند تا مرکب خورشیدی باشد که جهان را روشن می کند و به راستی که خورشید چون به ناحیه استوا رسد از دستور فرشتگان سر پیچد و خدای تعالی چنان تقدیر کرد که در آخر الزمان پیامبری بیافریند که بر پیامبران برتری یابد و او هم به کوری چشم دشمنان، شوهر تو است ای عایشه و آنگاه بر چهره خورشید نام وزیر وی را که ابوبکر - تصدیق کننده مصطفی - باشد بنگاشت

[صفحه ۱۱۵]

پس چون فرشتگان خورشید را به او سوگند دهند به تکان می آید و بقدرت خداوند گردش خود را دنبال می کند . به همین گونه هنگامی که گنهکاران امت من بر آتش دوزخ بگذرند و آتش خواهد که بر مومن بتازد پس به احترام دوستی خداوند در دل او و بخاطر نقش نام او بر زبانش، آتش هراسناک به پشت سر بر می گردد و در جستجوی دیگری بر می آید .

مینی گوید: از چیزهایی که مرا در سرگردانی فروبرده این است که آن چرخ گردنده را چراندانشمندان هیئت قدیم و جدید کشف نکرده اند بخصوص با این همه ادوات و ابزارهای اکتشافی که هیئت شناسان جدید دارند و پس از پیشرفت دانش و بالا گرفتن کار آن و پس از آن همه کشفیات چرا عقیده همه بر این شده است که زمین دور خورشید می گردد؟

از روایت بالا چنین می فهمیم که وقتی خداوند آن چرخ گردنده را بیافرید هنوز نیروی بخار به خدمت انسان در نیامده بود تا خدای سبحان نیز برای ایجاد کشش و حرکت در خورشید از بخار استفاده کند که خورشید، خود را تحت فرمان و اراده فرشتگان نبیند و از هیچ مقامی شرم نداشته و همراه با چرخ رنده برود و در اسراع اوقات خود را به همان جا که می خواهند گام نهد برساند . ولی شگفت آنست که چرا خدای سبحان حتی پس از آن هم که نیروی بخار کشف شد باز هم به جای استفاده از فرشتگان، بخار را بکار نگرفت تا هزاران از آن موجودات که دسته دسته در بند زنجیرهای چرخ گردنده گرفتار شده اند آزاد شوند و پی کارشان بروند و از رنج سرکشی خورشید که هر روز بعنوان یک برنامه تکرار می شود بیاسایند .

و این جا پرسشی هم هست که نمی دانم که پاسخ خواهد داد و آن این که اراده خدای پاک هر نیروی سرکش و چموشی را مهار می کند و با آن آسمان را بدون ستونی که توانید دید نگه میدارد و کوه ها را که می پنداری سر جای خود ایستاده اند مانند ابرهای گذران به گردش و حرکت وا می دارد . چرا آفرینش خدا

[صفحه ۱۱۶]

که هر چیز را استوار می کند خود جای آن همه فرشتگانی را نمی گیرد که برای کش و واکش با خورشید مسخر شده اند تا نه سرکشی خورشید آن را از رفتار باز دارد و نه نیازی به دستگیره ها و زنجیرها بیفتد و نه لازم باشد که آن را به حق کسی که نام وی بر آن نوشته شده سوگند دهد . چه انگیزه ای خداوندگار پاک را ناگزیر داشته است که برای حرکت دادن خورشید این همه وسائل و ابزار بکار بگیرد (چرخ گردنده، دستگیره ها، زنجیرها) و آن گروه بس انبوه از فرشتگان را آفریده و آنان را در سر جرثقیل بکار کشد با آن که او هر گاه چیزی را اراده کرد به آن می گوید باش (بشو) پس می شود .

وانگهی مگر خورشید نمی داند که خدای پاک اراده فرموده که آن باید به سوی یک مقصد معین در گردش باشد؟ پس دیگر این سرکشی و باز ایستادن چه معنی دارد . مگر خدای تعالی که کعبه را در خط سیر او قرار داده عظمت و شرافت کعبه را بهتر از او نمی شناسد؟ یا مگر خورشید، خداوند را از عظمت آن آگاه نمی داند؟ مگر این همان خورشید نیست که می گویند هم خط استوا را می داند و هم منطقه مقابل کعبه را و هم از رسیدن خود به آن نقطه مقدس آگاهی می یابد و هم مقامات بوبکر را می شناسد و می داند که نام او بر وی نگاشته آمده است و باید در برابر کسی که او را به نام وی قسم می دهد رام شود و چموشی ننماید؟ یکی از دشواریهای حل نشدنی نیز آن است که خورشید هر روز سرکشی را از سر گیرد با آنکه خورشید در قرارگاهی که برایش نهاده اند روان است و این نظم از خدای نیرومند و توانا است نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب از روز پیشی می گیرد و هر کدام در فلکی شنا می کنند .

و دشوارتر از آن این است که: تا پایان عمر دنیا هر روز خدا باید همانچه را دیروزش به فرشتگان الهام کرده بوده دوباره الهام کند و آنان نیز هر روز

[صفحه ۱۱۷]

خورشید را به همان گونه که روز گذاشته اش سوگندی سخت داده بودند دوباره قسم بدهند . چنین است که گزارشگران بد کنش روی سنت ارجمند پیامبری را زشت می نمایند که از همه این پندارهای خرافی بر کنار است و همه این ها زائیده گزافگوئی های ناروایی است که به فضائل خوانی ها راه یافته و اگر آفریننده این روایت که زنجیره پیوسته ای هم ندارد از رسوایی هایی که در بافتن آن رویداده است - و ما نیز یاد کردیم - آگاه بود چنین بی اندیشه خود را به پرتگاهی نکوهش بار نمی افکند .

توسل به ریش بوبکر

یافعی در روض الریاحین از زبان بوبکر صدیق (ض) آورده است که او گفت ما در مسجد نشسته بودیم که ناگهان مردی کور درآمد و میان ما وارد شد و سلام داد ما سلام او را پاسخ داده و در برابر پیامبر (ص) نشانیدیمش که گفت کیست که در راه دوستی پیامبر (ص) حاجتی از مرا برآرد؟ بوبکر (ض) گفت پیرمرد حاجت چیست؟ گفت من خانواده ای دارم و چیزی هم ندارم که خوراک خود گردانیم و می خواهم کسی در راه دوستی رسول خدا (ص) چیزی دهد که آن را قوت خود سازیم - پس بوبکر (ض) برخاست و گفت من در راه دوستی رسول خدا (ص) چیزی بتو دهم که زندگی ترا بر پای دارد . سپس پرسید حاجت دیگری هم

داری؟ گفت آری دختری دارم که می‌خواهم در راه دوستی محمد

[صفحه ۱۱۸]

(ص) تا زنده هستم کسی او را بهمسری بگیرد بوبکر (ض) گفت من در راه دوستی رسول خدا (ص) در زندگی خودت او را بهمسری می‌گیرم حاجت دیگری هم داری گفت آری می‌خواهم در راه دوستی محمد (ص) دستم را در میان ریش‌های بوبکر صدیق (ض) فرو برم پس بوبکر (ض) برخاست و ریش خود در دست کور نهاد و گفت ریش مرا در راه دوستی محمد (ص) بگیر پس آن کور، ریش بوبکر صدیق (ض) را گرفت و گرفت پروردگارا ترا به حرمت ریش بوبکر قسم بینائی مرا بمن باز ده پس خدا در همان هنگام بینائی اش را به او باز داد پس جبرئیل (ع) بر پیامبر (ص) نازل شد و گفت محمد خداوند سلام ترا سلام می‌رساند و با درود و احترام، تو را ویژه می‌گرداند و می‌گوید که به عزت و جلال او اگر همه کوران، وی را بحرمت ریش بوبکر صدیق قسم می‌دادند البته بینائی شان را به ایشان باز می‌گردانید و هیچ کوری بر روی زمین رها نمی‌کرد و اینها همه به برکت تو و بلندی مقام و مرتبت تو است نزد پروردگارت .

امینی گوید: راستی را که اینان نه دیده ظاهر بلکه دیده دلشان که در باطن دارند کور شده است و براستی که آن نایبنا پیش از آنکه چشمش کور باشد دلش کور بوده و ندانسته است که سوگند دادن خدا به ریش رسولش (ص) سزاوارتر است تا ریش بوبکر و در نزد خداوند شرافت و قداست و تقرب بیشتری دارد . او (ص) هم سالمندتر از بوبکر بود و هم موی چهره اش پرت‌تر پس چه چیزی مردک را کور کرده که چون می‌خواسته به چیزی قسم بخورد که به وسیله آن خداوند قسمش رانیکو شمارد پیامبر را ندیده گرفته مگر برای او در ریش بوبکر خصوصیتی بوده که ما نمی‌دانیم . وانگهی کجایند سنیان که کورانشان را با ریش وی شفا دهند و چرا وحیی را که درباره آن نازل شده ندیده می‌گیرند و خدا را به آن قسم نمی‌دهند که چشمان ایشان را بینا گرداند و چرا امامان و پاسداران حدیث، نشر این روایت را از روزگار یافعی - قرن هشتم - آغاز کرده اند و چرا بخل ورزیده و چنین شاهراه نجاتی را از کوران امت مخفی کرده اند مگر نه در آن وحی پنداری که در داستان

[صفحه ۱۱۹]

آمده می‌بینیم خدا می‌گوید: قسم به عزت و جلال خودم که اگر همه کوران . . . یا شاید هم زائیده شدن این حدیث پس از روزگار آن امامان بوده که یادی از آن ننموده اند یا دیده اند که پیش انداختند ریش بوبکر بر ریش رسول خدا (ص) غلوی ناروا است و این بوده که از روایت آن روگردان شده‌اند یا چیزی در آن یافته‌اند که مایه ریشخند به خدا و الهام او و جبرئیل و پیامبر است و از این روی از آن چشم پوشیده اند .

این گروه را پیرامون ریش بوبکر روایاتی هست و یکی از آن‌ها آن است که در ج ۵ ص ۲۷۰ آورديم که: او (ص) چون شیفته بهشت می‌شد ریش بوبکر را می‌بوسید . و همانجا گذشت که آن روایت از بلند آوازه ترین بافته های معروفی است که در این زمینه ها ساخته اند و از افتراهایی است که - به گفته فیروزآبادی و عجلونی - دروغ بودن آن ها را عقل هر کس بدیهی می‌شمارد .

یکی دیگر روایتی است که عجلونی در کشف الخفا ۲۳۳ / ۱ آورده و بر اساس آن: ابراهیم خلیل و بوبکر صدیق هر کدام ریشی در بهشت دارند

سپس می نویسد: در مقاصد به نقل از استادش ابن حجر می نویسد: درست نیست که در بهشت برای خلیل و برای بوبکر ریشی باشد و این را در هیچکدام از کتاب های معروف حدیث و بخش های پراکنده شده آن نیافتم و سپس گوید بر فرض که ثابت شود چنین روایتی رسیده فلسفه ای در زمینه آن بنظر من می آید زیرا این هر دو مرد بمنزله پدر مسلمانانند (پس باید ریش داشته باشند) چون خلیل بوده که آنان را مسلمانان نامیده و به آنان نیز دستور داده شده که از دیانت او پیروی کنند و پس از وی هم بوبکر دومین پدر مسلمانان است زیرا او بوده که در ورودی مردم را به سوی اسلام گشوده .

امینی گوید: کسی که امت مرحومه را مسلمانان نامیده خدای پاک بوده است چنانچه در این آیه می بینید: چنانکه شایسته است در راه خدا تلاش و نبرد کنید او است که شما را برگزید و در دین هیچگونه دشواری بر شما قرار نداد - آئین پدر

[صفحه ۱۲۰]

شما ابراهیم است - او پیش از این و در این قرآن، شما را مسلمانان نامیده (حج ۷۸) اگرچه می توانیم بگوئیم نامگذاری پیشین از ابراهیم بوده ولی نامگذاری کنونی و در قرآن کریم از وی نتواند بود و این هم که در میانه، یادی از دیانت ابراهیم آمده از آن است که خدای پاک خواسته نعمت های خود را بر امت بشمارد که اسلام را قانونی آسان گردانیده که هیچگونه دشواری در آن نیست و این سخن را برای ترغیب دیگران به اسلام آوردن فرموده پس این که بگوئیم ابراهیم آنان را مسلمان نامیده با این فراز از آیه (فی هذا =) که معنی "اینک" و در این "قرآن" می دهد سازگار نیست گذشته از آنکه قرطبی گفته چنان سخنی با گفتار بزرگان ملت ناسازگار است و هم قرطبی گفته این سخن موجه نیست زیرا معلوم است ابراهیم نبوده که در قرآن این امت را "مسلمانان" نام نهاده است .

و ابن عباس گفته: خدا پیشتر در نامه های گذشته و اکنون در همین قرآن شما را مسلمانان نام نهاده - مجاهد و عطاء و ضحاک و سدی و مقاتل و قتاده و ابن مبارک نیز بر همین اند -

و قرائت ابی پسر کعب نیز که در تفسیر بیضاوی ۱۱۲ / ۲ و کشاف زمخشری ۲۸۶ / ۲ و تفسیر رازی ۲۱۰ / ۶ و تفسیر ابن جزی کلبی ۴۷ / ۳ آمده:

لله سماکم المسلمین = خدا شما را مسلمانان نام نهاده

نشانه ای بر درستی سخن ابن عباس است .

رازی هم در تفسیر خود درستی آن را دور ندانسته و گفته چون خدای تعالی گفته "تا پیامبر، گواهی بر شما باشد و شما گواهانی بر مردم" و به این گونه روشن ساخته است که برای همان هدف، ایشان را چنان نامی نهاده و این جز بر خدا سزاوار نیست . ابن کثیر هم در تفسیر خود ۲۳۶ / ۳ آن را درست شمرده و گفته چون خدای تعالی گفته "او شمارا برگزید و بر شما در دین هیچگونه سختی نهاد" سپس آنان را تشویق و ترغیب کرده است به پذیرفتن آنچه پیامبر (ص) آورده به این گونه که

[صفحه ۱۲۱]

آن را آئین پدرشان ابراهیم شمرده و آنگاه نیکی های خویش را درباره این امت به این گونه یادآور شده که در روزگاران پیشین و گذشته نیز در نامه های پیامبران که بر دانیان یهود و ترسایان خوانده می شدند و ستایش آنان را با آوازه ای بلند آورده، و سپس گفته: او است که پیش از این - یعنی پیش از این قرآن - و هم در این قرآن، شما را مسلمانان نامیده

از آنچه گفته شد ارزش فلسفه بافی های عجلونی هم معلوم می شود زیرا وی پنداشته است که چون ابراهیم بوده که "مسلمانان" را این نام نهاده پس جای پدرشان است و این هم بی پایه است و گر نه لازم می آید هر کس دیگری را نامی نهاد بجای پدرش باشد با این که مسلمان چنین نیست، البته خداوند ابراهیم را پدر مسلمانان نامیده زیرا او پدر رسول درستکار است و قریش از زادگان اویند و رسول (ص) نیز پدر امت است و امت در حکم فرزندان او، و زنان وی هم مادران ایشانند چنانچه از خود وی (ص) وارد شده که: من همچون پدر شمایم یا همچون پدر برای شمایم.

من نمی دانم چرا تنها کسی که "به جای پدر" امت است باید در بهشتی، ریشی داشته باشد و آنگاه پدر آدمیان آدم (ع) که پدر همه امت ها است نباید ریش داشته باشد با آن که از کعب الاخبار رسیده که گفت هیچکس را در بهشت ریشی نیست مگر آدم که ریشی سیاه تا ناف خود دارد و این گزارش را ابن کثیر در تاریخ خود آورده ۹۷ / ۱.

و اگر فلسفه ریش داشتن ابراهیم و بوبکر همان سمت پدری است که عجلونی گمان برده پس ریش موسی بن عمران چه فلسفه ای دارد که در حدیث آمده است:

[صفحه ۱۲۲]

هیچکس در بهشت پا نگذارد مگر بیموی باشد البته بجز موسی بن عمران که ریش او تا ناف وی است (سیره حلبی ۴۲۵ / ۱) و آنکه کسی را "بجای پدر روحانی" دارند که از ابراهیم (ع) به پدری ایشان سزاوارتر است و او چنانچه حدیثش گذشت پیامبر اکرم محمد (ص) است که زندگانی راستین را به آنان بخشوده و آنان را به راهی می خواند که زنده شوند هم موجودیت پایگیرشان از او است و هم ارجمندی جاودانی شان پس او سزاوارتر است از پدرش ابراهیم و دوستش بوبکر بریش داشتن.

و شگفت و هزارا شگفت که بوبکر را دومین پدر امت بشمارند باستناد این که در ورودی مردم به اسلام را او گشوده با آنکه کسی که هر دو لنگه این در را گشود تاملت ها وارد شوند و گروه گروه را دیدی که در دین خدا در آیند همان پیامبر خدا (ص) بود که با دعوت بزرگوارانه اش و دلیل های راستین و شگفت - کارهای آشکار و آئین های پاک و خوی های ستوده و نبردهای خونین خویش اینکار را به پایان برد پس او سزاوارتر است که در بهشت صاحب ریشی باشد.

و تازه مسلمانان هرگز نفهمیدند آن کدام در بود که خلیفه برای آنان به سوی اسلام باز کرد و هیچکس ندانست که او کجا آن را گشود و کی؟ و برای چه و کدامین در بود؟ آری بر همه مسلمانان پوشیده نیست که او دری را بر ایشان بست و آنان را از نیکی های اهل آن و دانش و راهنمایی و رهبری وی بی بهره ساخت. و آن هم در شهر دانش پیامبر مولانا امیر مومنان بود که با نصوص متواتر به این پایگاه رسید، همان دری که سلوک راه حق از آن انجام می پذیرد و دوستان خدا روی به سوی آن دارند پس اگر نبود که کار را از دست او بدر ربودند دانش ها بر می پراکند و نشانه های او درخشندگی می یافت و حکمت هایش به همه می رسید و دستورهايش به کار بسته می شد و آنگاه می دیدی از آسمان و زمین نعمت ها پیرامون مردمی را فرا می گیرد. از آنان گروهی اند که معتدلند و بسیاری شان آنچه می کنند بد است ولی او (ع) از رسیدن به حق خویش باز ماند و بندگان دچار نادانی

[صفحه ۱۲۳]

گردیدند و شهرها به خشکسالی افتاد و بوستان ها خشک شد و برای آنچه به دست مردم انجام شد تباهی دشت و دریا را گرفت که

در دل را بخدا باید گفت .

اگر هم مقصود گوینده از گشوده شدن درب‌دست بوبکر آن است که در روزگار وی آغاز به کشور گشائی شده است . در این صورت خلیفه دوم به چنین صفتی برازنده‌تر و به ریش داشتن سزاوارتر است چون بیشتر کشور گشائی ها در روزگار او بود . آری اگر کسی باشد که به راستی پس از رسول خدا (ص) برای مسلمانان بجای پدر بشمار رود او همان مولانا امیر مومنان (ع) است که رسا گردیدن دعوت اسلام و پیروزی در جنگ ها مدیون او بود . هم روان پاک پیامبر بود و هم جانشین برگماشته شده از سوی او و از این روی از طریق انس پسر مالک از پیامبر (ص) رسیده است که گفت: حق علی بر این امت همچون حق پدر است بر فرزند و از طریق عمار و ابو ایوب انصاری نیز روایت شده که او (ص) گفت: حق علی بر هر مسلمانی حق پدر است بر فرزندش .

گواهی بوبکر و جبرئیل

نسفی آورده است که مردی در مدینه بمرد و پیامبر (ص) خواست بروی نماز بگزارد و جبرئیل نازل شد و گفت محمد بروی نماز مگزار حضرت نیز از نماز خودداری کرد پس بوبکر آمد و گفت ای پیامبر خدا بر وی نماز گزار که من جز خوبی از او سراغ ندارم پس جبرئیل پیامد و گفت محمد بر او نماز گزار که گواهی بوبکر بر گواهی من مقدم است مصباح الظلام ۲۵ / ۲ نزهه المجالس ۱۸۴ / ۲

امینی گوید: با من بیائید تا به حساب گزارشگر این مغلطه‌ها برسیم . گو این که زنجیره ای برای آن نمی شناسیم تا میانجیان گزارش را به گفتگو بخواهیم و

[صفحه ۱۲۴]

بپرسیم آیا شهادتی که جبرئیل داد از پیش خودش بود؟ که این هم نمی شود زیرا وی فقط امین خدا است در رساندن وحی او و وی را نسزد که از پیش خود برای پیامبر او دستوری بیارد و آنگاه از گواهی خویش بنفع بوبکر چشم ببوشد - اگر هم بگوئیم سخن وی وحی خدای پاک بوده - که قاعده هم درباره هر دستوری که به پیامبر درستکار می داده چنین اعتقادی باید داشت - در آن صورت نیز تنها به صرف این که گواهی بوبکر بر خلاف آن در آمده آن وحی بزرگ، دروغ باید باشد و این هم گزافگوئی است و بر هر پندار، دستور او به راستی و ناگزیر نمودار این بوده است که آن مرده شایستگی ندارد بر وی نماز بگزارند و این دستور هم به گونه منعی صادر شده که حرام بودن عمل را از آن می توان دریافت و حاصلش آن که خدای پاک دشمن می دارد که نماز کسی همچون پیامبر محبوبش را بر چنان مرده ای به آستان وی بالا برند . در این صورت یا بوبکر که با استدلال به ظواهر حال - که در همه جا درست نیست - به شایستگی مردک پی برده و در این مورد مخصوص که برداشت وی با وحی خدا ناساز در آمده شکی در بطلان آن نیست اکنون آیا چنین برداشتی تواند وحی مبین را ابطال کند. چشم بگشا و داوری کن .

انگشت پیامبر و نقی

آن روایت شده که پیامبر (ص) انگشتی خود را به ابوبکر داد و گفت: بر این بنگار که: لا اله الا الله ابوبکر آن را به حکاک داد و گفت بر این حک کن که لا اله الا الله محمد رسول الله پس او چنین حک کرد و چون بوبکر آن را نزد پیامبر (ص) آورد دید بر آن

نوشته لااله الا الله محمد رسول الله ابوبکر الصديق پرسید این افزونی ها چیست ابوبکر؟ گفت من خوش نداشتم که میان نام تو و نام خدا جدائی بیاندازم ولی باقی را من نگفته بودم حک کند پس جبرئیل فرود آمد و گفت خدای تعالی میگوید

[صفحه ۱۲۵]

اسم ابوبکر را من نوشتم چون او خوش نداشت که میان اسم من و اسم تو جدائی بیاندازد و من نیز خوش نداشتم که اسم او از اسم تو دور بیفتد نزهه المجالس از صفوری ۱۸۵ / ۲ به نقل از تفسیر رازی، مصباح الظلام از جردانی ص ۲۵
امینی گوید: همه محدثین بی چون و چرا بر آنند که نقش نگین رسول خدا (ص) محمد رسول الله بوده است بی هیچ افزونی دیگر و در کتاب صحیح از انس روایت شده که گفت او (ص) انگشتی از نقره ساخته و بر آن چنین حک کرد محمد رسول الله و گفت هیچکس بر این گونه نقش، نقش ننماید.

صحیح بخاری ۳۰۹ / ۸ صحیح مسلم ۲۱۵ و ۲۱۴ / ۲، صحیح ترمذی ۳۲۴ / ۱ سنن ابن ماجه ۳۸۵ و ۳۸۴ / ۲، سنن نسائی ۱۷۳ / ۸ و در روایت بخاری و ترمذی از انس آمده است که گفت نقش نگین او سه سطر بود یک سطر محمد یک سطر رسول و یک سطر الله صحیح بخاری ۳۰۹ / ۸، صحیح ترمذی ۳۲۵ / ۱

و ابن سعد در طبقات خود از گزارش زنجیره گسسته ابن سیرین آورده که نقش نگین او بوده است: بسم الله محمد رسول الله و به نقل زرقانی در شرح مواهب ۳۹ / ۵ ابن حجر گفته در گزارش افزونی آن کسی از وی پیروی نکرده است.
و ابوالشیخ در الاخلاق النبویه از روایت عرعره بن برند از گفته انس آورده است که گفت بر نگین انگشت رسول خدا (ص) نوشته بود لااله الا الله محمد رسول الله ابن حجر در فتح الباری ۲۷۰ / ۱ گوید این زیادتى برخلاف روایات صحیح است و عرعره را ابن مدینی در گزارش احادیث، نکوهیده می شمرده و زرقانی نیز در شرح مواهب ۳۹ / ۵ می نویسد: چنانکه در صحیحین و جزآندو آمده نقش نگین پیامبر این بود محمد رسول الله پس نه اعتباری به روایت عرعره هست و نه به روایتی که می گوید نقش نگین وی هر دو کلمه شهادت بوده و نه به روایت ابن سعد از ابو العالیه که نقش آن صدق الله (= خدا راست گفت) بود و سپس خلفا، محمد رسول الله را نیز بر آن افزودند.

[صفحه ۱۲۶]

با این همه پس چه ارزشی دارد آنچه که حکاکان سده های اخیر بر آن نگین نقش کرده و دست دروغگویان و گرافه پردازان - پس از روزگاری دراز از درگذشت پیامبر بزرگ و قطع شدن وحی از او - ریخته و ساخته و نگاشته اند؟ با این که در نگارش های پیشینیان خبر و اثری از آن نتوان یافت و با این که می بینی گذشتگان بهنگام داوری حتی کلمه لااله الا الله و بسم الله را نیز نمی پذیرند که بر نگین پیامبر نقش بوده و گزارش های رسیده در این باره را خلاف روایات مقبول و بسی بی اعتبار و غیر قابل پیروی شمرده اند. آنگاه چه باید کرد با آن زیادتى ساختگی که هیچ ربطی به قضیه ندارد (ابوبکر الصديق) و هیچ یک از پژوهشگران فن حدیث هم به بررسی پیرامون آن نپرداخته اند با آنکه هیچ زمینه ای جز ریشخند به خدا و پیامبر او و وحی او و امین وحی او ندارد؟ وانگهی نزد اینان بصحت پیوسته که آن انگشت مخصوص به پیامبر (ص) که حک شده بود او (ص) آن را در انگشت می کرد و با آن مهر می زد و هیچ انگشت دیگری هم بجز آن نداشت چنانچه هرگز هیچکس برای رفع اختلاف میان گزارش هائی که در نقش نگین آن رسیده احتمال نداده است که بیش از یک انگشت در کار بوده است، پس از رسول خدا (ص) هم آن انگشت در دست

راست بوبکر جای گرفت و پس از او در دست عمر و سپس در دست راست عثمان و در سال سی ام از دست خودش یا دست کسی دیگر در چاه اریس افتاد و پس از آن انگشتی دیگر گرفت و بنابر آنچه در فتح الباری ۲۷۰ / ۱۰ و سنن نسائی ۱۷۹ / ۸ - آمده در روایت ابن سعد از انصاری هست که تا سال ششم از خلافت عثمان انگشت در دست او بوده، پس اگر آن افسانه درست بود و نام بوبکر به راستی بر نگین انگشتی حک شده بود که پیامبر اکرم در طول زندگی در

[صفحه ۱۲۷]

دست کرده و صحابه از نزدیک نگریسته و برق آن را در انگشت کوچک وی دیده بودند - چنانچه در صحیح بخاری ۳۰۸ / ۸ و ۳۰۹ آمده است - پس در این صورت وقتی انگشت بدست خلیفه افتاد و در همان روز که بر تخت خلافت بر نشست و بر سرشایستگی اش آن همه گفتگو و فریاد در گرفت حق آن بود که همان را دلیلی بنفع خود بیارد ولی چنین نکرد چون آن انگشت هنوز آن هنگام نه ساخته شده بود و نه چنان نقشی داشت و خود او هم این اندازه غیب نمی دانست که پس از سده های دراز چنین انگشتی برای او می سازند و هم بر کسانی از صحابه که در استدلال به سود او وامانده بودند لازم بود به همان نقشی که در عالم ملکوت بر آن انگشت نهاده شده بود استدلال کنند زیرا استدلال به آن بسی سزاوارتر بود از استدلال به سالخوردگی و مانده های آن . ولی ایشان آن را دست آویز نگردانیدند زیرا هنوز چنان بافته هائی در کار نبود و روزگاری پس از آن بود که چرخ فضیلت بافان آنرا درهم بافت .

هیچکس نمی تواند بفهمد چه رازی در کار بوده که آن جبرئیل خیالی اسم پیامبر بزرگ را در آن نقشی که در عالم غیب پدید آمد همتای اسم بوبکر گردانید؟ مگر بوبکر همان کسی است که بنقص قرآن بزرگ، جان پیامبر بزرگوار و همتای او در عصمت و پاکی بود؟ یا مگر آیه تبلیغ با چنان تهدیدی درباره وی فرود آمده یا خداوند بوسیله وی دین خود را به کمال رسانده و چنانچه با دست پیامبر پاک، آغاز به نعمت بخشی کرد بوسیله وی نیز این کار را به نهایت رسانیده؟ یا مگر از نخستین روزهای اسلام و دعوت بخدا وی نیز دومی پیامبر اکرم بوده؟ یا مگر از آغاز دعوت، وصی و خلیفه مخصوص از سوی او بوده؟ یا مگر فرمانبری و نافرمانی از وی در حکم فرمانبری و نافرمانی از او (ص) انگاشته شده - چنانکه همین ویژگی را در روایات صحیحی ای که از او (ص) آمده برای علی می توان شناخت - یا مگر به استدلال نصی از او (ص) وی همانند او میان امتش بوده؟ یا مگر؟ یا مگر؟ و صدها از این یا مگرها

[صفحه ۱۲۸]

در همراهی نام این دو تن توان پرسید که نه من پاسخش را می دانم و نه آفریننده روایت .

پهنای بهشت بوبکر

صفوری در نزهه المجالس - ۱۸۳ / ۲ - می نویسد: در حدیث چنان دیدم که فرشتگان زیردرخت طوبی گرد آمدند پس فرشته ای گفت دوست داشتم خدای تعالی نیروی هزار فرشته را بمن دهد و پر و بال هزار پرنده را ارزانی من دارد تا پیرامون بهشت پرواز درآیم و به منتهای آن برسیم . پس خداوند آنچه وی می خواست بدو بخشید و او هزار سال در پرواز بود تا نیروی او برفت و

پرهایش بریخت ولی خداوند تعالی نیرو و بال ها را بوی باز گردانید تا هزار سال دیگر را در پرواز گذرانند تا نیروی او برفت و پرهایش بریخت و برای سوم بار خدای متعال نیرو و بال ها را بوی داد تا هزار سال دیگر را هم در پرواز گذرانند تا باز نیروی او برفت و پرهایش بریخت و آنگاه گریان در آستانه کاخی افتاد و یکی از حوران به او نزدیک شد و گفت ای فرشته چه شده که ترا گریان می بینم؟ اینجا جای گریه و اندوه نیست جای شادی و خوشدلی است پاسخ دادن چون من در توانائی خدا با وی به معارضه برخاستم . آنگاه او را از داستان خود آگاهی داد او گفت: تو خود را در پرتگاه افکنده ای آیا میدانی در این سه هزار سال چقدر راه را با پرواز پیموده ای گفت نه گفت به عزت پروردگارم بیش از یک ده هزارم از آنچه خدای تعالی برای بوبکر صدیق (ض) آماده کرده نپیموده ای . این گزارش را جردانی هم در مصباح الظلام ۲۵ / ۲ آورده است .

امینی گوید: پس آنچه خدای تعالی در بهشت برای بوبکر آماده کرده بر رویهم فاصله ابتدا تا انتهای آن را در کمتر از سی هزار سال نمی توان پیمود آن هم تازه اگر بر مرغی سوار شویم که - هم با - نیروی ۱۰۰۰ فرشته پرواز می کند و هم بر هزار پرنده را دارد بزرگ است توانائی خدا

[صفحه ۱۲۹]

من بازخواست این روایت را به جوانان هوشیار امروزه واگذار می کنم که در گوشه و کنار جهان از مدارس عالی فارغ التحصیل شده اند، بهمین گونه نگرستن در میانجیان زنجیره گزارشی آن را هم از تکالیف رجال الغیب می دانم زیرا نه هیچ پژوهشگری می تواند بر آن دست یابد و نه هیچ حافظ کار کشته و حدیث شناس دورنگر و رجال شناسی که در معرفت مردان عالم شهود گام هائی بلند برداشته باشد

خدا از بوبکر حیا می کند

از زبان انس بن مالک آورده اند که گفت: زنی از انصار پیامد و گفت ای رسول خدا همسر من در مسافرت است و من به خواب چنان دیدم که نخل خانه ام بیفتاد گفت می باید شکبیا باشی چرا که دیگر هرگز او را در کنار خود نخواهی یافت زن گریان بدر شد و بوبکر را دید و او را از خواب خود آگاهی داد ولی سخن پیامبر (ص) را برای او باز نگفت او گفت برو که همین امشب در کنارت خواهد بود او اندیشناک در سخن پیامبر (ص) و بوبکر بخانه رفت و چون شب شد همسرش پیامد پس به نزد پیامبر (ص) شد و او را از آمدن همسرش آگاهی داد او نگاهی طولانی بوی افکند پس جبرئیل پیامد و گفت محمد آنچه تو گفتی راست بود ولی چون بوبکر گفت: او همین شب در کنار تو خواهد بود خدا از او شرم داشت که بر زبان او دروغی گفته شود چون او صدیق است و از همین روی بود که برای پاسداری از آبروی وی آن مرد را که مرده بود زنده کرد .

نزه المجالس ۱۸۴ / ۲

امینی گوید: کاشکی می دانستیم میانجیان زنجیره این گزارش پنداری کیانند که با هوشمندی خواسته اند بوبکر را از گناه دروغگوئی پاک شمارند ولی همین گناه را بگردن پیامبر انداخته اند گویا خدا پروا نمی کند که بر زبان پیامبر راستگو

[صفحه ۱۳۰]

و راستگو شمرده شده اش دروغی گفته شود. زیرا پیامبر نگفته بود که مردک مرده و بلکه به زن او گزارش داد که دیگر هرگز او را در کنار خود نخواهد یافت آن که با قید "ابدا = هرگز" که نفی ابدی را می رساند و همراهی آن با حرف لن - که همین ویژگی را دارد - حالت نافیه آن را شدیدتر می کند پس آنچه روی داده خلاف سخن پیامبر بوده آیا بوبکر که تیری در تاریکی انداخته و دروغی آشکار پرانده خدا از وی حیا می کند و برای شستشو دادن او از این گناه و پاسداری آبرویش آن مرد را زنده می نماید؟ ولی پس از آنکه سخنی دروغ (و مخالفت گزارش پیامبر) از دهان وی درآمد چگونه می توان کاری کرد که این گناه هرگز انجام نگرفته باشد؟ من نمی دانم.

آیا بر خدا پاسداری از آبروی بوبکر لازم تر بوده است یا آبروی پیامبرش؟ چگونه راضی نشده بر دهان بوبکر دروغی بگذرد ولی همین را بر پیامبرش روا دانسته؟ با آنکه دروغگودر آمدن اولی شکستی برای اسلام نبود ولی راه یافتن دروغ به سخنان پیامبر (ص) شکستی در بازوی دین به شمار می آمد.

آنگاه به شگفت بیا که در علت تراشی برای این رویداد گویند چون بوبکر، صدیق بوده است نباید دروغگو در بیاید ولی مگر رسول خدا (ص) سرور همه صدیقان نبوده؟ چنان گیر که وحی پنداری ای که در این داستان می بینیم راه را برای آن هموار سازد که سازنده آن بتواند آستان پیامبر را بر کنار از آلودگی شناخته و بگوید در ابتدا قضیه همان بود که رسول خدا (ص) خبر داد ولی خدا مردک را برای همان هدفی که گفتیم زنده کرد پس او (ص) دروغ نگفت ولی با توجه بانچه آوردیم معلوم می شود او (ص) از مردن مرد خبر نداده بود که زنده شدن دوباره اش موجب دروغ در آمدن سخن وی نباشد بلکه گفته بود دیگر هرگز او را در کنار خود نخواهی یافت با آن که بر خلاف این سخن درآمد آری اگر رای خلیفه را که در جلد ۱۳ از برگردان پارسی الغدير ص ۲۶۶ و ۲۶۷ دیدیم بپذیریم و مقدم داشتن کهنتر را بر برتر روا بداریم یا گزافگوئی در فضیلت باقی راعیب نشماریم می توانیم چنین داستان هائی هم سرهم کنیم.

[صفحه ۱۳۱]

کرامت دفن ابوبکر

ابن عساکر در تاریخ خود آورده که گفته اند بوبکر (ض) را چون هنگام مرگ رسید به حاضران گفت چون من مردم و از غسل و کفن من فارغ شدید مرا بردارید و ببرید تا برسید بر در حجره ای که قبر پیامبر (ص) در آن است پس نزدیک در بایستید و بگوئید سلام بر تو ای رسول خدا این بوبکر است که برای داخل شد اجازه می خواهد پس اگر اجازه ای بشما داده شد و در که با قفل بسته بود برویتان گشوده گردید پس مرا داخل کنید و همانجا بخاک سپارید و گرنه مرا به بقیع برید و آنجا در خاک کنید. پس آنان چون در آستانه در ایستادند و آنچه وی گفته بود بر زبان راندند قفل بیفتاد و در گشوده شد و ناگاه هاتفی از درون قبر ندا در داد: دوست را بردوست وارد کنید که دوست به دوست مشتاق است.

این گزارش را رازی در تفسیر خود ۳۷۸ / ۵ آورده است و نیز حلبی در سیره نبوی ۳۹۴ / ۳ و دیار بکری در تاریخ الخميس ۲۶۴ /

۲ و قرمانی در اخبار الدول که در حاشیه کامل چاپ شده - ۲۰۰ / ۱ - و صفوری در نزهة المجالس ۱۹۸ / ۲

امینی گوید: بازگو گران این گزارش خواسته اند به این وسیله کار پیشوایان خود را در دفن خلیفه در جایگاه پاکی - حجره پیامبر (ص) - درست بنمایند چرا که این مسئله دشوار، آنان را درمانده ساخت و از عهده جواب آن بر نیامدند زیرا حجره شریف یا

چنانکه حق و آشکار است در ملکیت او (ص) باقی مانده بود یا این که به صورت صدقه درآمده و مربوط به همه مسلمانان بود. در صورت اول می باید برای دفن در آن از بازماندگان تنها وارث او (ص) - دو امام سبط و خواهرانشان - اجازه بگیرند که چنین کاری نکردند. در صورت دوم هم بر خلیفه یا بر کسی که از پس او عهده دار کارها شد واجب بود از جامعه مسلمانان اجازه بگیرد که هیچ یک چنین کاری نکردند. پس دفن او در آنجا کاری مخالف با قانون دین خواهد بود و اگر

[صفحه ۱۳۲]

گویند که او را در زمینی که به ارث به دخترش رسیده دفن کرده‌اند گوئیم پس از آنکه خود پدر روایت کرد که ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بجا ماند صدقه است، پس از این دیگر چه ارثی از پیامبر به عایشه تواند رسید با آنکه ما در جلد ششم ص ۱۹ از چاپ دوم روشن کردیم که هیچیک از زنان پیامبر جز برای سکونت حقی بر حجره هاشان نداشتند یعنی در همان حدی در آن حق داشتند که هر زنی در ایام عده بر خانه شوهرش داد. پس هیچکدام از حقوق مالکیت را بر آن ندارند که بتوانند تصرفی به این عنوان بکنند. و هم در آنجا گفتیم که اگر فرض کنیم (بر خلاف مذهب سنت) عایشه از پیامبر ارث ببرد و سهم الارثی هم از زمین به او رسد سهم او ۱/۹ از ۱/۸ حجره خواهد بود زیرا او (ص) چون درگذشت ۹ زن داشت و ۱/۹ از ۱/۸ مساحت آن محل را اگر حساب کنیم هر چقدر هم حجره بزرگ باشد ۱/۹ از ۱/۸ آن گنجایش دفن یک نفر را ندارد گذشته از آنکه حق وی مشاع بود و نمی توانست بی اجازه شرکاء خود تصرفی در آن بکند.

اینان خواسته اند گریبان خود را از چنگ این مشکلات برهانند پس گزارشی آفریده اند که مشکل از پس مشکل دیگر پدید می آرد زیرا می پرسیم آیا سخن خلیفه با پشتگر می به سخنی بود که پیامبر (ص) به او گفته بود یا این که خودش علم غیب - فرض نخستین را هم اگر بگیریم، او نباید تردیدی از خود نشان داده و بگوید "ارگ در با شد و قفل افتاد مرا در حجره دفن کنید و گرنه مرا به بقیع برید". زیرا آنچه پیامبر (ص) خبر داده ناگزیر باید واقع شود پس تردیدی در آن روا نیست آری ممکن است او (ص) خود چنین سخنی به بوبکر نگفته و بلکه کسانی که سخن آنان اطمینان نداشته آنرا از زبان او برای وی بازگو کرده اند و از این روی در آنچه گفته تردید روا داشته یا این که روایت اصلا درست نبوده و از

[صفحه ۱۳۳]

همین روی هم تا روزگار حافظ ابن عساکر در صحاح و مسانید نشانی از آن نبوده زیرا اگر آن را درست انگاریم کرامت بزرگی است که در حضور صحابه و پیش روی آن همه مهاجر و انصار روی داده و آن هم در روزی که همگان او را به سوی آخرین خانه اش مشایعت می کرده‌اند. در این حال می بایستی همگان درنقل آن همداستان باشند و آن ندائی را که از قبر شریف شنیدند از همان زمان تا پایان روزگار بازگو کنند زیرا در آن روز نه بر چشم ها پرده کشیده بودند نه گوش ها سنگین بود و نه زبان هلال، ولی افسوس که هیچکس به بازگوگری آن لب تر نکرد و این هم علتی نداشت مگر آنکه چنان کرامتی اصلا روی نداده بود، نه در گشوده شده بود و نه قفل افتاده بود و نه ندائی در کار بوده و "دوست را بر دوست وارد کنید که دوست مشتاق دوست است" سخنی است زائیده گرافگوئی در فضیلت تراشی که از روح صوفیانه آفریننده آن روایت خبر می دهد آری:

"نه هر که به دیدار کوی محبوب شتافت آوایی از ساکنان آن می نشود که هان دیدار کننده ما خوش آمدی"

این کرامت درهم بافته ساختگی را رازی و آیندگان او - بدون یاد از زنجیره ای درست برای آن - آورده و آن را مسلم شمرده و

آن را دست آویزی بر فضائل بوبکر گردانیده اند بی آنکه از نقطه ضعف های موجود در زنجیره گزارشی اش خبری داشته و یا آن ها را مهم شمرند ولی ابن عساکر که زنجیره آن را آورده میانجی او ابو طاهر موسی بن محمد بن عطای مقدسی است و او از عبد الجلیل مدنی و او از حبه عرنی . آنگاه خود گوید این حدیثی انکارپذیر است زیرا ابو طاهر دروغساز بوده و حال عبد الجلیل هم معلوم نیست و در لسان المیزان ۳۹۱ / ۳ نیز این خبر را باطل شمرده .

ابو زرعه و ابو حاتم نیز ابوطاهر مقدسی را دروغساز شمرده اند و نسائی می گوید: مورد وثوق نیست و ابن حبان گوید: نقل حدیث از وی روا نیست چون حدیث ساز بوده و ابن عدی گوید حدیث دزد بوده و عقیلی گوید: احادیث ساختگی و باطل از

[صفحه ۱۳۴]

زبان میانجیان مورد اعتماد باز گفته و حدیث وی انکار بردار است . و منصور بن اسماعیل گوید: او گزارش های دروغ به مالک می بسته، بنگرید به ماخذ یاد شده در ج ۵ ص ۲۳۱ ط ۲

جبرئیل از هیبت بوبکر به خاک می افتد

دانای امت، شیخ یوسف فیشی مالکی آورده که چون بوبکر بر پیامبر (ص) در می آمد جبرئیل که با او سرگرم گفتگو بود تنها برای بزرگداشت بوبکر - و نه هیچکس دیگر - برپا می خاست - پیامبر (ص) راز این کار را از او پرسید جبرئیل گفت وی را از نخستین روز آفرینش بر من حق استادی است زیرا چون خدای تعالی فرشتگان را بفرمود تا در برابر آدم بخاک افتند دلم بمن گفت همان باید کنی که ابلیس کرد و رانده در گاه شد و چون خدای تعالی گفت: بخاک افتید خرگاهی بزرگ دیدم چندین بار بر آن نوشته شده بود بوبکر بوبکر و او می گفت بخاک افت پس از هیبت بوبکر بخاک افتادم و شد آنچه شد .

این روایت را عبیدی مالکی در عمده التحقيق که در حاشیه روض الریاحین چاپ شده - ص ۱۱۱ آورده و می نویسد شیخ ما استاد محمد زین العابدین بکری نیز داستانی نزدیک به گفته فیشی برایم گفت چنانچه نظیر آنرا از بیشتر استادانمان در اظهر نیز شنیدم . امینی گوید شگفتا از این گروه که حتی امین وحی خدا - جبرئیل - هم از گزند آنان بر کنار نمانده و با آنکه از نخستین روز آفرینش هیچ گناهی از او سر نزده باز هم او را در ردیف ابلیس نفرین زده و رانده شده نهاده اند که بوبکر باید او را به راه آرد . شگفتا از این فرشته پنداری که خدای پاک وی را امین خود می شمرد و آنگاه وی در انجام فرمان او هم دو دل است . برای رفع زشتی این سخن کافی نیست بگویند که خدا تنها پس از این لغزش بوده که وی را امین خود گردانیده - نه پیش از آن -

[صفحه ۱۳۵]

زیرا او کسی را که در دل خود اندیشه کفر گذراند امین نمی شمرد . زیرا شاید همان اندیشه در وجود او بخودنمائی پردازد و کسی نیز پیدا نشود که او را به راه راست آرد و آنگاه اندیشه وی به کفر آشکارا بیانجامد .

شگفتا از این فرشته مقرب که از هیبت ابوبکر می ترسد ولی هیبت خدای بزرگ، او را نمی گیرد، فرمان بوبکر را می برد در حالیکه در فرمانبری از دستور خدا در سجده کردن به پندار ناروا می افتد این چه سجده ای است و چه ارزشی دارد آن هم از مانند جبرئیل که تنها بخاطر هیبت بوبکر انجام گیرد و نه برای تقرب و نزدیکی به درگاه خدای پاک و فرمانبرداری از او؟ مگر هیبت بوبکر در

جهان برین بزرگ تر و پرشکوه تر از هیبت پروردگارش - که بزرگ است عظمت او - بوده؟
وانگهی در بلند آستان جهان برین خرگاه بوبکر چه کار می کرده؟ سزاوارتر چنان بود که آنجا خرگاه پیامبر بزرگ را بزنند تا هر کس به پرتگاه نزدیک شود راه یابد نه خرگاه آدمی که ممکن است بزهکاری ها کند و جگر گوشه مصطفی در حالی جان سپارد که بر او خشمناک باشد .

و تازه بوبکر از کجا دانسته بود که جبرئیل چنان اندیشه دای در دل و مغزش گذشته؟ مگر غیب می دانسته یا مگر بوسیله نیروئی جز امین وحی خدا به او وحی می شده؟ خوانندگان گرامی در همه این زمینه ها خود باید داوری کنند
و آنگاه شگفت از استادان از هر باید داشت که در برابر این رسوائی ها سر فرود آورده آن را در نگارش های خود می آرند و در انجمن ها بر زبان می رانند و پس از خویش کسانی را بر جا می نهند که نگاشته ها را به میراث برده، می گیرند و در مجامع دانشوران می پراکنند و بدانوسیله صفحه تاریخ و چهره پاک اسلام را زشت می نمایند، آری خواستند فضیلتی برای بوبکر بتراشند پس گزافگوئی در فضیلت بافی چنان کورشان ساخت که جبرئیل امین را پست نمودند و این ها همه برای آن بود که ایشان بدون بصیرتی در دین خویش و بی هیچ شیوه سنجیده ای در بنیادهای اسلام دست به ساخت و پاخت می زنند

[صفحه ۱۳۶]

گمان می کنم کسی که این روایت را آفریده خواسته است نظیری برای فضیلتی بتراشد که برای مولانا امیرمومنان (ع) روایت شده که آن حضرت گام جبرئیل را استوار داشت و کی؟ همانگاه که خدای پاک با وی بگفتگو پرداخت و پرسید من کیستم و تو کیستی؟ او اندکی بیاندیشید و هیبت خدای پاک او را بگرفت (چندانکه از سخن باز ماند) پس فروغ مولانا امیرمومنان او را دریافت و بوی آموخت که بگوید توئی خدای جلیل و منم بنده تو جبرائیل که شاعر مضمون آفرین شیخ صالح تمیمی این روایت را درضمن قصیده‌ای که در مدح مولانا امیرالمومنین (ع) سروده آورده و شاعر بزرگ عبد الباقی افندی عمری نیز قصیده او را تخمیس کرده که اصل آن را در ص ۴ از دیوان تمیمی و مخمس را در ص ۱۲۶ از دیوان عمری توان یافت که می گوید:

"تو برای خردها گلزار و درختی بزرگ هستی

که از شاخه طوبای تو میوه نیکخواهی و رهنمائی می چینند

هر گاه بادی از بوی خوش تو گذر کند

جان از نسیم تو آسایش می یابد

و این همان هنگام است که از سوی پروردگارش ندائی بسوی آن آید

بسا هنگام که تو راهبر فرشتگان بودی

و برای پاسداری از آبرو و آئین ایشان به راهنمائی پرداختی

روزی که پروردگار آسمان جبرائیل را آواز داد

و گفت من کیستم او اندکی بیاندیشید

و اگر تو نبودی پاسخی به آن نیکوئی را نتوانست یافت

تو را صورتی است که نتیجه قضایا است

تو را دلی است چون آئینه هائی برای جهانیان

تو را کرداری است که برجستگی های بلند را در بر گرفته

[صفحه ۱۳۷]

تو را نامی است که بهترین آفریدگان دیده و کی؟ همان هنگام که نزدیک تر شد و اسراء او را بخویشتن چسباند " ولی این همچون افسانه بوبکر نیست زیرا در آن نیامده که جبرائیل همانند ابلیس در دل گذرانده بود که از فرمان خدای پاک سرپیچده و در آن نیامده که امیرالمومنین از غیب خبر داده و در آن نیامده که هیبت حضرت بر هیبت خدای بزرگ غالب آمد و نیامده که جبرئیل از هیبت حضرت بسجده آمد و نیامده که آنجا خرگاهی بزرگ بود که بر آن نوشته بود علی و نیامده که حضرت جبرئیل را آواز داد و گفت سجده کن و باین وسیله او را ترساند در روایت ما هیچ کدام از این ها نیست زیرا شعبه از گرافگوئی در فضیلت خوانی هر چه بیشتر خود را دور می دارد .

داستانی مشتمل بر کرامتی از بوبکر

ابوالعباس بن عبد الواحد از زبان شیخ نیکوکار عمر بن زغبی آورده است که گفت من مجاور مدینه سرفراز - بر سرفراز کننده آن برترین درود و سلام ها باد بودم در روز عاشورا که شیعیان امامی در قبه عباس - عموی پیامبر - گرد می آیند من نیز بیرون شدم و دیدم که آنجا فراهم آمده اند من در آستانه قبه ایستادم و گفتم در راه دوستی بوبکر چیزی به من دهید . پس شیخی از آنان به سوی من آمد و گفت بنشین تا کارمان تمام شود و چیزی بتو دهیم پس نشستم تا کار خود را به پایان بردند و سپس آن مرد بیرون شد و دست مرا گرفت و مرا بخانه خود برد و داخل خانه کرد و پشت سر من در را بست و دوغلام را بر من گماشت تا هر دو دست مرا با ریسمان به پشت سر بستند و با کتک هاشان مرا بدرد آوردند سپس آندو را بفرمود تا زبان مرا ببرند آنها نیز چنین کردند و آنگاه آندو را فرمود تا بند

[صفحه ۱۳۸]

از من گشودند و گفت برو نزد همان کس که در راه محبت او چیزی می خواستی تا زبانت را بتو باز دهد گفت: من از نزد او بیرون شدم و در حالیکه از سخنی درد و رنج می گریستم رو به حجره پاک پیامبر نهادم و در دل گفتم ای رسول خدا تو می دانی که در راه دوستی بوبکر چه برسر من آمده اکنون اگر این یار تو بر حق بوده دوست می دارم زبانت را به من باز دهی پس در همان حجره با حالی پریشان که ناشی از سختی درد بود شب را ماندم و در خوابی سبک فرو رفته و در خواب دیدم که زبان من به حال نخست بازگشت پس بیدار شدم و دیدم زبانت چنانچه نخست بوده درست در دهانم هست و می توانم سخن گفت پس گفتم شکر خدا را که زبانت را به من برگردانید و دوستی بوبکر (ض) در دلم افزایش یافت و چون سال دیگر بیامد آنان در روز عاشورا چنانکه عادتشان بود فراهم آمدند من نیز به آستان همان قبه رفتم و گفتم در راه دوستی بوبکر یک دینار به من بدهید پس جوانی از حاضران برخاست و مرا گفت بنشین تا کارمان تمام شود پس نشستم و چون کارشان تمام شد آن جوان بسراغ من آمد و دست مرا گرفت و به همان خانه پارسال برد و داخل کرد و پیش رویم غذائی نهاد تا چون از آن فارغ آمدم جوان برخاست و دری را بر من گشود که به یکی از اطاق های خانه باز می شد و سپس آغاز بگریستن کرد من برخاستم تا ببینم علت گریه اش چیست پس دیدم که

در آن اطاق بوزینه ای را بسته بودند من داستان او را پرسیدم گریه اش شدت کرد دل‌داری اش دادم چون آرام گرفت گفتمش بخدا سوگند می‌دهمت که داستانت را برایم بگوئی گفت اگر برایم قسم می‌خوری که هیچکس از مردم مدینه را از آن آگاهی ندهی می‌گویم من برایش قسم خوردم و سپس او گفت بدان که در سال گذشته که ما روز عاشورا در قبه عباس بودیم مردی به نزد ما آمد و در راه دوستی بوبکر (ض) چیزی از ما خواست پدرم که از بزرگ‌ترین شیعیان امامی بود برخاست و به او گفت بنشین تا کارمان تمام شود. پس چون کارشان تمام شد او را به همین خانه آورد و دو غلام را بر او گماشت تا او را کتک زدند و سپس دستور داد زبانش را ببرند و آندو نیز چنین کردند و او

[صفحه ۱۳۹]

را بیرون کرد تا براه خود رفت و ما خبری از او نیافتیم و چون شب فرا رسید و خوابیدیم ناگاه پدرم فریادی بلند برآورد که ما از شدت آن از خواب پریدیم و دیدیم خدا او را مسخ کرد کرده و بوزینه گردانیده پس بی‌تابی نمودیم و او را در این اطاق انداختیم و بستیم و بمردم چنان وانمودیم که او مرده است و اینک او این است، که هر صبح و شام بر او می‌گرییم. به او گفتم اگر کسی که پدرت زبانش را برید بینی می‌شناسی گفت نه بخدا گفتم بخدا او منم. همان که پدرت زبانت را برید پس داستان را برای او باز گفتم و او خود را بر روی من افکند و سر و دست مرا بوسید سپس جامه ای با یک دینار بمن بخشید و از من پرسید چگونه خدا زبانت را بتو برگرداند من حکایت را برای او باز گفتم و برگشتم.

مصباح الظلام از جردانی ص ۲۳ از چاپ چهارم آن در مصر که در چاپخانه رحمانیه مصر در سال ۱۳۴۷ انجام گرفته و نیز نزه المجالس از صفوری ۱۹۵ / ۲۱۹۵ امینی گوید: چه انگیزه ای اینان را واداشته که به آفریدن این افسانه های درهم بافته پردازند که هیچ دهاتی و از پشت کوه آمده ای هر چقدر هم افسانه سراها در راست شمردن آن پافشاری کنند باز آن را باور نمی‌کنند و هر اندازه نیز دست دروغسازان در بهم پیوستن آن دقت نموده و در جوش دادن آن استادی و مهارت بکار برده باشند باز هم دل کسی با شنیدن آن آرام نمی‌گیرد.

کجا خردمندی می‌پذیرد که مردی نامور که از بزرگان قوم و برجستگان گروه خود بوده بوزینه‌شود و او را در خانه اش ببندند و با همه این‌ها او ناشناس بماند و حتی نامش دانسته نشود و هیچ یک از دل‌آگاهان سرگذشت او را بازگو نکند و بازماندگان او بتوانند با ادعای مردن‌وی سرگذشتش را پوشیده دارند و کسی هم از خانواده اش نپرسد که آخر او چه شد مرد و چگونه او را غسل دادید و کفن کردید و به خاک سپردید؟ تشیعش چگونه انجام شد و گورش کجا است؟ چگونه پسرش می‌توانست که در برابر گوش‌ها و چشم‌های مردم چنین پرده‌ای بر کار او کشد؟ مگر گوش‌هاشان کر و چشم‌هاشان کور بود؟

[صفحه ۱۴۰]

و چرا پسر آن جنایتکار - که البته خود و پدرش هرگز متولد نشده بودند - مهمان خود را نزد پدرش برد و با آنکه آن مرد را نمی‌شناخت از رسوائی نترسید و چرا او را از کار ننگین پدرش آگاه کرد با این که جریان وی را از مردم پوشیده می‌داشت و وانمود می‌کرد که وی مرده است؟

چه سان باور کنیم که مردی بخاطر پایداری بر عقیده و دوستی خلیفه اش زبانش را ببرند و او داستان خود را پنهان دارد و پراکنده نسازد و دادخواست و فریاد به نزد هیچ مقامی نبرده و سرگذشت خود را به گروه خویش باز نگوید و درباره رفتاری اش یک کلمه

هم بر زبان نراند نه بسراغ قاضی و حاکم رود و نه به ادارات دولتی که برای اظهار نظر در شکایت او صلاحیت دارند (داد گستری، اداره پلیس) سر بزند با آنکه از سختی درد فریادش بلند باشد و با آنکه همیشه اینان در پی بهانه اند که بر شیعه بتازند و گرفتاری های بزرگی به این گونه را بر آنان ببندند .

چگونه باور کنیم که اواز خانه آنکس که بر روی آن جنایت را روا داشت با زبان بریده و دهان پر از خون بیرون آید و بحجره شریف پناهنده شود و از سختی درد گریان و بیقرار باشد ولی باز هیچکس از حال او آگاه نشود و هیچ گوشه ای از سرگذشت او نیز دانسته نگردد و آستانه داران پیامبر نیز سر از کار او در نیارند؟

چرا آن مرد همان وقت از جنایتی که دشمن خلیفه اش بر وی روا داشت پرده بر نگرفت و راز او را آشکار نساخت و کرامت صدیق را نمود و دشمن او را رسوا نگردانده پرده از این کرامت سترک برداشت و آن را آویزه گوش این و آن نساخته پوشیده داشت و همچون مرده ای در گورش کرد که گویا زبانش پس از آن هم بریده بود و به راستی ندیده بود که زبانی درست در کامش باشد شاید هم به این دلخوش بود که پس از وی بزرگان قومش هر چه بیشتر بر او دروغ خواهند بست .

اگر به شگفت آئی جا دارد که می بینی این یکدنده گستاخ پس از آنچه بر سرش آمد هنوز یکسال هم بتمای نگذشته بود که دوباره در سال آینده به گدائی

[صفحه ۱۴۱]

به همانجا رفت و در همان جایگاه خطرناک - قبه عباس - در روز عاشورا بایستاد و بی هیچ چون و چرائی راه افتاد و با دلی استوار به همان خانه ای رفت و در آن پا نهاد که آن رویداد سهمناک و هراس انگیز برای او در آن روی داده بود و به این گونه باز خود را در معرض هلاک درآورد با آنکه نه از ماجرای آن شیعی و بوزینه شدنش چیزی می دانست و نه از مهربانی و نرمی ای که آن جوان بر وی روا می دارد و با آنکه خدای تعالی گفته است با دست خویش خود را در مهلکه نیاندازید .

البته شاید همه این کارها را به اطمینان و پشتگر می آن کرده که هرگز بی زبان نخواهد ماند و هر چند بار هم زبانش را ببرند به اعجاز خلیفه دوباره به او بر می گردد پس او در این پندار خویش و در گام نهادنش در پرتگاه مجتهد بوده و هر چند خطا کرده باشد (بنابر مذهب سنیان) باز هم پاداش او سر جایش است چنانکه گذشتگان او نیز در اجتهادشان چنین بودند .

راستی را که شیخ نیکوکار مدنی چه انصافی ورزیده است در آفریدن این افسانه و بستن آن به یکی از بزرگان شیعه که هرگز زائیده نشد و مادر وی نامی بر او نهاد . یکی دیگر هم هست که افسانه ای مجنونانه و سراسر دروغ آورده و در گفتار خویش راه جعل و افتخار به اباطیل در پیش گرفته و او نیز شیخ علیا مالکی است . شیخ ابراهیم عبیدی مالکی در عمده التحقيق - ص ۱۳۳ از چاپ مصر در حاشیه روض الریاحین - می نویسد از دائی دانشمند شیخ علیا مالکی شنیدم می گفت رافضی را چون هنگام مرگ فرا رسد خداوند چهره او را همچون چهره خوک می گرداند تا نمیرد مگر به گونه ای که چهره اش به چهره خوک دگرگون گشته باشد و این نشانه ای است بر آن که وی بر مذهب تشیع مرده است و شیعیان که این را بینند شاد می شوند و اگر چهره او به هنگام مرگ دیگرگون نشود اندوه می خورند و می گویند او سنی مرده . پایان

برخی از مردان مورد وثوق در تاریخ حلب برای این دروغ، گواهی دروغتر

[صفحه ۱۴۲]

دست و پا کرده و گوید: چون ابن منبر بمرد گروهی از جوانان حلب گردش کنان بیرون شدند تا یکی شان بدیگری گفت چنان شنیده ایم که هیچکس از کسانی که ببوک و عمر دشنام می دهند نمیرد مگر آنکه خدای تعالی او را در گور خود به گونه خوک در می آرد و شک نیست که ابن منبر آندو را دشنام می داده پس نظر همه شان بر آن قرار گرفت که بر سر گورش روند، برفتند و گور را شکافتند و دیدند که چهره اش به گونه خوک در آمده و رویش از سمت قبله به سمت چپ برگشته پس او را از گور بیرون کشیدند تا مردم تماشايش کنند سپس رایشان برگشت و بر آن شدند که او را به آتش بسوزانند و چنین کردند و سپس او را در گور نهادند و خاک بر او ریختند و برگشتند .

این روایت را علامه جردانی در مصباح الظلام آورده است . کتاب وی در سال ۱۳۰۱ نگارش یافته و در سال ۱۳۴۷ در مصر چاپ شده و گروهی از بزرگان بر آن تقریظ نوشته اند که آنان چنانچه از پایان کتاب بر می آید عبارتند از: دانشمند پاکدامن سید محمود انسی شافعی دمیاطی و علامه شیخ محمد جوده و علامه یگانه شیخ محمد حمامصی و جناب فاضل خردمند شیخ عطیه محمود قطاریه و عالم عامل شیخ محمد قاضی و حضرت شاعر خردمند محمد افندی فرزند علامه شیخ محمد نشار .

این یاهو هائی که پرانده اند هیچ نیست مگر بانگ جوشش کینه و نمایشی از دشمنی ها و اگر خواهی بگو نمونه ای است از مستی دوستی و تندروی های گزاف گویانه . راستی که هوس ها بینائی این گروه را از ایشان باز ستانده تا کور شده اند و چنین دروغ های سراسر رسوائی و یاهو های آراسته را به ارمغان می آرند و بی اینکه از سرانجام آن پروا کنند و از گناه سخنان پرهیزند به آن می پردازند و چه بسیار فاصله است میان کارشان با ادب دین و ادب دانش و ادب نگارش و ادب پاکدامنی و ادب تبلیغات و انتشارات، به راستی آنان سخن یاهو و دروغ می گویند

[صفحه ۱۴۳]

از خدا شرم نمی کنند و خدا هنگامی که سخن به خلاف رضای او می سازند با ایشان است . گویا اینان داستان مردمانی از میان رفته را بازگو می کنند که گردش روز و شب کسی از آنان را بر جای نگذاشته است تا هیچ یک از مردمان در میان گروه های کنونی آنانرا ببینند . مگر شیعیان همین مردمانی نیستند که در گوشه و کنار جهان و میان ملت ها پراکنده اند و هر بینا چشم و بینا دلی مرده و زنده شان را می بیند؟ پس جز همان جوانان پنداری که ابن منبر را در گور او دیدند کیست که دیده باشد کسی از شیعه در هنگام مرگ، خوک شده باشد؟ آیا شیخ علیا مالکی خودش کسی را به آن گونه که وصف کرده دیده؟ یا این دروغ را دیگران بر ایشان روایت کرده اند و او هم مثل عیدی خوشباوری نموده و آن را پذیرفته؟ یا او مرده شوی یا گورکن بوده یا به کارنبش قبور می پرداخته که بتواند حال همه یا بیشتر مردگان را بداند؟

تازه تشیع که زائیده این روزگاران نیست و آغاز آن از روزگار پیامبر بوده پس آیا گذشتگان شیعه از میان صحابه و شاگردان ایشان به آن گونه می مرده اند؟ مگر در میان آنان کسانی همچون سلمان و بوذر و عمار و مقداد و ابوالطفیل به تشیع شناخته نشده اند؟ آیا این مرد می تواند دامنه پندارش را چندان بگستراند که پیشگاه آن بزرگواران را نیز در بر گیرد؟ راستی را که با این ندانم به کاری ها راه همه را زده اند .

بویکر پیرمردی سرشناس و پیامبر جوانی ناشناس

از انس بن مالک آورده اند که گفت پیامبر (ص) که روی به مدینه نهاد، آن هنگام بوبکر پیرمردی سرشناس بود و پیامبر (ص) جوانی ناشناس، مردم به بوبکر برمی خوردند و می گفتند ابوبکر این که جلوتر از تو است کیست و او می گفت " راه

[صفحه ۱۴۴]

را به من نشان می دهد " تا به این وسیله دیگران را به پندار اندازد که او بلد و راهنمای جاده است ولی غرض خودش تنها آن بود که پیامبر راه خیر را به او می نماید .

و در عبارت دیگر: ابوبکر پشت سر پیامبر (ص) بر مرکب نشسته بود و آن راه را بهتر از او می شناخت مردم که وی را می دیدند و می شناختندش و می پرسیدند ابوبکر این بچه که جلوتر از تو است کیست؟ و به گزارش احمد می گفتند ابوبکر این بچه که جلوتر از تو است چیست؟ و وی می گفت این، راه را بمن نشان می دهد و در عبارتی: می گفتند ابوبکر این کیست که به این گونه او را بزرگ می داری؟ او می گفت این، راه را بمن نشان می دهد چون آن را بهتر از من می شناسد .

و در گزارشی دیگر: رسول خدا (ص) پشت سر بوبکر سوار شترش شد و در تمهید از ابن عبد البر آمده که چون شتر بوبکر را آوردند بوبکر از رسول خدا (ص) درخواست کرد سوار شود تا او هم در ترک او بنشیند رسول خدا (ص) گفت نه تو سوار شو تا من در ترک تو سوار شوم زیرا هر کس سزاوارتر است که جلوی چارپایش سوار شود و پس از آن چون بوبکر را می گفتند این کیست پشت سرت؟ می گفت این، راه را بمن نشان می دهد .

و در عبارتی دیگر: چون او (ص) روی به مدینه آورد مسلمانان با او برخوردند و بوبکر برای مردم برخاست و پیامبر خاموش بنشست و آن هنگام بوبکر پیرمرد بود و پیامبر جوان پس کسانی از انصار که رسول خدا (ص) را ندیده بودند آغاز به آمدن کرده به نزد بوبکر می شدند و او ایشان را به پیامبر (ص) معرفی می کرد و این بود تا آفتاب بر رسول خدا (ص) افتاد و بوبکر روی آورده از بالا پوش خویش سایه بانی برای او ساخت و این هنگام مردم او را شناختند .

صحیح بخاری بخش هجرت پیامبر ۵۳ / ۶ سیره ابن هشام ۱۰۹ / ۲ طبقات ابن سعد ۲۲۲ / ۱ مسند احمد ۲۸۷ / ۳ معارف ابن قتیبه ص ۷۵ الرياض النضرة ۸۰ و ۷۹ و ۷۸ / ۱ المواهب اللدینه ۸۶ / ۱ سیره حلبی ۶۱، ۴۶ / ۲
امینی گوید: روزگار چه بسیار از جایگاه بلند پیامبر اسلام کاسته تا بگویند:

[صفحه ۱۴۵]

او جوانی ناشناس بوده که گویا او بچه ای ناشناس بوده که پیرمردی که آواز او همچون آوازه اش همه جا میان مردم پراکنده شده بود او را بلد راه خود گرفته گاهی بر ترک خود بنشاند و گاهی وی را جلو اندازد و هر گاه پرسشی از او در این باره کنند بگوید: این، راه را بمن نشان می دهد چون بهتر از من آن را می شناسد گویا پیامبر اسلام (ص) همان کس نبوده که همیشه خویشتن را - همراه با دعوت خود - به قبیله ها عرضه می کرد تا چه آنان که به او ایمان آوردند و چه دیگران همه او را شناختند بویژه انصار از مردم مدینه که - مردان اوس و خزرج از آنان بودند - و یکبار در عقبه اولی با او بیعت کردند و بار دوم نیز ۷۳ مرد و دو زن از ایشان در عقبه دست بیعت به او دادند .

و نیز گویا او (ص) همان کسی نبود که خود یارانش را فرمود تا پیش از وی به مدینه کوچ کنند و با آن کوچیدن ها در خانه هائی بسته شد و سرای مردمانی چند از ساکنان تهی گردید و اهل آن از مرد و زن روی به راه آوردند و آنگاه پیشاپیش مهاجران نزدیک

به ۶۰ مرد بود، تا در مکه معظمه کسی از مسلمانان با او (ص) نماند مگر امیر مومنان و بوبکر. و نیز گویا مدینه شهر بنی النجار نبود که همه دائی ها و بستگان مادری پیامبر اکرم به شمار می آمدند.

و نیز گویا او (ص) خود نبود که مدینه را مرکز کشور و پایتخت فرمانروائی و لشکرگاه جنبش خود برگزیده و هم مردانش را در آن بپراکند و هم خاصان خود را چه از مردم خود آنجا و چه از مهاجران که در هر لحظه انتظار مقدم شریفش را داشتند و چون دیدندش که می آید خرد و کلانشان به پیشواز او شتافتند که در میان آنان بیعت کنندگان آن دوبار بودند و پیشاپیش آنان نیز مهاجران بودند که همه او را مثل فرزندان خویش می شناختند و او (ص) چندین شبانه روز در قباء نزد بنی عمرو بن عوف درنگ کرد تا مسجد شریف خود را در آنجا بنیاد نهاد و همانجا هر کس در قباء بود از جمله کسانی از مردان اوس و خزرج هم که پیشتر او را نمی شناختند همه او را شناختند و هر که از مدینه آمده بود نیز به او

[صفحه ۱۴۶]

پیوست و همگان با او آشنا شدند و خود نماز جمعه را در قباء و در میان بیابان - بیابان رانونا - بگزارد و تمامی مسلمانانی که آنجا بودند در پشت سرش به نماز ایستادند.

و کاملاً امری طبیعی است که مردم چون چشمشان به او (ص) افتد هر که او را می شناسد بدیگران نشان بدهد و هر که نمی شناسد با پرسش خود در پی شناختنش باشد و بیعت کنندگان پیش بیفتند تا با وی آشنائی دهند و خود را به پیشگاه او نزدیک تر نمایند در این هنگام و در میان انبوه این جمعیت دیگر نادانی نمی ماند تا هنگام کوچیدن حضرت از سرزمین بنی عمرو پرسد ابوبکر این بچه که جلوتر از تو است کیست؟

گویا بزرگواری که می آمده مردی معمولی بوده که آوازه او به همه گوشه و کنارها نرسیده و هیچکس از آن گروه انبوه وی را ندیده و آن همه انبوهی جمعیت بخاطر او نبوده و همه سر و پای برهنه مصرانه به دیدار وی نشتافته و پر دگیان برای دیدار او به بلندی ها بر نیامده و بچه ها و کودکان با این سرودها به او خوش آمد نگفته بودند:

"ما دو هفته به ما روی نمود از پشته های بدرودگاه

سپاسگزاری بر ما بایسته است و تا کی؟ تا آنگاه که دعا کننده ای خدا را می خواند.

ای آنکه در میان ما برانگیخته شده ای با فرمانی آمده ای که به کار بسته خواهد شد "

و گویا اودر لباسی ناشناس و بی هیچ مقدمه به شهری پا نهاده که هیچکس او را در آنجا نمی شناسد و ناچار تنها باید با سوال از بوبکر هویت او روشن شود.

وانگهی این لا پوشانی که بوبکر در پاسخ خود روا داشته و گفته: او راه را

[صفحه ۱۴۷]

به من می نماید چه انگیزه ای داشته که بگوئیم او در دل خود مقصودش این بوده که راه خوشبختی را به من می نماید ولی می خواسته دیگران گمان برند که بلد راه است و جاده را نشان می دهد. مگر در آنجا ترس و بیمی در کار بوده که نیاز به این دو پهلوی حرف زدن باشد؟ رسول خدا (ص) که پای به آن سرزمین نهاده بود مگر با پشتوانه کافی و شماره پیروان فراوان و با نیروی دفاعی ارجمندی و آن هم در حالیکه انصار با او بیعت کرده بودند که در راه وی جان ببازند، آیا بوبکر در اینجا هم که در با روی بلند

دین و در پناه زره استوار آن بود از قریش می ترسید؟ یا علتی دیگر داشت، این را باید از کارآگاهان پرسید و شگفت و هزاران شگفت از مردی که به گفته خودشان در مرکز اسلام و میان دلیران مهاجر و انصار به این گونه در هراس بوده و دست به عصا راه می رفته آنگاه آمده اند و بی هیچ زنجیره پیوسته ای از مجاهد روایت کرده و بر این مسعود بسته اند که گفته: نخستین کسی که با شمشیر خود اسلام را آشکار کرد رسول خدا بود و ابوبکر الخ

و تازه موقعیت چنان اقتضا داشت که از هر کس در آن روز به مدینه آید درباره رسول خدا (ص) پرس و جو کنند و این که کی به آنجا می رسد نه درباره این که این بچه جلو روی بوبکر کیست .

و شگفت آنکه پندار این گزارشگر در ناشناس گرفتن مردم رسول خدا را همچنان میان پیشواز کنندگانی از او دنباله یافته که دل های همگان سخت پر می زده است برای شناخت او و تبرک جستن بدیدارش تا بوبکر بالاپوش خود را سایبان او گردانید و آنگاه مردم او را شناختند .

کی پیرمردی بوبکر با جوانی پیامبر مقارن بوده؟ او (ص) که - چنانچه انشاء الله بیاید - دو سال و چند ماه هم از وی سالخورده تر بوده . ابن قتیبه حکم بظاهر همان احادیث یاد شده کرده و در ص ۷۵ از المعارف می نویسد این حدیث نشان

[صفحه ۱۴۸]

می دهد که بوبکر از رسول خدا (ص) خیلی سالمندتر بوده و آنچه نزد گزارشگران شهرت دارد نیز همین است که حکایت کردیم پایان و پیش از آن نیز حکایت کرده که رسول خدا (ص) از بوبکر سالمندتر بوده .

آری متاخران از شارحان بخاری نقطه ضعف را در آن احادیث دریافته و این سخن را که " بوبکر پیرمرد و پیامبر جوان بوده " به این گونه تاویل کرده اند " که نشانه های پیری در ریش بوبکر نمایان بوده ولی چون موی چهره پیامبر سپید نشده بود جوان می نمود " ولی هر کس با شیوه های سخنگویی آشنا باشد می داند که این گونه تفسیرها صرفا تکلفات ناراست است و آنچه باید از حدیث دریافت همانست که ابن قتیبه دریافته: بوبکر پیرمرد بوده و پیامبر خدا جوان، همین و بس و گر نه چه معنی دارد که پرسیده باشند این بچه پیش رویت کیست و این بچه پیش رویت چیست؟ و معلوم است که عنوان بچه را بر کسی نمی نهند که بیش از پنجاه سال عمر دارد هر چند هم موی چهره اش سیاه مانده باشد .

و تازه اگر آن تاویل را صحیح بشماریم چگونه تاویل کنندگان، یک بام و دو هوائی را که میان آن باخبر صحیحی از ابن عباس می بینیم درست می نمایند که او گفت: بوبکر گفت ای رسول خدا پیر شدی فرمود دو سوره هود و واقعه مرا پیر کرد و نظیر آن را نیز حافظان از زبان ابن مسعود گزارش کرده اند و در گزارش ابی جحیفه آمده است که گفتند ای رسول خدا می بینیم پیر شده ای گفت سوره هود و همانندانش مرا پیر کرد .

این گزارش صحیح نشان می دهد که او (ص) بگونه ای غیر عادی بمرحله پیری رسیده و چگونگی های آن در وی آشکار شده و خیلی سریع پای در این گام

[صفحه ۱۴۹]

از زندگی نهاده تا آنجا که دیگران علت آن را باز می پرسیدند تا بدانند چه چیزی در این واقعه اثر داشته؟ پس این را با آن تاویل خنک چگونه جمع کنیم؟

و چه بسا برای حل این دشواری (سرشناس و ناشناس) بگویند بوبکر بازرگانی بوده که از رفت و آمدهایش بمدینه در راه سفر شام مردم او را شناخته بودند ولی اگر هم گردن نهادیم و پذیرفتیم که او بازرگان بوده و اگر هم گردن نهادیم و پذیرفتیم که بشام رفته - که این دو فرض را هم جز به دشواری نتوان پذیرفت - تازه می توانیم در برابر آن بگوئیم بسیار خوب رسول خدا (ص) هم که برای بازرگانی راه شام می سپرده از طریق مدینه سفر می کرده پس اگر تنها بازرگان بوده کسی مستلزم آن باشد که مردم بازرگان را بشناسند پس این ویژگی در پیامبر بزرگ مشخص تر بوده زیرا بر گواری حاصل برای او و ناموری اش به درستکاری و بزرگی اش در دلها و آراستگی اش به برتری ها و آشکار بودن پاکدامنی و عصمت او میان مردم از نخستین روز و ارجمندی والای او از نظر نژاد، همه این ها او را چشمگیرتر می نمود تا همه دیده ها بسوی او دوخته شود بر خلاف بازرگان دیگری که هیچیک از این ویژگی ها را نداشته است .

و تازه اگر یک تاجر گام در شهری نهد کسانی که او را می شناسند گروهی انگشت شمارند از همکاران خودش یا کسانی که با او داد و ستد دارند و این گونه شناسائی ویژه اندکی از مردم بیش نیست پس چه ارتباطی دارد که مثل طرفداران و مفسران آن حدیث ها گمان بریم توده مردم او را می شناخته اند . این مفسران مگر خبر ندارند که روزی پیامبر خدا (ص) به سفر مدینه رفت که بوبکر پستان مادر در دهان گرفته شیر می خورد؟ زیرا او (ص) چون عمرش به شش سال رسید ام ایمن او را برای دیدار دایی ها و بستگان مادری وی - بنی عدی بن النجار - بمدینه بردتا ایشان او را ببینند . در خانه نابغه که مردی از بنی عدی بن النجار بود او را منزل داد و یکماه در آنجا مقیمش ساخت و از جمله حوادث این سفر:

ام ایمن گفت: نیمروز یکی از روزها که در مدینه بودم دو مرد از یهودان بنزد من

[صفحه ۱۵۰]

شدند و گفتند احمد را برای ما بیرون فرست چون او را فرستادم بوی نگریستند و مدت زمانی او را واری نمودند و سپس یکی شان بدیگری گفت این پیامبر این مردم است و این هم سرای مهاجرت او است و بزودی در این شهر با کشتار و برده گیری، کاری سهمناک روی خواهد داد . ام ایمن گفت همه این ها را از سخنان آن دو دردل نگاهداشتم .

آیا پس از همه این ها و پس از آن همه زمینه چینی هائی که از پیش برای پیامبری او شده و میان مشرق و مغرب را پر کرده بود و پس از آن آوازه بلندی که همه گوشه و کنارها را تکان داد و پس از گذشتن ۵۰ سال از عمر مبارک رسول خدا (ص) باز هم او جوانی ناشناس است و بوبکر پیری سرشناس؟ که از وی پرسند این بچه جلو رویت کیست؟ برای آن که این جمله روشن شود سزاوار آن است که چگونگی هجرت او (ص) را بیاوریم تا بینائی خوانندگان فزونی گرفته و نیک بنگرند که گزافگوئی در فضیلت تراشی چون با کوری و کری همراه گردید چه دروغ های جهالت باری پدید می آرد که در دل صحاح و مسندهای آنچنانی جا می گیرد پس گوئیم:

نقش انصار در دو بیعت

رسول خدا (ص) در مواقعی که طوایف به زیارت کعبه می آمدند خویش را همراه با دعوت به سوی خدا بر آنان عرضه می کرد و آنان را گزارش می داد که او پیامبری برانگیخته است . چنانچه خود را هم بر کندیان عرضه داشت و هم بر بنی عبد الله که تیره ای از کلییان بودند و هم بر بنی حنیفه و هم بر بنی عامر بن صعصعه و هم بر گروهی از بنی عبد الاشهل . تا چون خدای عز و جل خواست دین خود را آشکار ساخته و پیامبر (ص) خویش ارجمند ساده و وعده خود را به او وفا کند او (ص) در موقعی که گروهی

از انصار را در آن دیده بود بیرون شد و چنانچه در هر موقعیت مناسبی

[صفحه ۱۵۱]

برنامه‌اش بود خود را بر طوایف تازیان عرضه کرد و در هنگامی که نزدیک عقبه بود گروهی از خزرچ را دید که خدا درباره ایشان خیر خواسته بود و از جمله آنان ابو امامه اسعد بن زراره نجاری بود و عوف بن حرث بن عفرأ و رافع بن مالک و قطبه بن عامر بن حدیده و عقبه بن عامر بن نابی و جابر بن عبد الله .

پس رسول خدا (ص) با آنان به سخن پرداخت و ایشان را به سوی خدا خواند و اسلام را بر ایشان عرضه کرده قرآن بر ایشان خواند آنان دعوت وی را پاسخ مثبت داده و سپس از نزد او (ص) بازگشته و با ایمان و تصدیق وی روی به دیار خویش نهادند . چون به مدینه و میان قوم خویش رسیدند برای آنان حکایت رسول خدا (ص) را باز گفتند و ایشان را به اسلام خواندند تا نام این آئین در میانشان بپراکند و هیچ خانه ای از خانه های انصار نماند مگر از رسول خدا (ص) در آن یاد می شد چون سال آینده شد در موقع زیارت کعبه ۱۲ مرد از انصار بیامدند و رسول خدا (ص) را در عقبه نخست دیدار کرده و به بیعت نساء با او دست فرمانبری دادند و این پیش از آن بود که جنگ بر ایشان واجب گردد و ایشان عبارتند از: ابو امامه اسعد بن زراره، عوف بن عفرأ، معاذ بن عفرأ، رافع بن مالک، ذکوان بن عبد قیس، عباد بن صامت، یزید بن ثعلبه، عباس بن عباد، عقبه بن عامر، قطبه بن عامر، ابو الهیثم بن تیهان، عدیم بن ساعده .

عباده بن صامت گفت ما در شب عقبه نخست به رسول خدا (ص) دست فرمانبری دادیم که هیچ چیز را شریک خدا ندانیم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندان خود را نکشیم و در دلمان که میان دست‌ها و پاهایمان است دروغی نیافرینیم و در هیچ کار نیکوئی سر از فرمان او مپیچیم .

چون این گروه از نزد رسول خدا (ص) بازگشتند رسول خدا (ص) مصعب بن

[صفحه ۱۵۲]

عمیر بن هاشم بن عبد مناف را با ایشان فرستاد و او را بفرمود تا قرآن بر ایشان بخواند و اسلام را به آنان بیاموزد و دانش دین به ایشان یاد داده نماز جمعه و جماعت در میانشان بر پای دارد و این بود که معصب در مدینه "قرآن آموز" نامیده می شد، در خانه ابو امامه اسعد بن زراره نجاری فرود آمده و نماز جمعه و جماعت را در میانشان برپا می داشت و همچنان نزد او درنگ کرد و دو نفری مردم را به اسلام می خواندند تا هیچ خانه از خانه های انصار نماند که زنان و مردانی مسلمان در آنجا نباشند.

سپس مصعب بن عمیر به مکه برگشت و کسانی از مسلمانان انصاری هم با هم قبیله ای های بت پرستان که آهنگ حج داشتند بیرون شدند تا به مکه رسیدند و برای میانه های ایام تشریق (سه روز پس از عید قربان) با رسول خدا (ص) در عقبه وعده گذاشتند . کعب گفت چون از کار حج فارغ شدیم و همان شبی رسید که با رسول خدا (ص) در آن وعده داشتیم سرور سروران ما و بزرگی از بزرگان مان عبد الله بن عمرو بن حرام - پدر جابر - هم با ما بود او را با خود بگرفتیم و به اسلام خواندیم او بپذیرفت و در عقبه با ما همراهی کرد و خود مهتر ما بود آن شب را با قوم خویش در میان بارهایمان خفتیم تا یک سوم شب گذشت و از میان بارهایمان برای وعده ای که با رسول خدا (ص) داشتیم بیرون شدیم تا در دره ای نزدی عقبه فراهم آمدیم، ما ۷۳ مرد بودیم، و دو زن از زنان ما نیز همراه ما بودند: ام عماره نسبه بنت کعب و ام منیع اسماء بنت عمرو .

گفت که: پس رسول خدا (ص) به سخن پرداخت قرآن خواند و ما را به سوی خدا دعوت کرد و به اسلام آوردن تشویق فرمود و سپس گفت از شما دست فرمانبری می گیرم که در برابر هر گزندی که فرزندان و زنانان را در برابر آن پاسداری می کنید از من پشتیبانی کنید. براء بن معرور دست او را بگرفت و سپس گفت آری سوگند به آن کس که تو رابه راستی برانگیخت از هر گزندی که همسران خود را در برابر آن پاسداری می کنیم تو را نیز پشتیبانی می کنیم . اینک ای رسول خدا دست فرمانبری از ما گیر که ما بخدا مردان جنگ و زره هستیم و این پیشه

[صفحه ۱۵۳]

را بزرگمردانه از بزرگمردان پیشین به ارث برده ایم رسول خدا (ص) گفت دوازده تن مهتر از میان خویش به سوی من بیرون فرستید تا برای گروه خویش در آنچه پذیرفته اند (نماینده) باشند پس ایشان ۱۲ مهتر از میان خویش بیرون فرستادند نه تن از خزر جیان و سه تن از اوسیان بدین شرح:

۱- ابو امامه اسعد بن زراره خزر جی

۲- سعد بن ربیع بن عمرو خزر جی

۳- عبد الله بن رواحه بن عمرو القیس خزر جی

۴- رافع بن مالک بن عجلان خزر جی

۵- براء بن معرور بن صخر خزر جی

۶- بد الله بن عمرو بن حرام خزر جی

۷- عباد بن صامت بن قیس خزر جی

۸- سعد بن عباد بن دلیم خزر جی

۹- مندر بن عمرو بن خنیس خزر جی

۱۰- اسید بن حضیر بن سماک اوسی

۱۱- سعد بن خیشمه بن حرث اوسی

۱۲- رفاعه بن عبد المنذر بن زبیر اوسی که گاهی بجای او ابوالهیشم بن تهیان را یاد کرده اند .

پس رسول خدا (ص) به مهتران گفت شما همانگونه ضامن آنچه قومتان پذیرفته اند هستید که حواریان برای عیسی بن مریم ضامن شدند من نیز قوم خودم ضامن هستم - یعنی بر مسلمانان - ایشان گفتند آری .

عباس بن عباد بن نضله انصاری گفت ای گروه خزر جی آیا می دانید برای چه برنامه ای دست فرمانبری به این مرد داده اید گفتند آری گفت شما با او بیعت کرده اید که (برای پیشبرد دینش) با هر مردمی (که مخالف او بودند) از سیاه و سرخ پوست - بجنگید . اگر چنان می بینید که چون در راه او بلائی بر سر دارائی تان

[صفحه ۱۵۴]

آمد و آنرا کاهش داد و بزرگانان کشته شدند آنگاه بر خلاف میل او وی را به آشتی وا می دارید از هم اکنون بگوئید زیرا بخدا اگر چنین کنید رسوائی دنیا و آخرت گریبانگیر شما است و اگر چنان می بینید که همانگونه که او را دعوت کرده اید برای کاهش

دادن در دارائی ها و قربانی دادن بزرگان خود با او روبرو شده اید بخدا که این برنامه، نیکوئی دنیا و آخرت را در بر دارد گفتند ای رسول خدا اگر ما بلای کاهش دارائی ها و کشته شدن بزرگان خویش را آسان گیریم در برابر آن چه خواهیم یافت گفت بهشت . گفتند دستت را دراز کن پس دست بگشود و همه دست فرمانبری به او دادند .

عباس بن عباد به او گفت سوگند بخدای که تو را به راستی برانگیخت اگر خواهی فردا با شمشیرهامان بر سر آنان که در منی گردآمده اند خواهیم تاخت گفت که: رسول خدا (ص) گفت دستور چنین کاری را ندارم ولی اکنون برگردید به سراغ بارهاتان . پس ایشان به خوابگاه هاشان برگشتند و چون به مدینه رسیدند اسلام را در آنجا آشکار ساختند البته در میان قوم ایشان کسانی از پیران و بزرگان بودند که بر همان دین بت پرستی خود مانده بودند اما کسانی که دوم بار در عقبه با پیامبر بیعت کردند ۷۳ مرد بودند و ۲ زن، بدین شرح:

۱- اسید بن حضیر

۲- ابوالهثیم بن تیهان (ای)

۳- سلمه بن سلامه اشهلی

۴- ظهیر بن رافع خزرجی

۵- ابو برده بن نیار بن عمرو

۶- نهیر بن هثیم حارثی

۷- سعد بن خثمه

۸- رفاعه بن عبد المنذر (این دو نیز از مهتران بودند)

۹- عبد الله بن جیر بن نعمان

۱۰- معن بن عدی بن جلد

۱۱- عویم بن ساعده اوسی

۱۲- ابو ایوب خالد انصاری

۱۳- معاذ بن حارث انصاری

۱۴- اسعد بن زراره (از مهتران است)

۱۵- سهیل بن عتیک نجاری

۱۶- اوس بن ثابت خزرجی

۱۷- ابو طلحه زید بن سهل

۱۸- قیس بن ابی صعصعه نجاری

[صفحه ۱۵۵]

۱۹- عمرو بن غزیه خزرجی

۲۰- سعد بن ربیع (از مهتران)

۲۱- مخارجه بن زید خزرجی

۲۲- عبد الله بن رواحه (از مهتران)

- ۲۳- بشیر بن سعد خزرجی
- ۲۴- خلاد بن سوید خزرجی
- ۲۵- عقبه بن عمرو خزرجی
- ۲۶- زیاد بن لیید خزرجی
- ۲۷- فروه بن عمرو خزرجی
- ۲۸- خالد بن قیس خزرجی
- ۲۹- رافع بن مالک (از مهتران)
- ۳۰- ذکوان بن عبد قیس خزرجی
- ۳۱- عباد بن قیس خزرجی
- ۳۲- حارث بن قیس خزرجی
- ۳۳- براء بن معرور (از مهتران)
- ۳۴- بشر بن براء خزرجی
- ۳۵- سنان بن صیفی خزرجی
- ۳۶- طفیل بن نعمان خزرجی
- ۳۷- معقل بن منذر خزرجی
- ۳۸- یزید بن منذر خزرجی
- ۳۹- مسعود بن یزید خزرجی
- ۴۰- ضحاک بن حارثه خزرجی
- ۴۱- یزید بن خزام خزرجی
- ۴۲- جبار بن صخر خزرجی
- ۴۳- طفیل بن مالک خزرجی
- ۴۴- کعب بن مالک خزرجی
- ۴۵- سلیم بن عمرو خزرجی
- ۴۶- قطبه بن عامر خزرجی
- ۴۷- یزید بن عامر خزرجی
- ۴۸- کعب بن عمرو خزرجی
- ۴۹- صیفی بن سواد خزرجی
- ۵۰- ثعلبه بن غنمه سلمی
- ۵۱- عمرو بن غنمه سلمی
- ۵۲- عبد الله بن انیس سلمی
- ۵۳- خالد بن عمرو و سلمی
- ۵۴- عبد الله بن عمر (از مهتران)
- ۵۵- جابر بن عبد الله سلمی

- ۵۶- ثابت بن ثعلبه سلمی
- ۵۷- عمیر بن حارث سلمی
- ۵۸- خدیج بن سلامه بن فرافر
- ۵۹- معاذ بن جبل خزرجی
- ۶۰- اوس بن عباد خزرجی
- ۶۱- عباده بن صامت (از مهتران)
- ۶۲- عنم بن عوف خزرجی
- ۶۳- عباس بن عباده خزرجی
- ۶۴- ابو عبد الرحمن بن خزرجی
- ۶۵- عمرو بن حرث خزرجی
- ۶۶- رفاعه بن عمرو خزرجی

[صفحه ۱۵۶]

- ۶۷- عقبه بن وهب جشمی
- ۶۸- سعد بن عباده (از مهتران)
- ۶۹- منذر بن عمرو (از مهتران)
- ۷۰- عوف بن حارث انصاری
- ۷۱- معوذ بن حارث انصاری
- ۷۲- عماره بن حزم انصاری
- ۷۳- عبد الله بن زید مناه خزرجی

گزارش هجرت

چون قریش در برابر خدای عز و جل راه سرکشی در پیش گرفتند و آن نیکوئی را که بر ایشان خواسته بود نپذیرفتند و پیامبر او (ص) را دروغگو شمردند و پرستندگان او از یکتاپرستان و تصدیق کنندگان پیامبرش و چنگ زندگان به کیش وی را شکنجه دادند و آواره کردند آنگاه بود که خدای عز و جل به رسولش (ص) اذن داد تا به پیکار برخیزد پس این آیه نازل شد: کسانی که چون ستم دیده اند نبرد می کنند اجازه دارند و سپس نیز این آیه: با ایشان پیکار کنید تا آشوبی در میان نبوده و دین برای خداوند باشد.

چون خدای تعالی او (ص) را اجازه جنگ داد و این گروه از انصار هم او را پیروی کردند که در راه اسلام و یاری او و پیروانش با او باشند و کسانی از مسلمانان نیز به پناه ایشان شتافتند رسول خدا (ص) یارانش را فرمود تا آن کسان از قوم خودش و همراهانشان که از مسلمانان مکه بودند و سپس در جرگه مهاجران درآمدند همه بمدینه روند و بدانجا کوچ کنند و برادرانشان از انصار پیوندند و گفت: خدای عز و جل برای شما برادرانی نهاد و هم خانه ای قرارداد که در آنجا ایمن باشید پس ایشان دسته دسته بیرون شدند و رسول خدا (ص) در مکه چشم به راه ماند تا پروردگارش به او نیز اجازه خروج از مکه بدهد تا به مدینه کوچ کند.

جحش زادگان کوچیدند و در خانه هاشان بسته شد و با این کوچ کردن ها چیزی نماند که در سراها روی به ویرانی رود، هیچ کس در آنها نماند و از ساکنان تهی گردید، بنی غنم بن دودان هم از مسلمانان بودند که همه ایشان از

[صفحه ۱۵۷]

زنان و مردان به مدینه کوچیدند و مهاجران همچنان یکی از پی دیگری می رفتند و از آن میان:

- ۱- ابو سلمه بن عبد الاسد
- ۲- عامر بن ربیعہ کعبی
- ۳- عبد الله بن جحش
- ۴- ابو احمد عبد بن جحش
- ۵- عکاشه بن محصن
- ۶- شجاع بن وهب
- ۷- عقبه بن وهب
- ۸- عربد بن حمیر
- ۹- منقذ بن نباته
- ۱۰- سعید بن رقیش
- ۱۱- محرز بن نضله
- ۱۲- یزید بن رقیش
- ۱۳- قیس بن خابر
- ۱۴- عمرو بن محصن
- ۱۵- مالک بن عمرو
- ۱۶- صفوان بن عمرو
- ۱۷- ثقف بن عمرو
- ۱۸- ربیعہ بن اکثم
- ۱۹- زبیر بن عییده
- ۲۰- تمام بن عییده
- ۲۱- سخبره بن عییده
- ۲۲- محمد بن عبد الله بن جحش
- ۲۳- عمر بن خطاب
- ۲۴- عیاش بن ابی ربیعہ
- ۲۵- زید بن خطاب
- ۲۶- عمرو بن سراقه
- ۲۷- عبد الله بن سراقه

- ۲۸- خنیس بن حذافه
- ۲۹- ایاس بن بکیر
- ۳۰- عاقل بن بکیر
- ۳۱- عامر بن بکیر
- ۳۲- خالد بن بکیر
- ۳۳- طلحه بن عبید الله
- ۳۴- حمزه بن عبد المطلب
- ۳۵- صهیب بن سنان
- ۳۶- زید بن حارثه
- ۳۷- کنار بن حصین
- ۳۸- عبیده بن حارث
- ۳۹- طفیل بن حارث
- ۴۰- حصین بن حرث
- ۴۱- مسطح بن اثاثه
- ۴۲- سوییط به سعد
- ۴۳- طلیب بن عمیر
- ۴۴- خباب برده عتبه

[صفحه ۱۵۸]

- ۴۵- عبد الرحمن بن عوف
- ۴۶- زبیر بن عوام
- ۴۷- ابو سبره بن ابی رهم
- ۴۸- مصعب بن عمیر
- ۴۹- ابو حذیفه بن عتبه
- ۵۰- سالم برده بو حذیفه
- ۵۱- عتبه بن غزوآن
- ۵۲- عثمان بن عفان
- ۵۳- انسه غلام رسول خدا
- ۵۴- ابو کبشه غلام رسول خدا

رسول خدا (ص) پس از هجرت اصحابش خود در مکه درنگ کرده چشم پراه بود تا دستوری برای کوچیدن خودش برسد و هیچکس از مهاجران در مکه با او نماند مگر کسانی که گرفتار بودند یا توشه راه نداشتند . البته علی بن ابیطالب و بوبکر بن ابی قحافه (ض) نیز مانده بودند تا روزی فرا رسید که خدابه رسول خود (ص) اجازه داد از میان قوم خود از مکه کوچ کند و بیرون

شود، آنگاه که او (ص) خود بیرون شد هیچکس از بیرون شدن او آگاهی نیافت مگر علی بن ابیطالب و بوبکر صدیق و خانواده بوبکر. اما علی را رسول خدا (ص) از بیرون شدن خویش خبر داد و او را بفرمود که پس از او در مکه بماند تا امانت هائی را که از مردم نزد رسول خدا (ص) بود به ایشان برگرداند زیرا چون مردم مکه از راستی و درستکاری رسول خدا (ص) اطمینان داشتند این بود هر کس چیزی گرانها داشت که از تلف شدن آن می ترسید آن را به امانت بنزد او (ص) نهاده بود.

چون رسول خدا (ص) آماده خروج شد بوبکر بدر آمد و روانه غار ثور گردید که در کوهی در جنوب مکه قرار داشت پس وارد آنجا شدند و رسول خدا (ص) با دوست خود سه روز در آنجا درنگ کرد.

سپس راهنمای آندو - عبد الله بن ارقط - ایشان را به راه انداخته راه بخش های پائین مکه را در پیش گرفت و سپس آندو را به کرانه پائین عسفان برد و آنگاه به نواحی پائین امج و سپس آن دو را گذر داده پس از گذر دادن ایشان از قدید

[صفحه ۱۵۹]

خود پیشاپیش آن دو به راه افتاد و ایشان را به راه خرار و سپس به راه پشته مره و آنگاه به راه لقف کشانید و آنگاه آندو را به درون وحش زار مجاج کشانید و سپس آندو را در سراشیبی مجاج به راه انداخت و سپس آندو را به دل مرجح ذو العضون - الغضون - کشانید و آنگاه به گودهای ذو کشر و سپس آندو را کشاند به جدا جد و آنگاه به اجرد و آنگاه آندو را در راه ذو سلم انداخت که از گودهای اعدا و وحش زار تعهن بود و پس از گذر از عبایید آندو را از فاجه گذر داد و آنگاه در عرج فرود آورد پس رسول خدا (ص) مردی از اسلمیان را که به او وس بن حجر می گفتند بر شتری از آن وی که آن را ابن الرءاء می گفتند سوار کرد و به مدینه فرستاد و مسعود بن هنیده را که غلام او بود نیز با وی گسیل داشت سپس راهنما آندو را از عرج بیرون برده از دست راست رکوبه راه پشته غائر را

[صفحه ۱۶۰]

پیش گرفت تا آندو را در گودهای رئم فرود آورد و سپس آندو را به سوی قباء پیش انداخت و این هنگام که روز بالا آمده و نزدیک به نیمه رسیده بود آن دو را بر بنی عمرو بن عوف فرود آورد.

چون نزدیک قباء رسیدند مردی از چادر نشینان را به سوی ابو امامه و یاران او از انصار فرستادند پس مسلمانان با شوری تمام روی به سلاح آورده و تعداد ۵۰۰ تن از انصار به پیشواز او شتافتند و او را دیدند که با بوبکر در زیر درخت خرمائی سایه گرفته سپس به آندو گفتند با دل آسوه سوار شوید که ما فرمانبرداریم پس آنان را به سمت راست برگرداند تا در قباء در خانه بنی عمرو بن عوف فرود آمدند پس رسول خدا (ص) روز دوشنبه تا پنجشنبه را در قباء در میان بنی عمرو بن عوف گذراند و مسجد خود را بنیاد نهاد و چنانچه در سنن ابو داود - ج ۱ / ص ۷۴ - آمده گاهی گفته می شود که چهارده شب در قباء درنگ کرد و موسی بن عقبه ۲۲ شب گفته و بخاری گوید ده و اندی شب. سراهای اوس و خزرج در قباء بود.

سپس خداوند او را در روز جمعه از میان ایشان بدر آورد و رسول خدا (ص) جمعه را در میان بنی سالم بن عوف بود و در مسجدی که در دل آن وادی - وادی را نوان - بود نماز گزارد و آن نخستین نماز جمعه ای بود که در مدینه خواند.

عبد الرحمن بن عویم گفت: مردانی از قبیله من که از یاران رسول خدا (ص) بودند مرا حکایت کردند و گفتند چون شنیدیم رسول خدا (ص) از مکه بدر شده با دانستن خبر، چشم به راه آمدنش بودیم و چون نماز بامداد می گزاردیم به سینه سنگلاخ خویش

شتافته چشم به راه رسول خدا (ص) می ماندیم و بخدا سوگند از جا تکان نمی خوردیم تا آفتاب بر همه سایه ای که در پناه آن بودیم چیره شود و چون دیگر سایه ای نمی یافتیم به سرای های خویش بر می گشتیم زیرا هوای آن روزها گرم بود .

[صفحه ۱۶۱]

چون رسول خدا (ص) پای به مدینه نهاد و نماز جمعه بگزارد عتبان بن مالک و عباس بن عباد بن نضله در میان مردانی از بنی سالم بن عوف به نزد او شدند و گفتند ای رسول خدا نزد ما بمان که ترا شماره پیروان کافی و پشتوانه فراوان و نیروی دفاعی بسیار در نزد ما هست گفت راه آن را - شترش را می گوید - باز گذارید که خود دستور کار را دارد پس راه آن را باز گذاردند تا برفت و رو یا روی خانه بیاضیان رسید و زیاد بن لبید و فروه بن عمرو با مردانی از بیاضیان به او برخوردند و گفتند ای رسول خدا به نزد ما آی که ترا شماره پیروان کافی و پشتوانه فراوان و نیروی دفاعی بسیار نزد ما هست گفت راه آن را باز گذارید که خود دستور کار را دارد پس راه آن را باز گذاردند تا برفت و سعد بن عباد و منذر بن عمرو در میان مردانی از ساعدیان به او برخوردند و گفتند ای رسول خدا به نزد ما آی که تو را شماره پیروان کافی و پشتوانه فراوان و نیروی دفاعی بسیار نزد ما هست گفت راه آن را باز گذارید که خود دستور کار را دارد پس راه آن را باز گذاردند تا برفت و رو یا روی خانه حرثیان خزرجی رسید و سعد بن ربیع و خارجه بن زید و عبد الله بن رواحه در میان مردانی از حرثیان خزرجی به او برخوردند و گفتند ای رسول خدا به نزد ما آی که شماره پیروان کافی و پشتوانه فراوان و نیروی دفاعی بسیار برای ما داریم گفت راه آن را باز گذارید که خود دستور کار را دارد پس راه آن را باز گذاردند تا برفت و به سرای بنی عدی بن نجار رسید و سلیط بن قیس و ابو سلیط اسیره بن ابی خارجه در میان مردانی از بنی عدی به او برخوردند و گفتند ای رسول خدا به نزد ما آی که شماره پیروان کافی و نیروی دفاعی بسیار و پشتوانه فراوان برای ما دارند گفت راه آن را باز گذارید که خود دستور کار را دارد پس راه آن را باز گذاردند تا برفت و به سرای بنی مالک بن نجار رسید و همینجائی خوابید که امروز درب مسجد او (ص) است و آن روز جائی بود برای خشک کردن خرما که به دو کودک یتیم از نجاریان بنام سهل و سهیل پسران عمرو تعلق داشت و چون شتر فرو خوابید، رسول خدا بر روی آن همچنان

[صفحه ۱۶۲]

ماند و فرود نیامد تا دوباره شتر برجست و راهی نه چندان دراز بپیمود رسول خدا (ص) همچنان افسار او را رها کرده بود و جلوی او را نمی گرفت تا شتر به پشت سرش رو گرداند و برگشت به همانجائی که نخستین بار فرو خوابیده بود پس در همانجا دوباره فرو خوابید و در جای خود آرام گرفت - و بر زمین ماند و جران خود را بنهاد و این هنگام رسول خدا (ص) از آن زیر آمد پس ابو ایوب انصاری - خالد ابن زید - بارهای او را برگرفت و در خانه خود نهاد و رسول خدا (ص) نیز بر او وارد شد و پرسید این زمینی که برای خشک کردن خرما به کار می رود از کیست معاذ بن عفرأ گفت ای رسول خدا از سهل و سهیل دو پسر عمر است که دو یتیمند و من سرپرستانم من آن دو را راضی می کنم که آن را بدهند تا مسجدی اختیار کنی .

بنگرید به سیره ابن هشام ۱۱۴ - ۳۱ / ۲، تاریخ طبری ۲۴۹ - ۲۳۳ / ۲، طبقات ابن سعد ۲۲۴ - ۲۰۱ / ۱ عیون الاثر ۱۵۹ و ۱۵۲ / ۱ کامل از ابن اثیر ۴۴ - ۳۸ / ۲ تاریخ ابن کثیر ۲۰۵ - ۱۳۸ / ۳، تاریخ ابو الفداء، ج ۱۲۱ - ۱۲۴ و ۱، الامتاع از مقریزی ص ۴۷ - ۳۰، سیره حلبی ۶۱۱ - ۲ / ۳

بوبرک سالخورده تر از پیامبر

از زبان یزید بن اصم آورده اند که پیامبر (ص) به بوبرک گفت من از تو بزرگترم یا تو از من؟ گفت بلکه تو از من بزرگ تر و ارجمندتر و نیکوتری و من از تو سالمندترم .
این گزارش را ابن ضحاک آورده و ابو عمر نیز در استیعاب آن را یاد کرده

[صفحه ۱۶۳]

۲/۲۲۶- نیز محب طبری در ریاض النضره ۱۲۷ / ۱ و سیوطی در تاریخ الخفاء، ص ۷۲ به نقل از خلیفه بن خیاط و احمد بن حنبل و ابن عساکر
امینی گوید: به شگفت نمی آئی از دروغی که آن را کرامت بوبرک شناخته اند؟ یزید بن اصم که روزگار پیامبر (ص) را در نیافته چگونه روایت او از وی درست است؟ مگر نه این مرد در سال ۱۰۳ یا ۱۰۴ یا ۱۰۱ در ۷۳ سالگی مرده؟ پس زاده شدن او روزگاری چند پس از درگذشت پیامبر (ص) بوده .
وانگهی کی بوبرک سالخورده تر از پیامبر بوده با آنکه او (ص) در عام الفیل متولد شد و بوبرک سه سال پس از عام الفیل که سعید بن مسیب گفته ابوبکر با روزگاری که بجانشینی پیامبر گذراند عمری برابر با رسول خدا (ص) یافت و در شصت و سه سالگی که به سن پیامبر (ص) رسید بمرد بنگرید به:

معارف از ابن قتیبه ص ۷۵ که می نویسد همه متفق القولند که عمر او ۶۳ سال بوده پس رسول خدا (ص) بتعداد سالهائی که بوبرک خلافت کرد بزرگسال تر از او بوده، پایان . نیز به صحیح ترمذی ۲۸۸ / ۲ که می نویسد او (ص) در ۶۵ سالگی در گذشته و به سیره ابن هشام ۲۰۵ / ۱ و تاریخ طبری ۱۲۵ / ۲ و ج ۴ ص ۴۷ و استیعاب ۳۳۵ / ۱ که می نویسد: گذشته از پاره ای اخبار نادرست، در این اختلافی نیست که عمر بوبرک در هنگام وفات به ۶۳ سالگی رسیده بود و او با روزگاری که بجانشینی رسول خدا (ص) گذراند عمری برابر با رسول خدا (ص) یافت و در ج ۲ ص ۶۲۶ پس از یادی از حدیث یزید اصم می نویسد این گزارش جز از راه این زنجیره بما نرسیده و گمان می کنم موهوم باشد زیرا جمهور کسانی که دانشی در زمینه اخبار و آثار و سرگذشت هاندوخته اند می گویند بوبرک با روزگاری که بجانشینی رسول خدا (ص) گذراند عمری برابر با او یافت و در ۶۳ سالگی بمرد . باز برگردید به الکامل ۱۸۵ / ۱ و ۱۷۶ / ۲، اسد الغابه ۲۲۳ / ۳، مرآه الجنان ۶۹ و ۶۵ / ۱، مجمع الزوائد ۶۰ / ۹، عیون الاثر ۴۳ / ۱، الاصابه ۳۴۴ و ۳۴۱ / ۲، سیره حلبی ۳۹۳ / ۳

[صفحه ۱۶۴]

آری، گفت و شنود یاد شده میان او (ص) و - نه بوبرک بلکه - سعید بن یربوع مخزومی در گرفته است چنانچه بغوی و ابن منده و ابن یربوع روایت کرده اند سعید در سال ۵۴ هجری در ۱۲۰ سالگی - یا بگفته برخی چهار سال هم بیشتر - درگذشت ولی چون ریش سفیدی بوبرک و سالخوردگی او یگانه دلیل او در روز سقیفه به سود خود و بر علیه مخالفانش بوده از این روی کسانی که در فضیلت بافی برای او بدننده تند روی افتاده اند با دستبرد زدن بتاریخ و جابجا کردن وقایع آن و با مانده های این دروغ های

ساختگی، دلیل مزبور را استحکام بیشتری بخشیده اند و خدا می داند که آنان براستی دروغ می گویند .

مسلمان شدن بوبکر پیش از تولد علی

از زبان شبابه آورده اند که فرات بن سائب گفت میمون بن مهران را گفتم ابوبکر صدیق اول به پیامبر (ص) ایمان آورد یا علی بن ابیطالب؟ گفت بخدا سوگند بوبکر در روزگار بحیرای راهب به پیامبر (ص) گروید و همی میان او و خدیجه در رفت و آمد بود تا وی را به همسری او درآورد و این ها همه پیش از آن بود که علی بن ابیطالب متولد شود .

و از زبان ربیعہ بن کعب آورده اند که اسلام بوبکر با برنامه ای همچون وحی آسمانی بوده زیرا وی درشام تجارت می کرد پس خوابی دید که داستان آن را برای بحیرای راهب باز گفت او پرسید تو از مردم کجا هستی گفت مکه پرسید از کدام قبیله گفت قریش گفت پیشه ات چیست گفت سوداگری گفت اگر خداوند خواب تو را بگذارد که راست درآید، پیامبری از میان قبیله ات برانگیخته خواهد شد که تو در زندگی وی دستیارش هستی و پس از مرگ او جانشینش، ابوبکر این راز

[صفحه ۱۶۵]

را در دل بنهفت تا پیامبر (ص) برانگیخته شد و او بنزد وی آمد و گفت محمد چه دلیلی بر مدعای خودداری گفت همان خوابی که در شام دیدی پس وی را در آغوش کشید و میان هر دو چشمش را بوسید و گفت گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و گواهی می دهم که تو برانگیخته خدائی و امام نووی گفته بوبکر از همه مردم در مسلمانی پیشگام تر بود زیرا در بیست سالگی - و برخی گفته اند در ۱۵ سالگی - اسلام آورد .

بنگرید به ریاض النضره ۵۴ و ۵۱ / ۱، اسد الغابه ۱۶۸ / ۱، تاریخ ابن کثیر ۳۱۹ / ۹ صواعق محرقه ص ۴۵ تاریخ الخلفاء از سیوطی ص ۲۴ الخصائص الکبری ۲۹ / ۱ نزهه المجالس ۱۸۲ / ۲

امینی گوید با من بیائید در این گزارش های زنجیره گسسته بنگریم تا بدانیم آیا بوئی از راستی از آن ها شنیده می شود؟ اینک میانجیان زنجیره گزارش ابن مهران را ببینیم:

۱- ابوعمر و شبابه بن سوار مدائنی . احمد گفته چیزی از گزارش های او ننوشتیم چون از فرقه مرجئه بوده و مبلغ آن شمرده می شده و ابن خراش گوید احمد که در گزارش احادیث راستگو است از وی خشنود نمی بوده و ساجی و ابن عبد اله و ابن سعد و عجلوی و ابن عدی گفته اند او بر آئین مرجئه بوده و پیش از همه این ها از آنچه ابو علی مدائنی روایت کرده بر می آید که او خاندان پیامبر (ص) را دشمن می داشته و کسی بر وی نفرین کرده و گفته خدایا اگر شبابه خاندان پیامبرت را دشمن می دارد هم اکنون او را دچار فلج کن خدا نیز همان روز و در پی این نفرین، وی را گرفتار فلج ساخت تا همان روز بمرد . میزان الاعتدال ۴۴۰ / ۱ تهذیب التهذیب ۳۰۲ / ۴

۳- فرات بن سائب جزری . بخاری گوید حدیث وی نکوهیده است و یحیی بن معین گفته بی ارزش است و حدیث وی نکوهیده و دارقطنی و جز او گفته اند:

[صفحه ۱۶۶]

او متروک است و احمد بن حنبل گفته موقعیت او - در روایت از میمون - نزدیک است به محمد بن زیاد طحان و هر اتهامی که به او وارد است به این هم می توان وارد کرد. و محمد بن زیاد همان یشکری و یکی از دروغپردازان و خبرسازان است که درج ۵ ص ۲۵۸ ط ۲ سخن درباره وی گذشت. پس فرات نزد پیشوای حنبلان، دروغگو و خبرساز است و ابو حاتم گفته احادیث وی ضعیف و نکوهیده است و ساجی گفته گزارش های او را رها کرده اند و نسائی گفته حدیث وی متروک است و ابو احمد حاکم گفته: از سر احادیثش باید گفت و ابن عدی گفته او را احادیثی است که در خور نگهداری نشمرده اند و از زبان میمون گزارش های نکوهیده دارد.

میزان الاعتدال ۳۲۵ / ۲ لسان المیزان ۴۳۰ / ۴

۳- میمون بن مهران ۰ همانچه در روایت فرات از او گذشت برایش بس است گذشته از آنکه به گفته ابن حجر در تهذیب - ۳۹۱ / ۱۰ - عجلای درباره او گوید: وی بر علی تاخت و تازهای داشته و اگر هم گیریم کسانی او را مورد وثوق شمرده باشند ولی پس از تاخت و تازهایش بر امیرمومنان (ع) خود و حدیثش چه ارزش دارد.

تازه میمون در حدیث خود دو مسئله را گنجانده: مسلمان شدن بوبکر در روزگار بحیرا و رفت و آمد وی در زناشویی رسول خدا (ص) با خدیجه - اما رفت و آمد وی میان او (ص) و خدیجه را هیچیک از کارآگاهان گوشزد نکرده اند و درست هم نمی نماید که جوانی کمسال که بیش از ۲۲ بهار از زندگی را پشت سر نگذارد واسطه بشود برای همسری مردی بزرگ همچون محمد و زنی از خاندان بزرگی و سروری و ریاست همچون خدیجه آن هم در جائی که داماد: عموهای از بزرگترین و ارجمندترین مردمان دارد همچون عباس و حمزه و ابوطالب که او میان آنان است و در خانه ایشان و چنانچه بیاید عمویش ابوطالب

[صفحه ۱۶۷]

او را چندان سخت دوست می داشته که فرزندان خویش را به آن اندازه دوست نداشته، تا جائی که جز در کنار او نمی خفته و هر گاه بیرون می شده با او به در و بیرون می رفته و به گفته مقریزی در الامتاع ص ۸ هم بوده است که با خدیجه به گفتگو پرداخته تا وی رسول خدا (ص) را به نمایندگی خویش به تجارت فرستد.

آنچه در تاریخ و سرگذشت نامه ها درباره این زناشویی آمده این است که خدیجه کس به سراغ رسول خدا (ص) فرستاد و برای راستگویی و خوشخوئی و درستکاری او و خویشاوندی خود با وی درخواست همسری با او نمود و خود را برای زنی او (ص) پیشنهاد کرد رسول خدا (ص) این را با عموهایش در میان نهاد تا عمویش حمزه با او - و به گفته ابن اثیر عمویش حمزه با او و ابو طالب و دیگر عموها همگی - بیرون شد تا بر خویلد بن اسد - یا بر عمرو بن اسد عموی خدیجه - درآمد و خدیجه را از وی خواستگاری کرد و او (ص) نیز وی را به همسری خود گرفت و ابو طالب (ع) خطبه نکاح خواند و گفت:

"ستایش خدای را که ما را از زادگان ابراهیم گردانید و فرزند اسمعیل و از معدن و کان معد و از گوهر مضر و ما را پرستاران خانه اش گردانید و مدیران حرمش و برای ما خانه ای قرار داد که همه آهنگ آن کنند و برای همگان، حرامن و امان باشد، و ما را فرمانروایان مردم گردانید، پس از این ها این برادرزاده ام محمد بن عبدالله را با هیچکس نسنجد مگر آنکه خرد و برتری و ارجمندی و تیز هوشی وی بر او بچربد و هر چند دارائی اش اندک است ولی دارائی همچون سایه است که می پرد و چیزی است که دگرگونی می پذیرد. شما از خویشاوندی محمد با خود آگاهید و اینک او خدیجه بنت خویلد را خواستگاری کرده و کابینی برایش نهاده که از مال خود من چه نقد و چه مدت دار آن به فلان مقدار پرداخته خواهد شد و بخدا سوگند که پس از این برای او

خبری سترک خواهد بود و شرافتی ارجمند". پس او را به همسری وی درآورد.

[صفحه ۱۶۸]

بنگرید به طبقات ابن سعد ۱۱۳ / ۱ تاریخ طبری ۱۲۷ / ۲ اعلام از ما وردی ص ۱۱۴ الصفوه از ابن جوزی ۲۵ / ۱ کامل از ابن اثیر ۱۵ / ۲ تاریخ ابن کثیر ۲۹۴ / ۲ تاریخ الخميس ۲۹۹ / ۱ عیون الاثر ۴۹ / ۱ اسد الغابه ۴۳۵ / ۵ الروض الانف ۱۲۲ / ۱، تاریخ ابن خلدون ۱۷۲ / ۲، المواهب اللدنیه ۵۰ / ۱ و سیره حلبی ۱۴۹ / ۱ و ۱۵۰ شرح مواهب از زرقانی ۲۰۰ / ۱ سیره زینی دحلان که در حاشیه نگارش حلبی چاپ شده ۱۱۴ / ۱.

اکنون پندار ابن مهران را با این تاریخ صحیح و متواتر چگونه سازگار نمائیم.

اما این گزارش که بوبکر در زمان بحیرای راهب و پیش از تولد علی امیرالمومنین السلام آورده است از گزارشی دیگر گرفته شده که ابن منده از طریق عبد الغنی بن سعید ثقفی روایت کرده که ابن عباس گفت بوبکر صدیق در هیجده سالگی از یاران پیامبر گردید، آن هنگام پیامبر بیست ساله بود و ایشان آهنگ سفر بشام داشتند تا به بازرگانی پردازند و چون در میانه های راه در منزلی پیاده شدند که یک درخت کنار در آن بود او (ص) در سایه آن بنشست و بوبکر به سراغ راهبی رفت که او را بحیرا می گفتند و درباره چیزی از او پرسش کرد الخ

این گزارش را گروهی بسیار از حافظان، ضعیف شمرده اند ذهبی در میزان - الاعتدال - ۲۴۳ / ۲ می نویسد احادیث عبد الغنی را ابن یونس ضعیف می شمرده. ابن حجر نیز در لسان - ۴۵ / ۴ - ضعیف بودن آن را اعتراف کرده و در اصابه ۱۷۷ / ۱ می نویسد: او یکی از کسانی است که احادیث وی را ضعیف و متروک شمرده اند.

سیوطی نیز گزارش را در الخصایص الکبری ۸۶ / ۱ آورده و گفته: سند آن ضعیف است و به همین گونه قسطلانی در المواهب ۵ / ۱ و حلبی در السیره النبویه

[صفحه ۱۶۹]

۱۳۰/ آن را ضعیف شمرده اند.

رسواتر از این، گزارشی است که حافظان از راه ابو نوح قراد (و او از یونس ابن ابی اسحق و او از پدرش و او از ابوبکر بن بوموسی اشعری) آورده اند که بوموسی گفت ابو طالب همراه با رسول خدا (ص) و گروهی از بزرگان قریش به آهنگ شام بیرون شدند چون از بالای شتران چشمشان به آن راهب - بحیرا - افتاد فرود آمدند و بارهاشان را گشودند پس راهب به سوی ایشان بیرون شد با این که پیشترها وقتی بر او می گذشتند بیرون نمی آمد و اعتنائی به ایشان نمی نمود بوموسی گفت:

پس هنگامی که آنان به گشودن بارهاشان سرگرم بودند او فرود آمد و چرخ میانشان خورد تا بیامد و دست پیامبر (ص) را بگرفت و گفت این سرور جهانیان است این پیامبر پروردگار جهانیان است این است که خداوند برای مهربانی بر جهانیان می فرستد تا آنجا که بوموسی گفت: پس همه با رسول بیعت کردند و نزد او ماندند و راهب گفت شما را سوگند به خدا بگوئید که کدامیک سرپرست اوئید گفتند ابوطالب پس وی را چندان سوگند داد تا او را به میهن خود برگرداند و بوبکر نیز بلال را با او فرستاد و راهب نیز توشه ای از نان شیرینی و روغن زیتون به او داد.

این گزارش را ترمذی در صحیح خود ۲۸۴ / ۲ آورده و آنرا نیکو و شگفت انگیز شناخته و گوید که آن را جز این راه نیافته ایم، نیز

حاکم در مستدرک ۶۱۶ / ۲ و بو نعیم در دلائل ۵۳ / ۱ و بیهقی در دلائل و طبری در تاریخ خود ۱۹۵ / ۲ و ابن عساکر در تاریخ خود ۲۶۷ / ۱ و ابن کثیر در تاریخ خود ۲۸۴ / ۲ به نقل از حافظ ابوبکر خرائطی و حافظان نامبرده - و ابن سید الناس در عیون الاثر ۴۲ / ۱ و قسطلانی در مواهب ۴۹ / ۱ همه آن را آورده اند .

میانجیان زنجیره گزارش نیز اینانند:

۱- ابو نوح قراد عبد الرحمن بن غزوان، که عباس دوری گفته به جز ابو نوح قراد هیچکس در همه جهان نیست که این حدیث را بازگو کند و چون حدیثی

[صفحه ۱۷۰]

شگفت انگیز بوده که تنها او روایت کرده احمد و یحیی نیز آنرا از او شنوده اند " تاریخ ابن کثیر ۲۸۵ / ۲ . و ذهبی در میزان ۱۱۳ / ۲ می نویسد او می خواسته حافظ شوند و سخنان او نکوهیده است، سپس نیز حدیثی را که او از زبان یونس آورده نکوهیده شمرده و خود پس از آوردن بخشی از حدیث گوید و یکی از نشانه های نادرستی اش این است که در آن آمده: بوبکر بلال را با او فرستاد با آنکه آن هنگام اصلاً بلال آفریده نشده بود و بوبکر هم بچه بوده . و هم وی در تلخیص المستدرک، در حاشیه ای که ذیل قول حاکم درباره صحت این حدیث نوشته گوید من گمان می کنم ساختگی باشد زیرا یکی دو فراز از آن صد در صد نادرست است .

ابن حجر نیز در تهذیب ۲۴۸ / ۶ می نویسد " ابن حبان او را از مردان مورد وثوق شمرده " ولی خود می گوید: او خطا می کرده و چون داستان ممالیک را از لیث روایت کرده دل ما به گزارش او آرام نمی گیرد . و احمد گفته این - یعنی داستان ممالیک - از اباطیلی است که مردم به هم بافته اند و دارقطنی گوید: ابوبکر گفته قراد در روایت آن خطا کار است .

۲- یونس بن ابی اسحاق . احمد روایاتی را که او از پدرش بازگو کرده ضعیف شمرده و گوید روایات او از پدرش درهم برهم است و ابو حاتم گفته: هر چند وی راستگو بوده ولی حدیث وی در خور زمینه قرار گرفتن برای استدلال نیست و ابو احمد حاکم گفته او در گزارش های خود چه بسیار در دام موهومات افتاده است تهذیب التهذیب ۴۳۴ / ۱۱ .

۳- ابو اسحاق سیبسی . ابن حبان گفته او زنجیره گزارش ها را دیگر گونه می نموده و کاستی های آن ها را پنهان می داشته کرایسی نیز او را از مردمی که کارشان چنان است شمرده و معن گفته: اعمش و ابو اسحاق با شیوه نامبرده احادیث کوفیان را تباه ساختند " تهذیب التهذیب ۶۶ / ۸ " و ابو حاتم گفته راستگو است ولی

[صفحه ۱۷۱]

احادیث وی شالوده استدلال نتواند بود و ابن خراش گوید حدیث وی نکوهیده است و ابن حزم در المحلی می نویسد احمد و یحیی احادیث وی را بسیار ضعیف می شمرده اند و احمد گوید احادیثش درهم برهم است " میزان الاعتدال ۳۳۹ / ۳ "

۴- ابوبکر بن ابو موسی متوفی سال ۱۰۶ ابن سعد احادیث وی را ضعیف می شمرده و احمد گوید او چیزی از پدرش نشنیده تهذیب التهذیب ۴۱ / ۱۲

۵- ابو موسی اشعری متوفی سال ۴۲ یا ۵۰ یا ۵۱ یا ۵۳ هجری که مدت عمر او ۶۳ سال بوده و در این زمینه هیچ مخالفتی از کسی ندیده ام . آنگاه واقعه ای که از زبان وی آورده اند ۹ سال پس از عام الفیل یا ۱۲ سال پیش از تولد بوموسی (که در سال ۱۷ یا ۲۲

یا ۲۳ یا ۲۵ از عام الفیل بوده) روی داده پس اگر بوموسی پیش از آنکه زاده شود خودش این ماجرا را دیده که آفرین بر او و اگر هم آن را از دیگری که بچشم خود دیده روایت کرده که باید آن دیگری را بشناسیم تا بتوانیم درباره خود وی و گزارش او اظهار نظر کنیم.

این بود حال زنجیره و میانجیان گزارش، و آیاهمه این ها بر کسی همچون ترمذی و حافظان پس از وی پوشیده بوده که آن گزارش را نیکو شمرده اند یا مانند ابن حجر و حلبی آنرا صحیح خوانده اند. من نمیدانم ولی این هم هست که دوستی، آدمی را کور و کر می نماید.

تازه متن روایت هم به تنهائی کافی است که دروغ بودن آن را آشکار سازد زیرا سفر ابوطالب (ع) به شام و رفتن رسول خدا (ص) به همراه وی در هنگامی بوده که به گفته ابوجعفر طبری و سهیلی و جز آندو، پیامبر ۹ ساله بوده و به گفته دیگران نیز ۱۲ سال داشته و آن هنگام بوبکر ۶ ساله یا ۹ ساله بوده پس آن هنگام کجا بوده و در شام چه می کرده و چه نقشی میان بزرگان قریش داشته و تازه آن موقع

[صفحه ۱۷۲]

نطفه بلال هم بسته نشده بود چه قول کسانی را بگیریم که می نویسند او در شصت و اند سالگی در سال ۲۵ هجرت در گذشته و چه سخن ابن جوزی را در الصفوه ۱۷۴ / ۱ بگیریم که او در شصت و اند سالگی در سال ۲۰ از هجرت در گذشت پس در پیرامون همان سال های سفر پیامبر به شام او تازه متولد شده بوده. ولی این خبر سازها چنان پنداشته اند که از همان نخستین روز زادن بوبکر، هم وی از بزرگان و پیران بوده و هم بلال از همان گاه آزاد کرده وی به شمار رفته و از نخستین روز همراه او بوده و خود او از روزیکه از شکم مادر در آمده از مردمی به شمار می رفته که به کار گره زدن گسسته ها و گشودن گره دشواری ها می پردازند وانگهی بیعتی که در آن روز گرفته شده چه صیغه ای بوده و این سخن بوموسی اشعری چه معنی دارد که گفته با رسول بیعت کردند و نزد وی درنگ کردند؟ مگر آن روز سی و یکسال به بعثت نمانده بود؟ - یا ۲۸ سال یا ۲۲ یا به پندار نووی ۱۷ سال - در آن صورت ایمان و اسلامی که گزارشگران این بافته ها پنداشته اند کجا بوده که بر سر آن بیعت کنند؟ آن روز که پیامبر (ص) دعوتی نداشته و کسی را به ایمان آورده تکلیف نکرده و کسی هم که چیزی از زمینه های مقدماتی نبوت و بشارات مربوط به آن را دریابد تنها به صرف این دانش، از مسلمانان شناخته نمی شود که بگویند در همان روز آگاهی از بشارات، اسلام آورده، و گروه باید گفت بحیرای راهب و نسطورو راهبان و کاهنانی مانند ایشان پیش از ابوبکر اسلام آورده اند زیرا آن هنگام چه بسیار مردمانی بودند که از پیشتر جریان رسالت را دریافته و خود نوید دهنده آن بودند ولی پس از بعثت کینه توزی و سرسختی نمودند و حسد ورزیدند تا برخی شان بر دین بت پرستان مردمند و برخی نیز - چنانچه همین نزدیکی ها درباره کعب الاحبار خواهیم گفت - پس از مدتی چند هدایت یافتند. چگونه با آن رویداد، حکم به مسلمان شدن بوبکر از همان روز نموده و با دست آویز آن وی را پیشگام ترین مردم را در راه اسلام می شمارند ولی همین حکم را

[صفحه ۱۷۳]

درباره ابوطالب و دیگران که نیز آنجا بوده اند روا نمی دارند. با آنکه ابو موسی در روایت خود ابوطالب را از کسانی که آن روز با پیامبر بیعت کرده اند مستثنی نکرده و او را از این جهت مانند بوبکر و بلال پنداری شمرده

حافظ دمیاطی گفته: دو پندار بی پایه در این گزارش هست یکی اینکه بر بنیاد آن، همه با پیامبر بیعت کردند و نزد او ماندند دیگر آنکه می گوید: ابوبکر بلال را با او فرستاد با آنکه هیچیک از آندو با رسول (ص) نبودند و بلال هم نه اسلام آورده بود و نه آن هنگام غلام بوبکر بود بلکه در آن هنگام بوبکر به ده سالگی هم نرسیده بود و بلال نیز به غلامی بوبکر در نیامد مگر با گذشت بیش از سی سال دیگر. این است که ذهبی نیز گزارش را ضعیف شمرده

و باز زرکشی در الاجابه ص ۵. می نویسد این گزارش، پنداری بودنش آشکار است زیرا جز این نبوده که بلال را بوبکر پس از مبعث پیامبر (ص) خرید و پس از اسلام آوردن بلال و انگیزه اش نیز آن بود که خواجگان بلال وی را بخاطر مسلمان شدنش شکنجه می دادند، از طرفی هم وقتی که پیامبر (ص) با عمویش ابوطالب به شام رفت دوازده سال و دو ماه و چند روز داشته و توان گفت که آن موقع بلال هنوز متولد هم نشده بوده

ابن کثیر در تاریخ خود ۲۸۵ / ۲ می نویسد: این که در گزارش آمده: ابوبکر بلال را با پیامبر فرستاد اگر بپذیریم که عمر وی (ص) در آن هنگام ۱۲ سال بوده بوبکر نیز آن موقع ۹ ساله یا ۱۰ ساله خواهد بود - و بلال از این هم کمتر - پس آن موقع بوبکر آنجا کجا بود و بلال کجا بود؟ این دعا درباره هر دو شگفت انگیز می نماید مگر بگوئیم چنین رویدادی رخ داده ولی آن هنگام رسول خدا (ص) بزرگسال بوده به این صورت که یا سفر وی بشام سالها بعد روی

[صفحه ۱۷۴]

داده یا ۱۲ ساله بوده او بنابر آن گزارش درست نبوده است زیرا ۱۲ ساله بودن وی در آن هنگام را تنها واقعی نوشته است و سهیلی از برخی دیگر حکایت کرده است که عمر او (ع) در آن هنگام نه سال بوده و خدا داناتر است

مینی گوید: ابن کثیر نخست افسانه خنده آور بیعت را که در گزارش بوده چنان یکسره ندیده گرفته " که گوئی فرامرز هرگز نبود " و آنگاه پرداخته است به این که فرستاده شدن بلال بوسیله بوبکر را گزارشی درست وانمود کند و آن هم با توجیهاتی که خود می داند بی پایه است زیرا سفر رسول خدا (ص) به شام با ابوطالب (ع) بیش از یکبار نبوده و ۱۲ ساله بودن وی (ص) را در آن هنگام نیز از گزارش های ابن سعد و ابن جریر و ابن عساکر و ابن جوزی بدرستی می توان دریافت و چنانچه او پنداشته نقل آن تنها از راه واقعی نبوده، البته رسول خدا (ص) یکبار دیگر هم در سال ۲۵ عام الفیل با میسره غلام حضرت خدیجه (ع) به شام رفت ولی آنجا دیگر هیچ نامی از بحیرانیست بلکه تنها سخن از قضیه نسطور راهب است .

ابن سید الناس نیز در عیون الاثر ۴۳ / ۱ نظیر سخنی را که از دمیاطی آوردیم

[صفحه ۱۷۵]

یاد کرده است و به همین گونه حلبی در سیره نبوی . ۱۲۹ / ۱ البته ابن جوزی نیز همین گزارش را بی آنکه نامی از ابوبکر - یا نشانه ای از دو نقطه مذکور - در آن باشد از طریق داود بن حصین در صفه الصفوه ۲۱ / ۱ گزارش کرده است .

نگاهی به حدیث کعب: روایت کعب را نیز من در هیچیک از اصل های نگاشته شده در پیرامون احادیث نیافتم و هرگز زنجیره گزارشگران آن را نشناختم و همین که در میان گزارشگران آن به نام کعب - همان کعب الاحبار است - بر می خوریم برایمان بس است و درباره کعب نیز همین تذکر را بس می دانیم که بگوئیم بخاری از زهری گزارش کرده که حمید بن عبد الرحمن شنید معاویه در مدینه با گروهی از قریش سخن می گوید و ضمن یاداز کعب الاحبار می گوید اگرچه او از راستگوترین کسانی است

که از اهل کتاب برای ما داستان می گویند باز هم ما دروغگوئی او را آزموده ایم .

و ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۶۲ / ۱ می نویسد گروهی از سرگذشت نگاران آورده اند که علی درباره کعب الاحبار می گرفت او دروغ پرداز است و کعب از راه علی (ع) رو گردان بود .

و هم ابن ابی خيثمه با زنجیره ای از میانجیان که ابن حجر آن را نیکو می شمرد از قتاده گزارش کرده که حذیفه را خبر رسید که کعب می گوید آسمان همچون آسیا بر دور یک ستونه آهنین می چرخد پس او گفت: کعب دروغ می گوید زیرا خدا می گوید خدا خود آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند

و تازه آن بشارت هائی را که کعب می گفت بر ظهور پیامبر و خلافت بوبکر دلالت دارد اگر خودش باور داشت و راست می شمرد تا بازپسین دم از زندگانی پیامبر (ص) بر کیش یهود نمی نماند و اسلام خود را تا روزگار عمر بن خطاب به تاخیر

[صفحه ۱۷۶]

نمی انداخت و بعدها که از او پرسیدند چرا در روزگار پیامبر مسلمان نشدی این بهانه را نمی آورد که بگوید: " پدرم برای من کتابی از تورات نگاشت و گفت: به این عمل کن و کتاب های دیگرش را مهر کرد و مرا به حق پدر و فرزندی سوگند داد که مهر را از آن بر ندارم ولی من چون اخیرا آشکار شدن اسلام را دیدم بخود گفتم شاید پدرم دانستنی هائی را از من نهفته باشد این بود مهر از سر آن ها برگرفتم و دیدم صفت محمد و پیروان وی در آن است و اکنون آمده ام مسلمان شوم " با این که وی هنگام درگذشت رسول خدا (ص) ۸۲ ساله بود و نشانه دروغ بودن بر بیشتر آنچه کعب گزارش کرده آشکار است و برایش همین بس که حدیث ذی قربات را که ابن عساکر از زبان وی در تاریخ خود ۲۶۰ / ۵ بازگو کرده همه حافظان می گویند نادرست است و نیز آنچه سیوطی در الخصائص الکبری ۳۱ / ۱ از زبان وی آورده که به گزارش او، در تورات، هم نام عمر و عثمان بعنوان جانشینان پیامبر آمده و هم این که عثمان به ستم کشته می شود و با همه این ها یقین نداریم که این بشارت را در روزگار مسلمانی اش نقل کرده باشد و شاید هم پیش از آن بوده که چنین سخنی گزارش کرده که سخن و حدیث ان روزش هم پذیرفتنی و تصدیق کردنی نیست.

و تازه اگر این خواب ها که بر بوبکر بسته اند درست و راست بود پس چرا او هیچیک از صحابه را از داستان آن آگاه نساخت و نگفت که بحیرا بوی نوید

[صفحه ۱۷۷]

داده که وی وزیر و خلیفه رسول خدا (ص) خواهد شد تا داستان آن در روزگار پیامبر (ص) بر سر زبان هاشان افتد و با یادآوری آن دل های همه آرامش یابد و انجمن هاشان درخشنده گی گیرد . شاید هم که او داستان را بر ایشان گفته ولی صحابه آن را ندیده گرفتند و بازگو نکردند و در نتیجه گزارش آن نه به محدثان رسید و نه به هیچکس از نگارندگان " صحیح " ها و " مسند " ها. تا چون نوبت به کسانی از متاخران رسید که در فضیلت تراشی سخت تند می رفتند این بود که آن را در برابر حقایق استوار به گونه امور مسلم و بدیهی جلوه دادند .

اگر بوبکر با آن فریضه ها نخستین کسی باشد که اسلام آورده پس او در پایان سال هفتم از بعثت کجا بوده که رسول خدا (ص) درباره آن می گفته: فرشتگان هفت سال بر من و علی درود فرستادند چون ما نماز می گزاردیم و هیچکس دیگر همراه ما نبود که

نماز بخواند .

درباره این که امیرمومنان نخستین کسی بود که اسلام آورده از پیامبر (ص) و از سرور ما امیرمومنان (ع) گزارش هائی درست رسیده که ما در جلد سوم آوردیم و همانجا نزدیک به ۶۰ حدیث از صحابه و شاگردان ایشان را نگاشتیم درباره این که علی نخستین کس از مردان بوده که اسلام آورده و نخستین کسی بوده که نماز گزارده و به پیامبر گرویده است و همانجا گزارش صحیحی از طبری نقل کردیم که بوبکر پس از بیشتر از ۵۰ مرد اسلام آورده و اگر بوبکر نخستین کسی بود که اسلام آورده و پیش از ولادت علی (ع) به پیامبر گرویده بود پس چه می کرد در آن روز که عباس به عبد الله بن مسعود گفت: بر روی زمین هیچکس نیست که خدا را از راه این دین پرستد مگر این سه تن: محمد و علی و خدیجه؟ (تاریخ ابن عساکر ۱/۳۱۸)

پس هیچکس از گزافه گویان در فضیلت خوانی را نرسد که آن همه گزارش‌های صحیح از پیامبر بزرگ و وصی پاک او و نخستین یاران وی و شاگردان

[صفحه ۱۷۸]

نیکوکار ایشان را رها کند و در برابر آن به گزارش کعب بچسبد چون تنها کعب بوده که چنین گزارشی داده و چیزی را با گفته کعب ها نتوان ثابت کرد و نه آرزوهای شما ملاک است و نه آرزوهای اهل کتاب از هوس های آنان پیروی مکن و از ایشان پرهیز که مبدا تو را فریفته گردانند .

بوبکر سالخورده ترین یاران پیامبر

ابن سعد و بزار با سندی نیکو از زبان انس آورده اند که گفت سالخورده ترین یاران رسول خدا (ص) بوبکر صدیق بود و سهیل بن عمرو بن بیضاء

این گزارش را ابو عمر نیز در استیعاب آورده - ۱/ ۵۷۶ - و هم ابن اثیر در اسد الغابه ۲/ ۳۷۰ . چنانچه حافظ هیشمی نیز در ج ۹ ص ۶۰ از مجمع الزوائد آن را یاد کرده و می نویسد بزار آن را گزارش کرده و زنجیره او نیکو است و بهمین گونه ابن حجر در اصابه آن را گزارش کرده - ۲/ ۸۵ - و بجای سهیل، سهل نوشته که برادر او است یا همان خودش است، سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۷۳ آنرا از راه بزار و ابن سعد گزارش کرده است .

امینی گوید: ما گمان می کردیم گزافگوئی تنها در مورد فضائلی امکان دارد پیش بیاید که مربوط به نفسانیات آدمی - همچون علم و تقوی و مانده های آندو - باشد که با حواس ظاهری درک نشود اما راه گزافگوئی درباره امور مشهور را هیچ منطقی باز نگذارده و خیلی زود دروغگوئی گزافه پرداز آشکار می شود و دروغگو رسوا می گردد ولی بعد که سرگذشت نویسان، چنان بافته هائی را پیش روی ما نهادند دیدیم که اینان با تمام نیرو فریاد می کشند که بوبکر سالخورده ترین یاران پیامبر (ص) بوده است باآنکه خودشان در زندگینامه های گسترده صحابه بسی کسان را می یابند که بسیار از او سالخورده تر بوده اند و این هم نام های گروهی از ایشان:

[صفحه ۱۷۹]

- ۱- اماناه بن قیس بن شیبان کندی که مسلمان شد و روزگاری دراز بزیست و چنانچه در اصابه ۶۳ / ۱ آمده گویند که او ۳۲۰ سال بزیست
- ۲- امد بن ابد حضرمی روزگار هاشم بن عبد مناف و امیه بن عبد الشمس را دریافت و گویند که در روزگار معاویه ۳۰۰ سال داشت ص ۶۳ / ۱
- ۳- ابو سفیان انس بن مدرک خثعمی که پیش از اسلام سرور خثعمیان بود و ۱۵۴ سال بزیست و در رکاب علی کشته شد ص ۷۳ / ۱
- ۴- اوس بن حارثه طائی پدر خرام از یاران رسول خدا (ص) ۲۰۰ سال بزیست که بیشتر زندگی اش را هم پیش از ظهور اسلام کرده بود ص ۸۲ / ۱
- ۵- ثور - ثوب - بن تلده که کلبی برای او چنین سرود:
"به راستی مردی هم که خود را از ۹۰ سال
به دویست رسانید باز رفتنی است"
- گفته: نمی دانم پس از بر خواندن این شعر بر معاویه چند سال بزیست و برخی گویند او در روز بدر ۱۲۰ سال داشت ص ۲۰۵ / ۱
- ۶- جعد بن قیس مرادی به صد سالگی رسیده بود که مسلمان شد ص ۲۳۵ / ۱
- ۷- حسان بن ثابت انصاری ۶۰ سال در جاهلیت بزیست و ۶۰ سال در اسلام ص ۳۲۶ / ۱
- ۸- حکیم بن حرام اسدی برادرزاده خدیجه همسر پیامبر (ص) ۲۳ سال پیش از عام الفیل بدنیا آمد و در (۱۲۰) سالگی درگذشت ص ۳۴۹ / ۱
- ۹- حمزه بن عبد المطلب عموی پیامبر بزرگ که دو یا چهار سال پیش از او (ص) زائیده شد ص ۳۵۳ / ۱
- ۱۰- حنیفه بن جبیر بن بکر میمی نواده های او نیز روزگار پیامبر را دریافت و از صحابه او (ص) بشمار آمدند و چنانچه در اصابه ۳۵۹ / ۱ آمده خود او همچنان زنده بود

[صفحه ۱۸۰]

- ۱۱- حویطب بن عبد العزی بن ابی قیس عامری در ۱۲۰ سالگی به سال ۵۴ از هجرت درگذشت ص ۳۶۴ / ۱
- ۱۲- حیده بن معاویه عامری روزی که مرد هزار برادرزاده - زن و مرد - داشت و خود روزگار عبد المطلب بن هاشم جد پیامبر (ص) را در حالی یافت که از مردان به شمار می آمد ص ۳۶۵ / ۱
- ۱۳- خنابه بن کعب عصبی در روزگار معاویه بن ابوسفیان ۱۴۰ سال داشت و این شعر را از زبان او در اصابه ۴۶۳ / ۱ آورده است:
"از خواسته هائی که داشتم نود سال دیدم
و هم پنجاه سال دیگر تا آنجا که گفتند تو بر سرت جز چند تار موی متفرق نمانده است."
- ۱۴- ابو خراش خویلد بن مره هذلی پیرمردی سالخورده بود که مسلمان شد ص ۴۶۵ / ۱
- ۱۵- ابو اروی ربیع بن حارث بن عبد المطلب بن هاشم هاشمی، حتی از عمویش عباس نیز که یاد او بیاید سالخورده تر بود ص ۵۰۶ / ۱
- ۱۶- سعید بن یربوع قرشی مخزومی متوفی در سال ۵۴ هجری در ۱۲۰ یا ۱۲۴ سالگی ص ۵۲ / ۲
- ۱۷- سلمه سلمی پیرمردی سالخورده بود که روزی به پیامبر (ص) آورد و مسلمان شد

- ۱۸- ابو عبد الله سلمان فارسی متوفی در سال ۳۲ یا ۳۳ یا ۳۶ هجری، ابو الشیخ از عباس بن یزید روایت کرده که او گفت دانشوران می گویند سلمان ۳۵۰ سال بزیست ولی در عمر ۲۵۰ ساله او که تردیدی نکرده اند ص ۶۲ / ۳
- ۱۹- ابوسفیان قرشی اموی ۱۲ سال و چند ماه از ابوبکر سالخورده تر بود ص ۱۷۹ / ۲
- ۲۰- ابو قیس صرمه بن انس اوسی روزگار اسلام را دریافت و پیرمردی

[صفحه ۱۸۱]

- سالخورده بود که اسلام آورد و بر رویهم نزدیک ۱۲۰ سال بزیست و چنانچه در اصابه ۱۸۳ / ۲ آمده اوست که گوید:
- "برای من چنان آشکار شد که من نود سال بزیستم و نیز ۱۰ سال و پس از آن ۸ سال دیگر ولی چون بگذشت و آن را بی کم و کاست شماره کردم آن رادر برابر عمر روزگار بیش از شبی چند نیافتم " ۲۱
- ۲۱- صرمه بن مالک انصاری روزگار اسلام را دریافت و در حالیکه پیری سالخورده بود مسلمان شد ص ۱۸۳ / ۲
- ۲۲- طارق بن مرقد کنانی در حجه الوداع پیرمردی سالخورده بود ص ۲۲۱ / ۲
- ۲۳- طفیل بن زیاد حارثی او همان کس بود که عمر را از حال رسول خدا (ص) در پیش از اسلام آگاه نمود و آن هنگام ۱۶۰ سال بر وی گذشته بود ص ۲۲۴ / ۲
- ۲۴- عاصم بن عدی عجلانی در سال ۴۵ هجرت در ۱۲۰ سالگی مرد ص ۲۲۴ / ۲
- ۲۵- عباس بن عبد المطلب عموی پیامبر بزرگ، دو یا سه سال پیش از پیامبر خدا زاده شد ص ۲۷۱ / ۲
- ۲۶- عبد الله بن حارث بن امیه پیری سالمند بود که مسلمانی گرفت ص ۲۹۱ / ۲
- ۲۷- عدی به حاتم طائی پس از سال ۶۰ هجری در گذشت و آن هنگام به گفته ابو حاتم سجستانی ۱۸۰ سال و به گفته خلیفه ۱۲۰ سال داشت ص ۴۶۸ / ۲
- ۲۸- عدی بن وداع دوسی از مردان روزگار جاهلیت بود که روزگار اسلام را دریافت و مسلمانی گرفت و چهار کرد و در سیصد سالگی در گذشت ص ۴۷۲ / ۲

[صفحه ۱۸۲]

- ۲۹- عمرو بن مسبح طائی در ۱۵۰ (سالگی بمرد و ابن قتیبه گفته نمی دانم پیش از در گذشت پیامبر مرد یا پس از آن ص ۱۶ / ۳
- ۳۰- فضاله بن زید عدوانی . معاویه او را پرسید فضاله چند سال بر تو گذشت گفت ۱۲۰ سال ص ۲۱۴ / ۳
- ۳۱- قباث بن اشیم، عثمان بن عفان از او پرسید تو بزرگتری یا رسول خدا او گفت رسول خدا بزرگتر از من است و من سالمندتر از او ص ۲۲۱ / ۳
- ۳۲- قرده بن نفاثه سلولی پیرمردی سالمند بود که مسلمانی گرفت و بر رویهم ۱۵۰ سال بزیست و چنانچه در اصابه ۲۳۱ / ۳ آمده سرودهایی هم دارد و از آن جمله:
- "جوانی آشکار شد و من در خود اهمیتی به آن ندادم

و اکنون اسلام و پیری با هم روی آور شده اند "

۳۳- لبید بن ربیعہ بن عامر کلابی جعفری در سال ۴۱ هجری در ۱۴۰ سالگی یا ۱۵۷ سالگی یا ۱۶۰ سالگی در گذشت صب ۳۲۶ / ۳ -

۳۴- لجاج غطفانی در ۷۰ سالگی بر پیامبر (ص) درآمد و رویم ۱۲۰ سال بزیست صب ۳۲۸ / ۳

۳۵- مستوعز بن ربیعہ بن کعب از سوارکاران عرب در روزگار جاهلیت بود که تا روزگار معاویه بزیست و ۳۲۰ یا ۳۳۰ سال زندگی کرد صب ۴۹۲ / ۳

۳۶- معاویه بن ثور بکائی پیری سالمند بود که بدست پیامبر مسلمان شد صب ۱۵۶ / ۱

و در پاره ای از زندگینامه های گسترده آمده که آن روز ۱۰۰ سال داشت

۳۷- منقذ بن عمرو انصاری، چنانچه در اسد الغابه آمده وی در زندگی رسول خدا (ص) به ۱۳۰ سالگی رسید

[صفحه ۱۸۳]

۳۸- نابغه جعدی دویست سال از عمر خود را در روزگار جاهلیت بسر برد و در ۲۲۵ یا ۲۳۰ سالگی در گذشت و چنانچه در اصابه آمده ۵۳۸ / ۳ این سروده ها از او است:

"آیا اسدیان نمی پندارند

که من پدر فرزندان و بسی سالخورده و نابود شدنی‌ام؟

کیست از حال من پرسد؟

که من از همان روزگار کودکی ام از جوانمردان بوده‌ام

صد سال از تولد من می گذرد

و پس از آن هم ده سال و دو سال دیگر

گردش روزگار از من همان را بجا نهاده که از شمشیریمانی بجا نهد "

و ابو حاتم گفته که وی دویست سال بزیست و این سروده ها از گفته او است:

"امامه گفت تو چند سال در روزگار بزیستی

و ماده بز در پای بتان قربان کردی؟

به راستی بازار عکاظ را پیش از گشودن آن دیدی

و از جوانمردان بشمار می آمدی .

همانگاه که منذر بن محرق پادشاهی می کرد

و هم روز هجائن النعمان را دیدی

و چندان زیستی تا احمد براهنمائی آمد

و آیه هائی از قرآن در دفع دیوان و پریان خوانده شد .

و در مسلمانی جامه‌ای فراخ پوشیدی

که از عطا و دهش بود، نه محرومی داشت و نه منت "

۳۹- نوفل بن حرث بن عبد المطلب هاشمی عموزاده پیامبر پاک که از همه هاشمیانی که مسلمان شدند - حتی از دوعمویش حمزه

و عباس که نامبردیم -

[صفحه ۱۸۴]

سالمندتر بود صب ۵۷۷ / ۳

۴۰- نوفل بن معاویه بن عمروه دلی او نیز از آنان بود که شصت سال در جاهلیت و ۶۰ سال در اسلام بزیست صب ۵۷۸ / ۳ و پیش از همه اینان باید از بوقحافه پدر بوبکر نام برد که خواه ناخواه از خود وی بزرگ تر بوده است . البته اگر معجزه سازها او را نیز از پسرش کوچک تر ننمایند چنانکه رسول خدا (ص) را خردسال نمودند و او را همچون بچه و جوانی ناشناس گرفتند که پیش روی بوبکر - که از وی بزرگ تر بود - راه می سپرد .

بنگرید به زندگی نامه نامبردگان در: معارف از ابن قتیبه، معجم الشعراء از مرزبانی، استیعاب از ابو عمر، اسد الغابه از ابن اثیر، تاریخ ابن کثیر، اصابه از ابن حجر مرآه الجنان از یافعی، شذرات الذهب از ابن عماد حنبلی که ما برای رعایت اختصار تنها در ذیل هر نام به اصابه بازگشت دادیم و صب را علامه اختصاری آن گردانیدیم .

این نام های گروهی بود از کسانی که می دانیم هم از صحابه نخستین بودند و هم سالخورده تراز بوبکر . حال آمدیم و از همه این ها هم چشم پوشیدیم ولی آیا نباید پیرسیم سالخوردگی به تنهایی چه دلیل بر فضیلت کسی می شود؟ مگر در میان ملت ها و اقوام، کسانی نیستند که سالخورده شده و عمری دراز یافته اند و آنوقت برخی از ایشان آراسته به برتری هاینده و برخی عاری از آن ها؟ و چون کسی از آنان را می ستائیم او را بخاطر افتخاراتش ستایش می کنیم نه برای مسن بودن وی از عمر خلیفه هر چه هم که گذشته بود بیشتر آن را در روزگار جاهلیت سپری کرده بود . پیامبر (ص) که برانگیخته شد خلیفه ۳۸ سال داشت و در ج ۳ ص ۲۲. گذشت که او (ص) ۷ سال نماز گزارد و جز امیرمومنان علی هیچکس نبود که با او نماز بگزارد بنابراین بوبکر در هنگام اسلام آوردن ۴۵ ساله خواهد بود و چون موقع مرگ ۶۳ ساله بوده پس رویهم ۱۸ سال از عمر خود را در مسلمانی گذرانده و از همه عمرش تنها همین مقدار است که می توانسته با برترهائی آراسته گردد و

[صفحه ۱۸۵]

اکنون آیا آراسته گردیده یا نه؟

در پایان چنین گمان دارم که اینان هدف مشخصی ندارند که بر اساس سالخوردگی استوار باشد تا به آن پردازند مگر اینکه آمده اند و زیر بنیاد خلافت راهبرانه را چیزی چند قرار داده اند یکی این که گویند بوبکر بر امیرمومنان پیش افتاد زیرا پیرمردی دنیا دیده بود که خونی از کس بر گردن نداشت تا او را دشمن دارند . و بر همین بنیادها بوده که گاهی آمده‌اند و او را سالخورده تر از پیامبر (ص) شمرده اند که پنبه این دعوی را در ص ۱۶۲ تا ۱۶۴ زدیم و گاهی او را پیری سرشناس و پیامبر را جوانی ناشناس شمرند که پنبه این دعوی را هم در ص ۱۴۳ تا ۱۶۲ زدیم و گاهی هم گفته اند او سالمندترین صحابه بوده تا دیگر جای این پرسش نماند که بسی از بزرگان و سران و پیران صحابه که همه از امام امیرمومنان (ع) بزرگسال تر بوده اند چرا آنان بر بوبکر پیش نیفتند . و هیچ ندانستند که آینده روشنگر، کاوشگران را آگاه خواهد ساخت که در میان صحابه بسی مردمان بزرگ سال تر از بوبکر هم بوده‌اند و آن هم با دانش فراوان تر و جهانندیدگی رساتر و ارجمندی پیشینه دارتر و پیشگامی بیشتر در راه اسلام .

بویکر در کفه ترازو

خطیب در تاریخ خود - ۷۸ / ۱۴ (از طریق عبد الله بن احمد بن حنبل و او از هذیل و او از مطرح بن یزید و او از عبید الله بن زحر و او از علی بن زید و او از قاسم بن عبد الرحمن و او از ابو امامه) آورده است که رسول خدا (ص) گفت چون به بهشت درآمدم در برابر خود آوازی شنیدم پرسیدم این چیست گفتند بلال است پس برفتم و دیدم بیشتر بهشتیان، همان تهیدستان مهاجران و زادگان مسلمانانند و در آنجا هیچکس را کمتر از توانگران و زنان ندیدم - و تا آنجا که گفت: سپس

[صفحه ۱۸۶]

از یکی از درهای بهشت دوم بیرون شدیم چون نزدیک در رسیدم ترازویی آوردند و مرا در یک کفه آن و اتم را در کفه دیگرش نهادند، کفه من بر همگان بچربید، سپس بویکر را آوردند و او را در یک کفه و همه اتم را در کفه دیگرش نهادند، کفه بویکر بچربید سپس عمر را آوردند و او را در یک کفه و همه اتم را در کفه دیگرش نهادند کفه عمر بچربید . سپس ترازو را بسوی آسمان برداشتند . گزارش بالا را حکیم ترمذی هم در نوادر الاصول ص ۲۸۸ آورده است .
این هم از میانجیان زنجیره گزارش:

۱- مطرح بن یزید کوفی: دوری از ابن معین نقل کرده که وی بی ارزش است و ابو زرعه نیز حدیث او را ضعیف می شمرده و ابو حاتم گفته حدیث وی استوار نیست و سست است حدیث هائی از زبان ابن زحر - علی بن یزید - روایت کرده که نمی دانم آفت خودش به آنها خورده یا آفت علی بن یزید و آجری گوید: ابو داود گفته گمان بر آن است که آفت از سوی علی بن یزید بوده و نسائی گوید حدیث وی سست و خودش بی ارزش است و ابن عدی گوید: گزارش های او از ابن زحر را شایسته پرهیز می دانند و نشانه های سستی در گزارش وی آشکار است .

میزان الاعتدال ۱۷۴ / ۳ تهذیب التهذیب ۱۷۱ / ۱۰

۲- عبید الله بن زحر افریقی . چنانچه در میزان آمده همه در سستی احادیث وی همداستانند . احمد احادیث وی را سست می شمرده و ابن معین گفته او بی ارزش است و همه حدیث هایش در دیده من ضعیف است و ابن مدینی گوید: حدیث های او نکوهیده است و حاکم گفته حدیثش نکوهیده است و ابن عدی گفته در حدیث های وی به چیزهائی بر می خوریم که شایسته پیروی نیست و ابو مسهر گفته صاحب هر حدیث معضل او است و دارقطنی گفته احادیثش سست است و ابن حبان گفته: وی گزارش های ساختگی از زبان بزرگان روایت می کرده و چون به گزارش از زبان علی بن یزید می پرداخته چیزها می بافته که بزرگترین گرفتاری ها برای دین بشمار

[صفحه ۱۸۷]

است و چون در زنجیره یک گزارش هم نام عبید الله بن زحر باشد و هم نام علی بن یزید و هم قاسم بن عبد الرحمن باید گفت متن خبر را هم یکی از همه سه تن آفریده اند . امینی گوید پس در این گزارش هم که نام هر سه را می بینیم باید آن را ساخته ایشان بدانیم

۳- علی بن یزید الهانی . ابن معین گفته روایات علی بن یزید از قاسم از ابو امامه همه اش سست است و یعقوب گفته احادیث وی

بی پایه است و گزارش های نکوهیده در آن ها بسیار و جوزجانی گفته: تعدادی از امامان را دیدم احادیثی را که عبید الله بن زحر از زبان وی گزارش کرده نکوهیده می شمارند و ابو زرعه گفته: حدیث وی استوار نیست و ابو حاتم گفته حدیث وی ضعیف است و گزارش هایش نکوهیده و بخاری گفته حدیث وی سست و نکوهیده است و نسائی گفته: مورد وثوق نیست و گزارش های وی متروک است، و ازدی و دارقطنی و برقی گفته اند او متروک است و ابو احمد حاکم گفته از سر احادیثش باید گذشت و ساجی گفته همه دانشوران در سستی احادیثش همداستانند و بو نعیم گفته حدیث وی نکوهیده است و ابن حجر گفته وی متهم به حدیث سازی است .

میزان الاعتدال ۲ / ۲۴۰ تهذیب التهذیب ۱۳ / ۷ و ۳۹۶۴

۴- قاسم بن عبد الرحمن شامی: احمد گفته این گزارش های نکوهیده ای که جعفر و بشر و مطرح از زبان او بازگو کرده اند گزارش های ناپسندی است که راویان موثق، ساختن آن را به گردن قاسم انداخته اند و اثرم گفته احمد آن را به گردن قاسم انداخته و گفته من این کار را جز از چشم قاسم نمی بینم و حرانی گفته: احمد گوید من این گناه را جز به گردن قاسم نمی اندازم و غلابی گفته حدیث او نکوهیده است و ابن حبان گفته او گزارش های معضل از زبان صحابه

[صفحه ۱۸۸]

بازگو کرده . میزان الاعتدال ۳۴ / ۲ تهذیب التهذیب ۳۲۳ / ۸

حدیث یاد شده را هیشمی در مجمع الزوائد - ۵۹ / ۹ - آورده و می نویسد احمد و طبرانی آن را گزارش کرده اند و در زنجیره میانجیان گزارش نام مطرح بن زیاد و علی بن یزید الهانی را می بینیم که همه می گویند گزارش های این دو سست است امینی گوید: این بود حال و روز زنجیره و میانجیان گزارش که دیدی . و هیشمی نیز متن آن را دلیل بر سستی آن آورده است بنگرید به مجمع الزوائد ج ۹ ص ۵۹

توسل خورشید به بوبکر

پیامبر (ص) گفت در شب معراج همه چیز حتی خورشید را بر من عرضه کردند من به آن سلام دادم و علت کسوف آن را پرسیدم، خدای تعالی آن را به سخن درآورد تا گفت: خدای تعالی مرا بر روی چرخ گردانی نهاده که هر جا خدا بخواهد مرا می برد و من گهگاه با چشم خودبینی در خویش می نگرم و آن هنگام چرخ - گردنده مرا بزر می اندازد و در دریا سرنگون می کند آنگاه من دو کس را می بینم که یکی شان گوید خدای یگانه خدای یگانه و دیگری گوید راست گفت راست گفت پس من - با توسل به آن دو - روی بدرگاه خدای تعالی می آرم تا مرا از کسوف می رهاند و آنگاه می گویم پروردگارا آندو کیستند می گوید: آنکه می گوید خدای یکتا خدای یکتا دوستم محمد (ص) است و آنکه گوید راست گفت راست گفت او ابوبکر صدیق (ض) است .

نزه المجالس ۱۸۴ / ۲

من درباره این گزارش، تنها سپهر شناسان را بدآوری می خوانم - چه پیشینیان آن ها و چه نوگریان - ما در ص ۱۱۳ تا ۱۱۷ درباره چرخ گردنده ای که خورشید را به پشت خود دارد گفتگو کرده و به گسترده گی درباره آن به بررسی پرداختیم.

[صفحه ۱۸۹]

ای کاش سپهر شناسان نیز این گزارش را به پژوهش نهند و دانشی سرشار از آن بگیرند و دریابند که گرفتن خورشید بخاطر آن است که چون خورشید با دیده خودبینی در خویش می نگرد برای کیفر دادنش او را بدریا می افکنند و سپس با چنگ زدن بدامن بوبکر کیفرش پایان می یابد و دوباره نمایان می شود . و شاید که آینده روشنگر، کسی دیگر را بیارد که راز خسوف و ماه گرفتگی را نیز به مردم بیاموزد و برای انجمن ها و مجالس وسیله نزهت و تفریح یکی از پی دیگری فراهم آرد . و تازه اینجا انبوه سوال های دیگری هم هست

۱- آفتاب گرفتگی نه مخصوص این امت است و بس و نه خاص دوران زندگی بوبکر تنها است بنابراین پیش از تولد بوبکر که بوده است که " راست گفت راست گفت " می کرده؟ و پس از مردن او که به این مهم خواهد پرداخت و پیش از او و پس از وی آفتاب دست بدامن که می شده؟

۲- بوبکر که می گفته " راست گفت راست گفت " این کار را کجا انجام می داده؟ آیا در همان جای خود و پیش چشم و در مقابل گوش های مردم چنین می کرده و آفتاب با همه دوری اش از وی به اعجازی که داشته صدای او را می شنیده یا او یک مرتبه از میان مردم غیث می زده و در همان دریا که در هیچ کرانه ای مرز آن را نتوان یافت حاضر می شده و با خارق عادت خود آن همه مسافت را می پیموده؟ اگر چنین است پس چرا حتی یکبار هم نشد که چنین کارهایی از او نقل کنند؟ شاید هم که او خود می رفته ولی کالبد مثالی خود را میان مردم می نهاده تا پندارد که خود او است؟ یا شاید خود سر جایش می مانده و کالبی مثالی را می فرستاده منتهی خورشید آن را با خود وی عوضی می گرفته؟

۳- گرفتیم که خورشید از گونه ای زندگی روحانی برخوردار است ولی آیا روان فرماندهنده به بدی ها نیز در آن هست تا دچار خودبینی گردد؟ من نمی دانم و بر فرض که چنین روانی داشته باشد با این که می بیند هر بار که چنان گناهی کند ناچار همان کیفر را باید ببیند پس چرا باز هم همان گناه را بجا می آرد؟ یعنی

[صفحه ۱۹۰]

آیا پس از هر بار گناه کردن توبه می کند و دوباره کیفر را از یاد می برد و هوس بر او چیره می شود و گناه را از سر می گیرد؟ مسلم است که کسوف پس از شب معراج از میان نرفت و آن را باید از پدیده هایی شمرد که تا پایان جهان همی تکرار می شود، پس گویا خورشید در آن شب رسول خدا (ص) را خبر کرده است که تصمیم دارد گناه خود را پی در پی تکرار کند و با آنکه در هر کسوف هر بار کیفر می بیند باز آن را از سر گیرد . اکنون این موجود فهمیده و گنهکار کی براستی توبه می کند من نمی دانم و بر گردن صفوری نویسنده نزهه المجالس است که این پرسش ها را پاسخ دهد . آیا می تواند؟ من نمی دانم و بهر حال این هم نمونه ای دیگر بود از گزافگوئی در فضیلت تراشی و دوستی کور و کر کننده .

ماده سگی مامور از میان دیوان

از زبان انس بن مالک آورده اند که گفت ما نزد رسول خدا (ص) نشسته بودیم که مردی از یاران وی پیامد و از ساق های پایش خون می ریخت پیامبر (ص) پرسید این چیست گفت ای رسول خدا (ص) من گذارم به ماده سگ فلان منافق افتاد و مرا بگزید او (ص) گفت بنشین وی در برابر پیامبر (ص) بنشست ساعتی پس از آن مردی دیگر از یاران وی پیامد در حالیکه مانند آن اولی از

ساق هایش خون می ریخت پیامبر(ص) گفت این چیست گفت ای رسول خدا (ص) من گذارم به ماده سگ فلان منافق افتاد و مرا بگزید پیامبر (ص) برخاست و به یارانش گفت برخیزید تا با هم به سراغ آن ماده سگ برویم و آن را بکشیم پس همه برخاستند و هر یک شمشیر خود را برداشت و چون نزدیک آن رسیدند و خواستند با شمشیرها بزنندش ماده سگ در برابر رسول خدا (ص) قرار گرفت و بزبان شیوا و تند و تیز گفت ای رسول خدا مرا مکش که من به خدا و رسول او ایمان دارم گفت پس چرا این دو مرد را گزیدی گفت ای رسول خدامن ماده سگی از دیوانم و دستور

[صفحه ۱۹۱]

دارم که هر کس بوبکر و عمر (ض) را دشنام دهد او را بگزم پیامبر (ص) گفت هان ای دو مرد نمی شنوید که ماده سگ چه می گوید گفتند آری ای رسول خدا ما به درگاه خدای عز و جل از این کار توبه می کنیم . عمده التحقيق از عبیدی مالکی ص ۱۵۰ امینی گوید راستی را که این ماده سگ در میدان نبرد چه بسیار دلاوری و پایمردی و بزرگ منشی نموده تا آنجا که برای دفع آن باید رسول خدا (ص) آماده جنگ شود و یاران او با شمشیرهای کشیده بر سر آن بتازند . آیا راستی آن سگ بوده یا شیر درنده؟ یا ماده شیر دلیر؟ یا لشگری سهمناک از جنگاوران؟ گمان می کنم آن دو تن که سگ ایشان را گزید از ترسهای صحابه بودند ورنه دلیران پرورای شیران را هم نداشتند چه رسد به سگان .

وانگهی کجا بود این ماده سگ تا مردان دیگری را هم که در همان روزگار و پس از روزگار پیامبر و در آینده هابوبکر را به باد دشنام گرفتند ببیند و چرا دیده نشد که سگی آنان را بگزد یا حتی برایشان پارس کند؟ اینک نگارنده عمده التحقيق آماده باشد برای بررسی این پرسش ها، گذشته از آنکه زنجیره گزارش وی را تنها در میان پندارهای بی پایه باید جست .

و تازه صحابه ای که آن روز حاضر بودند و دیدند خدا آن سگ را با شیوائی و تندی و تیزی به سخن آورد چه انگیزه ای ایشان را لال کرد تا از بازگوگری و نشر این منقبت بزرگ باز بمانند - با آنکه چنین حوادثی را انگیزه برای نقل و روایت فراوان است - و چه موجب شد که حافظان و پیشوایان حدیث و سرگذشت نگاران نقل آن را فراموش کنند که پژوهشگران نه توانستند آن را در "مسند" ها و "صحیح ها" و "منقبت نامه ها" و "سرگذشت نامه های گسترده بیابند و نه در کتاب هائی که به بازگوگری معجزات و دلائل و نشانه های پیامبر می پردازد؟ تا پس از روزگاری دراز که گذشت عبیدی بیامد و آن را همچون نویدی گوشزد تبار بوبکر کرد و این دروغ را بر انس بن مالک بست .

[صفحه ۱۹۲]

آیا گزافگوئی در فضیلت بافی به همین گونه است؟ ... شاید

آری خدا را سگان شکارگر و شیران درنده هست که خدا آن ها را بدعای پیامبر بزرگ یا کسی از فرزندان راستگوی او (ص) بر دشمنان چیره می سازد از جمله سگی بود که خدا بنفرین پیامبر اکرم بر لهب بن ابی لهب چیره گردانید که داستانش در ج ۱ ص ۲۶ ط ۲ گذشت و از جمله سگی بود که نیز چنانچه در همانجا گذشت به نفرین رسول خدا (ص) سر عتبه را بر گرفت و حلبی در سیره نبویه می نویسد - ۳۱۰ / ۱ - : و نظیر آن نیز برای جعفر صادق روی داد که وی را گفتند این فلان کس در کوفه سروده هائی در هجو شما - یعنی اهل بیت - برای مردم می خواند . از گوینده پرسید آیا چیزی از آن ها را در خاطر داری گفت آری گفت بخوان او چنین خواند:

"برای شما زید را بر تنه درخت خرما بردار کردیم ندیدیم که هیچ مهدی بر تنه درخت خرما بردار شود. شما از بیخردی، علی را به عثمان قیاس کردید با آنکه عثمان از علی بهتر و پاک تر است."

این هنگام جعفر دو دست خود برداشت و گفت خدایا اگر دروغ می گوید سگی از سگان خود را بر او چیره کن، پس چون آن مرد بیرون شد شیر او را بدرید و از این روی شیرا سگ نامید که همچون سگ هنگام بول کردن پای خود را بلند می کند. امینی گوید: شاعری که دریده شد همان حکیم یک چشم و یکی از سرایندگانی است که از همه بریده و تنها روی به دمشق و امویان آورده بود و این داستان او از قضایائی است که همه، درستی آن را پذیرفته اند مگر اینکه - چنانچه در ج ۲ ص ۱۹۷ ط ۲ از همین کتاب گذشت. در معجم الادباء می نویسد، کسی که بر آن مرد نفرین کرده عبد الله بن جعفر بوده و من گمان می کنم این نام دستخورده کلمه ابو عبد الله

[صفحه ۱۹۳]

جعفر باشد و بهر صورت که نفرین از زبان شایسته مردی بدر آمده و بجان کسی خورده که سزاوار آن بوده.

ارمغان بوبکر برای دوستدارانش

از زبان عکرمه - و او از ابن عباس - آورده اند که گفت علی (ض) گفت من نزد رسول خدا (ص) نشسته بودم و کسی دیگر با ما نبود مگر خدای عز و جل پس او گفت علی می خواهی سرور پیران بهشتی را بتو بشناسانم که روز قیامت از همه آنان نزد خدا مقام و منزلتی بلندتر دارند؟ گفتم آری بجان تو ای رسول خدا (ص) گفت این دو مرد آینده اند. علی گفت من نگاه کردم بوبکر و عمر (ض) را دیدم سپس دیدم رسول خدا (ص) لبخندی زد و آنگاه چپ بر پیشانی افکند تا پای به مسجد نهادند بوبکر گفت ای رسول خدا چون ما به سرای بوحنیفه نزدیک شدیم بر روی ما لبخند زدی و سپس چپ بر پیشانی افکندی، ای رسول خدا این را چه سبب بود؟ رسول خدا (ص) گفت چون شما به کنار سرای بوحنیفه رسیدید ابلیس به شما برخورد و در روی شما نگریست و سپس هر دو دست خود را بر آسمان برداشت، شما او را نمی دیدید و سخنش را نمی شنیدند ولی من هم او را می دیدم و هم سخنش را می شنیدم که دعا می کرد و می گفت بار خدایا من از تو درخواست می کنم که به آبروی این دو مرد سوگند مرا به شکنجه ای که برای دشمنان شان آماده کرده ای شکنجه نکن بوبکر گفت ای رسول خدا کیست که ما را دشمن دارد با آنکه ما بتو گرویدیم و به تو یاری کردیم و آنچه از نزد خدای جهانیان آوردی به آن اعتراف کردیم گفت آری ای ابوبکر در آخر الزمان گروهی آشکار شوند که ایشان را، رافضیان گویند، حق را طرد و رفض می کنند و قرآن را به گونه ای نادرست تاویل می نمایند، خدای عز و جل آنان را در کتاب گرامی

[صفحه ۱۹۴]

خود همانجا یاد کرده که می گوید: کلمه ها را از معانی آن می گردانند او گفت ای رسول خدا کسیکه ما را دشمن دارد خدا او را

چه کیفری می دهد گفت ابوبکر برای همین بس که ابلیس - که خدای تعالی لعنتش کند - از خدا امان می خواهد که او را به کیفری است که برای دشمنان شما آماده کرده کیفر نکند گفت ای رسول خدا این کیفر کسی است که ما را دشمن دارد ولی پاداش کسی که ما را دوست دارد چیست رسول خدا (ص) گفت باید خود شما ارمغانی از کارهاتان به آنان بدهید بوبکر (ص) گفت ای رسول خدا من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که ۱/۴ از پاداش همه کارهایم را از آغاز مسلمانی ام تا پایان عمر به آنان اهدا می کنم عمر (ص) گفت ای رسول خدا من نیز همین طور، رسول خدا (ص) گفت این را بخط خودتان بنویسید . علی کرم الله وجهه گفت: بوبکر دواتی شیشه ای بگرفت و رسول خدا (ص) به او گفت بنویس او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم چنین گوید بنده خدا - عتیق بن ابی قحافه که من خدا و رسول او و همه مسلمانان حاضر را گواه گرفتم که ۱/۴ از پاداش همه کارهایم را از آغاز مسلمانی ام تا پایان عمر بخشیدم به کسانی که مرا در زندگانی این جهان دوست دارند . و این دستخط را نیز برای همین نگاشتم.

گفت: سپس عمر نامه را بگرفت و مانند آن را بنگاشت و چون قلم از نگارش فراغت یافت جبرئیل (ع) فرمود آمد و گفت ای رسول خدا پرودگار ترا سلام می رساند و با درود و احترام، ترا ویژه می دارد و می گوید: آنچه دو دوست نوشته اند بده . رسول خدا (ص) گفت: آن همین است جبرئیل آن را بگرفت و به آسمان برد و سپس به نزد رسول خدا (ص) برگشت و رسول خدا (ص) او را گفت جبرئیل آنچه گرفتی از من کجا است؟ گفت آن نزد خدای تعالی است که خدا نیز زمینه آن را گواهی کرد و حاملان عرش و من و میکائیل و اسرافیل را نیز بگواهی گرفت و خدای تعالی گفت: آن نزد من خواهد بود تا بوبکر و

[صفحه ۱۹۵]

عمر در روز قیامت به وعده ای که دادند وفا کنند .

عمده التحقيق از عییدی مالکی ص ۱۰۷ - ۱۰۵

امینی گوید: من نمی خواهم در تخطئه این روایت که به افسانه های داستانسرایان و قصه های پنداری می ماند سخن دراز کنم زیرا هربخشی از آن گواهی راستین است بر نادرستی اش .

من نه در سالخوردگی آن دو پیرمرد با انگشت نهادن بر آنچه درج ۵ ص ۳۱۳ ط ۲ گذشت چون و چرا می کنم - که به رسول خدا بسته اند گفته: علی این دو پیرمرد را دوست می داری؟ - و نه با پیش کشیدن آنچه در ۱۱۹ تا ۱۲۱ از همین جلد گذشت - که ابوبکر رادر بهشت ریشی هست و آنجا هیچکس صاحب ریش نیست مگر او و ابراهیم خلیل - و نه با دست آویز گردانیدن آنچه در ص ۱۱۹ گذشت - که رسول خدا ریش بوبکر رامی بوسید و نه با انگشت گذاشتن بر آنچه در ص ۱۴۳ تا ۱۶۲ گذشت - که در روز کوچیدن پیامبر (ص) بمدینه بوبکر پیرمرد بود و پیامبر جوان - و نه با پیش کشیدن آنچه در ص ۱۶۲ تا ۱۶۴ گذشت که بوبکر از پیامبر هم بزرگ تر بوده - و نه با دست آویز گردانیدن آنچه در ذیل شماره ۱۳ گذشت که او سالخورده ترین یاران پیامبر بوده .

ونمی پردازم به گفتگو در پیرامون کیفر دشمنان بوبکر و عمر و اینکه چرا باید حتی بیش از عذاب کسی باشد که در برابر خدای پاک گردنکشی و سرپیچی نموده با او کینه ورزیده و از فرمان وی سر تافته و از کسانی است که تا روز وقت معین مهلت یافته و بندگان خدا را گمراه می سازد و از راه راست بدر می برد .

و در این هم چون و چرا نمی کنم که چگونه درست می نماید که ابلیس از عذابی که برای دشمنان آندو آماده شده بخدا پناه می برد؟ مگر خود، آندو را دوست می دارد؟ اگر آری برای چه؟ یا مگر بگونه ای که همه ایمان آوردگان

[صفحه ۱۹۶]

بخدا را دشمن می دارد آندو را نیز دشمن می دارد؟ پس دعا برای چه؟ و چه فایده ای برای او دارد با این که خود از کیفر دشمنان آندو آگاه است و خود آندو را دشمن می دارد و همیشه مردم را بدشمنی با آن دو تشویق می نماید .
خامه ام نیز به سوی آن دوات شیشه ای که سند آن ارمغان پنداری به آن نگاشته شده دراز نمی شود مبادا بشکند و امت مسلمان از آن توشه گران بی بهره بماند .

و از گزارشگران آن سخنان خنده آور نمی پرسم که آن همه گواهی هائی که خدا و امین وحی او و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرض نموده اند برای چه بوده و خدای پاک را چه نیاز که در نوشتن آن سند چنان محکم کاری ها و احتیاط نماید و چه اهمیتی داشته است که خدا آنرا پیش خود نگهدارد تا بوبکر و عمر در روز قیامت به آنچه گفته اند وفا کنند .

ونمی گویم که چرا پیشوایان و حافظان حدیث این منقبت بزرگ بوبکر را تا روزگار عیسی مالکی - قرن ۱۱ - یاد نمی کردند با آنکه در لابلای آن، هم‌نویس بزرگی است برای دوستداران آن دوپیرمرد و هم راهنمائی امت است به آنچه رهائی و رستگاری و پاداش یافتن ایشان به ۱/۴ از کارهای آندو - در آن است و چرا آن همه پاسداران از رساندن این همه خیرات به مردم دریغ وزریدند و عیسی همه را لو داد؟

من این ها را نمی پرسم ولی اکنون با من بیائید تا معنی آیه کریمه را که در این داستان درباره رافضیان شمرده از خود قرآن در بیاریم که در دو جای آن وجود دارد:

- ۱- بعضی از آن ها که دین یهود دارند کلمه ها را از معانی آن می گردانند می گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم سوره نساء آیه ۴۶
- ۲- خدا از پسران اسرائیل پیمان گرفت و از آنها دوازده مراقب برانگیختیم و خدا گفت من با شمایم اگر نماز پیا داشتید و زکات دادید و بفرستادگان من

[صفحه ۱۹۷]

گرویدید و تقویتشان کردید و خدا را وامی نیکو دادید گناهان شما را می پوشانم و در بهشت ها که جوی هادر آن روان است داخلتان می کنم و هر که پس از این کافر شود میان راه گم کرده است و بسزای پیمان شکنی شان لعنتشان کردیم و دل هایشان سخت کردیم تا کلمه ها را از معانی آن می گردانند و از آنچه بدان پندشان داده اند قسمتی را از یاد برده اند سوره مائده آیه ۱۲ و

۱۳

آیا از این تحریف و دستبرد به شگفت نمی آئی که آنچه رادر نص قرآن حکیم بعنوان تحریف یهودیان و بنی اسرائیل در کلام خدا شمرده است به کسانی نسبت داده که هنوز بوجود نیامده بودند و مادر روزگار باید بعدها آنان را بزاید . از رسول خدا (ص) دور است که چنان سخنانی گفته باشد و این ها را کسانی بر زبان آورده اند که در پرتگاه های کین توزی و هوس ها و دلبخواه ها سرنگون شده بودند و آمده اند این زشتی ها را به گروهی از مومنان بسته اند که از پیامبر درستکار پیروی کرده و به راه راست افتاده اند و به سخنان پاکیزه راه یافته و به راه خدای ستوده راه یافته اند و آنکه بدین خداچنگ زند راستی که به راه راست راه یافته است .

گزارش بما چنان رسید که پیامبر (ص) چون به جائی رسید که تا بارگاه قرب خدای تعالی به اندازه دو کمان یا کمتر بود هراسی او را گرفت که آوای بوبکر (ض) را شنید و دلش آرام گرفت و به آوای دوستش انسی پیدا کرد .
گزارش بالا را عیسی مالکی در ص ۱۵۴ از عمده التحقيق آورده و گفته این یکی از کرامات بوبکر صدیق است که ویژه او (ض) می باشد .

امینی گوید: آن هراس برای چه بوده و آن دلگرمی از چه؟ مگر او (ص) در بارگاه پروردگار نبوده و مگر جز این بوده که او تنها به خدا انس می گرفت و روان پاک او در همه لحظه ها گرایش به وی داشت؟ پس چگونه وقتی

[صفحه ۱۹۸]

به آنجا بار یابد بیمناک شود . مگر نه آنجا نزدیک ترین جایگاه بوده است به پیشگاه خدای پاک که کسی جز او (ص) را به آنجا راه نبوده تا آنجا که جبرئیل امین هم از گام نهادن به آن مرز خودداری کرده و گفته اگر فراتر آیم به آتش خواهم سوخت چون خدای تعالی او (ص) را بدانجا برکشید و رنگی از پاکی و قداست خدائی بر او زد تا آمادگی یابد که فیض اقدس را بپذیرد . آیا آنجا برای کسی همچون او (ص) هراسی تواند بود که آوای بوبکر آن را فرو نشانند و آیا او (ص) در جایگاه به درآمدن از خویش حتی نیم نگاهی هم جز به سوی خدا - که شکوه او بزرگ است - داشته است تا به آواز دیگران مانوس شود؟ نه بخدا دل پیامبر (ص) جز خدا را بخویش راه نمی داده به او انس داشته و به نعمت های وی دلش آرامش می یافته پس هیچکس دیگر را به آن راه نبوده است تا در آرامش آن جای پائی داشته باشد و خداوند برای هیچ مردی در درون وی دو دل ننهاد، به راستی که او را در افق و چشم انداز بزرگ دیده و به بنده خود وحی کرده آنچه وحی کرده و قلب وی آنچه را بدید تکذیب نکرد چرا با پیامبر درباره آنچه می بیند مجادله می کنید یکبار دیگر نیز او را دید نزدیک به آخرین درخت کنار نه دیده او خیره گشت و نه منحرف شد و شمه‌ای از آیه های بزرگ پروردگارش را بدید و روان ارجمند او همیشه آرامش خود را از پروردگارش می گرفت تا آنجا که با این سخن از سوی خدای پاک وی را ندا در دادند . ای روان آرامش یافته به سوی پروردگارت به گونه ای برگرد که او از تو خشنود است و تو از وی خرسند.

این از ارج روایت در عالم واقعیت اما گزافگویان در برترخوانی، خوش داشته اند که آن را - هر چند زنجیره اش بریده - از فضائل خلیفه بشمارند .

دین و گوش و چشم آن

از زبان حذیفه بن یمان (ض) گزارش کرده اند که گفت: از رسول خدا (ص)

[صفحه ۱۹۹]

شنیدم می گفت بر آن شده ام که مردانی را به این سوی و آن سوی فرستم تا کارهای شایسته و بایسته را بمردم آموزند همچنانکه عیسی پسر مریم حواریان را برای همین برنامه ها می فرستاد . گفتندش با عمر و بوبکر چگونه ای؟ گفت من از آندو بی نیاز نیستم

زیرا آندو همچون چشم و گوش دینند .

این گزارش را حاکم در ج ۳ ص ۷۴ مستدرک آورده و گفته " این حدیثی است که تنها حفص بن عمر عدنی از زبان مسعر بازگو کرده " ولی ذهبی در فشرده همین کتاب آنرا بی پایه شمرده .

امینی گوید: نسائی گفته: حفص بن عمر مورد وثوق نیست و ابن عدی گفته: بیشتر احادیثش با اخبار راجح و مشهور ناسازگار است و ابن حبان گفته او از آن ها بوده که زنجیره گزارش ها را دیگرگون می نموده و روا نیست احادیثی را که تنها او آورده بنیاد استدلال گیریم و ابن معنی گفته: مردی بد کنش بوده که مورد وثوق نیست و مالک بن عیسی گفته بی ارزش است و عقیلی گفته: حدیث هایش اباطیل است و احمد گفته او با حماد در بلاهائی که بر سر حدیث آورد همدست است و ابو داود گفته حدیث وی نکوهیده است و دارقطنی گفته: حدیث وی سست است و متروک، نیرومند نیست .

این ها تازه در صورتی است که سخن کسانی را بپذیریم که گویند او حفص ابن عمر بن دینار ایلی نبوده و اگر او باشد که به گفته ابن عدی همه احادیثش چه از نظر سند چه از نظر متن نکوهیده و ضعیف شمردن آن ها بهتر است و ابو حاتم گفته: پیری دروغ پرداز بوده و عقیلی گفته او از زبان شعبه و مسعر و مالک بن مغول و امامان گزارش هائی یاوه نقل کرده و ساجی گوید: اودروغ می گفته و ابو احمد حاکم گفته از سر احادیثش باید گذشت .

[صفحه ۲۰۰]

این بود حال و روز سند روایت . و ای کاش می دانستم کدام کار بایسته و شایسته بوده که اگر بفرض پیامبر آن دو مرد را می فرستاده می توانستند بمردم بیاموزند؟ و چه فتوائی می دادند درباره کلاله وارث جد و جد و تیمم و شکایات نماز و مسائل دیگری که پاره ای از آن ها را در جلد ششم عربی و پاره ای دیگر را در جلد سیزده از ترجمه فارسی مطرح کردیم و چه پاسخی داشتند در برابر پرسش هائی که مردم پیرامون آیات قرآن می نمودند با آنکه آندو حتی از فهم پاره ای از الفاظ و واژه های آن در می ماندند چه رسد به معانی دشوار و پیچیده؟

وانگهی چگونه نیازهای رسول خدا (ص) به یاری آندو برآورده می شده و بر چه مبنائی آندو گوش و چشم دین بشمار می آمده اند آیا با آن دلاوری هایشان در نبردها؟ یا با آن دست و دل بازی هایشان در بحران های اقتصادی؟ یا به بینا دلی شان در کارها؟ یا به آن دانش سودمندشان در زمینه قرآن و سنت؟ یا به موقوف بودن دعوت اسلام در مرکز آن به آندو؟ یا به وابستگی اجرای احکام به آن دو؟ سرگذشت نامه ها را بخوان و سپس پاسخ بده .

در ج ۵ ص ۳۲۵ از زبان مقدسی آوردیم که این روایت: بوبکر و عمر همچون گوش و چشم اسلام هستند از ساخته های ولید بن فضل خبرساز است .

و ابو عمر در استیعاب - ۱ / ۱۴۶ - گزارشی بی زنجیره ای درست درباره بوبکر و عمر آورده که پیامبر گفت " این دو نسبت به من همچون چشم و گوش هستند نسبت به سر " آنگاه می نویسد اسناد آن ضعیف است، زیرا ابو عبد الله یعیش بن سعید ما را خبر داد که ابوبکر بن محمد بن معاویه ما را گفت که جعفر بن محمد فریابی گفت که عبد السلام بن محمد حرانی گفت که ابن ابی فدیك گفت که مغیره بن عبد الرحمن گفت که مطلب بن عبد الله بن حنطب از زبان پدرش از جدش آورده است که پیامبر گفت "... و این خبر به جز این، اسناد دیگری ندارد و مغیره بن عبد الرحمن نامبرده نیز همان حزامی است که گزارش هایش سست است و با مغیره مخزومی که از فقیهان صاحب رای بوده دو تا است (الخ) و باز ابو عمر در ج ۱ ص ۳۴۸ می نویسد

[صفحه ۲۰۱]

زنجیره این حدیث آشفته است و استوار نیست و در اصابه ۲۹۹ / ۲ آمده که این حدیث درباره بوبکر و عمر " : این دو، چشم و گوش هستند " به گفته ابو عمر حدیثی درهم برهم است و استوار نیست .

می گویم: در اسناد یاد شده آن نام چندین میانجی دیگر را هم می بینیم که یا ناشناخته اند یا حدیثشان سست است و سستی سند تنها بخاطر وجود مغیره نیست بلکه ابن معین درباره آن گوید بی ارزش است و نسائی هم آن را نیرومند نمی شمرده تهذیب التهذیب ۱۰ / ۲۶۶

بوبکر و پایگاه او نزد خدا

از زبان ابن عباس گزارش کرده اند که بوبکر با پیامبر (ص) در غار ثور بود که به سختی تشنه اش شد درد دل به نزد پیامبر (ص) برد پیامبر (ص) به او گفت برو انتهای غار و سیراب شو بوبکر گفت پس رفتم انتهای غار و آنجا آبی آشامیدم شیرین تر از انگبین و سپیدتر از شیر و خوشبو تر از مشک . سپس نزد پیامبر (ص) بازگشتم پرسید نوشیدی گفتم آری گفت بوبکر ترا نویدی ندهم؟ گفتم چرا ای رسول خدا گفت به راستی خدای تبارک و تعالی فرشته ای را که به کار گذاری جوی های بهشت گماشته بود بفرمود تا رشته ای از جوی بهشت فردوس به انتهای این غار بکشد تا بوبکر از آن بنوشد گفت ای رسول خدا آیا مرا نزد خدا چنین پایگاهی هست پیامبر (ص) گفت آری و برتر از آن . سوگند به آنکه مرا به راستی به پیامبر برانگیخت اگر کسی به اندازه ۷۰ پیامبر کار نیک داشته باشد ولی ترا دشمن گیرد پایش به بهشت نخواهد رسید

الریاض النضره ۷۱ / ۱ مرقاه الوصول ص ۱۱۴

امینی گوید چگونه این روایت درست تواند بود با آنکه حافظان حدیث و پیشوایان تاریخ و سرگذشت نگاران، آن را ندیده اند در حالیکه چنان گزارش سترک و معجزه بزرگی در آن بوده؟ پس اگر خبر آن را پیش روی خود می یافته اند

[صفحه ۲۰۲]

با آن اهمیتی که به گردآوری دلایل بر نبوت محمد و معجزه های او داشته اند چرا از آن چشم پوشیده اند تا نه در هیچیک از " اصل های حدیث " یافت شود و نه در هیچیک از سرگذشت نامه ها و تنها سیوطی آن را در الخصایص - ۱۸۷ / ۱ - بیارد و بنویسد: ابن عساکر بازنجیره ای بی پایه آن را گزارش کرده است .

تازه چرا گزارش آن تنها از زبان ابن عباس آمده است که اندکی پیش از هجرت در دره ابوطالب زائیده شد و هنگام پناه بردن پیامبر به غار بیش از یک دو سال نداشت و گزارش خود را هم معلوم نکرده که از که گفته و در آن غار هم جز پیامبر (ص) و دوست همراهش کسی دیگر نبوده پس گزارشی که خود آندو تن درباره آن رویداد داده اند کجا رفته و آن همه صحابه دیگر کجا بودند که آنرا بشنوند . آیا برازنده است که یک خردمند یا حافظ بیاید و چنین گزارش بی پایه ای را مسلم انگارد و در ردیف مناقب یاد کند؟

آری اینان درباره دوستی بوبکر و رفیقش گزارش هائی دارند که بداستان های خیالی می ماند و با دست کسانی که در فضیلت تراشی بدننده گرافگوئی افتاده بودند درهم بافته شده و این هم نمونه: ۱ - بی زنجیره ای درست از زبان عبد الله بن عمر آورده اند که

پیامبر گفت چون بوبکر زاده شد همانشب خداوند نگاهی از فراز، به بهشت عدن افکند و گفت به عزت و جلال خودم سوگند که هیچکس را نگذارم گام در تو نهد مگر این مولود را دوست دارد. این گزارش چنانچه در ج ۵ ص ۳۰۰ ط ۲ گذشت از ساخته های احمد بن عصمه نیشابوری است ۲ - بی زنجیره ای درست از ابو هریره گزارش کرده اند که پیامبر گفت: در پاتین ترین آسمان ها ۸۰۰۰۰ فرشته اند که از خداوند برای دوستان بوبکر و عمر آموزش می خواهند و در آسمان دوم ۸۰۰۰۰ فرشته اند که دشمنان بوبکر و عمر را نفرین می فرستند.

[صفحه ۲۰۳]

این گزارش نیز بر بنیاد آنچه در ج ۵ ص ۳۰۰ ط ۲ آوردیم از بزرگ ترین آفاتی است که ابو سعید حسن بن علی بصری به جان احادیث انداخته

۳- بی زنجیره ای درست از انس گزارش کرده اند که پیامبر گفت:

در هر شب جمعه خدای تعالی ۱۰۰/۰۰۰ کس را از آتش دوزخ می رها کند مگر دو کس را که هر چند در جرگه امت من در می آیند ولی از ایشان نیستند و خداوند آندو را - همراه با کسانی از بجا آرندگان گناهان کبیره که در طبقه ایشانند - آزاد نمی کند و می گذارد که در میان بت پرستان در بندهای استوار و آهنین بمانند. آندو دشمنان بوبکر و عمرند و در جرگه مسلمانان نیستند بلکه تنها از جهودان این امت به شمار می آیند. الخ

- چنانچه در ج ۵ ص ۳۰۳ ط ۲ گذشت، گزارش بالا از ساخته های ابوشاکر برده متوکل است.

۴- از انس گزارش کرده اند که یک یهودی به نزد بوبکر شد و گفت سوگند به آنکه موسی را برانگیخت و با وی به سخن پرداخت البته من ترا دوست می دارم بوبکر از خوارا نگاشتن یهودی سربر نداشت پس جبرئیل بر پیامبر (ص) فرود آمد و گفت ای محمد خدای علی اعلی ترا سلام می رساند و می گوید به یهودی بگو که خدا روی او را از آتش بگردانید. الحدیث. گزارش را بخوان و پس از نگریستن در قرآن و اندیشه در آیاتی که درباره کیفر کافران فرود آمده داوری نمای. گزارش از ساخته های ابو سعید بصری است. برگردید به ج ۵ ص ۳۰۱ ط ۲

۵- بی زنجیره ای درست از عبد الله بن عمر گزارش کرده اند که پیامبر گفت خدا مرا بفرمود تا ۴ کس را دوست دارم ابوبکر، عمر، عثمان، علی، این گزارش نیز از بلاهائی است که بر بنیاد آنچه در ج ۵ ص ۳۱۰ ط ۲ گذشت سنجرى بجان دین انداخته.

۶- بی زنجیره ای درست از ابوهریره گزارش کرده اند که پیامبر از علی پرسید آیا این دو پیرمرد را دوست داری گفت آری ای رسول خدا گفت دوستشان

[صفحه ۲۰۴]

بدار تا بهشت در آئی این هم از ساخته های اشنانی است چنانکه در ج ۵ ص ۳۱۳ ط ۲ گذشت.

۷- بی زنجیره ای درست از جابر گزارش کرده اند که پیامبر گفت: هیچ مومن بوبکر و عمر را دشمن ندارد و هیچ منافق آندو را دوست نگیرد.

این هم از ساخته های معلی طحان است برگردید به ج ۵ ص ۳۲۳ ط ۲

۸- بی زنجیره ای درست از ابوهریره گزارش کرده اند که پیامبر گفت اینک جبرئیل از سوی خدا مرا خبر می دهد که هیچ کس جز

مومن پرهیزکار بوبکر و عمر را دوست نگیرد و هیچ کس جز منافق نگون بخت او را دشمن ندارد .

این نیز چنانچه در ج ۵ ص ۳۲۶ ط ۲ گذشت از ساخته های ابراهیم انصاری است

۹- بی زنجیره ای درست از ابو سعید گزارش کرده اند که پیامبر گفت هر که عمر را دشمن دارد مرا دشمن داشته برگردید به ۳۲۹ / ۵ ط ۲

۱۰- از زبان علی بی زنجیره ای درست آورده اند که پیامبر گفت: خداوند در لوح محفوظ برای شما - بوبکر، عمر، عثمان، علی را می گوید - پیمان گرفته که هیچ کس جز مومن پرهیزگار شما را دوست ندارد و هیچکس جز منافق نگون - بخت شما را دشمن نگیرد . چنانچه در ج ۵ ص ۳۲۶ ط ۲ گذشت این گزارش هم از ساخته های ابراهیم انصاری است .

۱۱- بی زنجیره ای درست از علی گزارش کرده اند که پیامبر درباره بوبکر گفت هر که مرا دوست دارد باید او را دوست گیرد و هر که بزرگداشت مرا خواهد باید او را بزرگ دارد . خصوصیات این گزارش هم در ج ۵ ص ۳۵۵ ط ۲ گذشت.

۱۲- بی زنجیره ای درست از انس گزارش کرده اند که پیامبر گفت عرش خدا ۳۶۰ پایه دارد و هر پایه آن ۶۰/۰۰۰ برابر جهان است و میان هر دو پایه ۶۰۰۰۰ سنگ است که هر سنگ آن ۶۰۰۰۰ برابر دنیا است و در هر سنگ ۶۰۰۰۰ عالم است و هر عالم ۶۰۰۰۰ برابر همه آدمیان و دیوان است و خدای تعالی ایشان

[صفحه ۲۰۵]

را الهام کرده که تا روز قیامت برای دوستان بوبکر و عمر آموزش بخواهند و دشمنان آندو را نفرین فرستند .

گویا کسی که این روایت خرافی را درهم بافته عدد ۶۰۰۰۰ را با دیدی ویژه می نگریسته که موجودات پنداری را بر بنیاد آن عدد نهاده و بهر حال که این ها هیچ نیست مگر آفت هائی که به جان دین انداخته اند و کیان؟ همان کسان که پروای درست و خطاب سخن ندارند و در برابر حقایق استوار به گزافگوئی در برترخوانی ها می پردازند، با این همه، ما با پرداختن به شرح و بسط زمینه آن تحریک احساسات نمی کنیم و داوری در پیرامون آنرا به مغز پژوهشگران آزاده و هوشیار می گذاریم .

پیامبر از بوبکر و عمر یاری می گیرد

از ابو اروی دوسی آورده اند که گفت من نزد پیامبر (ص) نشسته بودم که بوبکر و عمر (ض) پیامدند رسول خدا (ص) گفت ستایش آن را که مرا بدست شما یاری کرد .

امینی گوید: گزارش بالا را حاکم در مستدرک ۷۴ / ۳ از طریق کسی - ابن ابی فدیك - آورده که هر چند ابن معین او را مورد وثوق می شمارد ولی ابن سعد سخن او را حجت نمی شمارد و تازه او گزارش را از:

عاصم بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب گرفته است که احمد و ابن معین و ابو حاتم و ابن عدی، احادیث وی را ضعیف می شمردند و فروی گفته: نیرومند نیست و جوزجانی گفته حدیثش سست است و بخاری گفته: حدیثش نکوهیده است و ترمذی گفته: او متروک است، و مورد وثوق نیست و ابن حبان گفته او را تخطئه کرده و با وی مخالفند و هم گوید احادیثش بسیار نکوهیده است و از

[صفحه ۲۰۶]

مردان موثق‌احادیثی نقل می‌کند که به احادیث استوار مانده نیست و روا نیست که آنها را زمینه گفتگو گیریم مگر در جایی که با احادیث مردان موثق سازگار باشد. و ابن جارود گفته: حدیث او حجت نیست، و احمد بن صالح که او را مورد وثوق شمرده از این لحاظ مورد اعتراض نسائی واقع شده و تازه او گزارش را از:

سهیل بن ابی صالح گرفته که به گفته ابن معین حدیث او حجت نیست و ابو حاتم گفته حدیث وی سرمایه استدلال را نشاید. و ابن حبان گفته او را خطا کار می‌شمارند و ابن ابی خثیمه از زبان یحیی آورده: همیشه اهل حدیث از احادیث وی می‌پرهیزند. و عقیلی از زبان یحیی آورده که او صالحک است و در احادیث وی جای نکوهش است و تازه او حدیثش را از زبان محمد بن ابراهیم بن حارث مدنی آورده که گرچه تعدادی او را مورد وثوق می‌شمارند ولی امام حنبلیان احمد گوید: در حدیث او چیزی ناپسند هست و احادیث نکوهیده یا ناپسندی روایت می‌کند حدیث یاد شده را ابن حجر نیز در اصابه ج ۴ / ص ۵ یاد کرده و سست شمرده. این کوتاه سخنی بود درباره میانجیان زنجیره حدیث و چنانچه می‌بینید، متن آن هم برترین نمونه گزافگوئی است.

اشباح پنجگانه از زادگان آدم

از انس بن مالک گزارش کرده اند که گفت: شنیدم رسول خدا (ص) می‌گفت جبرئیل مرا خبر کرد که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح در بدن او دمید مرا بفرمود تا سیبی از بهشت بگیرم و آن را در گلوی وی بفشارم من نیز آن را در دهان وی فشردم پس خداوند تو را - ای محمد - از همان چکه نخست

[صفحه ۲۰۷]

بیافرید و بوبکر را از چکه دوم و عمر را از چکه سوم و عثمان را از چهارم و علی را از پنجم آدم گفت اینان کیستند که گرامی شان داشته ای خدای تعالی گفت اینان پنج شبح هستند از زادگان تو و هم گفت اینان از همه آفریدگانم نزد من گرامی ترند. جبرئیل گفت چون آدم از فرمان پروردگارش سر پیچید گفت پروردگارا تو را به آبروی این شبح های پنجگانه ای که ایشان را برتری داده ای توبه ام را بپذیر و خدا نیز بپذیرفت

این را حافظ محب الدین طبری در الریاض النضره ۳۰ / ۱ آورده و ابن حجر نیز در صواعق - ص ۵۰ - آنرا از ریاض محب طبری نقل کرده و گفته: درستی آن به گردن وی است.

امینی گوید چه دور مسافتی است میان آنکس که روا می‌دارد آدم - نخستین پیامبران - چون خواهد برای پذیرش توبه‌اش وسیله‌ای بدرگاه خدای تعالی برانگیزد در کنار توسل به برترین پیامبران و سرورجانشیان ایشان (ع) به مردمانی معمولی متوسل شود و میان آن کس که توسل را از اصل منکر است - برای هر کس که باشد و بهر کس که باشد - و حتی توسل آدم به نبی اعظم (ص) را هیچگونه ارج و ارزشی نمی‌نهد، آن نخستین کس چنین روایتی را صحیح می‌انگارد که سیوطی در داوری خود آن را دروغ و ساختگی شمرده و چنانچه در کشف‌الخفاء آمده ابن حجر نیز با نقل داوری او به آن خرسندی داده هر چند که در صواعق خود آن را در فضایل خلفایاد کرده و پنداشته است که دست روزگار پس از وی کسی را بر نمی‌انگیزد که او را پپای حساب کشد، عجلونی نیز در کشف‌الخفا ۲۳۳ / ۱ در دروغ و ساختگی بدون آن با ایشان همداستان شده و می‌نویسد: ابن حجر هیشمی از سیوطی نقل کرده که این حدیث، دروغ و ساختگی است.

تازه متن روایت هم روشن ترین گواه است بر این داوری جز این که کسانی که به گزافگوئی در فضیلت خوانی افتاده اند آن را آفریده اند تا در برابر

[صفحه ۲۰۸]

روایتی به مقابله وادارند که درباره این آیه رسیده: فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه سورة بقره
آن چنین است که به گزارش الدر المنثور - ۱ / ۶۰ - دیلمی در مسند الفردوس با زنجیره خود از علی روایت کرده که گفت پیامبر (ص) را پرسیدم این که خدا گوید: (فتلقى... علیه = پس آدم از سوی پروردگارش کلماتی دریافت کرد که با گفتن آن توبه اش پذیرفته آمد) چه معنی دارد. گفت خداوند آدم را در هند فرود آورد و حواء را در جده - تا آنجا که گفت - تا خدا جبرئیل را بسوی او فرستاد و گفت ای آدم آیا تو را بدست خود نیافریدم آیا از روح خود در تو نمودم آیا فرشتگانم را در برابر تو بسجده نیافکندم آیا کنیز خود حوا را بهمسری تو در نیاوردم گفت آری گفت پس این گریه چیست گفت چه مرا از گریه باز می دارد؟ با آنکه از نزدیکی درگاه خدای رحمان بیرونم افکنند. گفت پس این کلمات را بگو که خدا توبه تو را می پذیرد و گناهت را می آمرزد بگو: بار خدایا از تو درخواست می کنم بحق محمد و آل محمد - ای خدای پاک که جز تو خدائی نیست که من بد کردم و بر خویش ستم روا داشتم - که مرا بیامرزد زیرا تو آمرزنده مهربانی. این بود کلماتی که آدم فرا گرفت و ابن النجار از ابن عباس گزارش کرده که گفت رسول خدا (ص) را پرسیدم آن کلمات چه بود که آدم از پروردگارش فرا گرفت و با گفتن آنها آمرزیده شد. گفت وی از خدا درخواست کرد که به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا بپذیر او هم پذیرفت

الدر المنثور ۱ / ۶۰

بنابر آنچه در ینابیع الموده ص ۲۳۹ آمده این گزارش را فقیه ابن مغازلی نیز در مناقب خود آورده است.
و هم ابو الفتح محمد بن علی نطنزی متولد در ۴۸۰ در کتاب خود الخصایص آورده است که ابن عباس گفت چون خدا آدم را بیافرید و از روح خود در او دمید

[صفحه ۲۰۹]

او به عطسه افتاد و گفت خدای را ستایش. پروردگارش او را گفت: پروردگارت ترا بیامرزد و چون فرشتگان را در برابر او بخاک افکند پرسید پروردگارا آیا آفریدگانی هم آفریده ای که از من نزد تو دوست تر باشند؟ گفت آری و اگر آنان نبودند تو را نمی آفریدم گفت پروردگارا پس ایشان را به من بنمای خداوند به فرشتگان پرده دار، وحی کرد که پرده ها را بردارند چون برداشتند ناگاه آدم ۵ شب را در پیشاپیش عرش دید گفت پروردگارا اینان کیانند؟ گفت ای آدم این پیامبر من محمد است و این امیرمومنان علی پسر عموی پیامبر من و جانشین او است و این فاطمه دختر پیامبر من است و این دو نیز حسن و حسین دو پسر علی و دو فرزند پیامبر منند سپس گفت ای آدم آنان فرزندان تواند او از این سخن شاد شد و چون آن لغزش از وی سر زد گفت پروردگارا از تو بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین درخواست می کنم که مرا بیامرزی. خدا او را بیامرزد و همین است که خدای تعالی گفته "و آدم از پروردگارش کلماتی فرا گرفت" زیرا کلماتی که آدم از پروردگارش فراگرفت این بود "خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا بیامرزی" و خدا نیز او را بیامرزد.

کسی که می پندارد آدم، خلفا را بدرگاه خدا شفیع برده باید گزارش معروفی را بنگرد که با سند صحیح درباره توسل عمر - یکی از همان خلفا - به عباس - عموی پیامبر (ص) رسیده است و کی؟ در نماز طلب باران، زیرا هنگامی که خشکسالی گریبان مردم را گرفت او به نماز باران بیرون شد و گفت بار خدایا ما به آبروی عموی پیامبرت از تو درخواست می کنیم که سختی و گرسنگی و خشکسالی را از سرما دور کنی و ما را با باران سیراب کنی عباس گفت پروردگار هیچ بلائی از آسمان فرود نمی آید مگر بخاطر گناهی، و از میان نیز نمی رود مگر با توبه، این گروه بخاطر خویشاوندی من با پیامبرت بوسیله من روی بدرگاه تو آورده اند و اینک دست های گنهکارمان را بسوی تو برداشته و پیشانی را برای توبه به آستان تو نهاده ایم تو شبان و سرپرست مائی و گمشده ها را بحال خود رها

[صفحه ۲۱۰]

نمی کنی و چارپای شکسته اندام را با حال تباه در خانه رها نمی کنی، خردان سست و ناتوان گردیدند و بزرگتران بدحال و اندک مال شدند، درد دل ها بالا گرفت و تو از آشکار و پنهان آگاهی بار خدایا پیش از آنکه با نومییدی از درگاه تو بهلاکت افتند ایشان را در پناه خودت پناه ده زیرا جز گروه کافران از رحمت تو نومیید نمی شوند .

هنوز سخن وی به پایان نیامده بود که آسمان همچون ریسمان ها نرم و سست شد، ابری پدید آمد و از آسمان قطره های درشت و پیایی باریدن گرفت و مردم آغاز کردند به تبرک جستن به عباس و مسح کردن او و می گفتند: گوارا باد تو را ای ساقی دو حرم (مکه و مدینه) پس حسان بن ثابت گفت:

خشکسالی ما طولانی شده بود که پیشوا (عمر) دعا کرد

و به آبروی چهره درخشان عباس که بزرگ قوم بود ابرها ما را سیراب کرد .

همان عموی پیامبر و برادر پدرش

که تنها او - و نه دیگر مردم - این آبرو را از وی به میراث برده بود .

خدا به آبروی او شهرها رازنده کرد

تا پس از همه نومییدی ها، کران تا کران سرسبز و شاداب گردید .

و هم ابن عفیف نصری گفت:

همیشه عباس پسر شیبه در مواقعی که روزگار بر مردم سخت و دیگرگون شود همچون درفش راهنمایی است به سوی هدف و مقصود .

مردی است که در پاسخ آواز او - و آنگاه که با دعای مسلمانی، خدای را بخواند -

آسمان درهای خود را می گشاید

و خدا را همراه با سپاهییانی بزرگوار بخواند که نشان لشگریان را نیز بر خود دارند،

[صفحه ۲۱۱]

درهای آن به روی او گشوده می شود .

عموی پیامبر است . نه هیچکس مانند برادرزاده او است

و نه در میان گروه‌ها عموئی چون خودش توان جست .

روزی که او در جایش ایستاد قریش بدانست که:

با داشتن چنین فردی در میان خود بر همه قبائل برتری دارد .

و هم شاعر هاشیمان گفته:

هم رسول خدا از ما است و هم شهیدان و گواهان

و هم عباس که با آبروی خود باران را از دل ابر به ریختن واداشت .

و هم عباس بن عتبه بن ابی لهب گفت:

به آبروی عموی من بود که خدا حجاز و اهل آن را با ابر سیراب کرد .

همان گاه که عمر موی سپید او را وسیله درخواست باران گرفت

همیشه در خشکسالی‌ها روی به عباس داشت

و چندان بر سر این کار پایداری تا بسی نگذشت که باران بارید ن گرفت

رسول خدا از ما است و میراث او در میان ما .

آیا بالاتر از این نیز افتخاری برای افتخار کنندگان هست؟

اکنون آیا این مردی که عباس را شفیع خود می‌گرداند همان کسی است که در حدیث ساختگی اشباح در کنار صاحب رسالت و سرور جانشینان (ص) قرار داشته و آدم به او متوسل شده؟ و آیا با آنکه در میان آفریدگان خدای پاک، پیامبران و رسولان اولوالعزم و اوصیاء و فرشتگان و مقربان هستند باز هم او و دو رفیقش - پس از پیامبر - به اعتراف آفریننده شان گرامی‌ترین آفریدگان خداوند؟

[صفحه ۲۱۲]

پس چرا این مرد، خدا را بحق خود قسم نداده؟ و با اینکه خودش از عباس و از پدر او آدم و از همه فرزندان او و بگير و بیا . . . نزد خدا گرامی تر بود چرا دست به دامن او شد؟ مگر او عباس - و تنها او و بس - را از این لحاظ مستثنی می‌شمرد و او را - نزد خدا - هم از خود گرامی تر می‌دانسته و هم از همه کسانی که خود نزد خدا از ایشان گرامی تر است؟

من نمی‌دانم چه بگویم و تو خود زمینه‌ای پهناور داری تا سخن حق را بگوئی و آنچه وجدان آزاده ات تو را به آن راه می‌نماید بپذیری و بگوئی چگونه در حدیث اشباح، سه خلیفه را نزد خدا از همه آفریدگان او گرامی تر شمرده اند با آنکه چنانکه گفتیم در میان ایشان پیامبران و رسولان هستند و اوصیا و اولیا و فرشتگان؟ و چگونه پدر آدمیان و پیامبر معصوم بکسانی همچون بوبکر و دو رفیق او متوسل می‌شود و ایشان همان هاینده که می‌شناسیمشان و سرگذشت نامه هاشان را در برابر خود می‌بینیم . و چگونه اینان در ردیف نبی اعظم و داماد او قرار میگیرند که به گفته قرآن کریم در حکم جان پاک او است و به نص نامه ارجمند خدا از هر گناهی پاک بوده؟ چگونه آنان می‌توانند در برتری‌های آفرینش خود با آن دو یکسان باشند تا کسی بیاید و آبروی آنان را نیز در کنار آندو وسیله و شفیع خود گرداند . من گمان ندارم کسی از پیروان این دار و دسته بیاید و با گزارشگران آن دروغ در پندارهای بی‌بنیادشان همصدا شود آری چون گزافگوئی‌شان در فضیلت تراشی بی‌نهایت است این همصدائی دور نیست منتها به دنبال آن مانند ابن حجر می‌نویسند: خوب و بد آن بگردن گزارشگرانش

اینک بسراغ آن یکی برویم که توسل را از اصل منکر است و در برابر آن افراط، راه تفریط پیش گرفته و همین راه، او را در گل و

لای وامانده ساخته و در پرتگاه نادانی سرنگون افکنده و مانند قصیمی آمده است و منکر روایتی صحیح شده که از طریق عمر بن خطاب (ض) رسیده که او گفت رسول خدا (ص) گفت چون از آدم آن لغزش سر زد گفت پروردگارا از تو درخواست می کنم که بحق محمد

[صفحه ۲۱۳]

مرا بیامیزی خدا گفت ای آدم چگونه محمد را شناختی با آنکه هنوز او را نیافریده ام گفت پروردگارا از این روی که چون مرا با دو دست خویش بیافریدی و از روح خود در من دمیدی سر برداشتم و دیدم بر روی پایه های عرش نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و دانستم که تو نام هیچکس را به نام خود نمی افزائی مگر دوست ترین آفریدگانت باشد به نزد تو . خدا گفت ای آدم راست گفתי برستی او دوست ترین آفریدگان من است به نزد من، مرا بحق او بخوان که تو را آمرزیدم و اگر محمد نبود تو را نمی آفریدم .

این گزارش را هم بیهقی در دلائل النبوه آورده است و هم حاکم در مستدرک ۶۱۵ / ۲ - که جداگانه نیز درست بودن آن را اعتراف کرده - و هم طبرانی در معجم صغیر و هم بو نعیم در دلائل و هم - چنانچه در الخصایص آمده- ابن عساکر و سبکی نیز در ص ۱۲۰ از شفاء السقام جداگانه داوری خود را به درست بودن آن بر زبان آورده ۰ و هم قسطلانی در مواهب ۱۶ / ۱ و هم سمهودی در وفاء الوفاء ۴۱۹ / ۲ و هم زرقانی در شرح مواهب ۶۲ / ۱ و هم عزامی در فرقان القرآن ص ۱۱۷ و سیوطی نیز در ج ۱ ص ۶ از الخصایص الکبری آنها را از زبان تعدادی از حافظان بازگو کرده است .

صیمی که پا جای پای ابن تیمیه نهاده در رد این حدیث صحیحی که از پیامبر رسیده در الصراع ۵۹۳ / ۲ می نویسد: درخواست از خدا اگر با سوگند دادن او به آبروی پیامبر یا به آبروی کسی دیگر از پیامبران و نیکان همراه باشد از نظر دین چندان ارزش عملی ندارد که موجب شود این درخواست، کاری شایسته و نیک شمرده شود چه رسد که خود وسیله ای گردد برای آمرزش کامل و گذشتن خدا از گناهان . این که کسی بگوید " خدایا از تو می خواهم به آبروی فلان مرد یا زن " چه کار شایسته ای در آن هست که گوینده آن از آمرزیدگان گردد؟ آمرزش تنها

[صفحه ۲۱۴]

برای آمرزش خواهند است .

و هم می نویسد: اما کلمات خالی هیچ ارزشی در پیشگاه خدا ندارد و هرگز هم به آن هانمی نگردد چه رسد که آن ها را کاری بشمارد که گناهان و لغزش های گران رابکاهد چه ارج و ارزشی دارد که کسی بگوید " از تو بحق محمد درخواست می کنم که مرا بیامیزی " تا خدا در پاسخ وی بگوید چون مرا بحق او سوگند دادی البته ترا آمرزیدم . کسانی این عقیده را دارند و این سخنان را بر زبان می رانند که از همه مردم نادان تر باشند و سست ایمان تر و با پرهیزگاری و برتری کمتر از همه و دورتر از همگان از درگاه خدا و از خشنودی او و ایشان بر خلاف میلشان با این سخنان هرگز شایسته آمرزش و گذشت از گناهان و چشم پوشی از آن و رسیدن بخشنودی خدا نیستند بلکه شایسته آنند که خدا از آنان کینه کشد و همه را براند و با عذابی دردناک و رنج آور کیفر کند، این سخنان و این گونه توسل ها - کم باشد یا زیاد - هیچ فایده ای بحال ایشان ندارد و ما شک نداریم که آمرزیده شدن گناه آدم تنها بخاطر توبه او و بازگشتن وی بسوی پروردگارش بوده و بخاطر این که از گناه خویش دست کشید و پوزش و آمرزش

خواهی را از همه دل و خرد و روان وی توان یافت اما این که از خدا به حق کسی درخواست آموزش کرده باشد این کار نزد خدا هیچ‌ارج و ارزشی ندارد تا وی بدان پردازد. پایان

ما در پاسخ این ناآگاه بی نام و ننگ آزمند و بد زبان تنها همان کلمه بدرود را بر زبان می رانیم که قرآن پاسخ آنان شناخته است زیرا وی در این یاهو گوئی ها دنباله رو استادش ابن تیمیه است که او نیز پاسخ خود را از گروهی از پیشوایان و حافظان حدیث گرفته است آن هم با سخنانی گسترده که ما از همه آن ها به یادآوری سخن سبکی بسنده می کنیم . درص ۱۲۱ از شفاء السقام می نویسد: ابن تیمیه گوید: آنچه در داستان آدم آمده است که وی به حق پیامبر متوسل شده پایه ای ندارد و هیچکس آنرا از وی (ص) با زنجیره هائی نقل نکرده است که بتوان بر آن اعتماد

[صفحه ۲۱۵]

کرد و آنرا معتبر شمرد و گواه آورد . سپس ابن تیمیه مدعی می شود که آن دروغ است و در این زمینه سخن را بسیار دراز کرده چندانکه در لابلای آن جز پندار بی پایه و دروغ چیزی نتوان جست و اگر می دانست که حاکم درداوری های خود آن را صحیح شمرده چنین سخنانی نمی گفت یا دست کم به پاسخ اومی پرداخت و من بگمانم اگر این حدیث با زنجیره آن هم به او رسد میانجی گزارش آن عبد الرحمن بن یزید را به باد نکوهش می گیرد و ما گوئیم که در صحیح شمردن حدیث، متکی به سخن حاکم هستیم و تازه عبد الرحمن بن یزید در ضعیف القول بودن به آن حدی که وی ادعا می کند نمی رسد و چگونه مسلمانی را سزد که بر نهی از این کار بزرگ، گستاخی نماید که نه خرد آن را مردود می شمارد و نه دین . و درباره آن چنین حدیثی هم وارد شده آنچه درباره توسل جستن ابراهیم و نوح و پیامبران دیگر بجز ایشان نیز رسیده مفسران آورده اند و ما از همه آن ها به این یکی بسنده کردیم چون هم نیکو است و هم حاکم آن را صحیح شمرده و در این زمینه نیز هیچ فرقی نیست که این گونه اعمال را توسل بنامیم یا یاری خواهی یا شفیع آوردن یا بزرگداشت . و کسی که به این گونه دعا می کند در حقیقت از پیامبر (ص) چیزی نمی خواهد و به او پناه نمی برد بلکه او را وسیله ای قرار می دهد برای آنکه خدا دعایش را مستجاب کند و با روی آوردن به سوی او خدا پناه می خواهد الخ .

ا خود نیز در پیرامون این موضوع در ج ۵ ص ۱۴۳ تا ۱۵۶ سخنانی آوردیم . مراجعه کنید .

بوبر بهترین کسان است در همه آسمان ها و زمین

از زبان بوهریره آورده اند که رسول خدا (ص) بوبر و عمر از انبیا و مرسلین که بگذریم از همه اهل آسمان ها و زمین و از همه اولین و آخرین بهترند .

[صفحه ۲۱۶]

این گزارش را ابن حجر در ص ۴۵ از صواعق به نقل از حاکم و ابن عدی آورده و خطیب نیز در تاریخ خود ج ۵ ص ۲۵۳ آنرا گزارش کرده و مطابق عادت خود در نقل مناقب دو خلیفه، از نقطه ضعف هائی که در سند آن بوده کمترین سخنی نگفته با آن که یکی از میانجیان گزارش: جبرون بن واقد افریقی است که محمد بن داود قنطری آن را از زبان وی بازگو کرده ذهبی در میزان می

نویسد: جبرون متهم به حدیث سازی است زیرا او بوده که با کم آزر می از سفیان گزارش کرده، راوی حدیث از زبان وی نیز محمد بن داود قنطری است که از قول ابو هریره - بی زنجیره ای درست - آورده اند که پیامبر گفت بوبکر و عمر بهترین اولین هستند. جبرون تنها کسی است که این حدیث و حدیث پیش از آن را روایت کرده و هر دو ساختگی است و ابن حجر نیز در ج ۲ ص ۹۴ از لسان می افزاید: از ابن عدی رسیده که گفت برای جبرون جز همین دو حدیث، حدیث دیگری نمی شناسم و این دو را نیز ندیده ام که جز محمد بن داود کسی از او روایت کرده باشد و هر دو نیز نکوهیده است.

و ذهبی در زندگی نامه محمد بن داود می نویسد او از زبان جبرون افریقی دو حدیث باطل آورده که ابن عدی آن را در زندگی نامه جبرون یاد کرده و گفته محمد تنها کسی است که آن را از زبان او آورده.

و ابن حجر می نویسد - لسان ۱۶۱ / ۵ - گمان می کنم این آفت از سوی جبرون به حدیث خورده باشد و مولف آن کتاب، هر دو حدیث را در زندگی نامه وی آورده و آشکارا هر دو را ساختگی می شمرد و می گوید معروف است که سازنده آندو جبرون است.

مینی گوید: آیا شایسته است که کسی همچون این دو ابطال کننده احادیث، چنین گزارشی باطل را روایت کند که سازنده آن معتقد بوده است بوبکر و عمر را باید هم بر فرشتگان مقرب و معصوم که در آسمان ها هستند برتری داد - با آنکه سرور ایشان امین و وحی - جبرئیل - در میان آنان است - وهم بر کسانی که نزدیکی

[صفحه ۲۱۷]

و تقرب ایشان به آستان خدا ثابت است، از دوستان خدا بگیر تا برگزیدگان او و جانشینان پیامبران - من نمی دانم که آندو با چه چیزی بر همه اینان برتری یافته اند؟ آیا با دانشی که از سراپای ایشان می جهیده؟ - که چون و چند آن را دریافته ای - یا برای معصوم بودن آندو از گناهان؟ - که نه تو چنین اعتقادی درباره ایشان داری و نه سرگذشت نامه آندو که در تاریخ آمده راه می دهد که چنین اعتقادی داشته باشی و آنگاه معصوم بودن فرشتگان، روشن و بی چون و چرا است و معصوم بودن جانشینان پیامبران هم با دلائل صحیح، واجب شناخته شده و تقرب کسانی از نزدیکان درگاه خداوند - همچون لقمان و خضر و ذالقرنین - از مطالبی است که نیازی بدلیل جداگانه ندارد - یا برای هراسی بوده که در پیشبرد آئین خدا در دل های دشمنان می افکندند و برای رنجی بوده که در راه دین برده و کوشش های بسیاری که بر خود هموار ساختند؟ سخن درست در همه این زمینه ها بر هیچکس پوشیده نیست تو دست خود را بر هر فضیلتی که می خواهی بگذار که خواهی دید در هیچکدام از آن فضایل، آندو تن چیزی بیش از بسیاری از صحابه و شاگردانشان و دیگران ندارند چه رسد به بزرگانی که یاد کردیم. ولی چه باید کرد که گزافگوئی در فضیلت تراشی، آدمی را بر آن می دارد که چنان سخنانی بگوید. تو هم بگذارش تا بگوید زیرا حقایق آشکار، نابودی پذیر نیست و بنیادهای نهاده شده همیشه پشتوانه استواری است.

پاداش پیامبر و بوبکر

از زبان علی بن ابیطالب آورده اند که گفت شنیدم رسول خدا (ص) به ابوبکر می گفت ابوبکر خداوند به من پاداشی برابر با پاداش همه آن کسان داده است که از آغاز خلقت آدم تا هنگام بعثت من باو گرویده اند و خداوند به تو پاداشی برابر با پاداش همه آن کسانی داده است که از آغاز بعثت من تا روز رستاخیز به او گرویده اند.

[صفحه ۲۱۸]

چنانچه در ریاض النضره - ۱۲۹ / ۱ - آمده این گزارش را خعلی و ملا آورده اند . خطیب بغدادی نیز در تاریخ خود - ۵۳ / ۵ - آن را از طریق احمد بن محمد بن عبید الله، م ابوالحسن تمار مقری آورده و می نویسد: وی مورد وثوق نیست و احادیثی باطل روایت کرده و من با ابو القاسم ازهری که درباره او مذاکره می کردم گفتم من او را ضعیف القول می دانم چون گزارش های نکوهیده ای در میان حدیث هایش هست وی گفت آری او هم مانند ابوسعید عدوی است .

امینی گوید: ابو سعید عدوی همان حسن بن علی عدوی بصری شیخ کم آرم دروغ پرداز است که حدیث می ساخته و ما سرگذشت او را در ج ۵ ص ۲۲۴ ط ۲ در ضمن سلسله خبرسازها آوردیم پس اینکه ازهری درباره ابوالحسن تمار گوید او هم مثل ابو سعید است می خواهد اشاره کند که او نیز دروغ پرداز و خبرساز بوده .

یکی دیگر از میانجیان زنجیره گزارش ابو معاویه ضریر است که به تندروی تندروی در شیعیگری - شناخته شده و یعقوب بن شبیه گوید: وی مورد وثوق است ولی گاهی کاستی های حدیث ها را پنهان می داشته - میزان الاعتدال ۳۸۲ / ۳ و یکی دیگر ابوالبختری است که این حدیث را از علی گزارش کرده و سلمه بن کهیل گوید همه احادیث ابو البختری نیکو است مگر آنچه از زبان علی آورده که ضعیف است - میزان الاعتدال ۳۴۴ / ۳.

این حال و روز زنجیره گزارش بود اما درباره متن آن هم وجدان آزاده ات بهترین داور است .

دوستی و سپاسگزاری واجب بر توده مسلمان

از زبان سهل بن سعد آورده اند که گفت رسول خدا (ص) گفت دوست داشتن بوبکرو سپاسگزاری از وی بر پیروانم بایسته است . گزارش بالا را خطیب بغدادی در تاریخ خود ۴۵۳ / ۵ از طریق عمر بن

[صفحه ۲۱۹]

ابراهیم کردی آورده و گوید این حدیث را تنها عمر آورده که از سر احادیش باید گذشت و ذهبی هم در میزان الاعتدال ۲۴۹ / ۲ آن را آورده و گوید این حدیث بسیار نکوهیده است .

و باز خطیب بغدادی در تاریخ خود ۷۳ / ۵ از طریق عمر کردی آن را به این عبارت آورده به راستی از میان همه مردم کسی که با یاری های خود و با آنچه در دست داشت به من نیکوئی کرد بوبکر صدیق است پس دوست داشتن و سپاسگزاری و نگهداری او بر پیروانم لازم است .

امینی گوید: این روایت از ساخته های عمر کردی است، دارقطنی گوید وی دروغگو و پلید بوده و خطیب گفته: موثق نیست و گزارش های نکوهیده از زبان بزرگان نقل می کند برگردید به آنچه در ج ۵ ص ۲۴۶ ط ۲ درباره سلسله ای از دروغگویان گذشت .

و شگفت آنکه خود خطیب با آنکه در سر گذشت کردی چنین سخنی درباره او گفته می بینی در همان تاریخ خود به هنگام نقل روایت بالا گویا دیگر زبانش بند می آید، که یکبار آن را آورده و از نقطه ضعفی که در آن بوده سخنی نگفته و یک کلمه بر زبان

نیاورده است که ساختگی بودن آن را برساند و بار دیگر نیز به همین اندازه اکتفا می کند که بنویسد: گزارش آن تنها از راه عمر رسیده و - چنانچه در جای دوم می نویسد - غیر عمر از او موثق تر است . و همه این زمینه ها را تنها برای آن چیده که آنچه را آشکار است از دیده خوانندگان پوشیده دارد و حقایق استوار را به گونه ای دیگر نماید و از همین روی است که پس از چندی صفوری می آید و در ج ۲ ص ۱۸۶ نزهه المجالس، روایت را همانند اخبار مسلمه یاد می کند .

بوبکر در کفه ترازو

چنانچه در مرقاه الوصول ص ۱۱۲ آمده حکیم ترمذی آورده است که

[صفحه ۲۲۰]

رزق الله بن موسی باجی بصری ما را گزارش کرد از زبان مومل به اسماعیل عدوی بصری و او از زبان حماد بن سلمه و او از زبان سعید بن جمهان بصری و او از سفینه برده ام سلمه که گفت: چون رسول خدا (ص) نماز بامداد را می گزارد روی به یارانش می کرد و می گفت کدامیک از شما دیشب خوابی دیده اید؟ تا یکروز که نماز بامداد را بگزارد روی بیاران کرد و پرسید کدامیک از شما دیشب خوابی دیده اید . مردی گفت ای رسول خدا من دیدم که گویا ترازویی از آسمان آویختند و ترا در یک کفه آن نهادند و بوبکر را در کفه دیگر پس تو بر بوبکر چربیدی پس تو را بر گرفتند و بوبکر را بجای خود نهادند سپس عمر را آوردند و در کفه دیگر نهادند و او را به ابوبکر سنجیدند پس بوبکر بر عمر بچربید آنگاه عمر را بجای خود رها کرده ابوبکر را بر گرفتند و عثمان را آورده و بجای وی در کفه دیگر گذاشتند پس عمر بر عثمان بچربید و سپس عمر را بر گرفته و عثمان را بجای خود رها کردند و علی را آوردند و در کفه دیگر نهادند پس عثمان بر علی بچربید و آنگاه ترازو را بر داشتند، رسول خدا(ص) از شنیدن این خواب چهره اش دگرگون شد و سپس گفت سی سال خلافت پیامبرانه است و سپس پادشاهی میانجیان زنجیره گزارش:

۱- رزق الله بصری متوفی ۲۵۶ یا ۲۶۰ . اندلسی گفته هر چند او خود نیکمردی بی عیب است ولی احادیثی نکوهیده روایت کرده تهذیب التهذیب ۲۲۷۳ / ۳

۲- مومل عدوی بصری متوفی ۲۰۶ . و ابو حاتم گفته راستگو بوده و در سنت سرسختی داشته ولی بسیار جاها لغزیده و بخاری گفته حدیث وی نکوهیده است و یعقوب بن سفیان گفته شیخی جلیل و سنی است که شنیدم سلیمان بن حرب ستایش های نیکوئی از او می کرد، و استادان ما سفارش او را بسیار می کردند مگر این که حدیث او به حدیث یارانش نمی ماند و اهل دانش باید از پذیرفتن حدیثش باز ایستند زیرا او از استادان موثقش احادیثی نکوهیده نقل کرده و

[صفحه ۲۲۱]

این سخت تر است زیرا اگر او این سخنان نکوهیده را از مردان ضعیف القول نقل می کرد او را معذور می داشتیم و ساجی گفته هر چند راستگو است ولی بسیار جاها لغزیده و پندارهائی بی پایه دارد که شرح آن بدرازا می کشد، و ابن سعد و دارقطنی گفته اند وی بسیار می لغزیده و مروزی گفته هر گاه حدیثی را تنها او روایت کرده باشد باید در پذیرفتن آن متوقف شد و باز ایستاد زیرا او

حافظه بسیار بدی داشته و لغزش های فراوان کرده

میزان الاعتدال ۲۲۱ / ۲، تهذیب‌التهذیب ۳۸۱ / ۱۰

۳- سعید بن جهمان بصری متوفی ۱۳۶ ابو حاتم گفته: حدیث وی را باید نوشت ولی شاید پشتوانه روشنگری گرفت. و ساجی گفته: حدیث وی شایسته پیروی نیست. میزان‌الاعتدال ۳۷۷ / ۱ تهذیب‌التهذیب ۱۴ / ۴

امینی گوید: وای بر کم فروشان آنانکه چون از مال مردم برای خود بردارند پیمانه را تمام می گیرند و چون از مال خود برای ایشان بکشند و پیمانه کنند به آنان زیان می زنند آیا اینان گمان نمی برند که در روزی بزرگ برانگیخته خواهند شد؟ همان روز که مردم در برابر پروردگار جهانیان می ایستند. این ترازویی که بصری ها آورده اند و از آسمان بصره آویخته شده، چشمه ای در منجم آن است و اصلا هم میزان نیست تا دو کفه اش هماهنگ باشد زبانه آن هم کجی دارد، بگو آیا برابرند کسانی که می دانند و آنان که نمی دانند؟ بگو آیا کور و بینا برابرند یا آیا روشنی و تاریکی با یکدیگر برابر است؟

در ترازوی دادگری و انصاف چگونه رسول خدا (ص) را - با آن برترین پایگاهها - در یک کفه می نهند و پسر بوقحافه را - که جز بوبکر چیزی نیست در کفه دیگر؟ کدام خوی های بزرگوارانه و کدام روحیات پاک و کدام منش های برتر و کدام حکمت های علمی یا عملی و کدام دانش ها و آگاهی ها پیشرو و کدام بینائی نافذ و کدام و کدام... در کفه ای که بوبکر باشد هست تا او را در برابر پیامبر نهند؟ و آیا این سنجش را اصلا وجدان و منطق می پذیرد تا

[صفحه ۲۲۲]

بگوئیم یکی از دو کفه ترازو بر دیگری چربیده است؟ این گروه را چه شده است که هیچ سخنی را در نمی یابند. وانگهی چه شده که بوبکر بر عمر چربیده با آنکه این دو در همه فضائلی که در روزهای زندگانی داشته اند نظیر همدیگرند مگر اینکه فتوحات عمر و دستی که در گستردن قلمرو اسلام در گوشه و کنار جهان داشته فراموش شدنی نیست و برای همیشه در صفحات تاریخ یاد آن خواهد رفت پس، از این نظر اگر با ترازویی غیر معیوب بسنجش پردازیم فضیلت رجحان از آن اوست - نه بوبکر -

و چه شده که میان نبی اعظم و امیر مومنان در این ترازو و سنجش، جدائی افتاده با آنکه بنص قرآن کریم او روان وی (ص) است و بدآوری نامه ارجمند خدا از همه گناهان بدور است وارث دانش او است و دروازه شهر حکمتش، همتای قرآن است و جانشین پیامبر اسلام بدلیل آنکه پیامبر (ص) فرمود: من دو جانشین میان شما می گذارم نامه خدا و عترت - اهل بیت - خودم کدام فضیلت بزرگ در عثمان بوده است که آن را در ترازو نهند و به یاری آن، وی را از علی که دومی رسول خدا (ص) در برتری های اوست برتر انگارند؟ من نمی دانم

وانگهی اگر سخنی که در اینجا به رسول خدا (ص) بسته اند درست باشد نماینده سرنوشتی گریز ناپذیر است از سوی خدای تعالی، و نشانه ای برخواست او در رعایت شایسته ترین نظام ها، در این حال پس چرا بخاطر آنچه خدای پاک تقدیر کرده و خواسته و دوست داشته چهره او (ص) دگرگون شود با آنکه خود هیچ هدفی نداشت مگر یا دست یافتن به آنچه خوشنودی وی در آن است و یا خواندن مردم به سوی آن و آگاهی دادن به ایشان در زمینه آن. آیا این ها با معصومیت وی ناساز نیست و با پایگاه برترش تناقض ندارد؟ ولی چه کنیم که تندروی در فضیلت تراشی نظایر این کارها را درست می شمارد، ما از خدائیم و به سوی او باز می گردیم.

پدر هیچ کدام از مهاجران جز بوبکر مسلمان نشد**اشاره**

ابن منده و ابن عساکر از زبان عایشه (ض) آورده اند که گفت پدر هیچکس

[صفحه ۲۲۳]

از مهاجران، مسلمان نشد مگر بوبکر تاریخ الخلفا از سیوطی ص ۷۳

و محب طبری در ریاض خود ج ۱ ص ۴۷ از زبان واحدی - و البته بدون زنجیره ای درست و پیوسته - از زبان علی بن ابیطالب آورده است که درباره بوبکر گفت: پدر و مادر وی اسلام آوردند و جز او هیچیک از مهاجران صحابه را این فضیلت دست نداد که پدر و مادرش اسلام آرند. این گزارش را قرطبی در تفسیر خود - ۱۹۴ / ۱۶ آورده است. گروهی از متأخران - مانند شبلنجی و امثال او - نیز این حدیث را گرفته و آن از جمله مناقب بوبکر که مورد اتفاق است شمرده اند.

امینی گوید: ما زبان علی و عایشه را پاک تر از آن می شماریم که بگفتن چنین دروغی آشکار باز شود که تاریخ بر خلاف آن گواهی می دهد و سرگذشت صحابه مهاجر، آن را تکذیب می نماید و تنها دوستی پنهان در دل ها بوده که گزارشگران این دروغ را کور و کر کرد تا سخنی را که در لا به لای کتاب ها آمده نشوند، در گفتار خود از میانه روی بدور افتند و بی آنکه پروائی از سرانجام سخن خویش بدارند در برترخوانی ها به دنده گزافگوئی افتند آیا دانش ایشان به همین اندازه است یا دانسته و آگاهانه بر خدا دروغ می بندند؟

چنانچه در سیره ابن هشام ۱۱۷ و ۲/۷۹ آمده: مضعونیان که تیره ای از جمحیان بودند و جحشیان رثاب زاده که هم پیمانان امویان بودند و بکیریان که تیره ای از بنی سعد بن لیث - هم پیمانان بنی عدی بن کعب - بودند همگان با دارائی ها و کسان خودبه مدینه مهاجرت کردند و در خانه هاشان در مکه بسته شد و کوچیدن ایشان کار را به آنجا رساند که هیچکس در خانه هاشان نماند. اکنون یا این همه خاندان های بزرگ و پر جمعیت، همه زنانشان بیوه و نازا بودند؟ یا هیچیک از فرزندانشان همسر و پدر و مادری نداشتند؟ یا همه پدران مردانی بی فرزند بودند؟ خدا دوستی را از میان ببرد که چگونه آدمی را کور و کرمی سازد.

اینک با من بیائید تا برگی چند از زندگی نامه مهاجران را بخوانیم: این

[صفحه ۲۲۴]

عمار بن یاسر از بزرگ ترین مهاجران است که پدر و مادرش در جرگه نخستین کسانی اند که در راه اسلام زیر شکنجه جان سپردند. بنابر آنچه در تهذیب التهذیب ۷/۴۰۸ آمده مسدد گوید: در میان مهاجران هیچکس نبود که پدر و مادرش هر دو مسلمان باشند مگر عمار بن و این گزارش نه تنها آن گزارش ساختگی را تکذیب می کند بلکه مسلمان شدن پدر و مادر بوبکر را نیز نفی می نماید.

و این عبدالله بن جعفر است که پدر وی کوچید و عبدالله و دو برادر او محمد و عون نیز همراه با مادرشان اسماء بنت عمیس با او بودند. این عمرو بن ابان سعید اموی از مهاجرین است که پدرش در خیبر با رسول خدا (ص) بود و مادرش فاطمه بنت صفوان نیز مسلمان شد. و این هم خالد بن ابان اموی برادر عمرو بن ابان نامبرده است. و این هم ابراهیم بن حارث بن خالد تمیمی است که با

پدرش و مادرش ریطه بنت حارث بن جبلة به هجرت پرداخت.

و این تهم حاطب بن حارث جمحی از مهاجران است که پدرش و هم مادرش - فاطمه بنت مجلل - با او به هجرت پرداختند.
و این هم حطاب بن حارث جمحی است که با پدر و مادر و برادرش - حاطب - و همسر خود فکیه بنت یسار - به مهاجرت دست زد.

و این هم حکیم بن حارث طائفی است که با زنش و فرزندانش هجرت کرد و پدر و مادر او که هردو نیز مسلمان بودند با وی هجرت کردند.

و این خزیمه بن جهم بن قیس عبدری است که با پدرش و برادرش - عمرو - و مادرشان ام حرملة بنت عبدالاسود به هجرت دست زد.

و این هم جابر بن سفیان بن معمر جمحی است که خود و پدر و مادرش حسنه کوچیدند.

و این هم جناده بن سفیان بن معمر جمحی است که خود و پدر و مادرش با برادرش جابر نامبرده کوچیدند .

[صفحه ۲۲۵]

و ابن سلمه بن ابی سلمه بن عبد الاسد مخزومی است که پدرش هجرت کرد و پس از او هم مادرش - ام سلمه که بعدها همسر پیامبر (ص) شد - با پسر خود سلمه هجرت کرد .

و این هم جناب بن حارثه بن صخر عذری است که پدرش مسلمان شده خود بمدینه هجرت کرد .

و این هم حارث بن قیس سهمی است که با پسرانش - حارث و بشر و معمر هجرت کرد . پس آنان از مهاجراتند و پدرشان حارث نیز از مسلمانان و مهاجران است .

و این هم سائب بن عثمان بن مظعون جمحی از مهاجران است که پدرش نیز از بزرگان مهاجران بوده

و این هم سلیط بن سلیط بن عمرو عامری است، که چون عمر گفت: جوانمردی را بمن بنمائید که خود و پدرش از مهاجران باشند او را بوی نمودند .

و این هم عبد الرحمن بن صفوان بن قدامه است که خود و پدرش از مهاجرانند

و این هم عبد الله بن صفوان بن قدامه است که خود و پدرش از مهاجرانند

و این هم عامر بن غیلان بن سلمه ثقفی است که خودش به سوی رسول خدا کوچیده و پدرش نیز مسلمان بود .

و این هم عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی از مهاجران است که پدر او نیز از بزرگان صحابه بوده .

و این هم عبدالله بن ابی بکر بن ابی قحافه از مهاجران است که پدرش نیز از مهاجران بود و جدش و جده اش - ام الخیر -

نیز مسلمان شدند . - البته به پندار خود اینان ولی درباره مسلمانی این جد و جده بعدا سخن خواهیم راند

و این هم عبد الله بن عمر بن خطاب است که خود و پدرش هر دو از مسلمانان مهاجر بودند .

و این هم محمد بن عبد الله بن جحش از کسانی است که خود و پدر و مادرش

[صفحه ۲۲۶]

از مهاجران بودند .

و این هم عبد الله بن مطلب بن ازهر است که خود و پدرش از مهاجران بودند

و این هم معمر بن عبد الله بن نضله است که خود و پدرش از مهاجران بودند

و این هم مهاجر بن قنفذ بن عمیر قرشی تیمی از پیشگامان در اسلام و مهاجران است که پدر وی هم از صحابه به شمار می آید .

و این هم موسی بن حرث بن خالد قرشی تیمی است که خود و پدرش هردو از مهاجران بودند .

و این هم نعمان بن عدی بن نضله قرشی تیمی است که خود و پدرش هر دو از مهاجران بودند .

برگردید به سیره ابن هشام ج ۱ و ۲، طبقات ابن سعد، تاریخ طبری، استیعاب، اسد الغابه، کامل از ابن اثیر، تاریخ ابن کثیر، عیون الاثر از ابن سید الناس، الاصابه، تهذیب التهذیب، سیره حلبی .

و شاید کاوشگران در لابلاي سرگذشت نامه ها و کتابهای تاریخ و زندگی نامه های گسترده، بسیاری همانند اینان را بیابند که خود از مهاجران بودند و پدرشان یا پدر و مادرشان هم مسلمان بودند پس آنچه محب طبری و سیوطی و دنباله روهای آندو آورده اند که از میان همه صحابه، تنها ابوبکر بوده که پدرش یا پدر و مادرش افتخار مسلمانی یافته اند و هم آنچه به مولانا امیرمومنان بسته اند جز دروغی برخاسته از ریشه نادانی نیست که آن هم از تندروی های آشکارشان در فضیلت باقی سرچشمه می گیرد .

مسلمان شدن پدر و مادر بوبکر

اشاره

اکنون با من بیائید تا مسلمان شدن پدر و مادر بوبکر را به بررسی گذاریم تا دریابیم که آیا به راستی آندو اسلام آوردند (گذشته از آنکه گفتیم آندو تن، تنها پدر و مادری نبودند که خود اسلام آوردند و فرزندشان از مهاجران بود) یا

[صفحه ۲۲۷]

آنکه اصلا مسلمانی شان را نیز هیچکدام از آگهان گزارش نکرده و این گزارش نیز همانند مسلمان شدن پدر و مادر برخی دیگر از مهاجران، چون و چرا پذیر است که اعتقاد به آن را کسانی که در فضیلت تراشی تند می رفته اند درهم بافته اند .

مسلمانی پدر بوبکر

درباره مسلمانی بوقحافه می گویند که او در روز فتح مکه مسلمان شد و پسرش بوبکر او را به نزد رسول خدا (ص) آورد و در تمام طول زندگی وی نیز جز یکبار در همین سال و همین روز نتوانسته بود او را به نزد رسول خدا (ص) بیارد و اکنون ما همه آنچه را که درباره آوردن او به نزد رسول رسیده یاد می کنیم و گزارش های رسیده در این باره را نیز به دو بخش می کنیم، نخست آنچه را که اشاره ای به مسلمان شدن بوقحافه ندارد می آریم و سپس آنچه را اشاره به مسلمان بودن او دارد .

بخش نخست

۱- حاکم در مستدرک ۲۴۵ / ۳ آورده است که ابو عبد الله محمد بن احمد، قاضی بن قاضی از زبان پدرش و او از زبان محمد بن شجاع و او از زبان حسین بن زیاد و او از زبان ابو حنیفه و او از زبان یزید بن ابی خالد گزارش کرده است که انس (ص) گفت گویا من ریش بوقحافه را می بینم که از شدت سرخی به هیزم ریزه درخت عرفج می ماند پس رسول خدا (ص) گفت اگر پیرمرد را در خانه اش رها می کردیدم خود به احترام بوبکر به نزد او می شدیم .

حاکم از نقطه ضعف هائی که در سند این روایت بوده سخنی نگفته و با آنکه بنابر عادتش در این کتاب، هنگام نگاشتن گزارش ها

داوری خود را نیز درباره صحیح و غلط بودن آن‌ها می‌آرد ولی این‌جا چنان‌کاری نکرده و ذهبی نیز در فشرده کتاب او به راه وی رفته و همه این‌لا- پوشانی‌ها نیز برای آنست که "احترام بوبکر" محفوظ بماند هر چند بر حق و حقیقت ستم شود و اینک حال و روز زنجیره آن در میانجانش:

[صفحه ۲۲۸]

۱- محمد بن شجاع بغدادی ابو عبد الله ابن ثلجی فقیه . امام حنبلان احمد گوید: او بدعت‌گذار و هواپرست بوده و عبد الله بن احمد گوید ده روز پیش از آنکه قواریری بمیرد از وی شنیدم که هنگام یاد از ابن ثلجی می‌گفت او کافر است و هم گوید این سخن را برای اسماعیل قاضی باز گفتم او خاموش ماند و من باز گفتم لابد این نسبت را بخاطر سخنی که از وی شنیده به وی داده او گفت آری .

و زکریا ساجی گوید: ابن ثلجی دروغ پرداز بوده و برای باطل کردن حدیث رسول خدا (ص) در پی راهی می‌گشته تا با رد آن، مذهب خویش را یاری دهد و در منتظم آمده: . . . تا بوحنیفه و عقیده وی را یاری دهد .
و ابن عدی گفته احادیثی در تشبیه خدا به انسان می‌بافته و به اصحاب حدیث می‌بسته و به این گونه آنان را می‌آزموده است .
و ازدی گفته: او دروغ پرداز است و روایت از زبان وی روا نیست چون بد کیش بوده و از دین روی گردان .
و جوزجانی گفته: موسی بن قاسم اشیب گفته وی دروغگوی و پلید بوده
یکی دیگر از میانجیان زنجیره گزارش:

۲- حسین بن لولوی کوفی است که یحیی بن معین گوید او دروغ پرداز بوده و ابن مدینی گوید: حدیث او را نباید نوشت
و محمد بن عبد الله بن نمیر گوید وی بر ابن جریح دروغ می‌بسته
و ابو داود گوید: او دروغگو و غیر موثق است .
و ابو حاتم گفته: موثق نیست و دارقطنی گفته احادیث او ضعیف و متروک است
و نصر بن شمیل به مردی که کتاب‌های حسن را نوشته بود نوشت: به سوی شهر خویش شری را کشانده ای .

[صفحه ۲۲۹]

و ابو ثور گفته: دروغگوتر از لولوی ندیدم لغله زبانش این بود که من از ابن جریح شنیدم و او از عطاء که . . .
و احمد بن سلیمان گفته: روزی دیدمش در نماز بود و نوجوانی بیموی نیز کنار او در صف جای داشت و چون بسجده رفت دست خود را به سوی جوانک دراز کرد و گونه او را نیشگون گرفت من نیز احادیثش را بدور افکندم و از او روایت نمی‌کنم .
و ابن ابی شیبه گفته: ابو اسامه او را خبیث می‌نامیده .

و یعقوب بن سفیان و عقیلی و ساجی گفته اند وی دروغ پرداز بوده
و نسائی گفته او نه موثق است و نه می‌توان وی را در نقل حدیث امین شمرد
این‌ها را بخوان و خود داوری کن و بگو آیا چنین نقطه ضعف‌ها در زنجیره حدیث یاد شده بر کسانی همچون حاکم و ذهبی پوشیده بوده؟ نه بخدا

۲- حاکم در مستدرک ۲۴۴ / ۳ از زبان ابو العباس محمد بن یعقوب و او از زبان محمد بن اسحاق صغانی و او از زبان حسین بن

محمد مروزی و او از زبان عبدالله بن عبد الملک فهری و او از زبان قاسم بن محمد بن ابی بکری و او از زبان پدرش آورده است که پدرش بوبکر (ض) گفت من پدرم بوقحافه را به نزد رسول خدا (ص) بردم او گفت چرا پیرمرد را رها نکردی تا ما به سراغ او رویم من گفتم بلکه او به آمدن نزد تو سزاوارتر است گفت: ما نیکی هائی را که از دست پسرش دیده ایم درباره او نگاه می داریم . این گزارش را حافظ هیثمی در مجمع الزوائد ۵۰ / ۹ آورده و گفته: بزار آن را گزارش کرده و در میان میانجیان زنجیره آن عبد الله بن عبد الملک فهری است که نمی شناسمش و ذهبی در تلخیص المستدرک می نویسد گزارش های عبد الله نکوهیده است . و ذهبی در میزان ۵۵ / ۲ و ابن حجر در لسان ۳۱۱ / ۲ می نویسند ابن حبان

[صفحه ۲۳۰]

گفته حدیث عبد الله به حدیث مردان موثق همانند نیست زیرا چیزهائی شگفت انگیز روایت می کند و عقیلی گفته: حدیث وی نکوهیده است و شایسته پیروی نیست و ابو زرعه گفته: حدیث وی سست است و باید بدیوار زد . و برقانی گفته از ابوالحسن درباره او پرسیدم و گفتم آیا موثق است گفت نه هیچ ارزشی هم ندارد . پایان . یکی دیگر از میانجیان زنجیره این گزارش:

قاسم بن محمد است که آنرا از پدرش و او نیز از پدرش بوبکر آن را بازگو کرده با آنکه - چنانچه در صفه الصفوه از ابن جوزی ۵۰ / ۲ آمده - قاسم بن محمد در سال ۱۰۹ و ۱۰۸ در ۷۰ یا ۷۲ سالگی در گذشته و پدرش محمد نیز در سال ۳۸ در گذشته پس قاسم در همان سال که پدرش محمد مرده دنیا آمده و اگر هم سخن ابن سعد را بپذیریم که قاسم در سال ۱۱۲ از هجرت در ۷۰ سالگی در گذشته پس هنگام مرگ پدرش ۴ ساله بوده و با این کیفیت چگونه می توانسته از پدرش روایت کند؟ و تازه این هم صحیح نیست که بگوئیم محمد بن ابی بکر از پدرش چیزی روایت کرده زیرا محمد در حجه الوداع - سال ۱۰ هجری - متولد شد و پدرش در جمادی الاخر از سال ۱۳ هجری درگذشت پس کسی که این روایت را بر وی بسته کجا می تواند آن را درست بنماید؟ ذهبی در تلخیص المستدرک در دنباله این روایت می نویسد: نه قاسم روایتی از پدرش یافته است و نه پدرش از بوبکر

۳- حاکم در مستدرک ۲۴۴ / ۳ از زبان قاضی ابوبکر محمد بن عمر بن سالم جعابی حافظ و او از زبان ابو شعیب عبد الله بن حسن حرانی باسناد خود از انس آورده است که گفت: بوبکر (ض) پدرش بوقحافه را در روز فتح مکه به نزد رسول خدا (ص) آورده رسول خدا (ص) گفت اگر پیرمرد را در خانه اش رها می کردی ما خود بنزد او می شدیم . کاش می دانستم چه انگیزه ذهبی را بر آن داشته تا در برابر این گزارش جعابی تسلیم شود و نقطه ضعف آن آن را نگوید با آنکه خودش در میزان ۱۱۳ / ۳

[صفحه ۲۳۱]

زندگی نامه او را آورده و بدینگونه او را به باد دشنام می گیرد: مردی زشت کردار و سست کیش بوده، و به گفته خطیب، حادثی که غریب می نماید بسیار روایت کرده و شیوه او در شیعیگری مشهور است و ابن جوزی چیزی به او بسته که از آن بری است و از حاکم حکایت کرده که گفت: به دار قطنی گفتم: چنان خبر یافته ام که ابن جعابی پس از ما دگرگونی یافته گفت: چه دگرگونی ای هم گفتم این است فهم او در حدیث؟ گفت آری به خدا ۲۰ حدیث از زبان خلیل بن احمد صاحب دانش عروض گزارش کرده

و آن هم با زنجیره هائی که هیچیک از آنها بنیادی ندارد - تا آخر آنچه حضرات درسرگذشت او آورده اند - برگردید به تاریخ خطیب ۲۶ / ۳ منتظم از ابن جوزی ۳۸ / ۷ لسان المیزان ۳۲۲ / ۵ وانگهی مگر بر ذهبی و حاکم پوشیده مانده که به اتفاق مورخان، جعابی در سال ۲۸۵ زاده شده و در سال ۳۵۵ در گذشته در این هنگام چگونه درست است که بگوئیم او از ابو شعیب عبد الله بن حسن (که به گفته ذهبی در میزان الاعتدال در سال ۲۹۲ در گذشته) حدیثی روایت و تازه این در صورتی است که زنجیره حدیث را با عبارت ذهبی در تلخیص المستدرک بپذیریم و گروه بنابر عبارت حاکم، لفظ "او" در میان دو کلمه "حافظ و" و "از زبان ابو شعیب" در آغاز سند زائد است و بر بنیاد آن باید گفت حاکم که در سال ۳۲۱ زاده شده از زبان ابو شعیب متوفی ۲۹۲ حدیثی روایت کرده است

و تازه ذهبی در میزان می نویسد: - ۳۰ / ۲ - ما ابو شعیب را در نقل گزارش ها متهم نمی داریم ولی او برای روایت حدیث پول می گرفته و ابن حجر از گفته ابن حبان در لسان المیزان ۲۷۱ / ۳ آورده است که: او لغزش کار و پندار پرور است .

۴- حاکم در مستدرک ۲۴۴ / ۳ از زبان ابو العباس محمد بن یعقوب و او از زبان حجر بن نصر و او از عبد الله بن وهب و او از زبان ابن جریح و او از زبان ابو الزبیر آورده است که از زبان جابر رسیده که عمر بن خطاب دست بوقحافه را گرفت و او را به نزد پیامبر (ص) آورد و چون او را نزد پیامبر خدا (ص) بر پای

[صفحه ۲۳۲]

داشت رسول خدا (ص) گفت: دیگر گونش سازید و او را با ریش سیاه نزدیک نکنید .

همه اخباری که در روانه داشتن بوقحافه به محضر پیامبر (ص) رسیده متن این روایت را تکذیب می کند زیرا در همه آن ها آمده است که بوبکروی را آورده - نه عمر - و تازه در حدیث انس گذشت که وی چون به ریش بوقحافه نگریست دید از شدت سرخی به ریزه هیزم های درخت عرفج می ماند پس چه معنی دارد که در این روایت رسیده است که رسول خدا (ص) گفت: دیگر گونش سازید و او را با ریش سیاه نزدیک نکنید؟

اما میانجیان زنجیره گزارش یکی عبد الله بن وهب است که ابن معنی گفته: ابن وهب او نیست و در عصر ابن جریح خرد شمرده می شده میزان الاعتدال ۸۶ / ۲

یکی دیگر هم ابو الزبیر محمد بن مسلم اسدی مکی است که در میزان ۱۲۵ / ۳ می نویسد: ابن حزم می گفته در هر یک از احادیث که ابو الزبیر بگوید "از زبان جابر رسیده - " یا مانند این - مردود است زیرا او نزد محدثان از کسانی است که نامی از راوی رابط میان خود و جابر نمی برده و به این گونه کاستی های حدیث را پنهان می داشته ولی چون بگوید: خودم از او شنیدم یا او ما را گزارش داد، می توان سخن وی را زیر بنیاد روشنگری گرفت . امینی گوید: پس این حدیث به گفته ابن حزم مردود است چون در زنجیره آن می بینیم ابو الزبیر می گوید "از زبان جابر رسیده . "

و ابو زرعه و ابو حاتم گفته اند: گزارش ابو الزبیر را زیربنیاد روشنگری نتوان ساخت و یونس بن عبد الاعلی گفته: مردی نزد شافعی به حدیث ابو الزبیر استدلال کرد و او خشمگین شد و خودم شنیدم که گفت: ابو الزبیر خود نیازمند پشتوانه است و از زبان ورقاء آورده اند که گفت: شعبه را گفتم تو چرا حدیث ابو الزبیر را رها کرده ای؟ گفت دیدمش که می سنجید و در میزان خود درستکاری

[صفحه ۲۳۳]

نمی نمود. و شعبه گفته بمکه در آمدم و از ابو الزبیر حدیث شنیدم و همان هنگام که نزد وی نشسته بودم روزی مردی به نزد او شد و پرسشی از وی کرد او وی را رد کرد گفتمش ای ابو الزبیر بر مردی مسلمان تهمت می بندی؟ گفت او مرا بخشم آورد، گفتمش هر که تو را به خشم آورد بر وی افترا می بندی؟ هرگز حدیثی از تو روایت نخواهم کرد. ابن حجر نیز در تهذیب التهذیب ۴۴۰ / ۹ او را یاد کرده و می نویسد که ایوب و احمد و جر آندو حدیث وی را سست می شمرده اند.

از زبان همین ابوالزبیر است که حاکم در مستدرک - ۲۴۵ / ۳ - آورده که از زبان جابر رسیده که او گفت روز فتح مکه ابو قحافه را به نزد پیامبر (ص) آوردند و سر و ریش او همچون گیاه درمنه سفید بود و رسول خدا (ص) گفت ریشش را رنگین سازید.

۵- ابن حجر از طریق محمد بن زکریا علائی و او از زبان عباس بن بکار و او از زبان ابوبکر هذلی و او از زبان کلبی و او از زبان ابوصالح و او از زبان ابن عباس آورده است که گفت: بوقحافه پیرمردی کور بود که بوبکر وی را به نزد رسول خدا (ص) آورد و او (ص) گفت چرا پیرمردها را رها نکردی تا ما خود به نزد او رویم گفت خواستم که خدا او را پناه دهد، سوگند به آن کس که تو را براستی برانگیخت من بیش از مسلمان شدن پدرم به مسلمان شدن ابوطالب شادمان می شدم و می خواستم به آن وسیله چشم تو روشن شود اصابه ۱۱۶ / ۴.

و این هم از میانجیان زنجیره گزارش:

۱- محمد بن زکریا غلابی بصری ذهبی گوید: حدیث وی سست است و ابن حبان گفته حدیث در صورتی ارزش دارد که از مردان موثق نقل کند و ابن منده گفته در پیرامون او حرف است و دارقطنی گفته: حدیث ساز بوده وصولی با اسناد خود حدیثی نقل کرده و آنگاه گوید این دروغی است از غلابی

میزان الاعتدال ۵۸ / ۳

[صفحه ۲۳۴]

۲- عباس بن بکار بصری: دارقطنی گفته: دروغ پرداز است و عقیلی گفته بیشتر احادیث وی نکوهیده و پندارهای بی پایه است. میزان الاعتدال ۱۸ / ۲

۳- بوبکر هذلی بصری. دوری گفته او بی ارزش است و هم گوید: او غیر موثق است و ابن معین گوید: او بی ارزش است و غندر گفته: دروغ می گفته و ابو زرعه گفته: حدیثش سست است و ابو حاتم گفته حدیثش را می نویسیم ولی سرمایه استدلال نمی گیریم و نسائی گفته: موثق نیست و حدیثش را نمی نویسیم و ابن جنید گفته: حدیثش متروک است و ابن مدینی گفته، حدیثش سست و بی ارزش است، بسیار هم سست است سست است و جوزجانی گفته: حدیثش سست است و دارقطنی گفته حدیثش نکوهیده و متروک است و یعقوب بن سفیان گفته: حدیثش سست و بی ارزش است و مروزی گفته ابو عبد الله کار او را در گزارش حدیث، سست می شمرده و ابن عمار گفته از بصری های سست حدیث است و ابو اسحاق گفته: حدیث او پشتوانه نتواند بود و ابو احمد حاکم گفته نزد محدثان گزارش، او نیرومند نیست و ابن عدی گفته بیشتر آنچه گزارش کرده شایسته پیروی نیست. و ذهبی گفته: احمد و دیگران گزارش های او را سست می شمارند و ابن معین و غندر گفته اند او غیر موثق است و یزد بن زریع گفته: آگاهانه از گزارش هایش رو گرداندم و نسائی گفته او غیر موثق است و بخاری گفته او نزد محدثان، حفاظ به شمار نیامده. برگردید به میزان الاعتدال ۳۴۵ / ۳ تهذیب التهذیب ۴۶ / ۱۲ و هم ابن حجر در اصابه پس از یادای از حدیث مذکور گفته: زنجیره های آن بی پایه است

۶- ابن حجر در اصابه ۱۱۷ / ۴ می نویسد ابو قره موسی بن طارق از زبان موسی ابن عبیده و او از زبان عبد الله بن دینار آورده است که ابن عمر گفت در روز فتح مکه بوبکر دست ابوقحافه را گرفت و آورد، رسول خدا (ص) گفت چرا پیرمرد را رها نکردی تا ما خود به نزد او شویم بوبکر گفت خواستم تا خدا او را پناه دهد

[صفحه ۲۳۵]

سوگند به آن که تو را براستی برانگیخت اگر ابوطالب مسلمان می شد من از مسلمان شدن ابوطالب بیشتر از مسلمانی پدرم خوشحال می شدم .

این حدیث نیز همچون آن پیشتری دلالت بر مسلمان شدن بوقحافه نمی کند و همچون گفتار عمر است به عباس: چون تو مسلمان شدی من از مسلمان شدن تو بیشتر خوشحال شدم تا از مسلمانی پدرم خطاب - یعنی در صورتی که اسلام میاورد - اما میانجیان زنجیره گزارش از اینقرارند:

۱- موسی بن طارق . به نوشته ذهبی در میزان ۲۱۱ / ۳ ابو حاتم گفته: حدیث او را می نویسند ولی آن را دلیل نمی گیرند

۲- موسی بن عبیده به نوشته ذهبی: احمد گفته: حدیث او را نباید نوشت و نسائی و جز او گفته اند: احادیث سست است و ابن عدی گفته نشانه های سست بودن بر گزارش هایش آشکار است و ابن معین گفته: او بی ارزش است و یکبار هم گفته: حدیث وی را دلیل نباید آورد . و یحیی بن سعید گفته: ما از حدیث وی می پرهیزیم و یعقوب بن شبیه گفته هر چند او راستگو است ولی احادیث بسیارست است .

میزان الاعتدال ۲۱۴ / ۳

۳- عبد الله بن دینار . عقیلی گوید: موسی بن عبیده و همانندان او احادیثی نکوئیده از وی گزارش کرده اند که گناه به گردن ایشان است تهذیب ۲۰۲/۵.

بخش دوم

در کتاب های حدیث و زندگی نامه های گسترده چیزی نتوان یافت که نشانه ای بر مسلمان شدن بوقحافه باشد مگر گزارشی که احمد در مسند خود ج ۶ ص ۳۴۹ از طریق پسر اسحاق و او از زبان اسماء دختر بوبکر آورده که گفت چون

[صفحه ۲۳۶]

رسول خدا (ص) دزدی طوی بایستاد ابو قحافه بدختری که از کوچکترین فرزندان او بود گفت: دخترکم مرا بر فراز ابو قبیس بر - چرا که به گفته اسماء، خودش کور بود - پس وی را بر فراز آن برد او گفت دخترکم چه می بینی گفت سیاهی فراهم آمده ای می بینم گفتم آن سیاهی خواهد بود گفت و مردی را می بینم که میان آن سیاهی به پیش و پس می دود گفت دخترکم آن نیز سالار لشکر یا کسی است که فرمانده و پیشرو سپاه است او گفت به خدا سیاهی از هم بپاشید گفت بخدا که در این هنگام سپاه به پیش رانده شده زود مرا بخانه ام بر پس او را به زیر آورد و پیش از آنکه بخانه اش رسد سپاه به او برخوردند و در گردن دخترک گلوبندی از نقره بود که چون مردی او را دید آن را بدر آورد اسماء گفت چون رسول خدا (ص) به مکه درآمد به مسجد وارد شد و ابوبکر دست پدرش را گرفت و آورد چون رسول خدا (ص) او را دید گفت چرا پیرمرد را در خانه اش رها نکردی تا من خود به سراغ او روم ابوبکر گفت ای رسول خدا برای او سزاوارتر است که نزد تو آید تا تو به سراغ او روی . اسماء گفت پس او را در برابر

خویش بنشانند سپس بر سینه اش دست کشید و آنگاه او را گفت: مسلمان شو و اسلام آورد و بوبکر (ض) بر رسول خدا (ص) درآمد و سر پدرش همچون درخت درمنه سپید بود رسول خدا (ص) گفت رنگ موی او را دیگرگون سازید سپس بوبکر برخاست و دست خواهرش را گرفت و گفت همه را بحق خدا و اسلام سوگند می‌دهم که هر کس گردن بند خواهرم را برداشته بدهد کسی او را پاسخی نداد و او گفت خواهرکم گردن بندت را بحساب خدا گذار .

و به عبادت محب طبری در ریاض ۴۵ / ۱: گردن بندت را به حساب خدا گذار که بخدا سوگند درستکاری در میان مردم امروز اندک است .

امینی گوید این روایت درست نیست چون یکی از میانجیان زنجیره گزارش ان محمد بن اسحاق بن یسار بن خیار مدنی مقیم عراق است و این روایت هم جز از ساخته‌های او نیست و سلیمان تیمی گفته: ابن اسحاق دروغ پرداز است و هشام بن

[صفحه ۲۳۷]

عروه گفته: او دروغ پرداز است .

و مالک گفته دجالی از دجالان است .

و یحیی قطان گفته: گواهی می‌دهم که محمد بن اسحاق دروغ پرداز است.

و جوزجانی گفته: مردم حدیث او را دوست می‌دارند و خود به بیش از یک نوع از بدعت ها متهم بود .

و ابن نمیر گفته: از زبان گزارشگران ناشناس احادیثی یاوه نقل می‌کرد .

و ایوب بن اسحاق گفته: احمد را درباره او پرسیدم و گفتمش او ابو عبد الله: اگر تنها گزارشگر حدیثی ابن اسحاق باشد از او می‌پذیری گفت نه بخدا، من دیدم که او از زبان گروهی، حدیثی واحد را بازگو می‌کرد و گفتار یکی را از دیگری جدا نمی‌ساخت .

و ابو داود گفت: از احمد شنیدم که چون محمد بن اسحاق را یاد کرد گفت او مردی بود که حدیث را دوست می‌داشت و کتاب های حدیث را می‌گرفت و مطالب آن را میان کتاب هایش جا می‌داد و کاستی زنجیره آن ها را پنهان می‌کرد و پروا نداشت که از چه کس حکایت کند از کلبی یا از دیگران .

و عبد الله بن احمد گفته: هرگز ندیدم پدرم حدیث او را استوار شمرد و در هر حدیث قلیل الواسطه و متصل الاسناد یا احادیث مخالف با آن، پی جوی او بود و چون وی را گفتند آیا حدیث او را می‌توان دلیل گرفت گفت در زمینه های مربوط به سنن نه .

و ابن معین گفته: او چنان نیست، ضعیف الحدیث است و گزارش او نیرومند نیست .

و نسائی گفته: گزارش او نیرومند نیست . و ابن مدینی گفته سلیمان تیمی و یحیی قطان و وهیب بن خالد او را دروغگو می‌شمردند .

و دارقطنی گفته: حدیث او را دلیل نباید گرفت و هم گفته: پیشوایان درباره او اختلاف دارند و سخن او حجت نیست و او را تنها ارزش می‌توان نهاد .

[صفحه ۲۳۸]

و هشام بن عروه گفته ابن اسحاق از زبان زین فاطمه بنت منذر گزارش میکرد با آنکه بخدا سوگند هرگز او را ندیده بود .

و وهیب گفته از مالک درباره او پرسیدم و او را متهم به حدیثسازی کرد .

و احمد گفته راستی که او بسیار از کاستی های موجود در زنجیره حدیث هارا پوشیده می داشت

و حاکم در ج ۳ مستدرک از طریق چهارمین حدیثی که یاد شد از زبان عبد الله بن وهب و او از عمر بن محمد و او از زید بن اسلم (ض) آورده که رسول خدا (ص) بوبکر را به مسلمانی پدرش شاد باش گفت:

و در زنجیره این حدیث نیز گذشته از نقطه ضعفی که برای حدیث چهارم شمردیم این عیب هم هست که زید بن اسلم در سال ۱۳۶ در گذشته و از کسانی شمرده شده که ابن عمر را دیدار کرده اند پس درست نیست که او شخصا چیزی از پیامبری (ص) روایت کند زیرا بسی پس از پیامبر متولد شده است .

و تازه ابن حجر در تهذیب التهذیب ۳۹۷ / ۳ می نویسد: ابن عبد البر در مقدمه التمهید سخنی گفته که می رساند او کاستی موجود در زنجیره های حدیث ها را پنهان می کرده و در جایی دیگر می نویسد: او از محمود بن لبید چیزی نشنیده و از ابن عیینه حکایت کرده که گفت زید مردی شایسته بوده ولی در حافظه او خللی راه یافته و از دیگران نیز نقل شده که گفته اند: عیبی در او نمی شناسیم مگر آن که قرآن را تفسیر به رای می کرده و در این راه زیاده روی می نموده و در میزان الاعتدال ۳۶۱ / ۱ می نویسد: او قرآن را تفسیر به رای می کرده . این بود مسلمان شدن بوقحافه و داستان آن که چنانچه می بینی، هیچ نیست مگر ادعاهائی تو خالی و متکی بر سخنانی بی پایه که اسلام هیچکس را نتوان با آن ثابت کرد و تازه از همان روایت احمد نیز بر می آید که آمدن او به نزد

[صفحه ۲۳۹]

رسول خدا (ص) - اگر هم گرفتیم واقعیت داشته - فقط و فقط بخاطر آن بوده که گردن بندی را که مسلمانان از دخترش ستانده اند پس بگیرد و اگر مسلمانی او ثابت بود و راستی برای مسلمان شدن به نزد وی آمده بود باز هم پشت سرهم به دیدار وی (ص) می شتافت و در ایام اقامت وی (ص) در مکه در آن سفر، فرصت را غنیت شمرده و از چشمه صافی و شیرین دانش او بهره می گرفت و نشانه های کیش خویش را از او می ستاند و سزاوار بود که در حجه الوداع بدیدار او آید، و نیز اگر مسلمان شده بود می باید که دست کم یک حدیث از او (ص) روایت کند یا دست کم از یکی از یاران او (ص) گزارشی نقل کند و اگر مسلمان شده بود یا یک کلمه درباره اسلام از او نقل می شد یا سخنی در دفاع از آن یا یک حرف در دعوت دیگران به سوی آن . یا لااقل یادی از روزگار مسلمانی اش و گزارشی از نشانه های ایمان او به خدا و به رسول وی در تاریخ می آمد و دست کم داستان مسلمان شدنش را خود روایت می کرد .

و تازه اگر خبر یاد شده صحیح بود و پیامبر خدا (ص) او را باندازه احترام کرده بود که درباره او گفت: چرا پیرمرد را در خانه اش رها نکردید الخ و این را نیز چنانچه گذشت بخاطر احترام به بوبکر به انجام رساند پس چرا صحابه وساطت و خواهش مردی به این بزرگی را رد کردند؟ همان مردی که رسول خدا (ص) با گفتن چنان کلمه گرانبھائی درباره وی او را بزرگداشت که درباره هیچک از صحابه و حتی درباره عموهای خودش (ص) نگفته بود با آنکه کسی همچون عباس در میان ایشان بود که به آبروی او از خدا باران می خواستند، و چرا با آنکه صحابه این همه بزرگداشت را از پیامبر درباره بوبکر دیدند باز هم وساطت و خواهش او را درباره پدرش نپذیرفتند و آن گردن بند را بوی بر نگرداندند با آنکه پیرمردی کهنسال و نو مسلمان بود و می باید او را گرامی دارند؟ و چرا بوبکر که به پندار اینان بیشتر دارائی اش را در راه رسول خدا (ص) داد باید دست خواهرش را بگیرد و به میان انبوه گروه مردم از خاندان های پراکنده بکشد و حاضران را

[صفحه ۲۴۰]

بحق خدا و اسلام سوگند دهد که گردن بند او را بوی پس دهند؟ آن گردن بند نقره چه بود و چه ارزشی داشت که صحابه وساطت کسی را درباره آن نپذیرفتند که آن روز پیرویش سفیدشان بود و فردایش خلیفه آنان؟ و چگونه بوبکر جریان گردن بند را مهم می شمارد و بخواهرش دستور می دهد که آن را بحساب خدا بگذارد و آنگاه آشکارا بر آن می رود که در آن روز در میان صحابه (با آنکه پیامبر هم میان ایشان هست) صفت درستکاری اندک است؟ و بر بنیاد گفته او پس از سه سال که از آن روز گذشت و پیامبر (ص) از میان آنان رخت بربست، آنان باید بچه پایه ای از درستکاری رسیده باشند؟ و چگونه پس از درگذشت پیامبرشان همه عادل از کار درآمدند؟ من نمی دانم .

مسلمانی مادر بوبکر

مسلمانی مادر بوبکر - ام الخیر - هم بیش از اسلام پدرش - ابو قحافه - معلوم نیست، نه بر دلیلی استوار است و نه برهانی آن را بر پای می دارد .

حافظ ابو الحسن خثمه بن سلیمان اطرابلسی از زبان عبید الله بن محمد بن عبد العزیز عمری قاضی مصیصه و او از زبان ابوبکر عبد الله بن عبید الله بن اسحاق بن محمد بن عمران بن موسی بن طلحه بن عبید الله و او از زبان پدرش عبید الله و او از زبان عبد الله بن محمد بن عمران بن ابراهیم بن محمد بن طلحه و او از زبان پدرش محمد بن عمران و او از زبان قاسم بن محمد بن ابی بکر آورده است که عایشه (ض) گفت چون یاران پیامبر که ۳۸ مرد بودند فراهم آمدند ابوبکر به رسول خدا (ص) اصرار کرد که دعوت خود را آشکار کند او گفت ابوبکر ما گروهی اندک هستیم ولی ابوبکر همچنان پافشاری می کرد تا رسول خدا (ص) دعوت خدا را آشکار کرد و مسلمانان در گوشه و کنار مسجد الحرام پراکنده شده هر یک از آن ها میان گروه خود بدعوت پرداخت و ابوبکر در میان مردم به سخنرانی برخاست و رسول

[صفحه ۲۴۱]

خدا (ص) نیز نشسته بود و بوبکر نخستین سخنگوئی بود که مردم را بخدا و رسولش خواند . مشرکان بر ابوبکر و بر مسلمانان بشوریدند و در گوشه و کنار مسجد کتک کاری سختی براه انداختند و ابوبکر را لگد کوب کرده به سختی کتک زدند و عتبه بن ربیعہ بدکار به او نزدیک شد و با دو کفش دوخته شده آغاز بزدن او کرد و آنرا به چهره او می زد و این ضربه ها چندان کاری بود که بینی اش در چهره او قابل تشخیص نبود و تیمیان نیز به کین کشی برخاستند تا مشرکان را از سربوبکر دور کردند و بوبکر را در جامه ای برداشتند تا به خانه خودش رسانند و شک نداشتند که او خواهد مرد پس تیمیان باز گشتند و به مسجد درآمدند و گفتند بخدا سوگند اگر بوبکر بمیرد عتبه را خواهیم کشت پس نزد بوبکر باز گشتند . تیمیان و بوقحافه با بوبکر آغاز سخن کردند تا به پاسخ ایشان پرداخت و او در آخر روز بود که به سخن آمد و پرسید: رسول خدا (ص) چه کرد ایشان با زبان، او را بد گفتند و نکوهش کردند، سپس برخاستند و به ام الخیر بنت صخر گفتند بنگر که چیزی به او بخورانی و بنوشانی . ولی وی با او تنها شد و برای خوراندن به او پافشرد او همه اش می گفت رسول خدا (ص) چه کرد او پاسخ داد بخدا نمی دانم دوست چه شد گفت پس برو نزد ام جمیل دختر خطاب و از او پرس . وی برفت تا به نزد ام جمیل رسید و گفت بوبکر می پرسد که محمد بن عبد الله چه شده او پاسخ داد من نه محمد بن عبد الله را می شناسم و نه بوبکر را و اگر خواهی با تو نزد پسر ت بیایم خواهیم آمد او گفت بیا پس با

او برفت تا دید بیماری، بوبکر را بر زمین افکنده پس ام جمیل نزدیک او شد و آشکارا فریاد برآورد و گفت کسانی که با تو چنین کرده اند از تبهکارانند و من امیدوارم که خدا انتقام تو را بگیرد او پرسید رسول خدا (ص) چه کرد پاسخ داد مادرت این جا است و می شنود گفت او را جاسوس بر خود مپندار گفت پس تندرست و نیکو است پرسید کجا است گفت در خانه ارقم گفت پس برای خدا این سوگندبر من است که چیزی نخورم و نوشم تا به نزد رسول خدا (ص) شوم آندو با وی نرمی کردند تا مردم آرام گرفت و مردم آرام

[صفحه ۲۴۲]

شدند و آنگاه وی را بدر برده زیر بازوهایش را گرفته بر پای بداشتند تا بر پیامبر (ص) درآمدند پس خود را بروی او (ص) افکند و او را ببوسید و مسلمانان نیز خود را بر وی او افکندند و رسول خدا (ص) را به سختی دل بر او بسوخت و بوبکر گفت پدر و مادرم فدای تو من هیچ دردی ندارم مگر همان گزندى که آن فاسق به صورتم رسانده این مادر من است که به فرزندانش مهربان است و تو فرخنده هستی او را بسوی خدا بخوان و برای او بدرگاه خدای عز و جل دعا کن بسا که او را به یاری تو از دوزخ برهاند پس رسول خدا (ص) وی را به اسلام خواند و او مسلمان

امینی گوید این حدیث را تنها عبید الله بن محمد عمری روایت کرده که بنقل ذهبی و ابن حجر نسائی او را دروغگو می شمرد و دارقطنی درباره حدیثی دیگر که نیز تنها راوی آن عمری بوده گوید: صحیح نیست زیرا تنها راوی آن عمری است و گزارش های او سست است .

دیگر میانجیان زنجیره گزارش هم تمامی از تیمیان (خویشان و بازماندگان بوبکر) هستند و از آن میان عبد الله و عبید الله - از اولاد طلحه بن عبید الله - مجهول الحال و شناخته نشده اند و عبد الله و محمد دو پسر عمران از اولاد طلحه بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر یا از او اولاد طلحه بن عبید الله نیز هر دو مانند دو تن سابق مجهول الحالند .

و تازه بوبکر هیچگاه از کسانی که در راه اسلام شکنجه دیده اند به شمار نیامده و اگر برآستی در آن روز سخت او هم چنان جای پا و حال و روزی داشت و اگر در گزارش بالا- کمترین نشانه ای از برآستی بود البته در صفحات هر تاریخی یادآوری می شد و هیچ مورخی از آن چشم نمی پوشید آیا خردمندانه است که تاریخ در لابلای صفحات خود از شکنجه هائی که بردگان در راه اسلام بوده اند یاد کند ولی در هیچ صفحه آن از چنین گیر و دار و رنجی که کسی همچون بوبکر

[صفحه ۲۴۳]

داشته و دیده یادی نرود؟

و تازه اگر هم حافظان، این گزارش را از ساخته های عبید الله عمری نمی شمردند و اگر به میانجیان گزارش آن کمترین اطمینانی داشته و می توانستند هر چند با بستن آن به یک راوی مجهول هر طور شده چاره ای برایش بیاندیشند در آن صورت، در آن همه سده های گذشته از آن چشم نمی پوشیدند بلکه حافظان حدیث و پیشوایان آن - یکی از دیگری - آن را فرا می گرفتند و گزارش آن تنها ویژه محب طبری و ابن کثیر و دنباله روهای آن دو نمی شد زیرا این دو متخصص اند در ذکر احادیث ساختگی و من درآورد که تازه در خود روایت از جهات مختلف نشانه هائی بر کذب آن توان یافت:

۱- عایشه در سال ۴ یا ۵ پس از بعثت زاده شده و داستان بالا - اگر هم گرفتیم پذیرفتنی باشد - در سال ۶ بعثت روی داده پس

عایشه در آن موقع کجا بوده که بعدها گزارش گیر و دار را بدهد؟ آیا گیر و دار پدرش رادر همان حالی که دخترکی که یک دو ساله و چسبیده به پستان مادر بوده دیده؟ اگر که نه پس چرا راوی اصلی - پدرش یا مادرش یا ام جمیل یا هر کس دیگر - را معرفی نکرده؟ چون شاید این گزارش، زائده سده هائی پس از آنان بوده؟ که دست فضیلت تراشان آن را تراشیده است و آن هم پس از آنکه روزگار، نامه زندگی کسی را که در این فضیلت برایش تراشیده شده درهم نوردیده .

۲- در عبارت گزارش آمده که " : چون همه یاران پیامبر (ص) - که ۳۸ مرد بودند - فراهم آمدند " . . . بر این بنیاد آن هنگام هنوز بوبکر مسلمان نشده بود زیرا پیامبر (ص) گوید: فرشتگان هفت سال بر من و علی درود فرستادند چون آن سال ها ما نماز می گزاردیم و هیچکس دیگر با ما نبود که نماز بگزارد و باز به این دلیل که در روایت صحیحی از امیرمومنان (ع) گذشت که من هفت سال پیش

[صفحه ۲۴۴]

از مردم با پیامبر خدا (ص) نماز گزاردم و به این دلیل که در روایت صحیح طبری دیدم که بوبکر پس از بیشتر از ۵. مرد اسلام آورده

۳- در گزارش آمده " : ابوبکر به رسول خدا اصرار می کرد که دعوت خود را آشکار کند و او می گفت ابوبکر ما گروهی همان اندک است ولی بوبکر همچنان پافشاری می نمود تا رسول خدا (ص) دعوت خود را آشکار کرد " . . . این فراز را نیز اخباری که در سرگذشت نامه ها آمده تکذیب می کند زیرا بر بنیاد آن ها سه سال پیش از فرا رسیدن این وز ادعائی، رسول خدا (ص) دعوت خود را آشکار کرده بود

و هم ابن سعد و ابن هشام و طبری و جز ایشان آورده اند که خدای عز و جل پیامبرش محمد (ص) را سه سال پس از برانگیخته شدن بفرمود تا آنچه را از سوی او آورده است آشکار کند و مردم را آواز دهد که فرمان او را بپذیرند و ایشان را بسوی او بخواند پس این آیه نازل شد: آنچه را به تو دستور داده می شود آشکار کن و از بت پرستان روی بگردان در سه سالی که از بعثت او تا نزول این آیه و رسیدن دستور خدا به آشکار کردن دعوت گذشت حضرت کار خود را پوشیده و پنهان می داشت، زیرا این آیه بر وی نازل شده بود: خویشان نزدیک را (از کیفر بد کاری ها) پرهیز ده و در برابر کسانی از مومنان که پیرو توانده فروتنی سر فرود آور و اگر از فرمان تو سرپیچند بگو من از آنچه شما می کنید بیزارم . (سوره شعراء ۲۱۷-۲۱۴)

پس این که پیامبر (ص) دعوت خود را آشکار کرده به دستور خدای پاک

[صفحه ۲۴۵]

بوده بی آنکه پافشاری کسی - بوبکر با دیگران - در این برنامه بر فرمان خدا پیشی گرفته باشد و بی آنکه بوبکر را در آن روز در جرگه مسلمانان ببینیم یا نه - .

و تازه بوبکر از کسانی شمرده شده که مدت ها پس از آن روز ادعائی و نیز مدت ها پس از آشکار شدن دعوت از سوی مسلمانان، او باز هم پیرو دعوت پنهانی بوده پس کسی که بر وی بسته است که " : او جلوتر از آن هنگام نیز اصرار داشته رسول خدا آشکارا دعوت کند " چگونه از نادرستی این سخن نیاندیشیده؟ ابن سعد در طبقات خود ۱۸۵ / ۱ می نویسد: بوبکر در گوشه ای پنهانی دعوت می کرد و سعد بن زید نیز مانند او و عثمان نیز مانند او ولی عمر بن خطاب و حمزه بن عبدالمطلب آشکارا دعوت می

کردند، پس پنهان کاری بوبکر در دعوت مردم به اسلام تا بسی پس از آن روز ادعائی و حتی پس از آن که عمر آشکارا دعوت می کرده طول کشیده زیرا عمر پس از خروج و مهاجرت ۴۰ مرد به سرزمین حبشه بود که تازه اسلام آورد حال آنکه آن روایت ساختگی می گوید که آن گیر و دار وقتی روی داد که همه مسلمانان تنها ۳۸ تن بودند .

حافظ هیشمی در مجمع الزوائد ۲۵۹ / ۹ دو حدیث در مسلمان شدن مادر بوبکر آورده یکی از زبان ابن عباس که گفته مادر بوبکر و مادر عثمان و مادر طلحه و مادر زبیر و مادر عبد الرحمن بن عوف و مادر عمار اسلام آوردند ولی هیشمی گوید:

یکی از میانجیان زنجیره این گزارش خازم بن حسین است که گزارش های او سست است و ذهبی در میزان ۳۱۵ / ۱ می نویسد: ابن معین گوید خازم بی ارزش است و ابو داود گفته وی گزارش هائی نکوهیده آورده و ابن عدی گفته: عموم گزارش های او را شایسته ندانسته اند .

و حدیث دوم نیز از طریق هیشم بن عدی رسیده که بر بنیاد آن بوبکر بمردو پدر و مادرش که هر دو مسلمان بودند از وی ارث بردند و هیشمی گوید زنجیره

[صفحه ۲۴۶]

گزارش آن گسسته است .

امینی گوید: گویا حافظ هیشمی با این گونه داوری خود می خواهد برساند که نقطه ضعف حدیث، تنها در گسستگی زنجیره آن است و خود دیگر میانجیان زنجیره گزارش را نام نبرده مبدا نگاه های کاوشگران به آن افتد و شناسائی منجر شود ولی همین اندازه که هیشم بن عدی دروغ پرداز را یاد کرده بس است زیرا به گفته بخاری او غیر موثق است و دروغ می گفته و ابو داود گفته او دروغ پرداز است و نسائی و جز او گفته اند حدیث وی متروک است و کنیز هیشم گفته: ارباب من همه شب را به نماز می ایستاد و چون بامداد می شد به دروغ بافی می نشست و باز نسائی گفته حدیث وی نکوهیده است و هم حدیثی را یاد کرده و آنرا از جمله دروغ هائی که هیشم بر هشام بن عروه بسته شمرده و ابو حاتم گفته حدیث او متروک است و ابو زرعه گفته او ناچیز است و عجلی گفته او را دیدم دروغ پرداز بود و ساجی گفته وی در مکه ساکن شد و دروغ می گفت و امام حنبلیان احمد گوید او صاحب گزارش ها بود و کاستی های موجود در زنجیره های آن ها را پنهان می داشت و حاکم نقاش گفته او از زبان مردان موثق احادیثی نکوهیده می آورد و هم بیهقی و نقاش و جوزجانی حدیث یاد شده را ساختگی شمرده اند چون در زنجیره میانجیان آن هیشم وجود دارد و ابو نعیم گفته در احادیث وی سخنان نکوهیده می یابیم .

پس مسلمان شدن مادر بوبکر نیز همچون مسلمانی پدرش بوقحافه است که هرگز ثابت نخواهد شد و کسانی از مورخان نیز - همچون ابن کثیر و دیار بکری و حلبی و جز آنان - که مسلمان شدن آندو را یاد کرده اند مدرک سخنانشان همان اخباری است که چگونه آنرا شناختی پس بر گفته ایشان اعتمادی نیست و هیچ ادعای تو خالی و گفتار بی دلیل را نباید ارزش نهاد .

یک نشانه بر نتیجه گیری آشکار ما آن است که ام الخیر - مادر بوبکر -

[صفحه ۲۴۷]

همچنان در همسری بوقحافه و در شهر مکه ماند با آنکه - بر بنیاد گفته مدعیان - وی در سال ۶ بعثت مسلمان شده و آنگاه بوقحافه نیز - باز بر بنیاد گفته مدعیان که شنیدی - در سال هشتم هجرت که مکه فتح شد اسلام آورده و میان اسلام آوردن این زن و شوهر

۱۳ سال فاصله بوده پس با کدام فرمان قرآن و سنت بوده که زنی مسلمان - آن هم مادر کسی همچون بوبکر- در این سال های دور و دراز در همسری بوقحافه ای باقی مانده که هنوز مسلمان نشده بود؟ چه عذری آندو را در کنار هم نگهداشت با آنکه جدائی میان آندو نخستین شعار مسلمان بود . پس کجا اسلام آورده بود و با این برنامه او چگونه وی را مسلمان می شمارید؟

بوبکر و پدر و مادرش در قرآن

اشاره

دست های هواپرستان، نامه خدا را هم به بازی گرفته و کلمه ها را ازمعانی آن می گردانند تا آنجا که کسانی از تفسیرنگاران که دوستی خلیفه آنان را کور و کر ساخته آمده اند بی هیچ بصیرتی به کار می پردازند و همچون کسی که در شب به جمع آوری هیزم برخیزد، در کتاب خود افسانه های خبرسازان از گذشتگان نخستین را روایت کرده و بی اینکه هیچ گونه بررسی و درنگی را روا دارند آن ها را از مسلمان انگاشته و می پندارند که به کاری نیکو پرداخته اند و با همه این ها خود را در دانش قرآن گرامی پیشوا و راهبر می انگارند و کارشان به جائی رسیده که می گویند این فراز از قرآن که آیه ۱۵ از سوره احقاف است درباره بوبکر نازل شده: و انسان را به نیکی کردن با پدر و مادرش سفارش کرده ایم مادرش به سختی باردار او شد و او را بسختی بگذاشت، بار داشتن و شیر گرفتنش سی ماه بود و چون بقوت برسد و بچهل سال رسید گفت پروردگارا مرا ترغیب کن تا نعمت ترا که به من و پدر و مادرم انعام کرده ای سپاس دارم و عملی شایسته کنم که پسند تو باشد و فرزندان مرا شایسته کن که من توبه به تو می آورم و از مطیعانم .

و بر امیرمومنان علی و ابن عباس نیز بسته اند که آیه درباره بوبکر صدیق نازل شده که بارداشتن و شیر گرفتن او سی ماه بوده مادرش ۹ ماه باردار او شده و

[صفحه ۲۴۸]

۲۱ ماه او را شیر داده پدر و مادرش هر دو مسلمان شدند و هیچیک از مهاجران را بجز او این فضیلت نبود که پدر و مادرش مسلمان شوند پس خداوند به او سفارش آندو را کرد و این دستور پس از آن بایسته شناخته شد و چون رسول خدا (ص) در چهل سالگی پیامبر یافت بوبکر (ض) که ۳۸ ساله بود رسول خدا (ص) را تصدیق کرد و چون به ۴۰ سالگی رسید گفت پروردگارا مرا ترغیب کن تا نعمت ترا که بر من و پدر و مادرم انعام کرده ای سپاس دارم خدا نیز دعای او را مستجاب کرد تا پدر و مادر و همه فرزندان او مسلمان شدند .

کشاف ۹۹ / ۳ تفسیر قرطبی ۱۹۴ و ۱۵ / ۱۹۳، الریاض النضره ۴۷ / ۱ مرقاه الوصول ص ۱۲۱، تفسیر خازن ۴ / ۱۳۲، تفسیر نسفی که در حاشیه خازن چاپ شده ۱۳۲ / ۴ تفسیر شوکانی ۱۸ / ۵ .

آیا کسی نیست از این بزرگان بی خبر پرسد مگر محدود بودن مدت بازداشتن و شیر گرفتن در سی ماه تنها مخصوص بوبکر است تا به یادآوری آن در نامه خدا اختصاص یابد؟ مگر این قانون در میان همه آفریدگان خدا جاری نیست؟ که یا مدت بازداشتن کودک ۶ ماه است و مدت شیر گرفتن دو سال تمام یا این که مدت بارداشتن ۹ ماه است و مدت شیر گرفتن ۲۱ ماه؟ که آنچه شایسته ذکر است اولی است که به نسبت با آنچه معمول است کمتر پیش می آید .

تازه اگر قانون یاد شده، تنها ویژه بوبکر و گزارشگر بازداشتن و شیر گرفتن او است چگونه درست بوده که مولانا امیرمومنان آیه را بضمیمه آنچه در سوره لقمان آمده دلیل بگیرد بر آن که کمترین مدت برای بازداشتن ۶ ماه است؟ (که در ج ۶ ص ۹۵ - ۹۳ ط ۲

گزارش آن را آوردیم) پس این یکی آیه کریمه نیز تنها باید نشاندهنده وضعیتی باشد که با یکی از دو صورت مذکور میان همه‌انسان‌ها رایج و معمول است زیرا فقط در این هنگام می‌توانست زمینه استدلال برای علی‌قرار گیرد و ابن‌کثیر نیز در تفسیر خود - ۱۵۷ / ۴ - در این باره می‌نویسد: برداشت درست و نیرومند همین است و عثمان و گروهی از صحابه (ض)

[صفحه ۲۴۹]

نیز آن را پذیرفته‌اند. ابن‌کثیر با همه زیاده‌روی‌هایش در نقل احادیث ساختگی در این جا دیگر اشاره‌ای به نزول آیه درباره بوبکر نکرده زیرا می‌دانسته که با این نقل، خودش را رسوا می‌کند.

وانگهی در آنچه آشکارا از آیه بر می‌آید می‌بینیم که آن‌انسان، آنچه را گفته پس از آن بوده که بقوت رسیده و گام به چهلمین سال از زندگی نهاده با آنکه نه بوبکر در آن هنگام مسلمان بوده و نه پدر و مادرش، زیرا خودش بر بنیاد گزارش‌هایی که درستی آن‌ها آشکار است و در ج ۳ ص ۲۲۳ - ۲۲۰ از چاپ دوم گذشت در سال هفتم از بعثت اسلام آورده.

و پدرش هم - اگر اسلام آورده باشد - در سال هشتم هجری در روز فتح مکه اسلام آورده و آن هنگام بوبکر ۵۶ سال یا بیشتر داشته.

مادر نیز - اگر اسلام آورده باشد - تازه در سال ششم بعثت مسلمان شده که در آن‌روز بوبکر ۴۴ سال یا بیشتر داشته است. پس خداوند با چه چیز بر روی و پدر و مادرش انعام کرده بود که آن‌روز گفت پروردگارا مرا ترغیب کن تا نعمت ترا که به من و پدر و مادرم انعام کرده‌ای سپاس دارم؟ مگر نه آن‌روز هیچیک از این سه مسلمان نبودند و این جمله نیز با دعائی است که گوینده آن درخواست می‌کند خداوند سپاسگزاری از خود را در برابر نعمتی که تنها به او و پدر و مادرش داده‌الهام کند یا خبری است که می‌رساند هر سه تن مزبور از کسانی‌اند که به ایشان انعام شده و بر بنیاد آن بایستی نعمت مزبور پیش از گذشتن این دعا بر زبان، داده شده باشد. ولی این که بگوئیم خدای پاک بعدها این دعا را مستجاب کرده تا پدر و مادر و همه فرزندان مسلمان شدند سخنی خنده‌آور است که هیچ گواهی را پشتوانه خود ندارد.

و تازه گزارش‌هایی که درباره مسلمان شدن پدر و مادرش رسیده - اگر هم آن‌ها را بپذیریم و نقطه ضعف‌هایش را ندیده بگیریم - دلالت بر آن دارد که مسلمان شدن مادرش در نتیجه آن بوده که رسول خدا (ص) برای او دعا کرده است

[صفحه ۲۵۰]

که مسلمان شود و مسلمان شدن پدرش هم از برکت دست کشیدن او (ص) بر سینه وی بوده. پس دیگر دعای بوبکر چه نقشی در این میان داشته؟

آنچه نیز در ذیل روایت به امیرمومنان (ع) بسته‌اند که فرموده جز ابوبکر هیچ یک از مهاجران را این برتری دست‌نداد که پدر و مادرش اسلام آرند از امیرمومنان بسی دور است که چنین سخنی بر زبان آرد زیرا مادر ص ۲۲۴ تا ۲۲۶ ترا از نام و نشان گروه‌هایی از مهاجران که خود و پدر و مادرشان همه مسلمان بودند آگاه کردیم که خود امیر (ع) از این لحاظ نیز بر همه ایشان برتری و پیشگامی داشت.

آیه‌ای دیگر درباره بوبکر و پدرش

درباره این فراز از قرآن که آیه ۲۲ از سوره مجادله است: گروهی که به خدا و روز جزا ایمان دارند نبینی که با مخالفان خدا و رسول وی و گرچه پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندان باشند دوستی کنند آنها، خدا ایمان را در دل هایشان رقم زده است و به روحی از جانب خویش نیرومندشان کرده است و به بهشت هایشان درآرد که جوی ها از زیر آن روان است در آن جاوید باشند خدا از آنان خوشنود باشد و آنها نیز از او خوشنود باشند، آنان گروه خدایند بدانید که گروه خدا رستگارانند. از راه پسر جریج چنان رسیده است که بوقحافه پیامبر (ص) را دشنام داد و پسرش بوبکر، او را چنان به سختی کتک زد که به رو بر زمین افتاد و سپس خود به نزد پیامبر (ص) شد و داستان را برای او باز گفت او گفت آیا چنین کردی؟ دیگر به نزدش باز مگرد پاسخ داد سوگند به آنکه تو را برستی به پیامبری فرستاد اگر تیغ نزدیک دستم بود او را کشته بودم پس این آیه نازل شد: گروهی که خدا و ...

تفسیر قرطبی ۳۰۷ / ۱۷، تفسیر زمخشری ۱۷۲ / ۳، مرقاه الوصول که در حاشیه نوادر الاصول چاپ شده ص ۱۲۱، تفسیر آلوسی ۳۶ / ۲۸ امینی گوید: همه تفسیر نگاران برآنند که سوره احقاف که دیدید نخستین

[صفحه ۲۵۱]

از دو آیه ای که به بوبکر بسته اند در آن است در مکه نازل شده و سوره مجادله هم در مدینه و نیز بر آنند که این آیه پس از روزگاری چند که از نازل شدن احقاف گذشت نازل شده و از تفسیر قرطبی و ابن کثیر و رازی بر می آید که نزول آن پس از بدر و احد بوده بر این بنیاد بایستی تقریباً در سال چهارم هجرت نازل شده باشد، پس اگر فرض کنیم که هر دو آیه مذکور درباره بوبکر فرود آمده چگونه می توانیم تضادی را که در میانه هست برطرف کنیم؟ مگر آیه نخست آشکارا نمی رساند که وقتی بوبکر ۴۰ ساله بوده بوقحافه از کسانی به شمار می رفته که خداوند بر ایشان انعام فرموده تا آنجا که چون بوبکر بقوت رسیده و پا بجهل سالگی گذاشته گفته است: پروردگارا مرا، ترغیب کن تا نعمتی را که بر من و پدر و مادرم انعام کردی سپاس بدارم. ولی این آیه دوم چنانچه می بینی به روشنی دلالت می کند که در روز نازل شدن آن که بوبکر در آن هنگام تقریباً ۵۳ ساله بوده بوقحافه از کسانی به شمار می رفته که با خدا و رسول او مخالفت می کنند.

آنچه مشکل را حل می کند این است که متن گزارش مذکور - همچون گزارش سابق که در تفسیر نخستین آیه رسیده بود - دروغ بودن خود را آشکار می سازد زیرا آیه اخیر چنانچه شنیدی در مدینه نازل شده و از روایت نیز برمیاید که داستان مزبور در همان شهر روی داده با آنکه بوقحافه در آن روز در مکه بوده پس کی و کجا بوبکر در آن هنگام کنار پدرش بوده که با او کتک کاری بکند؟

تازه کسی که رسول خدا (ص) را دشنام می دهد آیا شرط وجوب کشتن او آن است که شمشیر جلو دست شنوده باشد؟ یا شرط نبودن آن پس از این رویداد مقرر گردیده؟ یا اختصاصاً دلیلی بر شرط بودن آن در مورد بوقحافه یافته اند؟ این ها را از کسی باید پرسید که گزافگوئی در فضیلت تراشی او را کور و کر ساخته، راستی را که آنان سخن نکوهیده و دروغ و بیهوده می گویند، می گویند آن از نزد خدا است ولی از نزد خدا نیست بر خدا دروغ می بندند و خود نیز می دانند

[صفحه ۲۵۲]

من گمان نمی‌کنم که این دار و دسته، دروغ مزبور را تنها در کارگاه بافندگی بی‌خبری از زندگی نامه‌های مردمان بافته باشند و نه نیازی به مسلمان انگاشتن و نیانگاشتن پدران مهاجران داشته و مقصودی از مسلمان شمردن پدر و مادر بوبکر داشته باشند بلکه این نغمه را از آن رو ساز کرده‌اند که همیشه در کافر شمردن سرور مکه و سر دودمان امامان، ابو طالب پدر امیرمومنان (ع) به هوچی‌گری و عربده - کشی سرگرم باشند و این پس از آن بوده که نتوانستند به زشت‌گوئی در پیرامون فرزند پردازند و از این روی تیرهای نکوهش را به سوی پدر روانه کرده و بلکه - مانند حافظ عاصمی در "زین الفتی" - پدر و مادر هر دو را به باد تهمت گرفتند و یکی از شاهکارهایشان برای هموار کردن این راه نیز آن بوده که زبان درازی به پدر و مادر پیامبر بزرگ (ص) را نیز روا شمردند تا جایی که حافظ عاصمی که در "زین الفتی" به روشنگری وجوه همانندی میان پیامبر و مرتضی (ع) پرداخته، مینویسد: از جهت پدر و مادر - در حکم و در نامگذاری - باید گفت که پیامبر با همه نعمت‌هایی که خدای تعالی ارزانی او داشت - و با فراوانی نیکوئی‌هایش درباره او - باز هم قسمت او نکرد که پدر و مادرش مسلمان شوند، که توده مسلمانان بر همین عقیده‌اند مگر گروهی ناچیز که قابل توجه نیستند. به همین گونه مرتضی نیز با

[صفحه ۲۵۳]

آن همه خوی‌ها و منش‌ها و انواع نعمت‌ها و برتری‌ها که خدا ارزانی او داشت قسمت وی نکرد که پدر و مادرش مسلمان شوند. پایان

آری اینان هیچگاه بانگ و فریادشان در این زمینه خاموش نشده و باین گونه، هم سرگذشت نامه سرور مکه را که بسی روشن است به دهن کجی می‌گیرند و هم سرپرستی او از پیامبر و پاسداری او از وی در هر آسیب و در برابر هر کینه‌را و هم آوای بلند او در شناساندن کیش استوارش را و هم سر فرود آوردن او در برابر آئین خدا با گفتار و کردار و شعر و نثر خویش را و هم پاسداری از آن را با تمام نیر و امکاناتی که داشته است.

"اگر ابوطالب و پسرش نبودند

کیش ما با تناوری نمودار نمی‌شد و برپا نمی‌ایستاد

او در مکه وی را پناه داد و پشتیبانی کرد

و این در مدینه به خاطر او با تیزی در جستجوی مرگ برآمد.

عبد مناف (= نام اصلی ابوطالب) به سرپرستی کاری برخاست

و چون جان سپرد علی راه او را پایان برد

بگو او پس از آنی درگذشت که به جا آورد آنچه بجا آورد

و بوی خوش خود را در ثبیر (نام کوهی) به یادگار نهاد

خدا را که یکی گشاینده راه راست و نیکوکاری بود

و خدا را که دیگری هم به پایان برنده راه سربلندی‌ها

بزرگواری ابوطالب را چه زیان که نادانی سخن بیهوده گوید

و بینائی، خود را به کوری زند

همچنانکه اگر کسی پرتو روز را در تاریکی پندارد

به آمدن بامداد زیانی نمی‌رساند"

آنچه روشن می کند ابوطالب مسلمان بوده

اشاره

برای آنکه از روحيات کسی آگاهی یابیم هیچ وسیله ای نداریم مگر در

[صفحه ۲۵۴]

یکی از این چهار راه گام نهم:

- ۱- نتیجه گیری از سخنانی که بر زبان رانده
- ۲- یا از کارهایی که در انجام آن کوشش نموده
- ۳- یا از آنچه خاندان و کسانش درباره او گزارش کرده اند زیرا اهل هر خانه به آنچه در آن است آگاه تر از دیگران اند .
- ۴- یا از نسبت هایی که کسانی از پیرامونیان او درباره اش بر زبان رانده اند.

سروده های بسیاری از او

سخنان ابوطالب (ع): اینک گوهرهایی آبدار و در رشته کشیده از سرودهای روشن او را که در کتاب های حدیث و سرگذشت نامه ها و تواریخ آمده می آوریم .

حاکم در مستدرک ۶۲۳ / ۲ با زنجیره های خود از ابن اسحاق آورده که او گفت: ابو طالب ابیاتی خطاب به نجاشی سرود و او را تشویق کرد که آنان - یعنی مهاجران مسلمان به حبشه - را همسایگانی نیکو باشد و از آنان پاسداری کند . به این قرار:

"نیکان مردم بدانند که محمد، دستیار موسی و مسیح بن مریم است

اونیز برای ما دینی آورد مانند آنچه ایشان آوردند

پس همه ایشان ما را به فرمان خدا راهنمایی می کنند و از بدی ها باز می دارند

البته شما در کتاب خود می خوانید که او گفتاری راستین دارد و سخن او از سر نادانی نیست

و به راستی که هیچ گروهی از ما به آهنگ تو پای در راه نمی نهند مگر با جوانمردی و بزرگواری هایی که از تو دیده اند باز می گردند."

[صفحه ۲۵۵]

وهم او (ع) چکامه ای چنین سرود:

"بازماندگان تیره غالب مثل لوی و تیم را

هنگام یاری بزرگواران از دشمنی آگاه کن .

زیرا ما شمشیرهای خدا و سراسر، گردن فرازی هستیم و کی؟

همان هنگام که آوای آن گروه، ابرهای بی خیر را به یاد می آرد .

مگر نمی دانید که بریدن از خویشاوند گناه است

و کاری پر گرفتاری و سیاه و به دور از دور اندیشی؟
 و راه هدایت فردا دانسته خواهد شد
 و نعمت روزگار، جاودانی نیست
 بی خردانه آرزوهای خود را درباره محمد بر نیانگیزید
 و فرمان گمارهان و کجروان را پیروی نکنید
 خواستید او را بکشید
 و جز این نیست که آرزوهای شما همچون رویاهائی است که در خواب ببینند
 و بخدا شما او را نخواهید کشت
 و بریده شدن ریش ها و گلوها را نمی بینید
 و زندگان شما رویدادهائی بزرگ را نخواهند دید
 که پس از پایان آنها مرغان لاشه خور برای دریدن کشتگان هجوم آرند .
 و البته میان ما دعوت به نیکوکاری درباره نزدیکان و خویشان خواهید کرد
 که به راستی شمشیرهائی که از نیام به درآمده بستگی ها را بریده .
 پنداشته اید که ما محمد را به دست شما می سپاریم
 و برای پاسداری از او با انبوهی خود زمینه را بر شما تنگ نمی کنیم و به سنگ اندازی نمی پردازیم

[صفحه ۲۵۶]

در میان این گرو، برجسته مردانی هستند که زیر بار دشمنی نمی روند
 و میان دو شاخه از خاندان هاشم جای گرفته اند
 و آن گاه او درستکار است، بندگان، وی را دوست دارند
 و با مهر پروردگاری که در میان همه مهرها چیرگی یافته است نشان شده و مهر خورده
 مردمان، دلیلی استوار و هم شکوهی در او می بینند
 و هیچ نادانی در میان توده خود همچون دانشور نیست .
 او پیامبر است که از سوی پرورگارش به او وحی می شود
 و هر که چنین سخنی را نپذیرفت از پشیمانی، لب به دندان خواهد گزید
 توده ای از هاشمیان پیرامون او می چرخند
 و گزند هر ستمکار و گردنکش را از او دور می سازند .
 دیوان ابو طالب ص ۳۲، شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۳۱۳
 و از سروده های او در پیرامون رویداد صحیفه که داستان آن را پس از این خواهیم آورد یکی همان است که گوید:
 "هان برای گیر و دارهائی که میان خود داشته ایم
 از زبان من به تیره لوی - ویژه به کعبیان ایشان - این پیام را برسان:
 مگر نمی دانید که ما محمد را پیامبری همچون موسی شناخته ایم

که در نخستین نامه ها یاد او رفته است .
و این را که بندگان با او دوستی بسیاری دارند
و در آن کس که خدا وی را ویژه دوسی گرفته است بیداد و ستمی نیست
و به راستی آن چه را که شما در نامه خویش نگاشته اید،
یک روز برای شما همچون نوزاد شتر صالح خواهد بود که مادر رامی جست

[صفحه ۲۵۷]

و شیون می کرد و نمی یافت (به این گونه عذاب خدا را بر آن مردم فرو آورد .)
به هوش آئید به هوش آئید پیش از آن که گودال ها برای خاک کردن شما کنده شود
و کسانی هم که گناهی از ایشان سر نزده همچون بزهکاران به در دسر افتند فرمان گمراهان را نبرید
و پس از دوستی و خویشاوندی تان با مایمان ها و بستگی های خویش را مگسلید.
و گر نه جنگی سهمگین و دنباله دار را بنیاد می نهی
که چه بسا هر کس آن را بچشد، مزه اش را از تلخ ترین و مرگبارترین پیکارها خواهد یافت .
سوگند به خانه خدا که ما احمد را به دست شما نخواهیم سپرد
هر چند سال هائی بس دشوار و پر از رنج و روزگاری سخت برایمان در بر داشته باشد .
و گردن ها و دست های ما و
به نیروی نیزه ها و شمشیر هائی تیز ببرد و جدا شود
در برخورد گناهی تنگ که می بینی، نیزه ها بشکند
و کفتارهای لنگ - مانند گروهی که بر سر چشمه ای گرد شوند - فراهم آیند تا (تن کشتگان را خوراک خود سازند)

[صفحه ۲۵۸]

در کران تا کران آن که جولانگاه لشکر و اسبان باشد
و خروش دلیران در ناوردگاه .
مگر نه پدر ما هاشم کمر خویش را سخت بیست
و فرزندان را سفارش کرد که شمشیر زنی و نیزه افکنی را کنار نهند؟
ما از پیکار به ستوه نمی آئیم تا پیکار از دست ما به ستوه آید
و هرگز نیز از رنج های سختی که با گرفتاری هایش بر ما هموار کند زبان به گله نمی گشائیم .
و آنگاه که جان های دلیران بر اثر تهدیدها و هراس ها به پرواز در آید
باز هم ما خویشتن داری و خردمندی خود را نگاه می داریم ."

سیره ابن هشام ۳۷۳ / ۱، شرح ابن ابی الحدید ۳۱۳ / ۳، بلوغ الارب ۳۲۵ / ۱، خزانه الادب از بغدادی ۲۶۱ / ۱، الروض الانف ۲۲۰ / ۱، تاریخ ابن کثیر ۸۷ / ۳، اسنی المطالب ص ۶ و ۱۳، طلبه الطالب ص ۱۰

و هم از سروده های او است که گوید:

"هان چه اندوهی که یک بار در تاریکی های پایان شب مرا در پیچید
و یک بار هم آن گاه که ستاره ها روشن بود .
یک بار هنگامی که چشم های بسیاری را خواب ربوده بود
و دیگر بار آن گاه که همه بیدار نشسته و گوش به افسانه گویان داشتند .
خواب های گروهی که خواستند بر محمد ستم کنند
و آنکه از بیداد نپرهیزد البته خود ستم می بیند
از سر بی خردی به کوشش برخاستند
و بدکاری هاشان آنان را به سوی کارشان که پنداری و ناستوار بود کشانید
آنان به کارهائی امید بسته اند که هرگز آن را سامان نتوانند داد
هر چند که در هر هنگام و در هر دشت به انجام آن، سوگند یاد کنند

[صفحه ۲۵۹]

از ما امید کاری دارند که ما برای نپذیرفتن آن،
زد و خورد با نیزه راست را بر خود هموار می کنیم
از ما امید دارند که به کشتن محمد خرسندی دهیم
و نیزه های بلند را با خون رنگین نسازیم
سوگند به خانه خدا که دروغ پنداشتید و به آرزوی خود
نرسید تا کله های کسانی را که در پیرامون زمزم و خانه کعبه می بینید بشکافید
و پیوندهای خویشاوندی بریده شود و پیمان های زناشویی به باد فراموشی رود
و کارهای ناشایست، یکی از پس دیگری کرده آید .
و گروهی در برابر شما با جنگ افزارهای آهنین به پای خاسته
و گزند همه بزهکاران را از شخصیت خویش باز دارند .
آنان اند شیران، شیران دو بیشه
و چون بهم خشم آیند از نشانه های هیچ خطری نمی هراسند .
ای فهریان تا آنگاه که زبان به سوک سرائی برای کشتگان برنخاسته اند
و با این کار خود خشم و اندوه هارا به تکان نیاورده اند به خویش آئید .
از ستم و بیدادگری های گذشته تان
واز آن همه بزه کاری هائی که درباره ما روا داشتید باز ایستید .
و هم از ستم بر پیامبری که آمده است و مردم را به راه راست می خواند
و به پیروی از فرمانی گرانبها که از نزد پروردگار عرش آمده است
گمان مبرید که ما او را به شما بسپاریم

که مانند اوئی اگر در میان یک گروه باشد او را به دشمن نسپارند

[صفحه ۲۶۰]

این ها بود عذرهای ما که برای شما پیش کشیدیم
تا پیش از پیش کشیدن آنها پیکاری روی ندهد"
دیوان ابوطالب ص ۲۹ شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۳۱۲
و هم از اوست که خطاب به پیامبر بزرگ (ص) می گوید :
به خدا سوگند که دست اینان همه هرگز به تو نرسد
تا من در میان گور به خاک سپرده شوم و در آن بستر بخسبم
بی هیچگونه خواری، آشکار کار خود را دنبال کن
و دل خوش دار و دیده ات روشن باد .
مرا به راه راست خواندی وداستم که تو نیکواه منی
و البته که تو به دعوت برخاستی و خود امین و درستکاری بوده ای
و به راستی من دانسته ام کیش محمد از بهترین کیش های آفریدگان است "

این سروده ها را ثعلبی در تفسیر خود گزارش کرده و گفته در این که این سروده ها به راستی از ابوطالب است، مقاتل و عبد الله بن عباس و قسم بن محضره و عطاء بن دینار همدستان اند بنگرید به خزانه الادب از بغدادی ۱ / ۲۶۱، تاریخ ابن کثیر ۳ / ۴۲ شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۳۰۶ تاریخ ابوالفدا ۱ / ۱۲۰ فتح الباری ۱۵۵ و ۱۵۳ / ۷ الاصابه ۱۱۶ / ۴ المواهب اللدنیه ۱ / ۶۱ السیره الحلبیه ۳۰۵ / ۱ دیوان ابوطالب ص ۱۲ طلبه الطالب ص ۵ بلوغ العرب ۳۲۵ / ۱ السیره النبویه از زینی دحلان که در حاشیه نگارش حلبی چاپ شده ۹۱ / ۱ و ۲۱۱ که خود آخرین بیت آن را در ص ۶ از اسنی المطالب نیز نگاشته و گوید: این را برزنجی از گفته های مشهور ابوطالب می شمرده .

شایان توجه: ابن کثیر در تاریخ خود و نیز قرطبی، این بیت را نیز به دنبال

[صفحه ۲۶۱]

سروده های بالا آورده اند:

"اگر بیم از سرزنش یا پرهیز از دشنام نبود

البته می دیدی که من آشکارا در راه دین، گذشت می نمایم "

سید احمد زینی دحلان در ص ۱۴ از اسنی المطالب می نویسد: گفته اند این بیت ساختگی است که در میان گفتار ابوطالب گنجانده اند و سخن خود او نیست .

امینی گوید: چنان گیر که این بیت هم به راستی از سروده های ابوطالب (ع) باشد، ولی تازه بیشترین چیزی را که می رساند ننگ و دشنامی است که ابوطالب (ع) از آن پرهیز داشته و می ترسیده با دچار شدن به آن از پایگاهی که نزد قریش داشته سرنگون شود و دیگر نتواند به یاری پیامبر برانگیخته (ص) برخیزد، آری این بیم مانع از آن شده که بتواند آشکارا خود را در ردیف پیروان این

کیش درآرد و به آنچه پیامبر درستکار آورده است علنا بگردد چنانکه همین سخن را به روشنی می گوید . . . " : در آن هنگام البته می دیدی که من آشکارا در راه دین گذشت می نمایم " . یعنی پیروی خود از آن را آشکار می نمایم ولی این نمی رساند که خواسته بگوید تازه آنموقع من ایمان می آرم و کارهای بایسته آن را - از یاری و پشتیبانی - انجام می دهم و اگر مقصودش از این بیت آن بود که من اکنون به هیچ روی در برابر دین سر فرود نیاورده ام این سخن او با آنچه در سروده های نخست گفته تناقضی آشکاری داشت زیرا در آنجا به روشنی می گوید کیش محمد (ص) از بهترین کیش های آفریدگان است و او (ص) در دعوت خود راستگو و در راهبری پیروان خویش درستکار است .

و هم از سروده های او است در هنگامی که بر قریش خشم گرفت (برای دشنام و شکنجه ای که ایشان بر عثمان پسر مظعون روا داشته بودند):

آیا از یادآوری روزگاری نادرستکار بود که اندوهگین شدی
و همچون غمناکان به گریه نشستی؟
یا از یادآوری گروه هائی بی خرد،

[صفحه ۲۶۲]

که بر هر کس مردم را به سوی دین بخواند بیداد روامی دارند؟
آیا نمی بینید - خدا گروه شما را خوار سازد
که ما برای عثمان پسر مظعون به خشم آمده ایم؟
کسی که خواهد ما ستم بینیم او را از بیداد باز می داریم
و آن هم با هر تازیانه تیز شده ای که به سویش دراز می کنیم
و با شمشیرهای تنک که گوئی نمک با آن آمیخته
و به یاری آن درد بیماری دیوانگاه بهبود خواهد یافت .
تا آنگاه که مردانی که خرد و بردباری درایشان نیست
پس از همه دشواری ها نرمی و سادگی را بپذیرند .

یا به کتابی شگفت بگروید

که بر پیامبری همچون موسی یا یونس فرود آمده است "
و از سروده های او در ستایش پیامبر بزرگ (ص) این ها است که گوید:
"به راستی که خداوند پیامبر - محمد - را گرامی داشت
پس گرامی ترین آفریدگان خدا در میان مردم احمد است .
برای بزرگداشت او نامش را از نام خود گرفت
زیرا خداوند صاحب عرش، محمود است و این نیز محمد " .

گزارش بالا را بخاری در تاریخ صغیر خود از طریق علی بن یزید آورده است و هم ابونعیم در دلائل النبوه ۶ / ۱ و هم ابن عساکر در تاریخ خود ۲۷۵ / ۱ چنانچه ابن ابی الحدید نیز در شرح خود - ۳ / ۳۱۵ - آنرا در میان اشعار وی یاد کرده - نیز ابن کثیر در تاریخ خود ۲۶۶ / ۱ و ابن حجر در الاصابه ۱۱۵ / ۴ و قسطلانی در المواهب اللدنیه ۵۱۸ / ۱ - به نقل از تاریخ بخاری - و دیار بکری در

تاریخ الخميس ۲۵۴ / ۱ که می نویسد: ابوطالب در ستایش پیامبر ایاتی سروده که یکی از آن ها این است:

[صفحه ۲۶۳]

"برای بزرگداشت او نام وی را از خود گرفت" ...

و حسان بن ثابت نیز این شعر را در میان سروده های خود گنجانده و گفت:

نمی بینی که خداوند بنده خویش را با نشانه های توانائی اش بفرستاد

و خدا از هر چیزی بزرگ تر و برتر است

برای بزرگداشت او نام وی را از خود گرفت ...

زرقانی نیز در شرح المواهب می نویسد - ۱۵۶ / ۳ - همین معنی به ذهن حسان نیز آمده و شاید هم که او شعر ابوطالب را تضمین

کرده باشد چنانچه در الخميس همین قول اخیر را گرفته . در اسنی المطالب ص ۱۴ نیز شعر بالا از ابوطالب دانسته شده

و هم از اشعار معروف او چنانچه ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۱۵ / ۳ می نویسد این است:

"تو محمد پیامبری، سروری بزرگ و سالار توده و مهتری یافته

برای سرورانی گرامی، پاکان پاکزاد

بهترین دودمان آن است که بنیاد آن را

عمرو - (= هاشم) آن بردبار و بخشنده یگانه نهاد

و هنگامی که زندگی بر مردم مکه دشوار شد

او در کاسه های بزرگ، خوراکی از خرما و روغن و ماست، بر ایشان میریخت و با این کار، شیوه ای بنیاد نهاده شد در تردید کردن

نان " برای بینوایان " سیراب کردن حاجیان با ما است

آن هم با آبی که مویز سیاه در آن سائیده شده و آن را شیرین و گوارا ساخته

هم مازمان از ماست

[صفحه ۲۶۴]

و هم آنچه عرفات آنجا در بردارد و هم مسجد الحرام

چگونه بر تو ستم رود با آنکه من هنوز نمرده ام

و خود دلیری رزمجوی هستم

و با آن که هنوز در سنگلاخ مکه

خون های سیاهی که ازدیدن شکم ها بیرون ریخته باشد به چشم نمی آید و عموزاده هایت همچون شیر بیشه اند

که از خشم برافروخته شده اند

پیشینه تو را دارم که در سخن راستگوی هستی

و زبان به دروغ نمی آلائی

از همانگاه نیز که کودکی بی موی بودی

همواره سخن درست می گفتی "

ابوجهل پسر هشام به نزد رسول خدا "ص" آمد و دید در سجده است، سنگی در دست داشت و می خواست آن را به سوی وی پرتاب کند پس چون دست خود را بلند کرد گوئی سنگ به دستش چسبید و آنچه را می خواست نتوانست به جای آرد پس ابوطالب گفت:

"ای فرزندان غالب به هوش آئید

و به پاره ای از این گفتار، از گمراهی باز ایستید و گرنه من بیم آن دارم که بدی هائی سهمناک

در میان خانه شما به یکدیگر بر بخورند

و آنگاه - سوگند به خدای خاوران و باختران

که این برای دیگران درس عبرتی خواهد شد

همان سان که کسانی که پیش از شما بودند سزای خود را چشیدند

مگر از عاد و ثمود چه بر جای ماند - "

[صفحه ۲۶۵]

یک روز بامداد، بادی سخت بر سر ایشان رفت،

همانگاه که شتر خداوندگار عرش به آب خوردن سرگرم بود

تا از زخمی که آن مرد کبود چشم بر آن زد

خشمی از خداوند، بر ایشان فرود آمد

یک روز بامداد، شمشیری هندی و آبداده،

ماهیچه کلفت پشت پاشنه شتر را گزید .

و شگفت تر از این در کار شما

شگفتی هائی است در چسبیدن آن سنگ به کف دستی کسی که از بدکنشی بر پای خاست

تا به آن شکیبای راستگوی پرهیزگار گزندى رساند

و خداوند - بر خلاف میل آن بی خرد ستمگر

سنگ را کف دست وی نگاهداشت .

همان احمقچه مخزومی شما "ابوجهل "

که از گمراهی گمراهان به پرتگاه و بیراهه افتاد و کیش خدا را راست نشمرد .

"دیوان ابوطالب ص ۱۳ شرح ابن ابی الحدید ۳۱۴ / ۳

ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۱۴ / ۳ می نویسد: از عبد الله مامون - که خدایش پیامرزد - چنان معروف شده که می گفت به خدا

سوگند که ابوطالب با ساختن این سرودها اسلام آورده بود:

"من، پیامبر - همان پیامبر خدای فرمانروا

را با شمشیری یاری دادم که همچون آزرخش ها می درخشید

مانند پاسداری دلسوز

[صفحه ۲۶۶]

از برانگیخته خدا پشتیبانی و پاسداری می کنم
چنان نیست که من در برابر دشمنان او به آرامش و نرمش رفتار کنم
و خود را همچون شتران خردسال که از نره شتر می ترسند بنمایم
بلکه مانند شیر در بیشه ای تنگ و پر درخت،
در برابرشان غرشی بلند سر می دهم

"سروده های بالا را - با یک بیت افزونتر - در ص ۲۴ از دیوان ابو طالب هم توان یافت .

سرور ما ابوطالب را سروده هائی هم هست که برای نجاشی نگاشت و این پس از آن بود که عمرو بن عاص به سوی کشور حبشه
بیرون شد تا در نزد نجاشی برای جعفر بن ابیطالب و یارانش نیرنگی بیاندیشد و در این سروده ها نجاشی را بر آن می دارد که جعفر
را گرامی دارد و از آنچه عمرو می گوید روی بگرداند و ابیات زیر از آن جمله است:

"کاش می دانستم که جعفر در میان مردم چگونه است؟

و نیز عمرو و دشمنان نزدیک پیامبر چگونه؟

و آیا جعفر و یاران او از نیکوکاری نجاشی بهره ای یافتند

یا برانگیزنده بدی ها از این کار جلو گرفت؟

بدان که تو به راستی با پرهیزت از کردار ناپسند، مردی بزرگ و بزرگوار هستی

که هر کس در کنار تو پناهی بجوید نومید نخواهد شد و

ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۱۵ / ۳ می نویسد: و هم از سروده های مشهور او این هاست که خطاب به محمد گفته و به آن
وسیله، نگرانی او را فرو نشانده و

[صفحه ۲۶۷]

دستور داده است تا دعوت خویش را آشکار سازد:

"دست هائی که تاخت می آرد و آزارهائی که از فریادهای سخت می بینی

تو را از پرداختن به حقی که برای اظهارش قیام کرده ای مبادا باز دارد

زیرا چون تو به یاری ایشان توانگر شوی دست تو دست من است

و در سختی ها نیز من جان خود را در پیش جان تو سپر می گردانم "

ابن هشام گفته: چون ابو طالب بترسید که مبادا انبوه تازیان، او را نیز با گروه وی روانه سازند قصیده اش را که در آن به حرم مکه و
به جایگاه خود در آن پناه بسته میگفت و با بزرگان قبیله اش دوستی نمود و با این همه، ایشان و هم دیگران را در این سروده ها
آگاه ساخت که هرگز رسول خدا (ص) را به دست ایشان نخواهد سپرد و هرگز چیزی در پشتیبانی او فرو گذار نخواهد کرد تا
خود پیش از وی در راه او جان سپارد . و این است که گوید:

ای دو دست من این نخستین سرزنی نیست

که درست یا نادرست - به گوش من می خورد
و چون دیدم که در این گروه، مهربانی و دوستی نیست
و همه دست افزارها و دست گیره ها را بریده اند .
و آشکارا به کین توزی و گزند رسانی به ما برخاسته اند
و فرمان دشمن جدا شونده را برده اند
با گروهی هم سوگند شده اند که ما را متهم می دارند
و پشت سرما از سر خشم، انگشت به دندان می گزند .
در برابر ایشان دل خویش را به نيزه ای راست شکبیا می ساختم
که چون آن را بکشند سر فرود آرد و هم به شمشیری بران از مرده ریگ سروران

[صفحه ۲۶۸]

به خدای مردم پناه می برم از هر کس که به بدی درباره ما نکوهش برخیزد
یا بیهوده پافشاری نماید
و از دشمنی که کینه خود را پنهان داشته و در عیبجویی ما بکوشد
و از آن کس که چیزی به دین بیافزاید که ما نخواسته‌الم
سوگند به کوه ثور و به کسی که کوه ثبیر را در جای آن ایستاده داشت
و به کسی که بر کوه حرا بالا رفت و از آن فرود آمد
و سوگند به خانه ای که در دل مکه است - به گونه ای که شایسته خانه است
و سوگند به خدا - که خدا هرگز غافل نیست
و به سنگ سیاه - آنگاه که در هر بامداد و شام پیرامون آن را فرا گیرند
سوگند به خانه خدا شما دروغ گفتید، که ما مکه را رها می کنیم و کوچ می نمائیم
مگر پس از آن که کار شما را دچار لرزش و اضطراب گردانیم
سوگند به خانه خدا، شما دروغ گفتید که " ما کار محمد را به شکست می کشانیم
و در راه پاسداری از او به نيزه پرانی و تیراندازی نخواهیم پرداخت و او را به شما خواهیم سپرد " تا آنگاه که خود در پیرامون او به
خاک افیم و همسران و فرزندان خود را به فراموشی سپاریم
و گروهی با جنگ افزارهای آهنین در برابر شما چنان برخیزند که گوئی شتران آبکش اند در زیر آبدست دان که چون در راه
باشند آوازی از آن ها برخیزد .
و تا آنگاه که بنگریم کینه ورزان از ضرب نيزه، بر روی در افتند

[صفحه ۲۶۹]

و مانند شترانی لنگ و بیمار گردند که با دشواری به کار بر می خیزد

و ما به خدا سوگند که اگر آنچه می بینم رنگ جدی به خود گیرد

البته شمشیرهای ما با پکیر بزرگان‌شان آشنا خواهد شد

و آن هم با دو بازوی جوانی همچون شهاب تیز تک و سرور که برادر و مورد اعتماد من است و خود دلاوری پشتیبان حقیقت

ماه ها و روزها و یکسال کامل بر ما گذشت

و پس از سال پیش هم سال آینده در پیش است .

این چیست که گروهی - پدر مباد تو را - از سروری پا کشیده اند که برای پاسداری از آنچه بایسته است پیرامون آن را گرفته و از

کسانی هم نیست که کارش به تباهی کشد و آنچه را بر گردن او است به گردن دیگران اندازد .

سپیدروئی که به آبروی او از ابر باران می خواهند

سرپرست کار پدر مردگان است و نگهبان بیوه زنان

مستمندان هاشمی به پناه اومی شتابند

و در نزد وی در سایه رحمت و نعمت به سر می برند

او را گواهی دادگر، از سوی خویش هست - با میزانی دادگرانه که به اندازه یک جو نیز کم نمی گذارد

راستی را چه بی خردانه است پندارهای گروهی که:

به جای پیوند باما، بستگی خلفیان و غیطلیان را پذیرفته اند

ما از برترین خاندان های ریشه دار هاشمی و آل قصی هستیم

و در نخستین کارهای سهمناک پیشگام بوده ایم

همه گمنامان بی پروا و پست و بی خرد و تبهکار

از سهمیان و مخزومیان برای کینه ورزیدن با ما گرد آمده و همدستان شده اند

[صفحه ۲۷۰]

ای تبار عبد مناف شما بهترین گروه خویش هستید،

پس هر بی رگ و ریشه ای را که به ناراست به شما چسبانیده اند در کار خویش شریک نسازید

مگر نمی دانید فرزند ما، کسی نیست که نزد ما دروغگو شمرده شود و ما از سخنان یاوه پروائی نداریم

ارجمند سروری از آن مهتران که همه نیکوئی ها را در خویش فراهم آورده اند

و نسبت او به گوهر و شخصیتی برتر در مرز و بوم سرافرازی هابی رسد .

به جان خودم چندان در دوستی احمد شادمانم که شادمانی را به ستوه آورده ام .

و همانند دوستداری همیشگی به او مهر ورزیدم

او پیوسته، در جهان هم برای مردم آن زیبایی است.

و هم پیرایه دوستدارانش و خداوند کارهائی سهمناک و گشاینده گره ها

احمد در میان ما از ریشه و بنیادی برخاسته

که هر چه برای نگرستن به آن گردن دراز کنند باز هم پایگاهشان به آنجا نمی رسد که به آن چشم دوزند

بر او مهربانی نمودم، گزندها از وی به دور ساختم، پاسدارش بودم

و با همه نیروها و توانائی خود از وی پشتیبانی کردم

پس پروردگار بندگان با یاری خویش او را پشتیبان باشد

و کیشی را آشکار سازد که باطل را در مرز و بوم حقیقت آن، راه نیست .

از این چکامه، ابن هشام در سیره خود ۲۸۶ / ۱ تا ۲۹۸، نود و چهار بیت آورده و می نویسد: این آنمقدار از قصیده است که من، بودن آن را از ابو طالب، راست می شمارم، ابن کثیر نیز ۹۲ بیت آن را در تاریخ خود ۵۳ / ۳ تا ۵۷ آورده و در گزارش ابن هشام ۳ بیت هست که در تاریخ ابن کثیر یافت نمی شود و مورخ اخیر در ص ۵۷ می نویسد: " می گویم این قصیده ای بسیار سترک و شیوا است که هیچکس

[صفحه ۲۷۱]

نمی تواند آن را گفته باشد مگر همان کس که به او نسبت داده اند (ابو طالب) .

نشانه های مردانگی را خیلی بیش از آنچه در هفت قصیده ای که بر خانه کعبه آویخته بودند بیابیم در این جا توانیم جست و خود همه آن در رسانیدن این معنی، شیواتر سخن است . اموی نیز در کتاب مغازی خود آن را به گونه ای طولانی تر با افزونی هائی دیگر آورده که خدابهتر می داند افزونی ها اصالت دارد یا نه " .

ابو هفان عبدی در دیوان ابوطالب ص ۲ تا ۱۲ قصیده را در ۱۱۱ بیت آورده که شاید همه اش همان باشد .

و ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۱۵ / ۲ پس از آوردن بخشی از سرودهای ابو طالب می نویسد: بودن همه این اشعار از ابو طالب در حکم متواترات است چون اگر یک یک آن ها نیز از این نظر متواتر نباشد مجموع آن ها دلالت بر امری واحد می کند که در همه آن هامشترک است و آن نیز راست شمردن دعوت محمد (ص) است . و این رویهم رفته ای که از شعرها بر می آید از متواترات است چنانچه هر یک از گزارش هائی که در به خاک افتادن دلیران گردنکش به شمشیر علی (ع) رسیده خبر واحد و نامتواتر است ولی نتیجه رویهمرفته آن ها متواتر است و به گونه ای بدیهی ما را آگاه می سازد که او دلیر بوده و به همین گونه است سخن در پیرامون بخشندگی حاتم و بردباری احنف و معاویه و هوشمندی ایاس و پرده دری و هرزگی ابو نواس و جز این ها و گفته اند: همه این ها را هم به سوی افکنید ولی چه می گوئید درباره قصیده لامیه او که معروفیت آن همچون معروفیت قصیده قفانبک است و اگر در بودن آن از ابو طالب یا در بودن پاره ای از ابیات آن از وی چون و چرا نمائیم روا خواهد بود که در بودن قصیده قفانبک یا در بودن پاره ای از ابیات آن از سراینده اش چون و چرا نمائیم .

قسطلانی هم در ارشاد الساری ۲۲۷ / ۲ می نویسد این قصیده ای بزرگ و پیشوا در بحر طویل است که شماره بیت های آن به ۱۱۰ بیت می رسد و آن را هنگامی سروده که قرشیان بر ضد پیامبر (ص) با یکدیگر همدست شدند و هر که می خواست

[صفحه ۲۷۲]

اسلام آرد او را از این کار می رماندند .

در المواهب اللدنیه نیز - ج ۱ ص ۴۸ - پاره ای از بیت های آن را آورده و گوید: بیش از ۸۰ بیت است و ابن التین گفته: شعرهای ابوطالب دلیل است که او پیش از برانگیخته شدن پیامبر (ص) و از همان گاه که بحیراو دیگران درباره مقامات او (ص) گزارش هائی به وی دادند پیامبری اش را شناخته بود و عینی در عمده القاری ۴۳۴ / ۳ می نویسد: آن قصیده بلند آوازه ای است در ۱۱۰ بیت

و آغاز آن:

"ای دو دوست من این نخستین سرزنی نیست که درست یا نادرست به گوش من می‌خورد"

به همین گونه بغدادی در خزانه‌الادب ۲۵۲ / ۱ تا ۲۶۱، چهل و دو بیت آن را با شرح و تفسیر آورده و گوید آغاز آن چنین است:

"ای دو دوست من این نخستین سرزنی نیست که درست یا نادرست به گوش من می‌خورد"

ای دو دوست من در عقیده، شرکت را راه نیست خود تنها باید آن را برگری

و چون کارهائی سخت غم انگیز روی دهد پیراهن تنگ بافت به کار نیاید

و چون دیدم که در این گروه، مهربانی و دوستی نیست

و همه دست افزارها و دستگیره ها را بریده اند "...

الوسی در بلوغ العرب ۲۳۷ / ۱ پاره ای از بیت ها را آورده و سخن ابن کثیر را که ما نیز نقل کردیم نگاشته و آنگاه گوید: این قصیده با شرح آن در کتاب لب لباب لسان العرب یاد شده .

[صفحه ۲۷۳]

سید احمد زینی دحلان پاره ای از بیت های آن را در "السیره النبویه" که در حاشیه سیره حلبی چاپ شده در ج ۱ ص ۸۸ آورده و گوید: امام عبد الواحد سفاقی در شرح بر کتاب بخاری می نویسد: این شعرهای ابو طالب دلیل است که او پیش از برانگیخته شدن پیامبر (ص) و از همان گاه که بحیرای راهب و دیگران درباره مقامات او (ص) گزارش هائی به وی دادند پیامبری اش را شناخته بود و این معرفت خویش را با آنچه خود از احوال او به چشم دید - واز جمله باران خواستن به برکت او در کودکی اش - استوار گردانید و گذشته از شعرهائی که نماینده معرفت ابو طالب به نبوت او (ص) است گزارش های فراوانی نیز در این زمینه رسیده است .

امینی گوید: اگر این همه شیوه های گوناگونی که در این اشعار مذکور به کار رفته پذیرفته نباشد من نمی دانم که پس برای گواهی و اقرار به نبوت، دیگر چه باید کرد؟ اگر یکی از این سخنان در نظم یا نثر هر کس یافت شود همگان بر مسلمانی او همداستان می شوند ولی همه این ها نتوانسته است آقایان را به مسلمانی ابو طالب معتقد سازد بشگفت آی و عبرت بگیر

این بود بخشی از سروده های ابو طالب (ع) که از هر فراز آن ایمان خالص و اسلام درست نمایان است . دانشمند یگانه ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب خود متشابهات القرآن آنجا که درباره این آیه از سوره حج (هر کس خدا را یاری رساند خدا نیز البته به راستی او را کمک می کند) سخن می گوید نوشته " : به راستی اشعار ابو طالب که نماینده ایمان او است از (۳۰۰۰) بیت در می گذرد و از لابه لای آن ها چهره کسی را آشکارا می توان دید که رخسار پیامبر (ص) را به روشنی می دیده و پیامبری او را درست می شمرد " و آنگاه بخشی گسترده از آن ها را یاد کرده و از آنجمله این سروده ها را که به جای سفارش برای پس از مرگش سروده:

چهار کس را به یاری پیامبر نیکو سفارش می کنم

[صفحه ۲۷۴]

و حمزه آن شیری را که پاسدار حقیقت او است
و هم جعفر را - تا گزند مردم را از او به دور دارند .
ای فدای شما باد مادرم و همه زادگانش
شما در یاری احمد در برابر مردمان همچون سپرها باشید.

کارهای نیکو و سخنان شایسته سپاسگزاری که به آن برخاسته

اشاره

و این هم از کارهای نیکو و کوشش های شایسته سپاسگزاری که از سرور مکیان ابو طالب (ع) در یاری پیامبر (ص) دیده شد و هم پاسداری و پشتیبانی او از وی و خواندن مردم به وی و به کیش یگانه پرستی وی از آغاز بعثت تا بازپسین دم از زندگی ابو طالب که لابلای آنها انباشته از گفته هائی است که هر جمله آن دلیلی آشکار است، هم بر اسلام درست و ایمان سره او و هم بر تسلیم او در برابر پیام خداوندی و اکنون بیا تا ببینی سنیان چه آورده اند:

ابن اسحاق گوید: ابو طالب در میان کاروانی برای بازرگانی آهنگ شام داشت و چون آماده بیرون رفتن شد و پای در راه سفر نهاد رسول خدا (ص) به نزد او آمد و مهارشترش را گرفت و گفت عمو مرا که نه پدری دارم و نه مادری به که می سپاری؟ ابو طالب را در دل بر او سوخت و گفت به خدا سوگند که او را نیز با خود

[صفحه ۲۷۵]

خواهم برد و من و او هرگز از یکدیگر جدا نخواهیم شد، پس او را نیز برد و چون کاروانیان به سرزمین بصری از مرز و بوم شام رسیدند در آنجا راهبی یافتند که او را بحیرا می گفتند و او در صومعه‌ای نشیمن داشت و داناترین ترسیان بود و پیوسته در آن صومعه راهبی بود که چنانچه می پندارند دانش آنان درباره نامه آسمانی شان به او می رسید و آن را یکی از دیگری به میراث می بردند چون در آن سال بر بحیرا فرود آمدند با آن که پیش از آن هم بارهای بسیار بر او گذشته بودند و او با ایشان سخن نگفته بود و کاری به کار آنان نداشت ولی در آن سال چون نزدیک صومعه او فرود آمدند خوراکی بسیار بر ایشان بساخت و این برای آن بود که چنانچه می پندارند وقتی در صومعه اش بود به هنگام روی آوردن ایشان چیزی در میان کاروان دیده بود و آن نیز ابری بود که در میان گروه بر سر او (ص) سایه افکنده بود پس چون روی آوردند تا در سایه درختی که نزدیک او بود فرود آمدند او به ابر نگریست که پس از آن، درخت سایه خود را بر سر او افکند و شاخه های خود را بر سر رسول خدا (ص) فرو هشت یعنی آویزان کرد تا حضرت در زیر آن، در سایه نشست و چون بحیرا این را دید از صومعه اش فرود آمد و بفرمود تا آن خوراک را بساختند و چون آماده شد به نزد ایشان فرستاد و گفت ای گروه قریش من برای شما خوراکی ساخته ام و دوست می دارم که همه شما از کوچک و بزرگ و بنده و آزاد برای خوردن حاضر شوید مردی از ایشان گفت ای بحیرا امروز خبری است و گر نه ما پیشترها چه بسیار بر تو می گذشتیم و تو چنین نمی کردی امروز تو را چه می شود؟ بحیرا گفت راست گفتم و به همانگونه بود که می گوئید ولی اینک من شما را مهمان می کنم و دوست دارم که شما را گرامی دارم و برایتان خوراکی بسازم تا همه تان از آن بخورید پس همه نزد او گرد آمدند و رسول خدا (ص) چون خردسال بود در زیر درخت کنار براهای آن گروه بماند و چون بحیرا به آن گروه نگریست نشانه‌ای را که می شناخت و چگونگی آن در دانش او موجود بود در نزد ایشان نیافت و گفت ای گروه قریش هیچکس از شما از آمدن

[صفحه ۲۷۶]

بر سر این خوراک من باز نماند گفتند ای بحیرا هیچکس از سفره تو باز نمانده است که سزاوار است به نزد تو آید مگر کودکی که از همه این گروه خردسالتر است و در میان بارهایشان به جای مانده است گفت چنین نکنید او را نیز بخوانید تا با شما در خوردن این طعام باشد مردی از قریش گفت سوگند به دو بت لات و عزی که امروز خبری است آیا سزاوارتر است که پسر عبد الله از خوراک خوردن در میان ما باز بماند سپس به سوی حضرت برخاست و او را در بر گرفت و با او روی به ایشان آورده او را در میانه بنشانند و چون بحیرا او را دید خیره خیره به او نگریست و نشانه هائی را که در مژده های انبیاء به ظهور وی درباره چگونگی بدنیش یاد شده بود و می دانست یکان یکان با چشم در وی بجست و بیافت تا چون آن گروه خوردن خوراکی را به پایان بردند و پراکنده شدند بحیرا برخاست و او را گفت ای کودک تو را به لات و عزی سوگند که از آنچه تو را می پرسم مرا آگاه سازی رسول خدا (ص) گفت هرگز با سوگند به نام لات و عزی چیزی از من می پرس بحیرا گفت پس تو را بخدا سوگند که مرا از آنچه می پرسم آگاهی دهی . گفت هر چه خواهی پرس و او را شروع کرده در مورد خواب و کارها و حال و کیفیت او چیزها پرسید رسول خدا نیز او را آگاهی می داد و بحیرا می دید که پاسخ ها با نشانه هائی که از پیامبر موعود می داند هماهنگ است پس به پشت او نگریست و مهر نبوت را میان دو کتفش و در همان جای که در بشارت ها گفته شده بود بدید . تا پایان حدیث و ابوطالب در این باره گفت:

"به راستی که پیامبر - محمد پسر آمنه -

نزد من جایگاهش از فرزندانم نیز والاتر است

چون به افسار شتر من آویخت دلم بر او بسوخت

و این همان گاه بود که شتران سرخ موی با توشه هائی که بر پشت داشتند راهی دراز در پیش گرفتند

پس اشکی روان از دو دیده من سرازیر شد

[صفحه ۲۷۷]

که به مرواریدها می مانست و افراد را می پراکند .

درباره او خویشاوندی پیوسته را رعایت کردم

و سفارش های نیاکان رابه کار بستم

و بفرمودش تا میان عموهای خود به گردش پردازد

که سپید رویانی کمر بسته برای نیازمندی ها و دلیرانی بی مانند هستند

پس ایشان به آهنگ دورترین مقصدی که می شناختند به راه افتادن

و براستی جائی که قصد کرده بودند، دور بود

تا آن که کاروانیان، بصری را دیدند

و در میانه شاهراه و از همانجا که زیر نگاه داشتند برخوردند به:

دانشمندی که ایشان را از سخنی راستین درباره او آگاهی داد

و گروه های رشک برنده را باز گردانید
 گروهی از یهودیان چون با کینه هائی که در دل هاشان می جوشید ابر را دیدند بر سر پیامبر سایه افکنده
 شوریدند تا محمد را بکشند و او ایشان را از این کار درباره او بازداشت
 و به نیکوترین گونه ای در این راه کوشید و پیکار کرد .
 زیر از سوی بحیرا باز گردانده شد
 و پس از زد و خوردها و دوری ها به میان گروه باز گشت .
 به همین گونه، در پس را باز داشت و او از سخن وی پاپس کشید
 زیرا دانشوری بود که دستوروی با راه راست هماهنگی داشت " و هم گفت:
 "مرا نمی بینی که نخست به ناروا تصمیم بر جدائی از کسی که
 پدر و مادری آزاده داشت

[صفحه ۲۷۸]

- احمد - گرفتم و سپس که چارپای سواری ام را با بارهای آن برای سفر، سخت بیستم
 و برای بازپسین دیدار او را بدرود گفتم
 او از سر اندوه بگریست و این هنگامی بود که شتران سرخ مو ما را از یکدیگر جدا می کرد
 و دنباله افسار را با هر دو دست گرفته و می کشید
 پس من به یاد پدرش افتادم و اشک از دیدگان فرو ریختم
 تا باران سرشکم سرازیر شد .
 پس گفتم با راه نمائی در میان عموهائی کوچ کن
 که فرومایه نیستند و در سختی ها یاری رسانند
 پس او در میان کاروانی که شتر سواران آن برفتند بیامد
 همان کاروان که هر چند اصل آن ناخجسته نبود ولی اندیشه هایش نافرخته می نمود .
 پس چون در سرزمین فرود آمدیم کسانی خود را به بام خانه ها کشیدند
 و از بالا به نگرستن در ما پرداختند
 و این هنگام بحیرا بیامد
 در حالی که نوشابه ای نیکو و هم خوراکی برای ما فراهم آورده بود .
 پس گفت همه یاران خویش را برای خوردن خوراک گرد آرید
 و گفتیم که همه را فراهم آوردیم
 مگر یک کودک یتیم، گفت او را نیز بخوانید چون خوراک ما بسیار است
 و امروز خوردن آن بر وی ناروا نیست

[صفحه ۲۷۹]

و اگر آنچه شما درباره محمد آگاهی دادید نمی بود
 البته امروز شما نزد ما نابزرگوار می بودید
 و چون او را دید که روی به سوی خانه اش می آید
 و سایه ای از ابر او را از گزند گرمای آفتاب به دور می دارد .
 همانند سجده کنندگان سرش را خم کرد
 و آن را به گلو و سینه چسبانده چسبانیدنی
 گروهی روی آوردند
 و در جستجوی همان ابرمردی شدند که بحیرا در میان چادرها دیده بود
 پس، از بیم گزند ایشان به او بر ایشان شورید
 زیرا آنان در برابر ما ستم پیشه و آسیب رسان بودند .
 دریس بود و تمام
 و به همین گونه زیر در میان ایشان بودو همه قوم بیدار بودند .
 آمدند در حالیکه کمر به کشتن محمد بسته بودند
 ولی او ایشان را با نیکوترین کشمکشی باز گردانید .
 زیرا بر ایشان تورات را تفسیر کرد تا به درستی سخنش یقین کردند
 به ایشان گفت شما سخت ترین خواسته ها را خواسته اید .
 آیا می خواهید محمد پیامبر را بکشید؟
 شما با فرونی و درازی کیفرهای خود - در نافرندگی - مخصوص شده اید
 و به راستی آن کس که ما او را برگزیده ایم گزنده ها را از او باز می دارد
 و در برابر شما همو برایش بس است و نیرنگ هر فرومایه ای را پاسخ می دهد .
 آن نیز از نشانه ها و روشنگری او است

[صفحه ۲۸۰]

و هرگز روز روشن مانند تاریکی ها نیست . "
 دیوان ابوطالب ص ۳۳ تا ۳۵ - تاریخ ابن عساکر ۲۶۹ / ۱ تا ۲۷۲ الروض الانف ۱۲۰ / ۱
 سیوطی نیز گزارش یاد شده را در الخصایص الکبری ۸۴ / ۱ از طریق بیهقی آورده و در ص ۸۵ می نویسد: ابوطالب در این زمینه
 اشعاری سروده و از آن جمله: باز نگشتند تا از محمد داستان هائی دیدند .
 که اندوه را از هر دلی می زداید.
 و تا دیدند که دانشوران هر شهر - تک تک و همگی
 در برابر او به سجده افتادند .
 از زیر و تمام که هر یک گواه بودند

و هم ادریس که همه آهنگ تبهکاری داشتند .
 پس بحیرا سخنی به ایشان گفت
 که پس از دروغ شمردن آن و آن همه دور رفتن ها به آن یقین کردند.
 همانگونه به گروهی که یهودی بودند گفت
 - و در راه خدا به هر گونه کوشش و پیکاری با ایشان دست زد -
 پس در حالیکه نیکخواهی او را فرو گذار نکرده بود گفت:
 او را باز گردان که همه شکارچیان در کمین او نشسته اند .
 و براستی من می ترسم رشگیران گزندى باو رسانند
 زیرا او براستی با هر مرکبی که بگوئی نامش در نامه های آسمانی نوشته شده .

[صفحه ۲۸۱]

باران خواستن ابوطالب از برکت پیامبر

ابن عساکر در تاریخ خود آورده است که جلهمه بن عرفطه گفت در خشکسالی به مکه در آمدم و قریش گفتند ای ابوطالب دره ها خشکزار شد و نانخوران ما به تنگنا افتاده اند با ما به نماز باران بیا ابوطالب بیامد و کودکی را به همراه داشت که گوئی خورشیدی بود که در تاریکی ها پرده ابری سیاه از چهره اش کنار رود تا خود بدرخشد و پیرامون او نیز بچه هائی بودند پس ابوطالب او را بگرفت و پشت وی را به کعبه چسبانید و کودک انگشت او را گرفت، آن هنگام هیچ پاره ابری در آسمان نبود ولی ناگهان از این جا و آن جا ابرها روی آوردند و پر آب شدند و شدند تا یکباره رود بار و دره گفتی که در زیر چکه های آن ترکیدن گرفت و انجمن ها و بیابان ها از باران به آسایش رسید و در همین زمینه است که بوطالب گوید:

"سپید روئی است که به آبروی او از ابر، باران می خواهند

سرپرست کار پدر مردگان است و نگهبان بیوه زنان .

مستمندان هاشمی به پناه از می شتابند

و نزد وی در سایه رحمت و نعمت به سر می برند

به ترازوئی دادگرانه می ماند که به اندازه یک جو نیز کم نمی گذارد

و به افزار سنجشی راستگو که سنجیدن آن سهمناک نیست "

شرح بخاری از قسطلانی ۲۲۷ / ۲، المواهب اللدنیه ۴۸ / ۱، الخصایص الکبری ۱۲۴ و ۸۶ / ۱، شرح بهجه المحافل ۱۱۹ / ۱، سیره

حلبی ۱۲۵ / ۱، السیره النبویه از زینی دحلان که در حاشیه حلبی چاپ شده ۸۷ / ۱، طلبه الطالب ص ۴۲

شهرستانی در ملل و نحل ص ۲۲۵ از ج ۳ که در حاشیه الفصل به چاپ رسیده سرور ما عبد المطلب را یاد کرده و می نویسد از

دلایلی که معرفت او را به حال

[صفحه ۲۸۲]

پیامبری و ارج برانگیختگی ثابت می کند آن است که چون مردم مکه دچار آن تنگسالی سهمناک شدند و دو سال، آسمان باران را از ایشان دریغ داشت او فرزندش ابوطالب را بفرمود تا مصطفی (ص) را که شیرخواره ای در قنடை پیچیده بود بیارد پس او را بر دو دست نهاد و روی بکعبه کرد و سپس او را به سوی آسمان بالا افکند و گفت "خدایا بحق این کودک" و برای دومین و سومین بار نیز چنین کرد و گفت "بحق این کودک ما را سیراب کن و آن هم از بارانی پناهدهنده و پیوستگی و پر آب". پس ساعتی نگذشت که ابرها یکی بر روی دیگری چهره آسمان را پوشاندند و چنان بارانی گرفت که در بیم شدند آسیبی به مسجد الحرام رسد و ابوطالب نیز در این زمینه قصیده لامیه خود را سروده که این بیت از آن است:

"سپیدروئی که به آبروی او از ابر باران می خواهند

سرپرست کار پدر مردگان است و نگهبان بیوه زنان".

و آنگاه ابیاتی چند از قصیده را آورده و بر پژوهشگران پوشیده نماند که چنانچه گفتیم قصیده را ابوطالب (ع) در روزهایی که در آن دره در محاصره بودند سروده است.

پس این که عبد المطلب و پسرش سرور مکیان دوبار هنگامی که پیامبر اعظم (ص) شیرخوار و اندکی پیش از بلوغ بوده آبروی او را وسیله ای برای درخواست باران از خدا کردند نماینده یگانه پرستی خالص و گرویدن آندو است به او و معرفتشان به آخرین برانگیختگان و پاک نهادی وی از همان نخستین روز و اگر از آندو بجز همین دو گزارش را در دست نداشتیم بر ایشان بس بود چنانچه برای پژوهشگران نیز همین دو بس بود که پیروی آنان از ایمان راستین را بنماید.

[صفحه ۲۸۳]

ابوطالب در زاده شدن امیرمومنان

از زبان جابر بن عبد الله آورده اند که گفت رسول خدا (ص) را از چگونگی زاده شدن علی بن ابیطالب پرسیدم گفت مرا از بهترین کودکی که زاده شد پرسش کردی که زائیده شدنش در رویداری همانند بازاده شدن مسیح (ع) بود خدای تبارک و تعالی علی را از نور من آفرید و مرا از نور علی آفرید و ماهر دو از یک نوریم سپس خدای عز و جل ما را از صلب آدم (ع) از صلب های پاک به رحم های پاکیزه منتقل کرد و من از صلب هیچ کس انتقال نیافتم مگر علی هم با من بود و ما به همین گونه بودیم تا مرا در بهترین رحم ها که از آمنه بودسپرد و علی را نیز در بهترین رحم ها که از فاطمه بنت اسد بود و در روزگار ما مردی پرهیزگار و خداپرست بود که او را مبرم بن دعیب بن شقبا گفتند که ۲۷۰ سال خدای تعالی را پرستیده و چیزی از او نخواسته بود پس خداوند ابوطالب را به سوی او فرستاد و چون مبرم او را دید به سوی او برخاست و سرش را ببوسید و او را پیش روی خود نشانید سپس او را گفت تو کیستی گفت مردی از تهامیان پرسید از کدام خاندان تهامی؟ گفت از هاشمیان پس آن پارسا برجست و سر او را ببوسید و گفت ای مردم به راستی خدای علی چیزی به دل من الهام کرده ابوطالب گفت چیست گفت از پشت تو فرزندی زائیده شود که دوست خدای عز و جل است. پس چون شبی که علی در آن زاده شد فرا رسید زمین درخشندگی یافت و ابوطالب بیرون شده می گفت ای مردمان دوست خدادار خانه کعبه زاده شد پس چون بامداد شد به خانه کعبه درآمد و می گفت:

"ای پروردگار این تاریکی آغاز شب

و ماه درخشان روشن

از کار پنهانی خویش برای ما آشکار کن که درباره نام این کودک چه می بینی."

[صفحه ۲۸۴]

پس آوازسروشی را شنید که می گوید:

"ای خاندان پیامبر برگزیده

شما را با دادن فرزندی پاک و یژگی بخشیدیم

به راستی که نامش را از والائی، علی نهادیم و این علی از نام خداوند علی گرفته شده"

گزارش بالا را حافظ کنجی شافعی در ص ۲۶۰ از کفایه الطالب آورده و گوید:

تنها گزارشگر آن، مسلم بن خالد زنجی استاد شافعی است و تنها بازگوگر آن از زبان زنجی نیز عبد العزیز بن عبد الصمد است که نزد ما مشهور است .

آغاز کار پیامبر با ابوطالب

فقیه حنبلیان ابراهیم بن علی بن محمد دینوری در کتاب خود نهایه الطلب و غایه السؤل فی مناقب آل الرسول به اسناد خود از طاوس از ابن عباس در ضمن گزارشی دراز آورده است که پیامبر (ص) عباس (ض) را گفت: براستی خدا مرا فرمان داده است تا کار خویش آشکار سازم اینک مرا آگاه کن و آگاهی ها را بجوی تا نزد تو چه یافت شود عباس (ض) گفت برادرزاده ام می دانی که قریش نسبت به تبار پدری تو حسودترین مردمانند و اگر چنان که گوئی رفتار کنی آنگاه بالاترین گرفتاری ها و دردسری سخت و سهمناک روی خواهد داد که ما با یک کمان تیر می اندازیم و دیگران با شمشیر آبدار و بران ما را ریشه کن می سازند ولی به عمومیت ابوطالب نزدیک شو که بزرگ ترین عموهایت است و اگر تو را یاری ندهد

[صفحه ۲۸۵]

تو را فرو نخواهد گذاشت و به دست دشمن نخواهد سپرد پس هر دو به نزد او شدند و چون ابوطالب آندو را دید گفت راستی را که نزد شما گمان خبری می رود چه انگیزه ای در این هنگام شما را واداشت که نزد من آئید؟ عباس هم آنچه را پیامبر (ص) به او گفته بود برایش بازگو کرد و هم پاسخی را که خود به وی داده بود پس ابوطالب در پیامبر نگرست و گفت فرزند پدرم برو که تو نظری بلند داری و گروهی والا، پدرت از همه برتر است و بخدا سوگند هیچ زبانی با تو سخن سخت نکوید مگر زبان هائی تند و تیز او را خواهد آزد و تیغ هائی بران او را درخواهد ربود بخدا سوگند چنان تازیان رام تو شوند که گوئی بچگان چارپایانی هستند در برابر سرپرست خود و به راستی که پدرم همه کتاب ها را می خواند و مرا گفت به راستی از پشت من پیامبری خواهد آمد که دوست می دارم روزگار او را درک کنم و به وی بگروم پس هر که از فرزندان من روزگار او را بیابد بوی ایمان آرد .

امینی گوید: می بینی که ابوطالب با چه پشتگرمی ای این گزارش را از زبان پدرش می آرد و از همان نخستین روز رسول خدا (ص) را دل می دهد و پشتگرم می سازد و او را دستور می دهد که کار خویش و یاد خدا را آشکار سازد و خود در برابر این حقیقت سر فرود آورده که وی همان پیامبری است که وعده ظهورش از زبان پدر او و نامه های گذشته آسمان داده شده و پیشگوئی نیز می کند که تازیان در برابر او سر فرود آرند اکنون آیا گمان می کنی که او (ع) همه این ها را اظهار می کند و آنگاه خود به آن ایمان ندارد؟ این بجز یک سخن ساختگی نیست

ابوطالب پیامبر را گم می کند

ابن سعد واقدی در الطبقات الکبری (۱۸۶ / ۱ ط مصر و ص ۱۳۵ ط لیدن) داستان آمدن قریش به نزد ابوطالب را درباره کار پیامبر آورده و آنگاه گوید آنان بیزار شدند و رمیدند (یعنی از سخنان محمد) و خشم گرفتند و برخاستند و

[صفحه ۲۸۶]

می گفتند بر خدایان خویش شکیبائی نمائید که این چیزی است خواستنی و گویند که گوینده این سخن عقبه بن ابی معیط بود و هم گفتند که دیگر هرگز به نزد او بر نگردیم و هیچ بهتر از آن نست که به ناگهان محمد را بکشیم پس چون شامگاه همان شب فرا رسید رسول خدا (ص) گم شد و ابوطالب و عموها به خانه‌اش آمدند و وی را نیافتند پس او جوانانی از هاشمیان و مطلبیان را گردآورد و سپس گفت هر کدام از شما پاره آهنی برنده بگیرید و از پی من بیایید و چون من پای به مسجد الحرام نهادم هر کدام از شما جوانان نگاه کند و بنشیند کنار بزرگی از بزرگان ایشان (و او را بکشد) که آن ابن حنظلیه - یعنی ابوجهل - هم در میانشان است زیرا اگر محمد کشته شده باشد البته او در توطئه حاضر بوده است جوانان گفتند چنین کنیم پس زید بن حارثه بیامد و ابوطالب را به آن گونه دید و او از وی پرسید ای زید برادرزاده ام را نیافتی؟ گفت آری من پیشتر با او بودم ابوطالب گفت هرگز به خانه ام بر نگردم تا او را بینم پس زید شتابزده بیرون شد تا به نزد رسول خدا (ص) رسید که در خانه ای نزدیک کوه صفا بود و یارانش نیز با او بودند و گفتگو می کردند، پس او را از گزارش آگاه ساخت و رسول خدا (ص) به نزد ابوطالب آمد و گفت برادرزاده کجا بودی پیش آمدت خیر بود؟ گفت آری گفت پس به خانه ات درآی پس رسول خدا (ص) درآمد و چون بامداد شد ابوطالب چاشت را نزد پیامبر (ص) خورد و سپس دست او را گرفت و نزدیک انجمن های قرشیان بر پای داشت جوانان هاشمی و مطلبی نیز با او بودند پس گفت ای گروه قریش می دانید چه تصمیمی داشتم؟ گفتند نه پس ایشان را از تصمیم دیروزی اش آگاه کرد و جوانان را گفت آنچه در دست دارید بدر آرید پس چون به در آوردند همه دیدند که دردست هر کدامشان پاره آهنی برنده است پس گفت بخدا سوگند که اگر او را کشته بودید یک تن از شما را بر جای نمی گذاشتم تا ما و شما همه نابود شویم پس آن گروه درمانده و سرشکسته شدند و درمانده تر و سرشکسته تر از همه نیز ابوجهل بود .

[صفحه ۲۸۷]

به عبارتی دیگر:

فقیه حنبلی ابراهیم بن علی بن محمد دینوری در کتاب خود نهایه الطلب به اسناد خویش از زبان عبد الله بن مغیره بن معقب آورده است که او گفت ابوطالب رسول خدا (ص) را گم کرد پس به گمانش رسید که برخی از قرشیان، به ناگهان او را کشته اند پس در پی هاشمیان فرستاد و گفت ای هاشمیان بگمانم که برخی از قرشیان محمد را به ناگهان کشته اند پس هر یک از شما پاره آهنی برنده بگیرید و بنشیند کنار یکی از بزرگان قریش و چون من گفتم محمد را می خواهم هر کدام از شما مردی را که کنارش نشسته بکشد رسول خدا که آن هنگام در خانه ای نزدیک صفا بود از انجمنی که ابوطالب ساخته بود آگاهی یافت پس به نزد ابوطالب که در مسجد بود شد و چون ابوطالب او را دید دستش را گرفت و گفت ای گروه قریش من محمد را گم کردم و پنداشتم که کسی از شما ناگهان او را کشته اید پس هر یک از هاشمیان را که حاضر بود بفرمودم تا پاره آهنی برنده بگیرد و هر کدام در

کنار یکی از بزرگان شما بنشیند و چون گفتم محمد را می خواهم هر یک از ایشان، مردی را که کنارش است بکشد، پس هاشمیان را گفت تا آنچه در دست دارند بنمایند و ایشان چنین کردند و قرشیان که آن را دیدند از رسول خدا (ص) دریم شدند سپس ابوطالب این اشعار را بسرود:

"قرشیان را - هر جا که فرود آیند - از زبان من این پیام برسان:
- همانان را که درونشان لبریز از فریبکاری است -
که به راستی سوگند می خورم به اسب های دونده و بانگ کننده
و به آنچه می خوانند دارندگان نامه ها و دانشوران

[صفحه ۲۸۸]

که خاندان محمدا سرپرست و نگهبانی هست
و مهر قلبی و درونی من ویژه آنان است
من کسی نیستم که از فرزندان و خویشان خود بیرم.
هر چند بیدادگری ها کار را به کشتار .
آیا توده ایشان - فهریان - دستور به کشتن محمد می دهند؟
چنین دستوری بیهوده است
نه سوگند به پدرت که قریش نه پیروز شدند
و نه هنگامی که به مشورت نشستند تصمیم به کاری نیکو گرفتند
پسرک برادرم وای میوه دلم
و ای سپید ابر بخشنده ای که پر از باران رحمت است
و پس از او هنگامی که احمد را گور در برگرفته
فرزندان از سرچشمه اش چندان بنوشند تا سیراب شوند
ای سرور ای سرور خاندان قصی
گویا که پیشانی ات ماه فروزان است "

نگاهی به دیگر سوی: شیخ ما مجلسی در بحار ۳۱ / ۹ می نویسد: "گرد آورنده دیوان - یعنی دیوان ابوطالب - نیز مانند گزارش بالا را با زنجیره ای پیوسته آورده و آنگاه اشعار را چنین آورده " پس اشعار را یاد کرده که ۲۰ بیت بیش از آن است که ما آوردیم و در دیوان چاپی سرور ما ابوطالب نیز افزونی ها را نمی یابیم .

به عبارت سوم

سید فخار بن معد در کتاب خود الحجه ص ۶۱ می نویسد: شیخ حافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن محمد بن جوزی محدث بغدادی که به کافر بودن ابوطالب عقیده داشته در سال ۵۹۱ مرا در واسط از شهرهای عراق آگاه ساخت به اسناد خود از واقعی که گفت: ابوطالب بن عبد المطلب در هیچ شامگاه و بامدادی از پیامبر

[صفحه ۲۸۹]

دور نمی شد و در برابر دشمنان وی پاسدار او بود و می ترسید که ناگاه او را بکشند پس یک روز او را گم کرد و ندید و شامگاه نیز که فرا رسید باز او را ندید بامدادان در جاهائی که گمان می کرد او باشد به جستجویش پرداخت و باز هم او را نیافت پس دلش به درد آمد و گفت: آه فرزندم آنگاه غلامان خود و کسانی را که در دل با ایشان پیوندی داشت فراهم آورد و به ایشان گفت: دیروز و امروز محمد را گم کرده ام و جز این گمانی نمی برم که قریش بر او نیرنگ زده و وی را به ناگاه کشته اند و اکنون تنها همین یک سمت مانده که در آن به جستجو پرداخته ام و آنجا نیز بعید می دانم او را بیابم . پس ۲۰ مرد از بندگان خویش برگزید و گفت بروید و کاردهائی آماده کنید و هر یک بروید و در کنار یکی از بزرگان قریش بنشینید پس اگر من آمدم و محمد را همراه داشتم کاری نکنید و آرامش پیشه کنید تا در کنار شما بایستم و اگر آمدم و محمد همراه من نبود هر کدام از شما، همان مرد از بزرگان قریش را که کنار او است با کارد بزند پس ایشان برفتند و کاردهایشان را تیز کردند تا از برندگی آن خشنود شدند و ابوطالب در همان سمت که می خواست به راه افتاد و وابستگان او از تبارش نیز با وی بودند پس محمد را یافت که در پائین های مکه در کنار تخته سنگی ایستاده و نماز می خواند پس خود را ربروی او افکند و او را ببوسید و دستش را گرفت و گفت برادرزاده نزدیک بود دودمانت را به باد نیستی دهی برخیز با من برویم پس دست او را بگرفت و بمسجد آمد . قریش در انجمن خویش نزدیک کعبه نشسته بودند چون او را دیدند که دست پیامبر (ص) را در دست رفته و می آید گفتند اینک ابوطالب محمد را نزد شما آورده و لابد خبری است پس چون در کنار ایشان ایستاد در حالی که خشم از چهره اش نمایان بود به غلامان خود گفت آنچه را در دست دارید آشکار سازید ایشان چنین کردند و ناگاه همه چشمشان به کاردها افتاد و گفتند ای ابوطالب این ها چیست گفت همان است که می بینید . من دو روز است که محمد را می جستم و نمی دیدم پس ترسیدم که شما با پاره ای کارها نیرنگی برای او زده باشید پس اینان را بفرمودم تا همین جاها که می بینید بنشینند و به ایشان گفتم اگر من آمدم و محمد با من نبود هر کدام از شما باید کسی را که پهلویش نشسته بزند

[صفحه ۲۹۰]

هر چند هاشمی باشد و در این باره هیچ اجازه دیگری هم از من نگیرید . گفتند ای ابوطالب آیا چنین کاری می خواستی بکنی گفت آری به خدای این - کعبه را نشان داد - سوگند مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف که از هم پیمانانش بود گفت چیزی نمانده بود تبارت را بر باد دهی گفت چنین است پس برفت و می گفت (خطاب به پیامبر)

برو پسر کم که هیچگونه خواری و زبونی بر تو نیست

برو به این گونه دیده ات را روشن دار

به خدا سوگند که دست اینان همه هرگز بتو نرسد تا من

در میان گور به خاک سپرده شوم و در آن بستر بخسبم

مرا به راه راست خواندی و دانستم که تو نیکخواه منی

و البته که تو راست گفتی و از همان گذشته ها درستکار بوده ای

و کیشی را به یادآوری که ناگزیر از بهترین کیش های آفریدگان است

پس قریش روی به سوی ابوطالب گردانند و به گله گذاری و نرم کردن او پرداختند ولی او به انجمن ایشان در نیامد و نگاهی بر آنان نیفکند .

امینی گوید: بزرگ مردمکه را خوش می آید که همه تبارش را در راه پیامبر اسلام برباد دهد و آماده است تا همه پیوندهای گروهی و پیمان هائی که میان خود و قریش دارد به خاطر دین لگدکوب کند پس خداوند زنده بدارد این گرایش خدائی و این پیوند همکیشی را که از پیوندهای خویشاوندی نیز برتر بوده است.

ابوطالب در آغاز دعوت پیامبر

چون این آیه فرود آمد: خویشاوندان نزدیکتر را (از بدی ها) بیم ده .

[صفحه ۲۹۱]

رسول خدا (ص) بیرون شد و از کوه صفا بالا رفت و بانگ زد: یا صباحاه پس همه پیرامون او فراهم آمدند او گفت آیا من با این چشم به شما بنگرم که اگر شما را آگاه سازم که سپاهی بیرون شده اند و در پائین کوه (آماده شبیخون زدند) آیا شما سخنم را راست می شمارید؟ گفتند آری ما که تو را آزموده ایم دروغی از تو نشنیده ایم گفت پس من شما را بیم می دهم که در برابر کیفری سخت قرار گرفته اید پس ابولهب گفت مرگ بر تو باد . جز برای این سخن نمی خواستی ما را گرد آری؟ سپس حضرت، توده خود را در خانه اش فراهم آورد و ابولهب پیشدستی کرد و گفت اینان عموها و عموزادگان تواند سخن بگو و صابی گری را رها کن و بدان که گروه تو را توان برابری با همه تازیان نیست و سزاوارترین کسان برای گرفتن و در بند کردن توتبار پدریت هستند و اگر بر سر آنچه می گویی پافشاری کنی در بند کردن تو بر ایشان آسان تر است تاثیرهای قریش بر تو بشورند و تازیان نیز آنان را یاری دهند من ندیدم که هیچکس بدتر از آنچه تو برای تبار پدریت آورده ای آورده باشد . پس رسول خدا (ص) خاموش شد و سخن نگفت .

بار دیگر ایشان را بخواند و گفت: خدا را ستایش، او را می ستایم و از او یاری و زینهار می خواهم و به او پشتگر می می دارم و گواهی می دهم که خدائی جز خدای یگانه نیست، شریک ندارد و سپس گفت: پیش آهنگ و جستجو گر به کسان خود دروغ نمی گوید و به خدائی که جز او خدائی نیست من پیک خداوند هستم - بویژه به سوی شما و نیز برای همه مردم . بخدا همانگونه که می خوابید می میرید و همان سان که بیدار می شوید برانگیخته خواهید شد و حساب آنچه را انجام می دهید خواهند رسید و به راستی بهشت جاودانی است و آتش دوزخ هم جاودانی .

ابوطالب گفت چه بسیار دوست می داریم که با تو یاری کنیم و پندت را بپذیریم و گفتارت را راست شماریم و اینان تبار پدری ات هستند که فراهم آمده اند من

[صفحه ۲۹۲]

نیز یکی از ایشانم جز آنکه زودتر از همه، پاسخ دلخواهت را می دهم . دستوری را که گرفته ای بکار بند که به خدا سوگند همیشه پیرامون تو هستم و از تو پاسداری می کنم تنها این که دلم راه نمی دهد که از کیش عبدالمطلب روی بگردانم

امینی گوید: دین عبدالمطلب (ع) هم چیزی نبوده است جز همان دین یگانه پرستی و گرویدن به خدا و رسولان و نامه های او . بی آنکه آمیخته به چیزی از بت پرستی ها بشود چون او همان کس است که در وصیت های خود می گوید: به راستی هیچ بیدادگری از جهان بیرون نشود تا از او انتقام گیرند و کیفر او را به وی بچشانند و چون از او پرسیدند اگرستمکاری مرد و کیفری به او نرسید

چه؟ او در اندیشه شد و گفت: "سوگند به خدا که در پس این جهان جهانی است که در آنجا نیکوکاران را برای نیکوکاری شان پاداش می دهند و بدکاران برای بدکاری هاشان کیفر می بینند". و او همان است که به ابرهه گفت: این خانه را پروردگاری هست که آن را نگهبانی و پاسداری می کند، پس خود بر فراز ابوقبیس شد و گفت: "(خداوند آدمی از خانه و کسان خود پاسداری می کند).

توهم از سرای و دارائی و گروه خویش پاسداری کن.

مباد که صلیب ایشان در صحنه کین توزی و زور ورزی و نیرنگ بر تو چیره شود.

پس در برابر صلیبان و خاج پرستان

امروز تبار خود را یاری ده

اگر تو کعبه ما را در برابر ایشان رها کنی

تصمیمی است که خود در این باره گرفته ای "

[صفحه ۲۹۳]

و یک نماینده هم از پیشاهنگی او در ایمان خالص و یگانه پرستی راستین، آن است که رسول خدا (ص) در روز حنین، پیوند خود را به او باز می نمود و به این سان با گردن فرازی می گفت:

"منم پیامبری که دروغ نگوید منم فرزند عبدالمطلب "

و راستی را چه نیکو سروده حافظ شمس الدین بن ناصر بن دمشقی در آنجا که گوید:

"احمد فروغی سترک بود که (از یک پشت به پشت دیگر) جا به جا می شد.

و خود در چهره مردانی سجده کار می درخشید

سده به سده در میان ایشان می گشت.

تا بهترین برانگیختگان آمد "

و همین بوده که ابوطالب (ع) خواسته بگوید که گفته: دلم راه نمی دهد که دین عبدالمطلب را رها کنم زیرا این فراز، آشکار کننده دیگر سخنان او است و با این روش خواسته است معنی سخن را بر حاضران بیوشاند تا با دوری نمودن از ایشان، در پی کین توزی با او بر نیایند و این روش گفتار از شیوه های تازیان است در گفتگوهایش که به آن وسیله، گاهی می خواهند معنی را پوشیده بدارند و گاهی هم آن را موکد می سازند چنانکه شاعر گفته: "(هیچ عیبی در ایشان نیست مگر آن که شمشیرهاشان از کوبیدن سازمان های سپاه دشمنان خراش برداشته".

و اگر سرور ما ابوطالب به جز همین یک نمونه از رفتار را نداشت به تنهایی کافی بود که ایمان استوار و مسلمانی پا برجا بود و پایداری او را در آغاز روشن سازد. ابن اثیر می نویسد: ابولهب گفت: به خدا این بد است، دودستش را بگیرد پیش از آنکه دیگران به این کار برخیزند. پس ابوطالب گفت بخدا تا آنگاه که ما

[صفحه ۲۹۴]

عقیل بن ایطالب گفت: قریش به نزد ابوطالب شدند و گفتند برادرزاده ات ما را در انجمن ما در کعبه ما و شهر ما آزار می دهد و سخنانی ناخوش بر مامی خواند اگر بینی که باز داشتن او از این کار بهتر است چنان کن . پس او مرا گفت ای عقیل عمو زاده ات را به نزد من بخواه پس من او را از خانه ای گلین که از آن ابوطالب بود بدر کردم و او راه افتاده با من بیامد و در جستجوی سایه ای بود تا در آن گام نهد و نمی یافت تا به نزد ابوطالب رسید و او گفت برادرزاده ام به خدا تو پیشتر فرمان مرا می بردی اکنون توده تو آمده اند و می پندارند که تو در کعبه و انجمن ایشان به نزدشان می آئی و آزارشان می دهی و سخنانی ناخوش بر ایشان می گوئی اگر می بینی که باز ایستادن از این کار بهتر است چنان کن او دیده را به سوی آسمان برداشت و گفت به خدا من نمی توانم دستوری را که پروردگارم برای من می فرستد انجام ندهم هر چند کسی از اینان، از دل این خورشید، آتش به در آرد . ابوطالب گفت بخدا سوگند که او هرگز دروغ نگفته برگردید و از ره یافتگان باشید .

امینی گوید: گزارش بالا را بخاری در تاریخ خود به همانگونه که ما یاد کردیم از زبان میانجائی که همگی موثق اند آورده محب طبری نیز درص ۲۲۳ از ذخائر العقبی آن را به همانگونه آورده ولی ابن کثیر چون دیده که کلمه "از راه یافتگان باشید" در نشاندادن ایمان ابوطالب ارزشی دارد در ص ۴۲ از ج ۳ تاریخ خود آن را انداخته که خدا درستکاری را زنده بدارد ابن سعد در الطبقات الکبری ۱/۱۷۱ حدیث دعوت را از زبان علی آورده و در آن می خوانیم: سپس پیامبر (ص) ایشان را گفت: کیست که در کاری که به آن برخاسته ام دستیار من باشد و مرا پاسخ مثبت دهد تا بهشت از آن او و خود برادر من باشد من گفتم: من، ای برانگیخته خدا هر چند که از همه شان

[صفحه ۲۹۵]

خردسالترم و ساق هایم از همه باریک تر است . آن گروه خاموش شدند و سپس گفتند ای ابوطالب پسرت رانمی بینی گفت واگذاریدش که پسر عمویش هرگز در نیکوکاری به او کوتاهی نخواهد کرد .

و ابو عمرو زاهد طبری از زبان تغلب آورده است که ابن اعرابی درباره واژه عور گفت: که آن عبارتست از پست هر چیزی و هم گفت از این ریشه است آنچه در روایت ابن عباس رسیده آنگاه همه حدیثی را که از زبان علی (ع) رسیده یاد کرده تا آنجا که گفته چون پیامبر (ص) خواست سخن بگوید ابولهب میان سخنش دوید و سخنانی گفت و آنگاه گفت برخیزید پس برخاستند و بر گشتند پس چون فردا رسید مرا بفرمود تا همانند آن خوردنی ها و نوشیدنی ها را بساختم و ایشان را خواندم آنان به راه افتادند و به درون آمدند و خوردند و نوشیدند پس رسول خدا (ص) برخاست تا به گفتار پردازد پس ابولهب بر او خرده گرفت ولی ابوطالب وی را گفت خاموش باش ای فرومایه (اعور) تو را چه به سخن در این باره؟ آنگاه گفت هیچکس از جایش بر نخیزد پس نشستند آنگاه به پیامبر (ص) گفت سرور من برخیز و هر چه خواهی بگوی و پیام پروردگارت را برسان که تو راستگوئی و راستگو شمرده می شوی .

به این داستان و به سخن ابوطالب "خاموش باش ای فرومایه تو را چه به سخن در این باره" اشاره ای هم در نهاییه از ابن اثیر ۱۵۶ / ۳ شده- و نیز در الفائق از زمخشری ۹۸ / ۲ به نقل از ابن اعرابی و نیز در لسان العرب ۲۹۴ / ۶ و در تاج العروس ۴۲۸ / ۳ -

مینی گوید: این کس (ع) کدام کافر پاک نهاد است که با همه نیرو و امکانات خود از اسلام پاک پشتیبانی می کند و با زبانی به تیزی آهن، مردان خانواده اش را می آزارد و پیامبر اکرم را تشویق می کند به خواندن مردم به خدا و رساندن پیامی که از پروردگارش دارد و او را هم راستگو می شمارد و هم راستگو شمرده شده می خواند؟

[صفحه ۲۹۶]

گفتار ابوطالب به علی: با پسر عمویت همراهی کن

ابن اسحاق گوید: برخی از دانشوران گفته اند که رسول خدا (ص) چون هنگام نماز می رسید به سوی دره های مکه بیرون می شد و علی بن ابیطالب هم پنهان از پدرش و از همه عموها و دیگر خویشاوندانش با او بیرون می شد پس نمازهاشان را می گزاردند و شامگاهان باز می گشتند و این برنامه تا روزگاری چند که خدا می خواست بپایید سپس ابوطالب روزی آندو را در حال نماز یافت پس به رسول خدا (ص) گفت برادرزاده این چه کیشی است که می بینم پای بند آن شده ای؟ گفت عمو این کیش خدا و کیش فرشتگان او و کیش برانگیختگان او و کیش پدرمان ابراهیم است .

و گفته اند که او به علی گفت: پسرکم این چه کیشی است که تو برآنی گفت: " پدر من به خدا و به رسول خدا گرویدم و آنچه را آورده است راست شمردم و برای خدا با او نماز گزاردم و از او پیروی کردم " پس گمان برده اند که وی گفت: " اما او تو راجز به سوی خوبی راهنمایی نمی کند پس با او همراهی کن " و بر بنیاد گزارشی که از علی رسیده چون وی اسلام آورد ابوطالب به او گفت با پسر عمویت همراهی کن .

سیره ابن هشام ۲۶۵ / ۱، تاریخ طبری ۲۱۴ / ۲، تفسیر ثعلبی، عیون الاثر ۹۴ / ۱، الاصابه ۱۱۶ / ۴، اسنی المطالب ص ۱۰ و در شرح ابن ابی الحدید ۳۱۴ / ۳ می نویسد: از علی روایت شده که پدرم گفت: پسرکم پسر عمویت را همراهی کن زیرا تو به یاری او از هر گزند در اکنون و آینده بر کنار خواهی ماند سپس مراگفت: "البته آنچه هر کاری را به آن استوار توان ساخت همراهی با محمد است پس ای علی تو هر دو دست خود را در همراهی او سخت به یکدیگر فشار"

[صفحه ۲۹۷]

و هم می نویسد: از سروده های او که در این باره مناسب است همانست که گوید:

"به راستی علی و جعفر پشتوانه منند

در روزهای گرفتاری و درد سر

عموزاده تان را یاری کنید و دست از او مدارید

در میان برادران من پدر او تنها برادر پدر و مادر من است

به خدا نه من و نه هیچکس از فرزندان من که گوهر نیک داشته باشد

دست از پیامبر نخواهد داشت "

این سه بیت در دیوان ابوطالب ص ۳۶ نیز یافت می شود و عسکری هم آن را در کتاب الاوائل آورده و می نویسد ابوطالب به پیامبر (ص) بگذشت جعفر نیز با او بود پس دید رسول خدا (ص) نماز می گزارد و علی نیز همراهی می کند پس به جعفر گفت پسرکم تو نیز در کنار عموزاده ات نماز بگزار او هم در کنار علی ایستاد و پیامبر این را دریافت و بر آندو پیش افتاد و هر سه روی به کار خویش آوردند تا چون آن رابه پایان بردند ابوطالب شادمان برگشت و این سروده ها را گفت:

"به راستی علی و جعفر پشتوانه منند

در روزگار سختی و گرفتاری "...

و بیت هائی را یاد کرده که ابن ابی الحدید نیاورده و از آن میان:

"مائیم و این پیامبر، او را یاری می کنیم

و دشمنان را با سر نیزه ها از گرد او می زنیم" ...

و ابوبکر شیرازی در تفسیر خود آورده که چون وحی بر پیامبر (ص) نازل شده به مسجد الحرام درآمد و به نماز ایستاد، علی (ع) که آن هنگام ۹ ساله بود بر او بگذشت پس وی را آواز داد علی به نزد من آی او اجابت کرد و روی به وی آورد پس پیامبر به او گفت من رسول خدایم بویژه به سوی تو و بر همگان از مردم پس

[صفحه ۲۹۸]

دست راست من بایست و با من نماز بگزار او گفت ای رسول خدا بروم و از پدرم ابوطالب دستوری بگیرم وی پاسخ داد برو که او دستورش را به تو خواهد داد پس به نزد او شد و برای پیروی از وی دستوری خواست او گفت فرزندم می دانیم که محمد از هنگامی که بوده امین خدا بوده به سوی او رو و از او پیروی کن تا راه یابی و رستگار شوی پس علی (ع) بیامد و رسول خدا (ص) را دید که در مسجد به نماز ایستاده پس در سمت راست او بایستاد و با او نماز گزارد پس ابوطالب بر آندو گذشت و دید نماز می گزارند گفت ای محمد چه می کنی گفت خدای آسمان ها و زمین را می پرستم و برادرم علی نیز با من است آنچه را من می پرستم او هم می پرستد و من تو را به پرستش خدا یگانه و قهار و می خوانم ابوطالب از شادی بخندید چنانکه دندان های او نمایان شد و چنین سرود و گفت:

"به خدا سوگند که دست اینان همه هرگز به تو نرسد

تا من در میان خاک ها پنهان و به دست گور سپردم شوم".

تا آخر شعرهایی که در بخش "سروده های ابوطالب" ... آوردیم.

سخن ابوطالب: خود را به پهلوی عمو زاده ات پیوند زن

ابن اثیر آورده است که ابوطالب، پیامبر (ص) و علی را دید که نماز می گزارند و علی در سمت راست او است پس به جعفر (ص) گفت: "خود را به پهلوی عمو زاده ات پیوند زن و در سمت چپ او به نماز بایست". مسلمان شدن جعفر اندکی پس از مسلمان شدن برادرش علی بود و ابوطالب گفت:

"ای ابویعلی (کنیه حمزه) بر کیش احمد شکیا باش

و نمونه ای برای کیش (یا آشکار کننده آن) باش تا با شکییائی به پیروزی رسی آنکس را که از نزد پروردگارش، حق را آورده است

به راستی و با اراده، پاسدار و پشتیبان باش و حمزه کافر مباح

[صفحه ۲۹۹]

که به راستی من شادمان می شوم

که بگوئی تو ایمان آورده ای

پس در راه خدا رسول خدا را یاری کن

نچه را آورده ای آشکارا در میان قریش آواز ده

و بگو احمد جادوگر نیست .

"اسد الغابه ۲۸۷ / ۱، شرح ابن ابی الحدید ۳۱۵ / ۳، الاصابه ۱۱۶ / ۴، سیره حلبی ۲۸۶ / ۱ اسنی المطالب ص ۶ که می نویسد: برزنجی گفته: اخبار متواتر داریم که ابوطالب پیامبر (ص) را دوست می داشت و از او پشتیبانی می کرد و وی را یاری می داد و در رساندن و تبلیغ دینش همراهی می کرد و آنچه را می گفت راست می شمرد و فرزندان خود همچون علی و جعفر را به پیروی و یاری او فرمان می داد .

و در ص ۱۰ می نویسد: برزنجی گفته: این اخبار همگی آشکارامی رسانند که دل او سرشار و لبریز از ایمان به پیامبر بوده است ا

بوطالب و دلسوزی اش برای پیامبر

ابوجعفر محمد بن حبيب (ره) در امالی خود گوید: ابوطالب گاهی رسول خدا (ص) را می دید و می گریست و می گفت چون او را بینم برادرم را به یاد می آرم - چون عبد الله برادر تنی او بود و بسیار وی را دوست می داشت و بر وی دل می سوزانید . به همین گونه عبد المطلب نیز بسیار او را دوست می داشت و ابوطالب بسیار در هراس بود که مبادا دشمن، جای خوابیدن رسول خدا (ص) را بشناسد و شبانه بر او بتازد این بود که نیمه شب او را از خواب بیدار می کرد و به جای او

[صفحه ۳۰۰]

پسرش علی را می خوابانید یک شب علی او را گفت پدر، مرا می کشند او گفت:

"پسرکم شکبیا باش که شکبیائی سزاورتر است

هر زنده ای راه مرگ در پیش دارد

ما تو را دادیم و گرفتاری سختی را بر خود هموار کردیم

تا فدای دوست و پسر دوست شوی

فدای نیک مردی با گوهر تابان و با بخشندگی و بزرگواری و نجیب

اگر مرگ تو را دریابد پس تیری که تراشیده و پرتاب می شود

گاهی به نشانه می خورد و گاهی هم نه

هر زنده ای اگرچه عمری دراز بیابد

بهره ای از چشیدنی های آن را می گیرد . "

پس علی او را با این گفتار پاسخ داد:

"آیا مرا در یاری احمد به شکبیائی دستور می دهی؟

به خدا آنچه گفتم از سر بی تابی بر زبان نیاوردم.

ولی دوست داشتم تو یاری مرا ببینی

و بدانی که من همواره فرمانبر توام

و در راه خدا و در یاری پیامبر راهنما احمد

که چه در کودکی و چه اندکی پیش از بلوغ، پسندیده بوده‌خواهم کوشید".

سروده های بالا را ابن ابی الحدید در ۳۱۰ / ۴ به نقل از امالی آورده و در چاپ شده کتاب وی دستخوردگی هائی در بیت دوم و سوم از سروده های ابوطالب دیده می شود که ما آن را از روی طبقات به خامه سید علی خان که اشعار را از روی یک نسخه خطی ابن ابی الحدید نقل کرده تصحیح کردیم. گزارش یاد شده را همچنین

[صفحه ۳۰۱]

ابو علی موضح عمری علوی یاد کرده چنانچه در کتاب وی الحجه ص ۶۹ می بینیم .

امینی گوید: نزدیکی و خویشاوندی تنها اگر هم کسی را به پشتیبانی دیگری وادارد کاربردش تا مرز معینی است ولی اگر کار به فدا کردن فرزندی همچون امیرالمومنین بیانجامد که پدرش او را دوست تر از همه چیز دارد در این هنگام هر کس هم باشد از فداکاری باز می ایستد و پدر به سادگی نمی تواند که هر شب فرزندش را در معرض مرگ درآورد و او را در بستر کسی که ممکن است کشته شود بخواباند تا جان برادرزاده را برهاند مگر این که انگیزه ای دینی او را وادار به این کار کند و این است همان معنی پیروی ابوطالب از کیش یگانه پرستی راستین که گفتگوهائی هم که با شعر در میان پدر و پسر در گرفت همین را میسراند که می بینی، فرزند، آشکارا سخن از پیامبری به میان می آرد و پدر نیز انکار نمی کند و نمی گوید که این فداکاری تنها به انگیزه غیرت خویشاوندی است و خود غافل از این نیز نمی شود که پسرش را در کمکی که می کند تشویق نماید و از برخاستن به آن دلسرد نکند (درود خدا بر این پدر و زادگان)

ابوطالب و پسر زبیری

قرطبی در تفسیر خود ص ۴۰۶ می نویسد: سرگذشت نگاران آورده اند که روزی پیامبر (ص) به سوی کعبه بیرون شد و خواست نماز بگزارد چون داخل نماز شد ابوجهل (لع) گفت کیست که به سوی این مرد برخیزد و نماز او را تباه سازد پس ابن زبیری برخاست و از درون یک شکنجه، خون و سرگین به در آورد و با آن، روی پیامبر (ص) را بیالود پس پیامبر (ص) که از نماز خود روی برتافت به نزد عمویش ابوطالب شد و گفت عمو نمی بینی با من چه کرده‌اند ابوطالب پرسید چه کس با تو چنین کرد؟ پیامبر (ص) گفت: عبد الله بن زبیری ابوطالب برخاست و شمشیرش را بر روی شانه اش نهاد و با او روان شد تا نزدیک آن گروه رسید

[صفحه ۳۰۲]

آنان چون دیدند ابوطالب می آید خواستند برخیزند پس ابوطالب گفت بخدا اگر کسی برخیزد با شمشیرم او را خواهم زد پس نشستند تا او نزدیکشان رسید و گفت پسر کم چه کسی با تو چنین کرد، او پاسخ داد عبد الله بن زبیری پس ابوطالب سرگین و خون شکنجه را بر گرفت و چهره و ریش و جامه ایشان را بیالود و به آنان بد گفت . داستان این واکنش ابوطالب را در بسیاری از کتاب های سنیان می توان یافت جز این که دست های هواپرستان آن را به بازی گرفته و اگر خدا خواهد زیر نشانی (ابوطالب در قرآن حکیم) ترا از حقیقت گفتار آگاه خواهیم ساخت .

ابن اسحاق گفته: چون رسول خدا (ص) آشکارا قوم خود را به اسلام خواند و چنانچه خداوند دستور داده بود آشکارا به این کار پرداخت، قوم وی - چندانکه من می دانم و خبر یافته ام - از وی دوری نجستند و سخن او را رد نکردند تا خداپا نشان را یاد کرد و به عیجیجی از آن پرداخت و چون چنین کرد این کار در دیده ایشان سهمگین و ناپسند آمد تا همه در ناسازگاری و دشمنی با او همداستان شدند مگر کسانی از ایشان که مسلمان شده بودند و به این گونه خدای تعالی آنانرا از این کارها بر کنار داشته بود و آنان نیز اندک گروهی پنهان شونده بودند. عموی رسول خدا (ص) ابوطالب را دل بر او بسوخت و از او پشتیبانی کرد و در برابر دیگران ایستاد و رسول خدا (ص) بدستور خدا رفت تا کار او را آشکار سازد و هیچ چیز او را از راه وی باز ندارد. و چون قریش چنان سخنی به ابوطالب گفتند او در پی رسول خدا (ص) فرستاد و او را گفت برادرزاده من راستی را که گروه تو به نزد من آمده اند و چنین وچنان گفته اند بر من و بر خویش رحم کن و مرا بکاری که از دستم بر نمی آید

[صفحه ۳۰۳]

وامدار پس رسول خدا (ص) پنداشت که شیوه و عقیده عمویش درباره او برگشته و از او دست بر می دارد و او را به دشمن می سپارد و از یاری او و برخاستن به همراهی اش ناتوان گشته. پس رسول خدا (ص) گفت ای عمو به خدا اگر خورشید را در دست راست من نهند و ماه را در دست چپم، که این کار را رها کنم نخواهم کرد تا خدا آن را آشکار سازد یا خود بر سر آن جان دهم سپس رسول خدا (ص) اشک در دیده بگردانید و بگریست سپس برخاست و چون پشت کرد که برود ابوطالب او را آواز داد و گفت برادرزاده ام روی به من آر و چون رسول خدا (ص) روی به او آورد گفت برادرزاده ام برو و هر چه خواهی بگویی که بخدا هرگز و در برابر هیچ کاری تورا به دشمن نخواهم سپرد.

سپس چون قریش دریافتند که ابوطالب دست کشیدن از رسول خدا (ص) را نمی پذیرد و او را به دست ایشان نسپرده و کمر بسته است تا بر سر این کار راهی جدا از آنان در پیش گیرد و با آنان کینه ورزد این بود عماره بن ولید بن مغیره را به نزد او روان داشتند و گفتند ای ابوطالب این عماره بن ولید نیرومند ترین و زیباترین جوانان قریش است او را بگیر و یاری و خردمندی او از آن تو باشد به فرزندی خویش او را بپذیر تا از تو باشد و در برابر، برادرزاده ات را به ما سپار زیرا او با کیش تو و پدرانت ناسازگاری نموده و انبوه توده ات را پراکنده ساخته و کارهای خردمندانه شان را بی خردانه انگاشته ما او را می کشیم و در برابرین مرد، مرد دیگری به تو می دهیم گفت به خدا که بد وظیفه ای برای من تعیین می کنید. آیا فرزندان را به من می دهید تا خوراک دهم و بپرورانم و من فرزندم را به شما دهم که او را بکشید؟ بخدا این هرگز شدنی نیست پس مطعم بن عدی بن نوفل گفت ابوطالب بخدا که توده تو راهی دادگرانه پیش پایت نهادند و کوشیدند تا از آنچه ناخوش می داری رهائی یابی

و چنانکه من می بینم تو نمی خواهی هیچ چیزی از ایشان بپذیری ابوطالب به مطعم گفت به خدا راهی دادگرانه پیش پایم نگذازدند ولی تو بر آن شده ای که مرا واگذاری و بر ضد من با آن گروه همداستان

[صفحه ۳۰۴]

شوی پس هر چه خواهی بکن

پس کار، سخت شد و آتش جنگ برافروخت و آن گروه از سر دشمنی به ناسازگاری با یکدیگر برخاسته و برخی آشکارا با برخی

دیگر دشمنی نمودند و این هنگام ابوطالب سرودهایی ساخت که در آن هم به مطعم بن عدی گوشه زد و هم به همه کسانی از عبد منافیان که دست از وی کشیده بودند و نیز آن شماره از قبائل قریش که با او دشمنی نموده بودند. و در همانجا خواسته ایشان و آنچه را از کارشان دوری گزیده بود یاد کرده و گفته:

"هان به عمرو و به ولید و مطعم بگو

ای کاش بهره من از پشتیبانی های شما به اندازه پاسداری شتر بچه ای بود

ناتوان، کوتاه و پر سر و صدا که چکه چکه از شاش آن بر هر دو ساقش می چکد

در عقب همه گام می زند و نتواند خود را به آب برساند

و چون به بیابانی برآید گویند این - دنک است - نه شتر

دو برادر پدر و مادری مان را می بینم که چون درخواستی از ایشان شود

گویند کار به دست دیگران است

آری کار در دست هماندو است ولی آنان سرنگون شده اند

همانگونه که یک تخته سنگ از سر ذو علق واژگون می گردد

مقصود من به ویژه تیره عبد الشمس و نوفل است

و آندو چنان ما را دور افکنده اند که ریگ را دور می افکنند

آندو برای توده به عیجوئی در پیرامون دو برادر خویش پرداختند

تا بر سر این کار دو دست آندو از گزند ایشان تهی گردید

آندو بودند که در گردن فرازی های مردمان بی پدری را شریک کردند

[صفحه ۳۰۵]

که اگر هم یادی از ایشان رود با خوار انگاری است

تیره های تیم و مخزوم وزهره از ایشانند

و خود هنگامی که، یاری خواسته شد بندگان ما بودند.

به خدا که دشمنی میان ما و ایشان

تا هنگامی که یک تن از دو دودمان نیز زنده باشد پای بر جا خواهد ماند

به راستی خردها و اندیشه های ایشان به بی خردی گرائیده

و همچون بزغاله ای هستند که آنچه نیز یک بزغاله کند بد است."

ابن هشام می نویسد دو بیت آنرا هم که دشنامی در بر داشت نیاوردم. امینی گوید: ابن هشام سه بیت قصیده را انداخته که یگانه

هدف او رادر این کار نیز بر هیچکس پنهان نیست و به راستی که انسان بر نفس خود بیناست هر چند بهانه هائی بر خود بیفکند و

این هم سه بیت مزبور:

"و این نیست مگر سروری ای که خداوند بندگان ویژه ما ساخته است

و ما را برگزید که سرفرازی از همان است

مردانی که از حسادت به ما با یکدیگر همدست شدند

و با مردان برجسته کینه ورزیدند و همیشه مان ایشان دشمنی پا بر جا است
 پدر ولید بنده نیای ما بود و مادر وی بیگانه ای کبود چشم
 که جادو او رابه چرخش درآورده و به شوهر بسته بود " .

بیت اخیر به ولید بن مغیره گوشه می زند و او از کسانی بود که پیامبر اکرم را مسخره می کرد و هم از کسانی بود که برای گفتگو
 درباره پیامبر (ص) به نزد ابوطالب شدند و این آیه نیز درباره او فرود آمد: واگذار مرا با آنکس که تنها آفریدم زیرا ولید در میان
 تبار خود وحید (تنها) نامیده می شد .

[صفحه ۳۰۶]

و چون ابوطالب دید که قریش می کنند آنچه می کنند در میان هاشمیان و مطلبیان پیا خاست و ایشان را به همراهی خود خواند تا از
 رسول خدا (ص) پشتیبانی کنند و در برابر دشمنانش ایستادگی نمایند ایشان نیز در پیرامون او فراهم آمدند و در ایستادگی با او
 همراهی نمودند و همگی به جز دشمن خدا ابولهب ملعون درخواست او را پذیرفتند .
 و چون ابوطالب از تیره خود این ها را دید که او را شادمان ساخت و کوشش و مهربانی آنان را با خویش نگرست آغاز به ستایش
 آنان کرد و پیشینه هاشان رابه یادها آورد و برتری های رسول خدا (ص) را در میان ایشان و پایگاه او نزد آنان را بازگو کرد تا در
 اندیشه خویش سر سخت تر شوند و با او در کار وی دلسوزی نمایند پس گفت:

"اگر روزی قریش برای بازگوئی سرافرازی ها گرد آیند

عبد مناف از بهترین و برگزیده ترین و بزرگوارترین آنان است

و چون بزرگان عبد منافی فراهم آیند

پیشینه و بزرگان آن در میان هاشمیان است

و اگر یک روز گردن فرازی نمایند پس به راستی

محمد مصطفی از بهترین و برگزیده ترین و بزرگوارترین ایشان است

فربه و لاغرقرشیان و گمنام و با نامشان به دشمنی ما فراهم آمده اند

پیروزی نیافته اند و هوش از کله شان پریده

ما در گذشته هیچ گونه ستمی را نمی پذیرفتیم

و چون چهره ها، از خودپسندی و بیدادگری کج می شد آن را به گونه نخست بر می گردانیدیم و بر پای می داشتیم

و در روزهای ناگواری به پشتیبانی مرز و حریم آن ها بر می خاستیم

[صفحه ۳۰۷]

و هر کس را که می خواست به آن دست درازی کند از نزدیکی لانه های آن ها می زدیم و دور می کردیم

چون خشک به فرخندگی ما بود که سبزی در نمایان شد

و جز این نیست که ریشه های آن، در کرانه های ما بود که رشد یافت و فزونی گرفت " .

سیره ابن هشام ۲۸۳ - ۲۷۵ / ۱ طبقات ابن سعد ۱۸۶ / ۱ تاریخ طبری ۲۲۱ - ۲۱۸ / ۲، دیوان ابی طالب ص ۲۴ الروض الانف ۱۷۲ و

۱۷۱ / ۱ شرح ابن ابی الحدید ۳۰۶ و ۳، تاریخ ابن کثیر ۲۵۸ و ۲ / ۱۲۶ و ۴۹ و ۴۸ و ۴۲ / ۳، عیون الاثر ۱۰۰ و ۹۹ / ۱ تاریخ ابوالفدا ۱۱۷ / ۱، سیره حلبی ۳۰۶ / ۱، اسنی المطالب ص ۱۵ که می نویسد: این سروده ها از درخشان ترین ستایش هائی است که ابوطالب درباره پیامبر (ص) سروده و نماینده آن است که حضرت را راستگو می شمرده، طلبه الطالب ص ۹-۵

سرور مکیان و نامه قریش

قریش گرد آمدند و پس از مشورت بر آن شدند که نامه ای بنویسند و در آن بر ضد هاشیمان و مطلبیان هم پیمان شوند که با آنان نه پیوند زناشوئی بندند و نه خرید و فروش نمایند و نه هیچگونه سازشی را هرگز از ایشان بپذیرند و نه بر آنان دل بسوزانند تا رسول خدا (ص) را به دست ایشان سپارند و دست ایشان را به روی او باز گذارند که او را بکشند پس این ها را در نامه ای نوشتند بخط منصور بن عکرمه یا غیض بن عامر یا نضر بن حرث یا هشام بن عمرو یا طلحه بن ابی طلحه یا منصور بن عبدو از این پیمان، نسخه ای را در کعبه آویختند و این پیش آمد در نخستین شب از محرم سال هفتم از برانگیخته شدن پیامبر بود . چنانچه انجمن یاد شده در خیف بنی کنانه که سنگ انداز بود برپا شد پس هاشمیان و مطلبیان

[صفحه ۳۰۸]

نیز به سوی ابوطالب رانده شدند و با او به دره درآمدند مگر ابولهب که با قریش بماند پس ایشان دو - یا به گفته برخی سه سال در آنجا درنگ کردند و در آن دره رنج بسیار بردند تا آنجا که به خوردن برگ درختان افتادند .

ابن کثیر می نویسد ابوطالب در روزگاری که ایشان در دره به سر می بردند او (ص) را دستور می داد تا هر شب به بستر خود می رفت تا کسانی که به بد اندیشی و آشوبگری درباره او می پرداختند بیندش و آنگاه چون مردم به خواب می رفتند یکی از پسران یا برادران یا عموزادگان خود را می فرمود تا بر بستر مصطفی (ص) بیارامد و او (ص) را می فرمود تا به بستری دیگر رود و آنجا بخوابد .

پس خدای تعالی به پیامبر (ص) وحی کرد که موریانه همه نوشته های آن نامه را که درباره بیدادگری و بریدن از هاشمیان بود خورده و هیچ از آن نگذاشته است مگر نام خدا و بس . پس پیامبر (ص) این گزارش را برای عمویش ابوطالب باز گفت و او پرسید برادرزاده ام آیا پروردگار تو چنین گزارشی به تو داده گفت آری گفت سوگند به ستارگان درخشان که تو هرگز به من دروغ نگفته ای پس میان گروهی از هاشمیان و مطلبیان به راه افتاد تا به مسجد رسید قریش از این کار به شگفت آمدند و پنداشتند که آنان از سختی گرفتاری ها بیرون شده اند تا رسول خدا (ص) را به ایشان سپارند پس ابوطالب گفت ای گروه قریش میان ما و شما کارهائی گذشته که در نامه شما یاد نشده پس آن را بیارید شاید میان ما و شما سازشی پدید آید و این را از آن جهت گفت که می ترسید پیش از آوردن نامه در آن بنگرند پس آن را آوردند و شک نداشتند که ابوطالب، پیامبر (ص) را به ایشان خواهد سپرد پس نامه رامیان خود نهادند و پیش از گشادن آن، به ابوطالب گفتند آیا هنگام آن شده است که به راستی شما از سر درد سری که برای ما و خودتان پدید آوردید برگردید و گفت من پیشنهادی برای شما آورده ام که هم برای ما داد گرانه است هم برای شما برادرزاده ام به من گزارش داده و دروغ هم نگفته که براستی

[صفحه ۳۰۹]

خداوند، جانوری بر سر نامه شما فرستاد تا هیچ واژه ای از نوشته های آن بر جای نگذاشت مگر نام خدا را و بس، پس اگر چنان باشد که او می گوید شما از راهی که در پیش گرفته اید برگردید و به هوش آئید که به خدا ما او را تسلیم نخواهیم کرد تا آخرین نفرمان بمیریم و اگر سخن اودروغ بود ما او را به دست شما می دهیم، خواستید او را می کشید و گرنه زنده می گذارید گفتند ما به این خرسندی می دهیم پس آن را گشودند و دیدند به همانگونه است که او (ص) گفته پس گفتند این جادوی برادرزاده ات است و پس از آن هم برستم و دشمنی خویش بیافزودند .

و پس از آن که دیدند جریان همانگونه است که او (ص) خبر داده ابوطالب به ایشان گفت برای چه ما در بند و گرفتار باشیم بااین که که جریان روشن شده و آشکار گردیده که شما به ستمدیدی و بریدن سزاوارترید پس او و همراهانش لابه لای پرده های کعبه در آمدند و او گفت خدایا ما را یاری ده در برابر کسانی که بر ما ستم کردند و پیوند خویشاوندی را با ما بریدند و آنچه را انجام آن درباره ما ناروا بود شمردند.

و این جا بود که گروهی از قریش رفتند تا پیمان های نامه را بشکنند و ابوطالب گفت:
 "هان آیا کار پروردگار ما از این راه دور گزارشش به دریائی های ما رسید؟

و خداوند بر مردم مهربان تر است

تا آنان خبر شوند که نامه از هم دریده شد

و هر چه را خدا نپسندد تباه شدنی است

چرا که جز مشتی دروغ و جادوا - یک جا این و یک جا

چیزی در آن فراهم نیامده بود

و هیچ جادویی یافت نشد که تا پایان روزگار بپاید

[صفحه ۳۱۰]

کسانی برای دشمنی به خاطر آن گرد آمده بودند.

که خوار و ناچیز نبودند

و جغد نافرخته آن بر روی سرش در رفت و آمد بود.

این نامه پلید و پر گناه برای آن پر شد

تا دست ها بریده و گردن ها زده شود.

و مردم مکین (مکه و مدینه یا مکه و طائف) را براند تا بگریزند.

و بند بندشان از بیم گزند به لرزه در آید.

و پیشه ورها کرده شود تا زیر و روی کار خود را بنگرد.

و بیاندیشد که، آیا در آن هنگام به سوی دشت گریزد یا تپه و به سرزمین تهامه پای نهد یا به مرزو بوم نجد؟

و سپاهی در میان اخشبین - نام دو کوه در مکه - بالا رود،

که بارش تیر و کمان و نیزه خوشدست .

پس هر کس از ساکنان مکه را که ارجمندی وی بالا گیرد.

ارجمندی ما در دل مکه پیشینه دارتر است.

ما هنگامی در آنجا پرورده شدیم که مردمان در آنجا اندک بودند.
 راه جدائی نپیمودیم، و نیکوئی ها و ستودگی هاماں فرونی می یابد.
 آنگاه که دست های کسانی که تیره های برد و باخت را زنند می لرزد.
 ما به گرسنگان خوراک می دهیم تا دیگر مردم برتری هاشان را رها کنند

[صفحه ۳۱۱]

خدا پاداش دهد گرهی را که یکی از پی دیگری در حجون - نام کوهی در مکه که گورهای مردم در آنجا بود - بر سر دسته ای فراهم آمدند
 که ایشان در کاری دور اندیشانه به راهنمایی و راهبری می پردازند.
 چنان نزدیک های کله حجون نشسته اند که گفتی شاهانند و از ایشان نیز ارجمند و گرامی تر
 و بر سر این کار هر مرغ شکاری به گونه ای یاری می دهد که گوئی کسی است که در زرهی سنگین با کناره های آویخته می خرامد.
 و از این روی بسی به کندی راه می پیماید.
 هان اگر سروران آفریدگان را به شمار آرند.
 بهترین مردم - از لحاظ شخصیت خود و پدرش - احمد است.
 پیامبر خداوند است با رگ و ریشه و خونی بزرگوار،
 با خردی رساو یاری شونده
 در برابر کارهای سترک و سهمناک، چنان پر دل است که گوئی
 او در دو دست من پاره ای آتش فروزان است که می درخشد
 از میان گرامی ترین مردمان - خاندان لوی بن غالب - برخاسته.
 و چون او را بر خواری و زبونی بدارند چهره اش از خشم به سیاهی میگراید.
 حمایل شمشیرش دراز و خود نیز چندان بلند بالاست که نیمی از ساقش از زره بیرون می ماند.
 به آبرویش از ابر باران می خواهند به رستگاری می رسند
 خاکستر خانه اش بسیار است، و خود سروری فرزند سرور
 خوراک دادن به مهمانان را تشویق می کند و آنان را پیرامون خود گرد می آرد

[صفحه ۳۱۲]

و چون ما به گردش در شهرها پردازیم
 برای فرزندان قبیله، سرای سرفرازی را بنیاد می نهد و آماده می نماید
 همه پاکدامنانی، این آشتی را با پافشاری می خواستند
 که کار ایشان همچون درفشی بزرگ و خودستوده اند

آنچه را در شبانگاهشان روان داشتند و گذاردند که گذاردند و بامدادان با آرامش و در حالی بدر آمدند که دیگر مردمان در خواب بودند آنان بودند که سهل بن بیضاء را خشنود بر گردانند که از این کار، هم محمد شادمان شد و هم بوبکر کی گروه ها در بیشتر کارهای ما شرکت می کردند و ما پیش از این در گذشته هادوستی می نمودیم و ما در گذشته هیچ ستمی را گردن نمی نهادیم و هر چه می خواستیم می یافتیم و سختی نمی نمودیم ای تبار قصی به فریاد برسید.

آیا شما در میان افراد و جان های خویش و میان آنچه فردا می آرد بهره ای دارید؟ راستی را که من و شما همچنانیم که گوینده ای گفته: ای کوه اسود اگر توبه سخن آئی به روشنگری خواهی پرداخت "

طبقات ابن سعد ۱۹۲ و ۱۷۳ / ۱، سیره ابن هشام ۴۰۴ - ۳۹۹ / ۱، عیون الاخبار از ابن قتیبه ۱۵۱ / ۲، تاریخ یعقوبی ۲۲ / ۲، استیعاب زندگینامه سهل بن

[صفحه ۳۱۳]

بیضاء ۵۷۰ / ۲، صفه الصفوه ۳۵ / ۱، الروض الانف ۲۳۱ / ۱، خزانه الادب از بغدادی ۲۵۲ / ۱ تاریخ ابن کثیر ۹۷ و ۹۶ و ۸۴ / ۳، عیون الاثر ۱۲۷ / ۱، الخصایص الکبری ۱۵۱ / ۱، دیوان ابی طالب ص ۱۳، سیره حلبی ۳۶۷ - ۳۵۷ / ۱، سیره زینی دحلان که در حاشیه اثر حلبی چاپ شده ۲۹۰ و ۲۸۶ / ۱، طلبه الطالب ص ۴۴ و ۱۵ و ۹ اسنی المطالب ص ۱۳ - ۱۱ ابن اثیر نیز داستان پیمان نامه را در کامل ۳۶ / ۲ یاد کرده و می نویسد: درباره این نامه و خوردن شدن آن بوسیله موریانه و هم در پیرامون ستم ها و از خویشاوندان بریدن هائی که بنیاد نهاد، ابوطالب سروده هائی گفته که از آن ها است: "به راستی در کار این نامه پند و عبرتی بود

خداوند، نشانه های کفر و آزار و گزند را از روی آن بسترده و درباره گوینده حقیقت به هیچ گونه نتوانستند نکوهشی نمایند کارهائی که می گفتند، بیهوده و نادرست درآمد و آنکس که چیزی نادرست از خود در آرد دروغگو است."

سفارش های ابوطالب در هنگام مرگ

از زبان کلبی آورده اند که گفت چون ابوطالب را هنگام مرگ فرا رسید بزرگان قریش نزد او گرد آمدند و او گفت ای گروه قریش شما، هم برگزیدگان خدا هستید در میان آفریدگانش و هم قلب تازیانید، هم سرور فرمانروا میان شما است و هم دلیرمرد پیشگام و هم بسیار بخش و بزرگ و بدانید که برای عربان هیچ بهره ای از ارجمندی و سرافرازی بر جای ننهادید مگر خود، آنرا احراز کرده و

[صفحه ۳۱۴]

آن را یافته اید پس به این گوه شما را بر مردم برتری ها است و ایشان را نیز به یاری همین به سوی شما دست افزاری است مردم برای شما جنگ اند و بر پیکار شما به دشمنی گرد آمده اند و من شما را سفارش می کنم به بزرگداشت این ساختمان (کعبه را می گوید) که در این کار هم خشنودی پرودگار است و هم بر پای داشتن زندگی و هم استواری گام. با خویشان خود پیوند کنید و از ایشان مبرید زیرا پیوستن و نیکی به خویشان مرگ را فراموشکار می سازد (تا دیرتر بسراغ آدمی آید) و بر شماره کسان می افزاید، ستمگری و مردم آزاری را رها کنید که این دو روش مردمی را که در سده های پیش از شما بوده اند به پرتگاه نیستی افکند دعوت کنندگان را بپذیرید و بر خواهند گان ببخشائید که این دو شیوه نیز آبرومندی شما را در زندگی و مرگ در بر دارد بر شما باد به راستگویی و امانت داری که این دو شیوه، دوستی خواص را به ارمغان می آرد و بزرگواری شما در میان توده را پایه می نهد و من شما را سفارش می کنم که با محمد نیکو رفتار کنید زیرا او امین قرشیان است و راست رو عربان و سود همه سفارش هائی را که به شما کردم در بزرگداشت او گرد آمده و راستی را که او چیزی برای ما آورد که دل، آنرا پذیرفت و زبان از بیم دشمنی دیگران از پذیرش آن سرباز زد و بخدا قسم که گویا بی سر و پاهاى تازیان و مردمان دور و برو زيردستان شما را می نگریم که دعوت او را بپذیرند و سخن او را راست شمرند و کار او را بزرگ دارند و او به یاری ایشان در کام مرگ فرو رود و سران قریش و بزرگان آن زیردست شوند، سراهاشان به ویرانی افتد و ناتوانان ایشان از خداوندان گردند و ناگهان می بینید کسانی که در برابر او از همه بزرگ تر بوده اند از همگان بوی نیازمندتر گردند و کسانی که از او دورتر از همه بوده اند در نزد وی بهره مندتر از همه شوند، عربان دوستی خالص خود را برای او گذارند و دل خویش را برای وی صافی گردانند و افسار کار خویش را به او سپارند هان گروه قریش پیرامون این خویشاوند پدری تان را بگیرید، کار گزاران او و پشتیبانان گروهش باشید بخدا هیچ کس راه او در پیش نگیرد مگر به راه راست افتد و هیچکس

[صفحه ۳۱۵]

دین او را نستاند مگر رستگار گردد، اگر جان من روزگاری بیش از این می پائید و مرگم دیرتر روی می داد البته برای پاسخ گوئی به سختی های او بر می خاستم و گرفتاری ها را از وی به دور می ساختم

الروض الانف ۲۵۹ / ۱، المواهب ۷۲ / ۱، تاریخ الخمیس ۳۳۹ / ۱، ثمرات الاوراق که در حاشیه المستطرف چاپ شده ۹ / ۲، بلوغ الارب، ۳۲۷ / ۱، سیره حلبی ۳۷۵ / ۱، سیره زینی دحلان که در حاشیه کتاب حلبی چاپ شده ۹۳ / ۱ - اسنى المطالب ص ۵

امینی گوید: این سفارش ها که لبالب است از ایمان به راه یافتگی، نشانه ای آشکار است بر این که او (ع) زبانی اش را گذارده بود برای همین لحظاتی که دیگران زندگی نومیده شده بود چرا که پیشتر می ترسید توده او به چنان دشمنی ای با وی برخیزند که هجوم ایشان از هر طرف بر وی را نیز در پس داشته باشد و این ها کار را به آنجا کشد که نیروها از هم پاشد و توانائی به ناتوانی گراید و آنگاه دیگر نتواند از رسول خدا (ص) دفاع کند - هر چند که ایمان به او را از همان نخستین روز در دل خود استوار ساخته بود - ولی چون مرگ را نزدیک دید و دانست که دیگر با پنهان داشتن عقیده اش نمی تواند بدانگونه خدمت کند این بود آنچه را در تار و پود هستی اش جای داده بود آشکار ساخت و آن سفارش های جاودانی اش را درباره پیامبر بر زبان آورد

سفارش های ابوطالب به زادگان پدرش

ابن سعد در طبقات کبری آورده است که چون ابوطالب را هنگام مرگ فرا رسید زادگان عبدالمطلب را بخواند و گفت شما تا آن گاه که از محمد سخن شنوی دارید و فرمان او را به کار می بندید همیشه در نیکوئی هستید . پس، از او پیروی کنید یاری اش دهید تا راه راست را

و بر بنیاد یک روایت نیز: ای گروه هاشیمان از محمد فرمان برید و سخن

[صفحه ۳۱۶]

او را راست شمارید تا رستگار شوید و راه راست را بیابید

این سفارش‌ها را، هم در تذکره سبط می توان یافت - ص ۵ - و هم در الخصایص الکبری ۸۷ / ۱ و در سیره حلبی ۳۷۲ / ۱ و ۳۷۵ و هم در سیره زینی دحلان که در حاشیه حلبی چاپ شده ۲۹۳ و ۹۲ / ۱ و هم در اسنی المطالب ص ۱۰ و برزنجی نیز این حدیث را نشانه ای می شمارد برایمان ابوطالب، و چه نیکو نشانه ای هم و گوید: می گویم خیلی بعید است که او، راه راست یافتن را در پیروی پیامبر بداند و دیگران را به این کاردستور دهد ولی خود روی از آن برتابد .

امینی گوید: خرد درست راهی نمی یابد که بتواند بگوید این همه سخنان و واکنش های ابوطالب هیچکدام نه نشانه‌ای از تسلیم او در برابر دین یگانه پرستی است و نه دلیل بر راست شمردن کسی که داعی آن بوده (ص) و گرنه پس چه چیزی او را بر آن داشته که سخت گیری های قریش را بر خود هموار سازد و آن همه آزارها از ایشان ببیند و زندگی بی دغدغه خویش را با ناگواری های تلخ نماید به ویژه آن روزگاری را که خود و برگزیدگان خاندانش در آن دره گرفتار بودند نه زندگی آسوده ای داشتند و نه معیشتشان به سادگی می گذشت نه امنیتی داشتند که پشت گرم به آن باشند و نه خطرات و گزندها از ایشان دور می شد او از دست توده خویش، آزارها و بریدن پیوند خویشاوندی و سختدلی های دردناک را بر خود هموار می ساخت پس اگر مسلمان نبود چه انگیزه ای او را به این همه فداکاری ها واداشت و چه انگیزه ای چندین سال وی را در دره گرفتار و پابند ساخته بود؟ طرفداری از کاری که خودش آن را راست نمی شمرد و حق بودن آن را باور نمی داشت؟ نه بخدا این ها همه نبود مگر از سر ایمانی استوار و راست شمردن و سر فرود آوردن و پذیرفتن آنچه پیامبر اسلام آورده بود که خوانندگان با موشکافی در جزئیات هر کدام از این سرگذشت ها می توانند آشکارا به همین نتیجه برسند و گرنه خویشاوندی . و نزدیکی به تنهائی نمی توانست او را به هموار ساختن این همه سختی ها بر خویش وادارد چنانکه برادرش ابولهب را و

[صفحه ۳۱۷]

نداشت و تازه گرفتم که خویشاوندی، او را به دفاع از وی (ص) می خواند ولی دیگر به آن وا نمی داشت که آشکارا سخن او را دوست شمارد و بگوید که آنچه او آورده حق است و به راستی او پیامبری است همچون موسی که نام وی در نامه های نخستین نگارش یافته و هر که از او پیروی کند راه یافته و گمراه کسی است که از راه او بگردد و به آن پشت کند و امثال این تصریحاتی که با همه نیروی خود آشکارا آن ها را باز نموده و با بلندترین آواز خویش، مردم را به سوی او (ص) خوانده .

حدیثی از ابوطالب

ابن حجر در اصابه ۱۱۶ / ۴ از طریق اسحاق بن عیسی هاشمی و او از ابو رافع آورده است که گفت شنیدم ابوطالب می گفت: از

برادرزاده ام محمد بن عبد الله شنیدم که می گفت پروردگارش او را فرستاده است برای استوار ساختن پیوند میان خویشان و برای این که تنها خدا را پرستند و با او دیگری را نپرستند، و محمد نیز راستگو و درستکار است .

این گزارش را سید زینی دحلان نیز در ص ۶ از اسنی المطالب یاد کرده و می نویسد: خطیب آن را آورده، سید فخار بن معد نیز در ص ۲۶ از کتاب الحجه از طریق حافظ ابو نعیم اصفهانی آن را آورده و با اسنادی دیگر نیز آن را از راه ابوالفرج اصفهانی آورده است و شیخ ابراهیم حنبلی در نهایه الطلب نیز از زبان عروه ثقفی آورده که گفت شنیدم ابوطالب (ض) می گوید برادرزاده ام که راستگو و درستکار است و بخدا سوگند که بسیار راستگو است مرا خبر داد که پروردگارش او را فرستاده است به استوار ساختن پیوند میان خویشان، و برپا داشتن نماز و دادن زکات و هم گفته: سپاسگزار باش تا روزی بری کفرمورز تا عذاب نبینی

[صفحه ۳۱۸]

آنچه خاندان و کسانی از او گزارش کرده اند

اشاره

فقط از زبان سنیان

اگر هاشمیان و فرزندان عبد المطلب و زادگان ابوطالب را بنگریم و هر سخنی که در این زمینه از ایشان رسیده آوائی بلند است به ایمان استوار او و این که آنچه او دریاری پیامبر اکرم (ص) به انجام آورده انگیزه اش گردن نهادن به دعوت او (ص) بوده است، از سوئی هم اهل یک خانه رویدادهائی را که در آن گذشته بهتر از دیگران می شناسند ابن اثیر در جامع الاصول می نویسد به عقیده اهلبیت (ع) هیچ کس از عموهای پیامبر (ص) مسلمانی نگرفت مگر حمزه و عباس و ابوطالب پایان .

آری ایشان با همه نیروی خویش و در همه روزگاران و میان همه نسل هاشان آواز به بازگوئی این اعتقاد برداشته و هر چه آشکارتر، سخن کسانی را که در این زمینه با ایشان مخالفت نموده اند مردود شمرده اند . شعر:

"چون حذام سخنی گوید آن را راست شمارید
که سخن همان است که حذام گفته ."

۱ ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۱۲ / ۳ می نویسد با اسناد بسیار که در راس برخی از آنها عباس بن عبد المطلب و در راس برخی دیگر ابوبکر بن ابی قحافه قرار دارد گزارش شده که ابوطالب نمرود مگر پس از آن که گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و این گزارش معروف است که ابوطالب در هنگام مرگ سخنی آهسته بر زبان راند که برادرش عباس آن را بشنید و هم از علی (ع) روایت شده که گفت

[صفحه ۳۱۹]

به راستی ابوطالب نمرود مگر پس از آنکه رسول خدا (ص) را از خویشتن خشنود ساخت .

و ابوالفدا و شعرانی از زبان ابن عباس آورده اند که چون بیماری ابوطالب سخت شد رسول خدا (ص) او را گفت عمو آن - کلمه گواهی به توحید و به رسالت پیامبر - را بگو تا در روز قیامت، شفاعت از تو را روا بشمارم ابوطالب به او گفت برادرزاده ام اگر بیم از دشنام و از این نبود که قریش گمان برند من از ترس مرگ آن را گفته ام البته آن را می گفتم ولی چون مرگ ابوطالب نزدیک

شد آغاز کرد به تکان دادن لبانش و عباس گوش خود را داد و سخن او را شنید و گفت برادرزاده ام به خدا سوگند کلمه ای که به او دستور دادی بگوید به راستی آن را گفت رسول خدا (ص) گفت ای عمو ستایش خدای را که تو را راه نمود و سید احمد زینی دحلان در سیره حلبی ۹۴ / ۱ - می نویسد: شیخ سحیمی در شرح خود بر شرح جوهره التوحید از قول امام شعرانی و سبکی و جماعتی نقل کرده است که درستی حدیث بالا - یعنی حدیث عباس - نزد برخی از صاحبان مکاشفات ثابت شده و مسلمان بودن او نزد ایشان عقیده ای درست است.

امینی گوید: ما این حدیث را تنها برای همسازی با این گروه آوردیم و گر نه ابوطالب چه نیاز بایسته ای داشت که در هنگام مرگ، آن دو کلمه ای را بر زبان براند که زندگی گرانهای خود را استوار ساخته بود با آواز دادن به مفهوم آن - در شعر و نثر خویش - و به خواندن مردم به پذیرفتن آن، و با دفاع از آشکار کننده آن، و با هموار ساختن هراس و بیم ها بر خویش تا آخرین دم از زندگی برای پاسداری از آن؟ با همه این ها دیگر ابوطالب چه نیاز بایسته‌ای داشت که این دو کلمه را همچون دو چیز نو و تازه بر زبان براند؟ او کی کافر بود و کی گمراه بود تا با گفتن

[صفحه ۳۲۰]

آن دو کلمه ایمان آورد و به راه دین افتد؟ مگر سخنی را که در ص ۲۵۴ از زبان او آوردیم خود گونه ای از همین گواهی دلخواه نیست که می گوید:

نیکان مردم بدانند که محمد،

دستیار موسی و مسیح بن مریم است

او نیز برای ما کیشی آورد مانند آنچه ایشان آوردند

پس همه ایشان ما را به فرمان خدا راهنمایی می کنند و از بدی ها باز می دارند

البته شما در کتاب خود می خوانید که او

گفتاری راستین دارد و سخن او از سر نادانی نیست .

و نیز سخن او که در ص ۲۵۶ گذشت:

درستکار است بندگان او را دوست دارند و فرمانروای هستی خویش گرفته اند

و آن هم با مهر پروردگاری که بر همه مهرها چیرگی دارد

او پیامبری است که از سوی پروردگارش به او وحی می

و هر که چنین سخنی را نپذیرفت از پشیمانی، لب بدندان خواهد گزید

و نیز سخن او که در ص ۲۵۶ گذشت:

مگر نمی دانید که ما محمد را پیامبری همچون موسی شناخته‌ایم

که در نخستین نامه ها یاد او رفته است

و نیز سخن او که در ص ۲۵۹ گذشت:

و هم از ستم بر پیامبری که آمده مردم را به راه راست می خواند

و به پیروی از فرمانی گرانها که از نزد پروردگار عرش آمده است

و نیز سخن او که در ص ۲۶۰ گذشت:

بی هیچگونه خواری، آشکارا کار خود را دنبال کن
و دل خوش دار و دیده ات روشن باد
مرا به راه راست خواندین و دانستم که تو نیکواه منی

[صفحه ۳۲۱]

و البته که تو به دعوت برخاستی و خود امین و درستکار بوده ای
و به راستی من دانسته ام کیش
از بهترین کیش های آفریدگان است
و نیز سخن او که در ص ۲۶۲ گذشت:
یا به کتابی شگفت بگروید
که بر پیامبری همچون موسی یا یونس فرود آمده است
و نیز سخن او که در ص ۲۶۵ گذشت:
من، پیامبر - همان پیامبر خدای فرمانروا - را با شمشیری یاری دادم
که همچون آذرخش ها می درخشید
مانند پاسداری دلسوز
از برانگیخته خدا پشتیبانی و پاسداری می کنم
و نیز سخن او که در ص ۲۷۰ گذشت:
پس پروردگار بندگان با یاری خویش او را پشتیبان باشد
و کیشی را آشکار سازد که باطل را در مرز و بوم حقیقت آن، راه نیست.
و نیز سخن او که در ص ۲۹۷ گذشت:
به خدا نه من و نه هیچکس از فرزندانم که گوهر نیک داشته باشد،
دست از پیامبر نکشیده و نخواهد کشید
مائیم و این پیامبر، او را یاری می کنیم
و دشمنان را با سر نیزه ها از گرد او می زنیم
و نیز سخن او که در ص ۲۷۹ گذشت:
آیا می خواهید محمد پیامبر را بکشید؟
شما با فزونی و درازی کیفرهای خود در نافرندگی مخصوص شده اید
و نیز سخن او که در ص ۲۹۸ گذشت:
ای ابویعلی بر کیش احمد شکبیا باش

[صفحه ۳۲۲]

و نمونه ای برای کیش (یا آشکار کننده آن) باش تا با شکیبائی به پیروزی رسی
آنکس را که از نزد پروردگارش، حق را آورده است
به راستی و با اراده، پاسدار و پشتیبان باش، حمزه کافر مباش
که به راستی من شادمان می شوم که بگوئی تو ایمان آورده‌ای
پس در راه خدا، رسول خدا را یاری کن
و نیز سخن او که ابوالفرج اصفهانی گزارش کرده است:
قریش می پندارند که احمد جادوگر است .
سوگند به پروردگار شترانی که پای کوبان روی به سوی کعبه می تازند،
اینان دروغ می گویند

من همیشه او را به راستگویی می شناختم
و او، هم بر ودیعه ها و غنیمت ها و همه دارائی ها، هم بر حرمت ها و جای های محفوظ، امین است
و نیز سخن او که چنانچه در ص ۷۲ از کتاب الحجه آمده از طریق ابوالفرج اصفهانی گزارش شده و چنانچه در تفسیر ابوالفتح ۲۱۲ / ۴ آمده از طریق حسن بن محمد بن جریر:
به کسانی از کنانیان که در ارجمندی به سر می برند،
و هم به دارندگان سر بلندی ها و دهشکاران بگوی:
به راستی از نزد خداوند فرمانروا، برانگیخته ای به نزد شما آمد.
پس او را با کارهای شایسته پذیرا گردید.
و احمد را یاری دهید که از نزد خداوند جامه ای بر تن او است
که هیچ کس نمی تواند بر آن چیره شود
و نیز سخن او در میان اشعارش که در شرح ابن ابی الحدید ۳/۳۱۵ آمده است:

[صفحه ۳۲۳]

"پس بهترین هاشمیان احمد است
که رسول خدا است در دوران فترت "
که اگر درباره یکی از صحابه، صد یک این گزارش ها نیز می رسید با ساز و دهل به گوش همه می رسانیدند و کسانی که در
بافتن مناقب درباره برخی از صحابه به گزافگویی اتفادند و برای پر کردن مشگ خود دست بن دامن هر آب پر از چرک و پلیدی
می شوند، با داشتن چنین دست افزارها، البته گوش ها را از بوق و کرنا کر می کردند ولی می بینیم که همین ها بر ایشان سخت
است که مسلمانی ابوطالب را دریابند هر چند هزاران گونه از این سخنان را به بانگ و آواز بلند بگوش همه رسانده باشد و چرا؟ من
نمی دانم.

۲ ابن سعد در طبقات خود ۱۰۵ / ۱ از زبان عبید الله بن ابی رافع و او از زبان علی آورده است که گفت چون رسول خدا (ص) را از
مرگ ابوطالب آگاه ساختم بگریست و سپس گفت برو او را غسل ده و کفن کن و در خاک پنهان نمای
خدا او را بیامزد و بر وی رحمت آرد .

و در عبارت واقدی آمده است: پس به سختی بگریست و سپس گفت برو او را غسل ده الخ گزارش بالا را چنانچه در اسنی المطالب ص ۲۱ آمده است ابن عساکر آورده - به همین گونه بیهقی در دلائل النبوه - سبط النبوه - سبط ابن جوزی نیز در ص ۶ از تذکره آن را یاد کرده و ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۱۴ / ۳ و حلبی در سیره ۳۷۳ / ۱ و سید زینی دحلان در سیره خود که در حاشیه حلبی چاپ شده ۹۰ / ۱ و هم برزنجی در نجاه ابوطالب که به نقل اسنی المطالب ص ۳۵ و جداگانه نیز داوری

[صفحه ۳۲۴]

خود را در صحیح بودن آن آورده و در همین کتاب اخیر است که ابو داود و ابن جارود و ابن خزیمه نیز آن را گزارش کرده اند و همانجا است که: پیامبر (ص) تنها برای پرهیز از گزند بیخردان قریش بود که در پی جنازه اش راه نیفتاد و نماز نکردنش بر او نیز از این بود که آن روزها نماز میت واجب نشده بود .

از اسلمی و جز او رسیده است که ابوطالب در نیمه شوال و ده سال پس از آنی در گذشت که رسول خدا (ص) به پیامبری رسید و خدیجه نیز یک ماه و پنج روز پس از او در گذشت و دل رسول خدا (ص) در ماتم وی و عموی خویش انباشته از اندوهی سخت شد تا جایی که آن سال را سال اندوه نامیدند.

طبقات ابن سعد ۱۰۶ / ۱، امتاع از مقریزی ۲۷، تاریخ ابن کثیر ۱۳۴ / ۳، سیره حلبی ۳۷۳ / ۱، سیره زینی دحلان در حاشیه حلبی ۲۹۱ / ۱، اسنی المطالب ص ۱۱

شایان توجه: ابن سعد در گذشت ابوطالب را چنانکه دیدی در نیمه شوال دانسته و ابوالفدا در تاریخ خود - ۱۲۰ / ۱ - می نویسد او در ماه شوال در گذشت و قسطلانی در مواهب ۷۱ / ۱ اعتقاد به وفات او را در شوال، به برخی که نام نبرده نسبت داده و مقریزی در امتاع ص ۲۷ می نویسد او در آغاز ذیقعد - و به گفته برخی در نیمه شوال - در گذشت و زرقانی در شرح مواهب ۲۹۱ / ۱ می نویسد: پس از خروج هاشمیان از دره در ۱۸ رمضان سال ۱۰ از بعثت در گذشت و در استیعاب می نویسد: در آغاز ۵۰ سالگی پیامبر از دره خارج شدند و شش ماه پس از

ز آن، ابوطالب در گذشت پس وفات او در ماه رجب بوده است . پایان . و این چند سخنی در نگارش های شیعه نیز دیده می شود . ۳ بیهقی از ابن عباس گزارش کرده است که چون پیامبر (ص) از سر جنازه ابوطالب برگشت گفت: ای عمو پاداشت با پیوند خویشاوندی باد و سزائی نیکو بگیری . و به عبارت گزارش خطیب: چون پیامبر از سر جنازه ابوطالب بر می گشت

[صفحه ۳۲۵]

گفت: ای عمو پاداشت با همان پیوند خویشاوندی باد و خدا تو را سزای نیکو دهد .

دلائل النبوه از بیهقی، تاریخ خطیب بغدادی ۱۹۶ / ۱۳، تاریخ ابن کثیر ۱۲۵ / ۳، تذکره سبط ص ۶، نهایه الطلب از شیخ ابراهیم حنفی - البته به وساطت طرائف ص ۸۶ از آنجا نقل می کنیم - اصابه ۱۱۶ / ۴، شرح شواهد مغنی ص ۱۳۶ .

و یعقوبی در تاریخ خود می نویسد ۲۶ / ۲ چون رسول خدا را گفتند که ابوطالب در گذشت این گزارش بر دل او بسی گران آمد و بی تابى او سخت شد سپس به درون آمد و چهار بار سمت راست و ۳ بار سمت چپ از پیشانی او را دست کشید و گفت " عمو کودکى را پروردی و یتیمی را سرپرستی نمودی و بزرگسالى را یاری داد خدا از سوى من تو را پاداش نیکو دهد " پس در جلوى

تابوتش به راه افتاده پیرامون آن چرخ می خورد و می گفت پاداشت با همان پیوند خویشاوندی باد و سزائی نیکو بگیری .
 ۴ از زبان اسحاق بن عبد الله بن حارث آورده اند که عباس گفت ای رسول خدا آیا امید داری که ابوطالب بهره ای بیابد گفت من از پروردگارم هر نیکوئی را (برای او) امید دارم
 گزارش بالا را ابن سعد در طبقات ۱۰۶ / ۱ با سندی صحیح آورده که همه میانجیان آن موثق و از بازگوگران نامبرده در صحاح اند و عبارت اند از عفان بن مسلم، حماد بن سلمه و ثابت بنائی و اسحاق بن عبد الله .
 به نوشته الخصایص الکبری ۸۷ / ۱ ابن عساکر نیز آن را گزارش کرده و به نوشته طرائف ص ۶۸، فقیه حنفی شیخ ابراهیم دینوری آن را در نهاییه الطلب گزارش کرده و نیز ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۱۱ / ۳ و سیوطی در التعظیم و المنه ص ۷ به نقل از ابن سعد آن را آورده اند .

[صفحه ۳۲۶]

۵ از انس بن مالک آورده اند که گفت اعرابی به نزد رسول خدا (ص) شد و گفت ای رسول خدا در حالی به نزد تو آمدم که نه حتی هیچ شتر مانده‌ای داریم تا بنالد و نه هیچ کودکی که چاشت خورده باشد سپس این سروده ها را بر زبان راند:
 "در حالی نزد تو آمدم که دخترم از سینه اش خون می آمد
 و مادر کودک شیرخوار از پریشانی خویش به او نمی پرداخت
 و کودک را از خواری و گرسنگی و ناتوانی با دو دست خود بیفکند
 چرا که دستش به هیچ سیاه و سفیدی نمی رسید
 از آنچه مردم می خورند هیچ چیز نزد ما نیست
 مگر حنظل و علhez پست
 ما را هیچ راهی نمانده است مگر گریختن به سوی ت
 و مگر مردم جز آستان پیامبران به کجا می توانند بگریزند؟"

پس رسول خدا (ص) در حالی که از نگرانی، دامن جامه اش بر زمین می کشید برخاست تا بر فراز منبر شد و خدای تعالی را بستود و بر او ثنا گفت و آنگاه گفت: بار خدایا ما را با بارانی پناه دهنده و پیوسته با رنده سیراب کن که بر همگان بیارد و باز نایستد تا کشته ها را با آن برویانی و پستان جانوران را پر از شیر گردانی و زمین را پس از مرده بودن آن زنده سازی، که به این گونه بیرون می

هنوز دعا به پایان نامیده بود که آذرخش ها در آسمان به یکدیگر برخوردند و مردم عوام شیون کنان آمدند و گفتند ای رسول خدا بیم داریم که بسیاری باران، ما را غرق کند گفت (خدایا) آن را بر پیرامون شهر ما ببار نه بر خود ما پس ابر همچون پرده‌ای از آسمان مدینه برطرف گردید و رسول خدا (ص) بخندید تا دندان هایش نمایان شد و گفت نیکوئی بسیار از خداوند بر ابوطالب باد که

[صفحه ۳۲۷]

اگر اکنون زنده بود چشمش روشن می شد کیست شعر او را برای ما بخواند علی بن ابیطالب که خدا رویش را گرامی دارد گفت

ای رسول خدا گویا مقصودت همان شعر است که گوید:

"سپید روئی که به فرخندگی آبرویش از ابر باران می خواهند
پناه پدر مردگان است و نگاهبان بیوه زنان"

گفت آری پس اواییاتی از قصیده وی را برخواند و رسول خدا همچنان بر سر منبر برای ابوطالب آمرزش می خواست سپس مردی
از کنایان برخاست و چنین سرود:

"ستایش تو را و برای تو است از زبان سپاسگزاران

که به آبروی پیامبر، از باران سیراب شدیم

او خداوند پروردگار خود را دعائی کرد

که همراه با آن دعادیده خود را به رحمت او

و آنگاه زودتر از گذشت لحظاتی که برای افکندن چادر لازم باشد

چکه های باران را دیدیم که شتابان همچون مروارید فروبارید

ابرها هر چه سخت تر باریدند و مسیل ها به جوشش آمدند

و خداوند بوسیله آن ها (مناطق بلند مضریان را از بی آبی برهانید

پس پیامبر، چنان که عمویش ابوطالب گوید

سپید روئی درخشان چهره است

که به آبروی او خداوند ابرها را به ریزش می دارد

و این دیدنی همان شنیدنی و چهره برونی همان گزارش است."

[صفحه ۳۲۸]

رسول خدا(ص) گفت اگر سراینده ای، نیکو سخن کند تو همانی .

اعلام النبوه از ماوردی ص ۷۷ بدایع الصنائع ۲۸۳ / ۱ شرح ابن ابی الحدید ۳۱۶ / ۳ سیره حلبی، عمده القاری ۴۳۵ / ۳، شرح شواهد

مغنی از سیوطی ص ۱۳۶ سیره زینی دحلان ۸۷ / ۱ اسنی المطالب ص ۱۵ طلبه الطالب ص ۴۳

چنانچه در اسنی المطالب آمده برزنجی گوید: این که پیامبر (ص) گفته: نیکوئی بسیار از خدا بر ابوطالب باد گواه آن است که اگر

او می دید پیامبر بر سر منبر از خدا باران می خواهد شاد می شد و چشمش روشن می گردید و این گواهی پیامبر (ص) است که به

سود ابوطالب و پس از مرگ وی داده و می رساند که او از گفته های پیامبر (ص) شاد می شد و چشمش روشن می گردید و این

نبود مگر برای رازی که در دل وی سنگینی می کرد و آن عبارت بود از راست شمردن نبوت او و معرفتی که به کمالاتش داشت .

پایان

امینی گوید: گروهی این حدیث را که درباره باران خواستن پیامبر (ص) است آورده و فراز [نیکوئی بسیار از خدا بر ابوطالب باد] را

انداخته اند و تو بهتر از من می دانی که در این دستبردی که زده اند چه هدف و خواستی داشته اند که از دریافتن آن نباید غافل

باشیم .

۶ ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۱۶ / ۳ می نویسد: در سرگذشت نامه ها و پیکار نامه ها آورده اند که چون در روز بدر، پای

ابوعبیده بن حارث بن مطلب با زخمی که به دست عتبه بن ربیعہ یا شبیه خورد قطع شد، علی و حمزه به کمک وی شتافته و وی را

از چنگ او رهانیدند و با شمشیر خویش عتبه را زدند تا کشته شد و یار همراه خویش را از نبرد گاه برداشته به سوی هودج بردند و در برابر رسول خدا (ص)

[صفحه ۳۲۹]

نهادند در حالیکه مغز استخوان پایش روان بود و گفت ای رسول خدا اگر ابوطالب زنده بود در می یافت که راست گفته آنجا که گفته:

"سو گند به خانه خدا دروغ پنداشته اید که ما محمد را رها می کنیم،

و در راه پاسداری از او به نیزه پرانی و تیراندازی نخواهیم پرداخت

بلکه او را یاری می نمائیم تا آنگاه که خود در پیرامون او به خاک افتیم

و همسران و فرزندان خود را به فراموشی سپاریم"

گفته اند که آن هنگام رسول خدا (ص) بر او و ابوطالب از خدا آمرزش خواست .

۷ آورده اند که رسول خدا (ص) به عقیل بن ابیطالب گفت: ای ابو یزید من از دو جهت تو را دوست دارم یکی برای خویشاوندی ات با من و دیگری به خاطر این که می دانم عمویم ابوطالب تو را دوست داشت گزارش بالا را ابو عمر در استیعاب ۵۰۹ / ۲ آورده است و بغوی و طبرانی نیز به نقل ذخائر العقبی - ص ۲۲۲ - آن را آورده اند، همچنین در تاریخ الخمیس ۱۶۳ / ۱ و بهجه المحافل ۳۲۷ / ۱ از عماد الدین یحیی عامری نیز می توان آن را یافت . ابن ابی الحدید نیز در شرح خود ۳۱۲ / ۳ آن را آورده و می نویسد این حدیث از مرتبه خبر واحد گذشته و بمرتبه مشهور و مستفیض رسید . هیشمی نیز در مجمع الزوائد ۲۷۳ / ۹ آن را آورده و گوید میانجیان گزارش آن از موثقانند .

این نیز گواهی راستین است بر این که پیامبر (ص) به مومن بودن عمویش اعتقاد داشته و گر نه محبوب بودن کسی در دیده یک کافر، چه ارزشی دارد تا موجب شود که او (ص) آن فرزند محبوب را دوست بدارد؟ و این سخن را هم که رسول خدا (ص) به عقیل گفته پس از مسلمان شدن وی بوده چنانچه امام عامری در بهجه المحافل

[صفحه ۳۳۰]

آشکارا این مطلب را بیان کرده و می نویسد: در این هنگام بود که عقیل بن ابیطالب هاشمی مسلمان شد و چون اسلام آورد پیامبر (ص) به او گفت: ای ابو یزید . . . و جمال الدین اشخر یمنی در شرح بهجه به تفسیر این حدیث که می رسد می نویسد دوستان را شایسته چنان است که دوست دوست را نیز دوست بدارند .

آیا به شگفت نمی آئی که ابوطالب دین پیامبر (ص) را گردن نهاده باشد - که از چنین پنداری بخدا پناه می بریم - و آنگاه باز هم رسول، او را دوست بدارد و پس از مرگش نیز دوستی خود را آشکار سازد و عقیل را هم دوست بدارد چون پدرش او را دوست داشته است؟

۸ ابو نعیم و غیره از زبان ابن عباس و دیگران آورده اند که گفتند: ابوطالب پیامبر (ص) را چندان سخت دوست می داشت که فرزندان خود را مانند او دوست نمی داشت و او را بر فرزندان خود مقدم می شمرد و از این روی جز در کنار او نمی آرامید و چون بیرون می رفت او را نیز با خود بیرون می برد .

و چون ابوطالب درگذشت، قریش چنان آزارهایی به او رساندند که در زندگی ابوطالب امید نداشتند مانند آن‌ها را به وی رسانند تا آنجا که یکی از اوباش قریش به وی برخورد و خاک بر سر او پاشید رسول خدا (ص) به خانه اش درآمد در حالیکه خاک بر سرش بود یکی از دخترانش برخاسته و خاک را از او می‌شست و می‌گریست و رسول خدا (ص) به او می‌گفت دخترکم گریه مکن که خداوند پدرت را نگاه خواهد داشت، ازدست قرشیان هیچ پیش آمد ناخوش آیندی به من نرسید تا ابوطالب درگذشت .

و در عبارتی: همیشه قریش از آسیب رساندن به من هراسان و پیمناک بودند تا ابوطالب درگذشت .

و در عبارتی: همیشه قریش از آسیب رساندن به من در هراس بودند تا ابوطالب درگذشت .

[صفحه ۳۳۱]

تاریخ طبری ۲۲۹ / ۲، تاریخ ابن عسار ۲۸۴ / ۱، مستدرک حاکم ۶۲۲ / ۲ تاریخ ابن کثیر ۱۳۴ و ۱۲۲ / ۳، الصفوه از ابن جوزی ۲۱ / ۱، الفائق از زمخشری ۲۱۳ / ۲، تاریخ الخمیس ۲۵۳ / ۱، سیره حلبی ۳۷۵ / ۱ فتح الباری ۱۵۴ - ۱۵۳ / ۷ شرح شواهد مغنی ص ۱۳۶، به نقل از بیهقی، اسنی المطالب ص ۲۱ و ۱۱، طلبه الطالب ص ۵۴ و ۴

۹ از زبان عبد الله آورده اند که در روز بدر چون رسول خدا (ص) به کشتگان مشرکان نگریست که افتاده بودند به ابوبکر گفت اگر ابوطالب زنده بود می‌دانست که شمشیرهای ما گردنکشان را در ربود (مقصود اشاره به این بیت ابوطالب است:

دروغ گفتید و سوگند به خانه خدا که اگر آنچه می‌بینم به صورت جدی درآید

تیغ‌های ما با پیکر گردنکشان آشنا خواهد گشت

اغانی ۲۸ / ۱۷ طلبه الطالب ص ۳۸ به نقل از دلائل الاعجاز .

۱۰ حافظ کنجی در ص ۶۸ از کفایه بدون زنجیره ای پیوسته از طریق حافظ ابن فنجویه از ابن عباس آورده است که پیامبر (ص) به علی گفت اگر من خواستم کسی را به جانشینی برگزینم هیچکس سزاوارتر از تو نیست زیرا تو در اسلام پیشینه ای نیکو داری و با رسول خدا خویشاوند نسبی و سببی هستی و سرور زنان مومنان فاطمه نزد تو است و پیش از همه این‌ها گرفتاری‌هایی که ابوطالب (در راه من بر خود هموار ساخت) هنگامی که قرآن، فرود آمده به نزد من شد و من مشتاقم که خدمت وی را پس از او درباره فرزندش جبران کنم .

امینی گوید: مضمون هیچ یک از این احادیث با کافر بودن ابوطالب سازگار نیست زیرا او (ص) جانشین خود، امام را دستور نمی‌دهد که کافری را کفن کند و

[صفحه ۳۳۲]

غسل دهد، به گونه ای که در حدیث سوم می‌بینیم نیز برایش آمرزش نمی‌خواهد و بر او رحمت نمی‌فرستد و نه فقط چنانچه در حدیث چهارم می‌بینیم امید همه گونه پاداش نیکو را درباره او ندارد بلکه اندکی از آن رانیز امید ندارد و چنانچه در حدیث باران خواستن می‌بینیم از خداوند خیر بسیار برای او نمی‌خواهد و چنانچه در حدیث ششم آمده برای او آمرزش نمی‌خواهد و نیز عقیل را بخاطر محبوب بودن در دیدن او دوست نمی‌دارد زیرا کافر بودن کسی مانع از آن است که یک مسلمان حتی یکی از این گونه واکنش‌ها را درباره وی انجام دهد - چه رسد به همه آن‌ها و چه رسد که آن مسلمان، خودش پیامبر اسلام (ص) باشد که آشکارا این گفتار خدای گرامی را بر زبان می‌راند: نبینی که گروهی با گرویدن به خدا و بروز بازپسین، کسانی را که با خدا و رسول او

مخالفت باشند دوست گیرند هر چند پدران یا پسران یا برادران یا تبار ایشان باشند - سوره مجادله -
و نیز این گفتار خدای تعالی را: ای مومنان، دشمن من و دشمن خود را دوست نگیرید که با ایشان طرح دوستی افکنید در صورتی
که آن ها به این حق که به سوی شما آمده کفر می ورزند . سوره ممتحنه ۶۰
و نیز این گفتار خدای تعالی را: ای مومنان پدران و برادران خویش را اگر کفر را بر ایشان برگزیده اند بدوستی مگیرید کسانی از
شما که با ایشان دوستی کنند خودشان ستمگرانند . سوره توبه آیه ۲۳
و نیز این گفتار خدای تعالی را: اگر بخدا و پیامبر و آنچه بر وی فرود آمده ایمان داشتند کافران را به دوستی نمی گرفتند . سوره
مائده آیه ۸۱ و نیز آیات دیگر .

سخنانی پاکیزه:

امام رازی در فوائد خود به اسناد خویش از عبد الله بن عمر آورده است که گفت رسول خدا (ص) گفت چون روز قیامت شود برای
پدرم و مادرم و برای عمویم ابوطالب و برای برادری که پیش از اسلام داشتم شفاعت خواهم کرد .
ذخائر العقبی ص ۷، الدرر المنیفة از سیوطی ص ۷، مسالک الحنفا، ص ۱۴ که

[صفحه ۳۳۳]

می نویسد: ابو نعیم و دیگران آن را آورده اند و در آن تصریح شده که برادر پیامبر برادر شیری او بوده، طریق گزارش این حدیث
یکی نیست و برخی از آنها موید برخی دیگر است زیرا یک حدیث، هر چند ضعیف باشد اگر طرق بسیار داشت قوی می شود و
برترین طرق آن نیز حدیث ابن مسعود است که حاکم آن را صحیح شمرده
و در تاریخ یعقوبی ۲۶ / ۲ می نویسد: از او (ص) روایت شده که گفت: خدای عز و جل به راستی مرا وعده کرده که درباره چهار
کس - پدرم، مادرم، عمویم، برادری که پیش از اسلام داشتم - (نیکی خواهد نمود)
ابن جوزی بدون زنجیره ای پیوسته با اسناد خود از علی (ع) آورده است که پیامبر گفت جبرئیل (ع) بر من فرود آمد و گفت: خدا
تو را سلام می رساند و می گوید: آتش دوزخ حرام شد بر کسی که تو را از پشت خود فرود آورد و بر کسی که تو را در شکم خود
جای داد و حمل کرد و بر کسی که تو را در کنار خود سرپرستی کرد، آن پشت از عبد الله بود و آن شکم از آمنه و آن دامان از
عمویش ابوطالب و (همسر او) فاطمه بنت اسد التعظیم و المنه از سیوطی ص ۲۵
و در شرح ابن ابی الحدید ۳۱۱ / ۳ می نویسد: رسول خدا (ص) گفت جبرئیل مرا گفت: خداوند شفاعت تو را درباره شش کس
می پذیرد: کسی که تو را در شکم خود جای داد و برداشت - آمنه بنت وهب - و کسی که تو را از پشت خود فرود آورد - عبد الله
بن عبد المطلب - و کسی که تو را در کنار خود سرپرستی کرد - ابوطالب - و کسی که تو را در خانه خود پناه داد - عبد المطلب -
و برادری که در روزگار پیش از اسلام داشتی .

مرثیه امیر مومنان برای پدر بزرگوارش

سبط ابن جوزی در ص ۶ از تذکره اش می نویسد علی (ع) در مرثیه ابوطالب گفت:

"ابوطالب ای نگهدار پناه خواهند گان

و ای باران خشکسالی ها و فروغ تاریکی ها

[صفحه ۳۳۴]

با از دست رفتن تو مرز نام و ننگ و حریم کسانی که خود را از بدی ها دور می گردانیدند درهم شکست
خداوند نعمت بخش بر تو درود فرستاد

و پروردگارت نگهبان بهشت خود را به دیدار تو فرستاد
که تو برای پیامبر پاک از بهترین عموها بودی."

سروده های بالا را در ص ۳۶ از دیوان ابوطالب توان یافت و چنانچه در ص ۲۴ از کتاب الحجّه به خامه سید فخار بن معد در گذشته
به سال ۳۶۰ می بینیم ابوعلی موضح نیز آن را یاد کرده . و هم ابن ابی الحدید می گوید: سروده های زیر در رثاء ابوطالب هم از
علی است:

"برای پرنده ای بیدار ماندم که در پایان شب با نغمه اش دل را به شور می آورد
و یاد اندوهی بزرگ و نوشونده را در دل من زنده می ساخت
ابوطالب ای پناهگاه تهیدستان و بخشنده و دهشکاری که
چون دستور به انجام کاری می داد، انجام شده بود .
قریش سر برداشته به مرگ اوشادمانی می کنند
و نمی بینیم که هیچیک از زندگان جاودانه بمانند
چیزهائی خواسته اند که خردهاشان آن را در دیده‌ایشان آراسته
و یک روز هم ایشان را در پرتگاهی از گمراهی سرنگون می سازد
امید دارند که پیامبر را دروغگو شمرند و بکشند
و بر او دروغ ببندند و سخنش را نپذیرند- و این تصمیم را از پیش داشتند-
سوگند به خانه خدا دروغ گفتید تا ما به شما بچشانیم مزه سر نیزه ها و شمشیرهای تیز را
یا ما شما را از میان ببریم یا شما ما را
یا چنان ببینید که صلح با ما به صلاح دودمان نزدیکتر است

[صفحه ۳۳۵]

وگرنه که پس قبیله فدای محمد باد.

و هاشمیان از همه آفریدگان بنیادی برتر دارند "

سروده های بالا را در دیوان منسوب به مولانا امیرمومنان (ع) نیز با تغییری اندک و افزونی هائی چند توان یافت به این ترتیب:

برای نغمه ای بیدار ماندم که در پایان شب دل را به شور می آورد

و یاد اندوهی بزرگ و نوشونده را در دل من زنده می ساخت

ابوطالب، ای پناهگاه تهیدستان و دهشکار بردبار

که نه زبون و گمنام بود و نه از گروهی که با بدکنشی جای دیگران را بگیرند.

ای همنشین فرمانروائی با رفتن تو رخنه ای تهی ماند.

که یا هاشمیان آن را پر می کنند یا دست درازی ها روا شناخته شده و آتش آن خاموش می گردد.

اینک قریش با از دستن رفتن او شادمانی می کنند.
و نمی بینم که هیچ زنده ای برای هیچ چیز جاودانی بماند.
کارهایی می خواهند که خردهاشان آن را در دیده شان آراسته
و یک روز هم آنان را در پرتگاهی از گمراهی سرنگون می سازد.
امید دارند که پیامبر را دروغگو شمردند و بکشند
و بر او افترا و دروغ بندند و سخنش را نپذیرند
سوگند به خانه خدا دروغ گفتید
تا ما به شما بچشانیم مزه سر نیزه ها و پهنه تیغ ها
را و از سوی ما نمایش ناگواری ها و سختی های جنگ داده شود و کی؟
همان هنگام که جامه هائی بافته از آهن در برنمائیم
تا این که یا ما شما را از میان بریم یا شما ما را یا چنان ببینید که صلح برای دودمان به صلاح نزدیکتر است

[صفحه ۳۳۶]

و گر نه که پس قبیله فدای محمد باد.
و هاشمیان از همه آفریدگان بنیادی برتر دارند
و راستی را که برای او از سوی خدا در میان شما یارانی .
و نبینی که دوست خداوند؛ بی کس بماند
پیامبری است که از هر الهامی بهره خود را آورده
و خداوند من در نامه خویش او را محمد نام نهاده
سپید چهره ای که رخسار او به فروغ ماه دو هفته می ماند
که ابر از روی آن کنار رفته و پرتوش آشکارا می .
امانت دار همان سپرده هائی است که خدا در دلش نهاده
و اگر سخنی در آن میان ها باشد بسی استوار است .

سخن امام سجاد

ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۱۲ / ۳ می نویسد: آورده اند که علی بن الحسین (ع) را در این زمینه - ایمان ابوطالب - پرسیدند
پس گفت ای شگفتا راستی که خدای تعالی رسول خود را منع کرد از این که هیچ زن مسلمانی را در همسری یک کافر رها کند و
فاطمه بنت اسد از نخستین زنان پیشگام در اسلام است که همچنان در همسری ابوطالب ماند او در گذشت .

سخن امام باقر

او در این باره که مردم گویند ابوطالب در آبکینه ای از آتش دوزخ است پرسیدند پس گفت اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه
ترازو نهند و ایمان این آفریدگان را در کفه دیگر البته ایمان او خواهد چربید سپس گفت مگر نمیدانید که امیرمومنان علی (ع) در

زندگی خود دستور می داد که به نیابت از سوی عبد الله و پسرش و ابوطالب حج بگزارند؟ و سپس نیز در وصیت نامه اش فرمود که از سوی آنان حج کنند؟ شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۳۱۱

[صفحه ۳۳۷]

سخن امام صادق

از امام ابو عبد الله جعفر بن محمد (ع) آورده اند که رسول خدا (ص) گفت راستی را که اصحاب کهف ایمان خویش پنهان داشتند و نمایش به کافری دادند و خدا نیز دو پاداش به ایشان داد و ابوطالب نیز ایمان خویش پنهان داشت و نمایش به بت پرستی داد و خدا دو پاداش به او داد .

شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۳۱۲

امینی گوید این حدیث را ثقه الاسلام کلینی نیز در ص ۲۴۴ از اصول کافی از زبان امام صادق با زنجیره ای پیوسته آورده و عبارت او چنین است: مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف است که ایمان را پنهان داشتند و نمایش به بت پرستی دادند و خدا نیز دو پاداش به ایشان داد .

گزارش بالا با عبارت ابن ابی الحدید، سید ابن معد در ص ۱۷ از کتاب الحجه از طریق حسین بن احمد مالکی آورده و این فراز را نیز افزون روایت کرده: که ابوطالب از دنیا بیرون نشد تا از سوی خدای تعالی او را مژده بهشت رسید .

سخن امام رضا

ابان بن محمود به علی بن موسی الرضا (ع) نوشت فدایت شوم من در اسلام ابوطالب تردید دارم او به وی نوشت: هر کس پس از آن که راه راست برای او آشکار شد مخالفت پیامبر کند و جز به راه مومنان رود . . . تا آخر آیه و پس از آن نوشت: تو اگر معتقد به ایمان ابوطالب نباشی باز گشتگاہت به سوی آتش است .

انجامین سخن

درباره سرور مکیان از زبان سنیان
هر یک از این بندها که به گردن بندهای زرین می ماند به تنهایی برای اثبات منظور ما کافی است چه رسد به همه آن ها . و این قطعی است که امامان از

[صفحه ۳۳۸]

فرزندان ابوطالب (ع) حالات پدرشان را بهتر از دیگران می شناختند و راستی که این گزارش ها از حال او را نیز جز برای بیان حقیقت بر زبان نراندند زیرا مقام عصمت آنان مانع آن بود که غرض دیگری داشته باشند و راستی را که مفتی شافعیان در مکه مکرمه چه نیکو می نویسد در اسنی المطالب که در ص ۳۳ گوید:

در این روشی که علامه سید محمد بن رسول برزنجی در اثبات رستگاری ابوطالب پیش گرفته هیچ کس بر او پیشی نگرفته پس

خداوند بهترین پاداش ها را به او دهد و به این روشی که او پیش گرفته هر یک از مومنان که آراسته به زیور انصاف باشند خرسندی می دهند زیرا مستلزم آن نیست که چیزی از نصوص احادیث و اخبار را باطل انگاریم یا سست بشماریم و منتهی چیزی که در روش او است این است که برخی از احادیث را حمل بر معانی ای خوش کرده و بدان وسیله اشکال مخالفان را پاسخ گفته و راه چون و چرا را بسته و با کار خود چشم پیامبر (ص) را روشن ساخته و از افتادن در ورطه عیجونی یا دشمنی ابوطالب بر کنار مانده زیرا در غیر این صورت پیامبر (ص) را می آزارد و خدای تعالی گفته آنان که خدا و رسول او را می آزارند خدا در دنیا و آخرت بر آنان نفرین کرده و کیفری خوار کننده بر ایشان آماده ساخته و هم خدای تعالی: آنان که رسول خدا را می آزارند بر ایشان عذابی دردناک است .

امام احمد بن حسین موصلی حنفی مشهور به ابن وحشی در شرح خود بر کتاب موسوم به شهاب الاخبار - به خامه علامه محمد بن سلامه قضاعی متوفی ۴۵۴- می نویسد: براستی دشمنی با ابوطالب کفر است و به همین گونه از میان امامان مالکیان هم علامه علی اجهوری در فتاوی خود آشکارا بر این قول رفته و هم تلمسانی در حاشیه خود بر شفاء که چون یاد از ابوطالب می کند می نویسد: سزاوار نیست که او راجز بعنوان پشتیبان پیامبر (ص) یاد کنند زیرا وی را با گفتار و کردار خود یاری و پشتیبانی کرده . پس هر کس او را به گونه ای ناخوش یاد کند پیامبر (ص) را آزرده و آزار دهنده پیامبر (ص) پ کافر است و کافر را باید کشت و ابو

[صفحه ۳۳۹]

طاهر گفته: هر که ابوطالب را دشمن دارد کافر است.

از جمله اموری که بررسی های علامه برزنجی را که در زمینه رستگاری ابوطالب به عمل آورده تایید می کند، این است که بسیاری از دانشمندان پژوهشگر و انبوهی از اولیا و عرفا که صاحب مکاشفات بوده اند ابوطالب را از رستگاران شمرده از جمله: قرطبی و سبکی و شعرانی و مردمانی بسیار که گفته اند: این اعتقادی است که داریم و آن را کیش خود در پرستش خدا می شمريم هر چند که ثابت شدن این قضیه در نزد ایشان با طریقی بوده است به جز طریقی که برزنجی پیموده با این همه در اعتقاد به رستگاری او همه همداستان اند و سخن این پیشوایان در رستگاری او - نزد خداوند تعالی - برای بندگان به سلامت نزدیک تر است ویژه با داشتن این دلیل و برهان هائی که علامه برزنجی اقامه کرده . پایان

و سید زینی دحلان در ص ۴۳ از اسنی المطالب سروده های زیر را آورده و گوید خدا نیکوئی بسیار به گوینده ای دهد که گفته:

"آنجا درنگ کن که سرای سعد است یا ستاره نیکبختی روی می نماید و انجمنی گرامی است

و گزارش دلدادگی مرا در آن کاشانه های تهی شده بازگویی) (در چشم انداز حجون به پیش باز آنجا رو که فروغ ها روی می نمایند

و خویشان را پهای که چشمانت خیره نگرده

تهی کاشانه ای که رگبارهای خشنودی خدا بر آن ریخته می شود

و فروغ افکن های راهنمائی، ما را - به آوازه دهنده آن - راه می نماید

درنگ کن که اکنون هزار دستان شادی ها از سر شادمانی

در خوانندگی های خود معانی نو و دلنشینی را بازگویی کند.

بازگو گری داستان هائی شگفت را بخواهید از دریائی که

آنجا هست و نهفته های دل آن بسی دل انگیز است.

پشتیان پیمان، پناه دهنده زنهار خواهندگان و کسی که منش ها،

[صفحه ۳۴۰]

از او گرامی شد و هم‌آورد وی به‌سرفرازی نرسید
عموی پیامبر، که هرگز حسادت ؛ او را از یاری وی باز نداشت
و خود در به دست آوردن خشنودی اش بس تند رفت
پیوسته همچون باروئی پیشگاه پیامبر خدا را در
برابر بد خواهان پاسداری می کرد و در این کار پیروز بود
او همانکس بود که پیامبر امید همه گونه پاداش نیکو برایش داشت
که آرزوهای وی نیز هرگز بر باد نرفته .
ای آنکه در میان جاودانگی ها آهنگ برتری ها کردی
فردا اندوه رسیده‌را پناه ده و آرزوئی را که به بیان آن آواز برداشته برآورده ساز
خداوند تو را به پیامبر برگزیده ویژه گردانیده تا او را نگهداری کنی
و با این گردن فرازی به ارجمندی رسی و او را بستائی
بر آن شدی که در راه پیامبر طه دوستی نمائی و از آن راه به درستکاری رسی
که هر کس را دوستی طه رسد برای او بسنده است
چه بسیار از نشانه های راستی را که همچون آذرخش نگرستی
از آن، فروغ می خواهند و دل را سیراب و سرشار از ایمان می نماید
در میان همه گذشتگان که بود
که برسد به آنجا که تو از یاری پیامبر و پروردگارش رسیدی؟
بهترین آفریدگان را از سر مهربانی دریتیمی وی سرپرستی کردی
و هر شباهنگام جان خویش و پسران را فدای او ساختی
آنگاه که تبار وی به دشمنی با او برخاستند کمک کار او شدی
و در برابر تجاوز دشمنانش همچون با روئی استوار بودی
کسی را یاری دادی که اگر ظهور او در تقدیر خداوندی نگذشته بود
گیتی هرگز رنگ هستی را نیز نمی دید

[صفحه ۳۴۱]

آن کس که تو در نیرو بخشیدن به دستگاه او برپای خاستی
همان کس است که هیچ چیز با او برابری نتواند کرد
آن کس که تو رخسار او را دوست داشتی

محبوب کسی است که همه چیزها از او و در زیر دست او است
 نیکوئی بسیار از خدا بر تو باد که از شکارچی فرصت چه بهره ها به تو رسی
 از همان هنگام که جهیدن برق آرزوها را از چشم اندازهای آن نگریستی
 اگر دستی از سوی تو به سوی توانگری دراز شود
 که پاداش هایش این و آن را تماما می دهد رستگاری تو را خوش آمد می گوید
 هر کس برای بهترین گونه از نیکوکاری دست خود را به سوی بهترین پاداش دهندگان دراز کند
 بالاتر از آنچه آرزو می کند خواهد یافت
 و هر که در راه خواسته های یک خوشبخت بکوشد
 سزاوار آن است که خود نیز به آرزوهایش برسد
 ای آنکه در سوداگری های خویش کوشش هایت به خوشبختی انجامید
 به سرای تو آمده ام و از ابرهای بامدادی آن می خواهم که روان گردند
 از تو نیکو ابری سپید می خواهم که بیارد
 و اعتراف دارم که نهال های آرزو با روشنی و پاکی آن نگاهداشته و روئیده می شود ".
 سپس در ص ۴۴ می نویسد: و هم در این باره گفته اند:
 "راستی را که دل ها به گریه می افتند چون می شنوند
 ابوطالب درباره آنکه دوستش می داشت چه از خود گذشتگی ها کرد
 پس اگر هم بزرگان همدستان شده اند که او را بهره ای از آتش دوزخ هست
 پس همه هستی از خداست و هر چه خواهد می کند

[صفحه ۳۴۲]

اما در هنگامی که پای چند دستگی به میان آمد
 عقیده نیکو آن است که در راهی گام نهمیم که خرد درست به آن خشنودی دهد
 پس پیروی از کسانی کن که او را مومن شمرده اند
 و خود از گروهی اند که در بزرگترین زمینه های وابسته به کیش خود چشم به سخن و برداشت آنان داریم
 و دادگر، مردانی اند که در خواسته هایشان به راهی نیکو رفته اند.
 و نباید بگوئیم که ایشان به پایگاهی بزرگ نرسیده اند.
 خوارشان مشمار آیا می دانی کیانند،
 آری اینان دستگیره های دین اند که پیشوای آن گردیده اند.
 ایشان عبارتند از سیوطی و سبکی
 با گروهی که همچون شمارنقبا، پاسداران مرز دیانت و دینداران اند.
 و نیز صاحبان مکاشفات و شعرانی ایشان
 و به همین گونه قرطبی و سحیمی که چنانچه می بینی همه از موثقانند ".
 و به همین گونه قرطبی و سحیمی که چنانچه می بینی همه از موثقانند ".
 و به همین گونه قرطبی و سحیمی که چنانچه می بینی همه از موثقانند ".
 و به همین گونه قرطبی و سحیمی که چنانچه می بینی همه از موثقانند ".

نسبت هایی که کسانی از وابستگان او به وی داده اند

اشاره

اینان شیعیان اهل بیت (ع) اند که هیچکس از ایشان در ایمان ابوطالب (ع) تردیدی نداشته و آن را در بالاترین پایگاه ها و بر روی برترین پله آن می بینند و این عقیده را نیز از روزگار صحابه و پیروان نیکوکار ایشان دست به دست گرفته و گردانیده اند تا به ایشان رسیده و در این باره هم گزارش های آشکاری را که از

[صفحه ۳۴۳]

امامان ایشان (ع) رسیده تصدیق نموده اند و هم آنچه از نیای پاک آنان رسول خدا (ص) به استواری دریافته اند، شیخ مفید در ص ۴۵ از اوائل المقالات می نویسد: شیعیان امامی همداستان اند که همه پدران پیامبر خدا (ص) از آدم بگیر تا عبد الله همه به خدای عز و جل ایمان داشته و یکتاپرست بوده اند (تا آنجا که می نویسد:) و نیز همداستانند که ابوطالب چون درگذشت مومن بود و آمنه بنت وهب نیز از یکتاپرستان بود تا پایان و هم شیخ ابو جعفر طوسی در التبیان ۳۹۸ / ۲ می نویسد: از زبان امام باقر و امام صادق (ع) گزارش کرده اند که ابوطالب مسلمان بود و در این زمینه همه شیعیان امامی همداستان اند و کسی سر ناسازگاری ندارد و بر سر این دعوی دلیل هائی قاطع نیز دارند که هر کس بنگرد درستی دعوی شان را خواهد دانست.

و استاد ما طبرسی در مجمع البیان ۲۸۷ / ۲ می نویسد: اهل بیت پیامبر همداستانند که ابوطالب مومن بوده و خود این همداستانی دلیلی قاطع است چون ایشان یکی از آن دو چیز سنگین و گران اند که پیامبر (ص) دستور داده چنگک به دامن آند و زنند به این گونه که فرموده: اگر دست در دامن آند و زنید هرگز گمراه

و هم سید فخار ابن معد می نویسد: در اثبات ایمان ابوطالب (ع) همین دلیل برای ما بس است که اهل بیت رسول خدا (ص) و علمای شیعه ایشان در مسلمان شمردن او همداستانند و همه یکصدا او را از مومنان می خوانند هر چند آن همه کارهائی هم از او سر نمی زد که جز مومنان به انجام آن نمی پردازند و آن همه سخنانی هم از زبان وی به در نمی آمد که جز مسلمانان بر زبان نمی رانند و اگر هم آن همه کارها و سخنان را نمی شناختیم که گواهی بر درستی مسلمانی و واقعیت ایمانش بدهد باز همین همداستانی اهل بیت دلیلی بود که می توانستیم به آن پشتگرم باشیم و آن را نشانه ای برای رسیدن به مقصود بگیریم کتاب الحجه ص ۱۳

و شیخ فتال در روضه الواعظین ص ۱۲۰ می نویسد بدان که گروه راست رو

[صفحه ۳۴۴]

شیعه بر این عقیده همداستانند که ابوطالب و عبد الله بن عبد المطلب و آمنه بنت وهب مومن بودند . همداستانی شان نیز دلیلی بر این مدعا است .

و سید بن طاوس در طرائف ص ۸۴ می نویسد من چنان یافته ام که دانشمندان خاندان پیامبر در اعتقاد بر مسلمانی ابوطالب همداستانند و در ص ۸۷ می نویسد شک نیست که این خاندان بهتر از بیگانگان، باطن ابوطالب را می شناختند و پیروان خاندان نیز در این عقیده همداستانند و ایشان در این باره نگارش ها نیز پرداخته اند و ندیدیم و نشنیدیم که در مسلمان شمرده هیچکس خود را نیازمند سختگیری هائی بینند که در مسلمان شمردن ابوطالب روا می دارند زیرا شیوه ای که از ایشان شناخته ایم این است که

ایشان به دست آویز ناچیزترین خبر واحدی که بیابند هر کافری را مسلمان می‌شمارند هر چند که در آن خبر هم جز اشاره کوچکی بر مقصودشان یافت نشود ولی دشمنی اینان با هاشمیان به جایی رسیده که ایمان ابوطالب را منکرند با این که دلائل روشن، آن را ثابت می‌کند. و این خود از شگفتی‌ها است.

و ابن ابی الحدید در شرح خود ۳۱۱ / ۳ می‌نویسد مردمان درباره ابوطالب سخنان ناساز با هم گفته‌اند شیعیان امامی و هم بیشتر زیدیان می‌گویند او پس از مسلمان شدن در گذشته و برخی از پیشوایان معتزلی ما - همچون شیخ ابوالقاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و جز آندو نیز بر همین اعتقادند.

و مجلسی در بحار ۲۹ / ۹ می‌نویسد: شیعیان همداستان‌اند که او مسلمانی گرفته و در همان آغاز کار به پیامبر (ص) گرویده و هرگز بتی نپرستیده بلکه از جانشینان ابراهیم (ع) بوده عقیده به مسلمانی او یکی از نشانه‌های معروف تشیع است تا آنجا که مخالفان آن نیز این عقیده را به ایشان نسبت داده‌اند و از طریق شیعه و سنی نیز در اثبات این دعوی اخبار متواتره در دست هست و بسیاری از علما و

[صفحه ۳۴۵]

محدثان ما نگارش‌های جداگانه در این باره پرداخته‌اند که اگر کسی کتاب‌های رجال را بکاود بر وی پوشیده نخواهد ماند.

چهل گزارش در مورد مسلمانی ابوطالب

پشتوانه این همداستانی‌ها نیز سخنانی بوده است که مردان خاندان وحی درباره سرور مکیان آورده‌اند و این هم ۴۰ حدیث آن:

۱- شیخ ابوعلی فتال و جز او آورده‌اند که ابو عبد الله صادق (ع) گفت جبرئیل (ع) بر پیامبر (ص) فرود آمد و گفت محمد پروردگارت ترا سلام می‌رساند و می‌گوید من آتش دوزخ را حرام کردم بر کسی که ترا از پشت خود فرود آورد و بر کسی که تو را در شکم خود برداشت و بر دامنی که تو را در خود سرپرستی کرد آن پشت، پشت پدرت عبد الله بن عبد المطلب بود و آن شکم که تو را در خود برداشت از آمنه بنت وهب و آن دامان که تو را در خود سرپرستی کرد از ابوطالب.

در روایتی فاطمه بنت اسد را نیز بر ابوطالب افزوده روضه الواعظین ص ۱۲۱

برگردید به کافی از ثقه الاسلام کلینی ص ۲۴۲ معانی الاخبار از صدوق کتاب الحجه از سید فخار بن معد ص ۸ و هم استاد ما مفسر بزرگ ابوالفتح رازی در تفسیر خود ۲۰۱ / ۴ با این عبارت آن را آورده: براستی خدای عز و جل بر آتش حرام کرد پستی را که تو را در خود حمل کرد و شکمی را که تو را در خود حمل کرد و پستانی را که تو را شیر داد و دامنی را که تو را پرورد

۲- از امیر مومنان رسیده است که گفت: رسول خدا (ص) گفت: جبرئیل بر من فرود آمد و مرا گفت محمد براستی خدای عز و جل شفاعت تو را درباره شش کس می‌پذیرد: شکمی که تو را در خود حمل کرد و برداشت - آمنه بنت وهب - و پستی که تو را (در آن) فرود آورد - عبد الله بن عبد المطلب و دامنی که تو را در خود سرپرستی کرد - ابوطالب - و خانه‌ای که تو را پناه داد - عبد المطلب -

[صفحه ۳۴۶]

و برادری که در روزگار پیش از اسلام داشتی و پستانی که تو را شیر داد - حلیمه بنت ابو ذویب -

گزارش بالا را سید فخار بن معد در کتاب الحجه ص ۸ آورده است .

۳- شیخ مفید با اسنادی بدون زنجیره پیوسته آورده است که چون ابوطالب بمرد امیرمومنان به نزد رسول خدا (ص) شد و گزارش مرگ او را به وی داد پس دل او سخت به درد آمد و بسیار اندوهناک شد آنگاه به امیرمومنان (ع) گفت ای علی برو و به کار او پردازدو غسل و حنوط و کفن او را بر عهده گیر و چون او را بر تابوت نهادی مرا آگاه کن امیرمومنان (ع) چنان کرد و چون او را بر تابوت نهاد پیامبر (ص) به او برخورد دلش بسوخت و اندوهگین شد و گفت عمو پیوند خویشاوندی را استوار داشتی و پاداشی نیکو یافتی، کودکی را پیورودی، و سرپرستی کرد و بزرگسالی را یاری و همراهی نمودی آنگاه روی به مردم کرد و گفت بخدا برای عمویم به گونه ای شفاعت خواهم کرد که جن و انس به شگفت آیند .

و به گزارش استاد ما صدوق: ای عمو پدر مرده ای را سرپرستی کردی، کودکی را پیورودی و بزرگسالی را یاری دادی خدا از سوی من تو را پاداش نیکو دهد .

برگردید به تفسیر علی بن ابراهیم قمی ص ۳۵۵ امالی ابن بابویه صدوق الفصول المختاره از سید مرتضی ص ۸۰ الحجه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب ص ۶۷ بحار الانوار ۹ ص ۱۵ الدرجات الرفیعه از سید شیرازی و ضیاء العالمین

۴- آورده اند که عباس بن عبد المطلب (ض) از رسول خدا (ص) پرسید که درباره ابوطالب چه امیدی داری گفت از پروردگارم (عز و جل) امید همه گونه نیکوئی درباره او دارم .

کتاب الحجه ص ۱۵ الدرجات الرفیعه و برگردید به آنچه در ص ۳۲۵

[صفحه ۳۴۷]

نوشتیم .

۵ - آورده اند که رسول خدا (ص) به عقیل بن ایطالب گفت عقیل من تو را از دو جهت دوست دارم یکی برای خودت و یکی هم برای ابوطالب چون تو را دوست می داشت .

علل الشرایع از استاد ما صدوق الحجه ص ۳۴ بحار الانوار ۱۶ / ۹

۶- آورده اند که رسول خدا (ص) گفت چون در پایگاه پسندیده بایستم درباره پدرم و مادرم و عمویم و برادری که پیش از اسلام با من برادری می نمود شفاعت خواهم کرد تفسیر علی بن ابراهیم ص ۴۹۰ و ۳۵۵ تفسیر برهان ۳ / ۷۹۴ و برگردید به آنچه در ص ۳۳۲ - ۳ آوردم .

۷- از امام سبط حسین بن علی آورده اند که پدرش امیرمومنان دررحبه نشسته بود و مردمان نیز پیرامون او . پس مردی برخاست و گفت ای امیرمومنان تو در پایگاهی هستی که خدا تو را در آن جای داده و آنگاه پدرت در آتش دوزخ کیفر می بیند گفت خاموش خدا دهانت را بشکند سوگند به آنکس که محمد را به راستی به پیامبری فرستاد که اگر پدرم درباره همه گنهکارانی که روی زمین اند به شفاعت برخیزد خدا شفاعت او را می پذیرد . پدر من در آتش کیفر بیند؟ با آنکه پسرش بخش کننده بهشت و دوزخ است سوگند به آنکه محمد را برآستی فرستاد که در روز قیامت نور پدرم ابوطالب روشنی های همه آفریدگان را خاموش می کند مگر ۵ نور را: نور محمد و نور فاطمه و نور حسن و حسین و نور فرزندان او از امامان را هان نور او از نور ما است که خدا آن را ۲۰۰۰ سال پیش از خلقت آدم آفریده است .

المناقب المائه از شیخ ابوالحسن ابن شاذان کنز الفوائد از کراجکی ص ۸۰

[صفحه ۳۴۸]

امالی ابن شیخ ص ۱۹۲ احتجاج طبرسی - چنانچه در بحار آنرا بعنوان ماخذ روایت یاد کرده - تفسیر ابوالفتوح ۲۱۱ / ۴، الحجه ص ۱۵، الدرجات الرفیعه، بحار الانوار ۱۵ / ۹ ضیاء العالمین، تفسیر برهان ۷۹۴ / ۳

۸- آورده اند که مولانا امیر مومنان (ع) گفت بخدا که پدرم و جدم عبد المطلب و هاشم و عبد مناف هیچکدام هرگز بتی را نپرستیدند پرسیده شد پس چه چیز می پرستیدند گفت آنان بر کیش ابراهیم (ع) بودند و چنگ در آن زده هنگام نماز روی به خانه خدا می کردند .

گزارش بالا هم استاد ما صدوق با اسناد خود در ص ۱۰۴ از اکمال الدین آورده است و هم شیخ ابوالفتوح در تفسیر خود ۲۱۰ / ۴ و هم سید در برهان ۷۹۵ / ۳

۹- از ابوالطفیل عامر بن واثله گزارش کرده اند که علی (ع) گفت چون پدرم را هنگام مرگ فرا رسید رسول خدا (ص) نزد او حاضر بود و درباره او خبری به من داد که از جهان و هر چه در آن است برای من نیکوتر است

گزارش بالا را هم سید فخار بن معد به اسناد خود در ص ۲۳ از کتاب الحجه یاد کرده و هم فتونی در ضیاء العالمین ۱۰- آورده اند که امیر مومنان (ع) گفت ابوطالب در نگذشت تا رسول خدا (ص) را از خود خشنود ساخت . تفسیر علی بن ابراهیم ص ۳۵۵ کتاب الحجه ص ۲۳ الدرجات الرفیعه و ضیاء العالمین

۱۱- بی زنجیره ای پیوسته از زبان شعبی آورده اند که امیر مومنان گفت به خدا سوگند ابوطالب بن عبد مناف بن عبد المطلب مومن و مسلمان بود و ایمان خود را از ترس آن نمان می داشت که هاشمیان از سوی قریش رانده گردند .

ابو علی موضح گوید: این هم از امیر مومنان است که در سوگ پدرش سروده:

ابوطالب ای نگهدار پناه خواهند گان

[صفحه ۳۴۹]

وای باران خشکسالی ها و فروغ تاریکی ها،

با از دست رفتن تو مرزنام و ننگ و حریم کسانی که خود را از بدی ها دور می ساختند درهم شکست

و خدای نعمت بخش بر تو درود فرستاد

پروردگارت دربان بهشت را به دیدار تو فرستاد

که تو برای پیامبر برگزیده بهترین عموها بودی

کتاب الحجه ص ۲۴

۱۲- از اصبع بن نباته آورده اند که شنیدم امیر مومنان علی (ع) می گفت رسول خدا (ص) به گروهی از قریش بگذشت که کشتارهایی از شتر یا گوسفند کرده بودند که آن را فہیره می نامیدند و بخاطر بتان آن ها را سر می بریدند پس چون او به ایشان رسید سلام نکرده بگذشت تا نزدیک دار الوندوه شد و ایشان گفتند یتیم عبد الله بر ما بگذشت و سلام نکرد کدام یک از شما می رود که نمازش را بر او تباہ سازد عبد الله بن زبیری سهمی گفت من چنین خواهم کرد پس خون و پلیدی شکمبه ها را برگرفت تا به نزدیک پیامبر (ص) رسید که آن هنگام در سجده بود پس جامه و هیکل او را با آن ها پر کرد و پیامبر (ص) برگشت تا نزد عمویش ابوطالب شد و گفت عمو من کیستم گفت برای چه برادرزاده من؟ او داستان را برایش باز گفت وی پرسید کجا ایشان

را را کردی گفت در ابطح پس میان دودمانش آواز داد ای خاندان عبد المطلب ای هاشمیان ای عبد مناف پس از هر سوئی لبیک گویان روی به او نهادند و او پرسید شما چند تن هستید گفتند ما چهل تنیم گفت سلاح خویش برگیرید پس سلاح برگرفتند و او ایشان را راه انداخت تا رسیدند به آن گروه چون ایشان او را دیدند خواستند پراکنده شوند ولی او گفت بخدای این ساختمان هر کس از شما که برخیزد با شمشیر او را خواهم زد سپس به سراغ سنگی ستر که در ابطح بود رفت و سه ضربه بر آن زد و آن را سه قطعه کرد و سپس گفت محمد از من پرسیدی که تو کیستی؟ سپس با انگشتش

[صفحه ۳۵۰]

پیامبر را نشان داد و این سرودها را خواند:

تو محمد پیامبری سروری بزرگ و سالار توده و مهتری یافته ...

تا پایان آنچه در ص ۲۶۳ - ۴ گذشت و سپس گفت محمد کدام یک از اینان با تو چنان کرد پیامبر (ص) عبد الله بن زبیری سهمی شاعر را نشان داد ابوطالب او را بخواند و بر بینی اش کوفت تا آن را خونین ساخت و سپس خون و سرگین های شکنجه را بخواست و آن را بر سر همه حاضران ریخت و آنگاه گفت برادرزاده آیا خشنود شدی و سپس گفت از من پرسیدی که تو کیستی تو محمد پسر عبد الله هستی و آنگاه پدران او را تا آدم (ع) یاد کرد و آنگاه گفت تو بخدا گوهرت از همگی شان ارجمندتر است و پایگاهت از همه برتر ای گروه قریش هر کس از شما خواهد بجنبد من همانم که می شناسیدم

گزارش بالا را سید ابن معد در کتاب الحجه ص ۱۰۶ آورده و همانند آن را نیز صفوری در نزهه المجالس گزارش کرده ج ۲ ص ۱۲۲ و در چاپ دیگر آن ص ۹۱ نیز ابن حجه حموی در ثمرات الاوراق که در حاشیه المستطرف چاپ خورده ۳ / ۲ به نقل از کتاب الاعلام قرطبی آنرا آورده است .

۱۳- ابن فیاض در نگارش خود شرح الاخبار می نویسد: علی (ع) در حدیثی از او گفت من و پیامبر (ص) در سجده بودیم که ابوطالب به سر وقت ما آمد و گفت آیا شما چنین کردید؟ سپس دست مرا گرفت و گفت بنگر که چگونه او را یاری دهی و آنگاه مرا در این کار تشویق و ترغیب کرد الحدیث

برگردید به ضیاء العالمین از شیخ ابوالحسن شریف فتونی

۱۴- آورده اند که امیر مومنان (ع) را پرسیدند پیش از پیامبر ما (ص) آخرین کس از جانشینان پیامبران که بود گفت پدرم ضیاء العالمین از فتونی

[صفحه ۳۵۱]

۱۵- امام سجاد زین العابدین علی بن الحسین بن علی (ع) را پرسیدند که آیا ابوطالب مومن بود او (ع) گفت آری گفتند در این جا گروهی هستند که می پندارند او کافر بوده او (ع) گفت ای شگفتا و بسی شگفت آیا ابوطالب را نکوهش می کنند یا رسول خدا (ص) را؟ که خدای تعالی در چندین آیه از قرآن، او را منع کرده بود از این که بگذارد کسی از زنان با ایمان در همسری یک کافر باقی بماند و هیچکس هم تردید ندارد که فاطمه بنت اسد (رض) از زنان پیشگام در اسلام بوده و با این حال همچنان در همسری ابوطالب ماند تا ابوطالب (ض) درگذشت .

برگردید به آنچه در ص ۳۳۶ گذشت و به کتاب الحجه ص ۲۴ و الدرجات الرفیعه و ضیاء العالمین که می نویسد: گفته اند که این

حدیث در میان ما از متواترات است .

۱۶- ابو بصیر لیث مرادی گوید که به امام باقر (ع) گفتم سرور من مردم می گویند که ابوطالب در آبکینه ای از آتش است که بر اثر آن مغز وی می جوشد او (ع) گفت بخدا دروغ گفتند و بخدا که اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه ترازو بنهند و ایمان این آفریدگان را در کفه دیگر ترازو، البته کفه ایمان او بر ایمان ایشان خواهد چربید - تا پایان آنچه در ص ۳۳۶ گذشت، سید نیز در کتاب الحجّه ص ۱۸ از طریق شیخ طوسی و او از صدوق آن را گزارش کرده همچنین سید شیرازی در الدرجات الرفیعه و فتونی در ضیاء العالمین آن را آورده اند .

و سید ابن معد در کتاب الحجّه ص ۲۷ از طریقی دیگر از امام باقر (ع) آورده است که گفت: ابوطالب بن عبد المطلب، مسلمان و مومن از جهان رفت الخ

۱۷- امام صادق ابو عبد الله جعفر بن محمد (ع) گفت ک مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف بود که ایمان را نهفتند و نمایش به بت پرستی دادند و خدا هم دوبار به ایشان پاداش داد .

برگردید به کافی از ثقه الاسلام کلینی ص ۲۴۴ امالی از صدوق ص ۳۶۶

[صفحه ۳۵۲]

روضه الواعظین ص ۱۲۱ کتاب الحجّه ص ۱۱۵ و در ص ۱۷ نیز آن را از طریق حسین بن احمد مالکی به این عبارت گزارش کرده: بد الرحمن بن کثیر گفت امام صادق (ع) را گفتم مردم می پندارند که ابوطالب در آبکینه ای از آتش است گفت دروغ می گویند جبرئیل برای چنین گزارشی بر پیامبر فرود نیامد پرسیدم پس برای چه فرود آمد گفت جبرئیل در یکی از پیش آمدها به نزد وی شد و گفت ای محمد پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می گوید به راستی اصحاب کهف ایمان را نهفتند و نمایش به بت پرستی دادند و خدا هم پاداش ایشان را دوبار داد و ابوطالب نیز ایمان را بنهفت و نمایش به بت پرستی داد و خدا هم پاداش او را دو برابر داد و از جهان بیرون نشد تا از سوی خدای تعالی برایش نوید بهشت رسید سپس گفت چگونه او را بدان سان یاد می کنند با آنکه جبرئیل در شب مرگ ابوطالب فرود آمد و گفت ای محمد از مکه بیرون شو که پس از ابوطالب تو را در مکه یآوری نیست .

گزارش بالا را مجلسی در بحار ۲۴ / ۹ یاد کرده و نیز سید در الدرجات الرفیعه و فتونی در ضیاء العالمین و شیخ ابوالفتوح رازی نیز همین حدیث را در تفسیر خود ۲۱۲ / ۴ آورده است

۱۸- ثقه الاسلام کلینی در ص ۲۴۴ از کافی باسناد خویش از اسحق بن جعفر آورده است که پدرش (ع) را گفتند چنان می پندارند که ابوطالب کافر بود گفت دروغ گفته‌اند چگونه می شود با آنکه او گوید:

مگر ندانستید که ما محمد را پیامبری یافته ایم همچون موسی که نام وی در نخستین نامه های آسمانی آمده .

گزارش بالا را نیز چندنی کس از پیشوایان حدیث (ض) در نگاشته هاشان آورده اند.

۱۹- ثقه الاسلام کلینی در اصول کافی ص ۲۴۴ آورده است که امام صادق (ع) گفت چگونه می شود ابوطالب کافر باشد با آنکه او می گوید:

[صفحه ۳۵۳]

به راستی دانسته اند که فرزند ما نزد ما دروغگو شمرده نمی شود

و پروائی از گفتگوهای بیهوده نیز ندارد

سپید روئی است که به آبروی او از ابر باران می خواهند

پناه پدر مردگان است و نگهبان بیوه زنان

گزارش بالا را سید در برهان ۷۹۵ / ۳ و نیز شماره ای چند از بزرگان گروه ما همه بنقل از کلینی آورده اند .

۲۰- شیخ ابو علی فتال در روضه الواعظین ص ۱۲۱ آورده است که امام صادق (ع) گفت چون ابوطالب (ض) را هنگام وفات رسید بزرگان قریش را فراهم آورد و ضمن وصیت کردن به ایشان گفت ای گروه قریش شما هم برگزیدگان خدائید از آفریدگان او و هم قلب تازیان و هم گنجوران خدا در زمین او و اهل حرم وی هم سرور فرمانروا در میان شما است و هم نیکخوی گشاده دست هم دلیر مرد پیشگام و هم بسیار بخش و بزرگ و بدانید که شما برای عربان هیچ بهره ای از ارجمندی و سرافرازی بر جای ننهاده‌اید مگر خود آن را یافته و به چنگ آوردید پس به این گونه، شما را بر مردم برتری ها است و ایشان را نیز به یاری آن، همین به سوی شما دست افزاری است مردم برای شما جنگ اند - تا آخر آنچه در ص ۳۱۴ و ۳۱۵ گذشت و خود نمودارهایی از واکنش های سرور ما ابوطالب بود که از زبان سنیان گزارش شده و آن را سپاس باید داشت و این وصیت را شیخ مجلسی نیز در بحار ۲۳ / ۹ یاد کرده است .

۲۱- شیخ ما ابوجعفر صدوق در اکمال الدین ص ۱۰۳ با اسناد به محمد بن مروان گزارش کرده است که امام صادق (ع) گفت: ابوطالب نمایش به کافری داد و ایمان را بنهفت و چون او را مرگ در رسید خدای عز و جل به رسول خدا (ص) وحی کرد که از اینجا بیرون شو که تو را در آن یآوری نیست او نیز به سوی مدینه کوچید .
گزارش بالا را شریف مرتضی در ص ۸، از فصول مختاره آورده و سپس می -

[صفحه ۳۵۴]

نویسد: این ها مومن بوده او را ثابت می کند زیرا می‌رساند که در یاری رسول خدا (ص) و کمک رساندن به کار او تا چه اندازه پیش رفته .

ذیل حدیث را نیز سید ابن معد در کتاب خود الحجه ص ۳۰ آورده و در ص ۱۰۳ می نویسد: به اجماع مسلمانان چون ابوطالب در گذشت جبرئیل (ع) بر پیامبر (ص) فرود آمد و گفت پروردگارت تو را سلام می رساند و می گوید توده تو دست به هم داده اند تا شبانه بر تو بتازند و یاور تو هم در گذشته پس از میان ایشان بدر شو آنگاه او را دستور به کوچیدن داد . اکنون در این بیانیش که خدای تعالی ابوطالب (ره) را به پیامبر (ص) پیوند زده و اضافه کرده و گواهی داده که او یاور وی بوده که در این زمینه رساترین سرافرازی ها و بزرگ ترین پایگاه ها برای ابوطالب است و قریش به آن خرسندی داده بودند که ابوطالب با آنان رفت و آمد کند با آنکه خود شعر او را شنیده و از یگانه پرستی او و اقرارش به نبوت پیامبر (ص) خبر داشتند و نمی توانستند او را بکشند و برانند چون تیره او از هاشمیان و برادرانشان از خاندان مطلب بن عبد مناف و هم پیمانان و بستگان و پیروان ایشان - از مومن و کافر - همه با او همراهی می کردند و اگر او تیره خویش را رها می کرده‌مگان بر علیه او می شدند و از این روی بود که چون ابولهب شنید قریش در پیرامون او گفتگو می دارند و در کارش سخن می گویند ایشان را

گفت: دست از این پیرمرد بدارید که او فریفته برادرزاده اش است و بخدا سوگند محمد کشته نشود مگر پس از کشته شدن ابوطالب و ابوطالب هم کشته نشود مگر پس از آنکه همه هاشمیان کشته شوند و هاشمیان نیز کشته نشوند تا همه تبار عبد مناف کشته گردند و تبار عبد مناف کشته نشوند تا مردم مکه کشته شوند پس دست از او بدارید و گرنه ما نیز به سوی او گرائیم آن گروه

ترسیدند که وی چنان کند این بود دست از آن کار کشیدند و چون شخص وی به ابوطالب رسید طمع در کمک او بست و برای نرم کردن و به رقت آوردنش گفت:

ای پسر عبد المطلب شگفت از بردباری پدید آمده ای،

[صفحه ۳۵۵]

که خردهای گروه هائی نزد تو ناتوان است

تا آخر سروده هائی که ابن ابی الحدید هم در شرح خود ۳۰۷ / ۳ یاد کرده و البته در گزارش او ۵ بیت افزونتر نیز می بینیم که سید در الحجه یاد نکرده . و ابن شجری نیز در ص ۱۶ از حماسه خود شعرها را آورده است .

و هم سید می نویسد که چون ابولهب در انجام خواسته ابوطالب کندی نمود او برای نرم کردن وی گفت:

راستی را مردی که ابولهب ازدودمان او باشد

از بخواری افتادن در نتیجه ستم ها بر کنار است.

او را می گویم و کجاست نیکخواهی برای من از او

ای ابولهب، شخص خود را بر پای و استوار بدار.

تا ۵ بیت که ابن هشام نیز آنها را با ۴ بیت بیشتر در سیره خود ۳۹۴ / ۱ آورده مگر این که بیت نخستین آن به این گونه است:

و راستی را مردی که عمویش ابولهب باشد

در بوستانی است که بیدادگران، خوارش نتوانند کرد) به همین گونه ابن ابی الحدید نیز در شرح خود ۳۰۷ / ۳ و ابن کثیر در تاریخ خود ۹۳ / ۳ آن را آورده اند .

۲۲- یونس بن نباته آورده است که امام صادق (ع) گفت ای یونس مردم درباره ابوطالب چه می گویند گفتم فدایت شوم می گویند او در آبکینه ای از آتش است که بر اثر آن، مغز سرش می جوشد گفت: دشمنان خدا دروغ گفتند به راستی که ابوطالب از دوستان پیامبران و راست روان و جانبختگان راه خدا و نیک مردان است و آنان خوش دوستانی برای اویند .

کنزالفوائد استاد ما کراجکی ص ۸۰ - کتاب الحجه ص ۱۷ - ضیاء العالمین

۲۳- شریف ابن معد در کتاب الحجه ص ۲۲ از طریق استاد ما ابوجعفر صدوق آورده که داود رقی گفت بر امام صادق (ع) در آمدم و مردی به من بدهکار

[صفحه ۳۵۶]

بود و من از قصد وی می ترسیدم و این را برای حضرت به درد دل باز گفتم او گفت چون به مکه گذشتی یک طواف از جانب عبد المطلب بکن و به نیابت او دو رکعت نماز بگزار و به نیابت ابوطالب هم طوافی بکن و دو رکعت نماز بگزار و به نیابت از عبد الله هم طوافی بکن و دو رکعت نماز بگزار و به نیابت از آمنه هم طوافی بکن و دو رکعت نماز بگزار و به نیابت از فاطمه بنت اسد هم طوافی بکن و دو رکعت نماز بگزار سپس خدای عز و جل را بخوان تا دارائی تو را به تو پس دهد . گفت چنین کردم و سپس از باب صفا بیرون شدم ناگاه بدهکارم را دیدم که ایستاده و می گوید داود بیا آنجا نزد من تا حق تو را بگزارم .

مجلسی نیز در بحار ۲۴ / ۹ گزارش بالا را آورده است

۲۴- ثقه الاسلام کلینی در کافی ص ۲۴۴ با اسناد خود از امام صادق (ع) آورده است که یک بار هنگامی که پیامبر (ص) در مسجد الحرام بود و جامه ای تازه بر تن داشت مشرکان بارک شتری را بر او افکندند و جامه های او را به آن انباشتند تا هر چه از آن توانست در لابلایش جای گرفت او به نزد ابوطالب شد و گفت عمو شخصیت مرا در میان شما چگونه می بینی پرسید برادرزاده ام این ها چیست او گزارش رویداد را بداد ابوطالب حمزه را بخواند و شمشیر را برگرفت و بحمزه گفت آن بارک را برگیر سپس روی به آن گروه نهاد و پیامبر (ص) نیز با او بود پس به نزد قریش شد و آنان پیرامون کعبه بودند . چون او را دیدند از چهره اش دانستند که بد خواستی درباره شان دارد سپس به حمزه گفت بارک را بر سیل و جلو ریش ایشان بکش او چنین کرد تا به آخرین کسان رسید سپس ابوطالب روی به پیامبر کرد و گفت برادرزاده ام این است ارج تو در میان ما . داستان بالا را گروهی از بزرگان و پیشوایان حدیث در نگاشته هاشان یاد کرده اند ۲۵ . - ابوالفرج اصفهانی به اسناد خود آورده است که امام صادق (ع) گفت

[صفحه ۳۵۷]

امیرمومنان (ع) را خوش می آمد که شعر ابوطالب (ع) را گزارش کند و فراهم آرد و گفت آن را بیاموزید و به کودکان خود یاد دهید زیرا او بر دین خدا بوده و در آن دانش بسیار است .

کتاب الحجه ص ۲۵، بحار الانوار ۲۴ / ۹، ضیاء العالمین

۲۶- استاد ما صدوق در ص ۳۰۴ از امالی خود به اسناد از امام صادق (ع) آورده است که گفت نخستین نماز جماعتی که برپا شد آنجا بود که رسول خدا (ص) نماز می گزارد و امیرمومنان علی بن ابیطالب (ع) نیز با او بود که ابوطالب بر او بگذشت جعفر نیز با او بود . پس گفت پسرکم به پهلوی عموزاده ات بیونند و چون رسول خدا این را دانست بر آن دو پیش افتاد و ابوطالب شادمان برگشت و می گفت:

به راستی علی و جعفر پشتوانه منند

در روزهای گرفتاری و درد سر

تا آخر سرودهایی که در ص ۲۹۷ گذشت و در ص ۳۶۰ و ۳۶۱ نیز بیاید و گزارش بالا را شیخ ابوالفتوح در تفسیر خود ۲۱۱ / ۴ گزارش کرده است .

۲۷- ثقه الاسلام کلینی در ص ۲۴۲ از کافی به اسناد خود آورده است که درست بن ابی منصور از ابوالحسن اول - امام کاظم (ع) - پرسید آیا ابوطالب حجیتی بر رسول خدا (ص) داشت گفت نه ولی ابوطالب امانت هائی از سپرده های پیامبران نزد خود داشت که آن ها را به وی سپرد گفت گفتم آیا آن سپرده های را به وی داد از این رو که حجیتی بر وی داشت گفت اگر حجیتی بر وی داشت سپرده ها را به وی نمی داد گفت گفتم پس ابوطالب را چه حال بود گفت به پیامبر و به آنچه آورده بود گروید و سپرده ها را به او داد و همان روز در گذشت .

امینی گوید: این پایگاهی است برتر از پایگاه گرویدن زیرا که آن، همراه با آنچه پیشتر از زبان مولانا امیرمومنان (ع) گذشت، روشن می کند که ابوطالب گذشته از ایمان ساده از جانشینان پیامبران و حجت های خدا در روزگار

[صفحه ۳۵۸]

خویش بوده و روشنی این قضیه به آنجا رسیده که پرسنده به گمان افتاده که پیش از برانگیخته شدن پیامبر (ص) بر وی حجیتی

داشته ولی امام این پندار را رد کرده و همان مرتبه جانشینی پیامبران را برای او آشکار ساخته و این را که او از کیش یگانه پرستی راستین که ابراهیم آورده بود پیروی می کرده و سپس در برابر آئین درخشان محمد سر فرود آورده و سپرده هائی را که داشته به منادی آن آئین داده و پیشتر گذشت که او به ولایت علوی که فرزند نیکوکارش (ص) به آن برخاسته گرویده بوده.

۲۸- استاد ما ابوالفتح کراجکی در ص ۸۰ به اسناد خود از ابان بن محمد آورده است که گفت به امام پسندیده علی بن موسی الرضا (ع) نوشتم فدایت شوم - تا پایان آنچه در بخش "آنچه کسان وی درباره او بازگو کرده اند" گذشت -

گزارش یاد شده را هم سید در ص ۱۶ از کتاب الحجه آورده است و هم سید شیرازی در الدرجات الرفیعه و هم مجلسی در بحار الانوار ص ۳۳ و هم استاد ما فتونی در ضیاء العالمین

۲۹- استاد ما مفسر بزرگ ابوالفتح در تفسیر خود ۲۱۱ / ۴ آورده است که امام رضا (ع) گفت - و از پدرانیش نیز از طریق های چندی روایت شده - که نقش نگین ابوطالب (ص) چنین بود: خشنودی دادم به پروردگاری خدا و به پیامبری برادرزاده ام محمد و به اینکه علی جانشین او باشد .

سید شیرازی در الدرجات الرفیعه و اشکوری در محبوب القلوب نیز گزارش بالا را آورده اند .

۳۰- شیخ ابوجعفر صدوق با اسناد خود آورده است که عبد العظیم بن عبد الله علوی حسنی مدفون در ری بیمار بود پس به ابوالحسن رضا (ع) نوشت ای فرزند رسول خدا درباره این گزارش مرا آگاه کن که ابوطالب در آبکینه ای از آتش است که بر اثر آن مغزش می جوشد پس رضا (ع) به او نوشت:

[صفحه ۳۵۹]

به نام خداوند بخشنده مهربان، پس از دیگر سخنان اگر تو درایمان ابوطالب چون و چرا داشته باشی بازگشتگاهت به سوی آتش است

کتاب الحجه ص ۱۶، ضیاء العالمین از ابوالحسن شریف ۳۱

۳۱- استاد فقیه ما ابوجعفر صدوق به اسناد خود از امام حسن بن علی عسکری و او از پدرانیش (ع) در ضمن حدیثی دراز آورده است که خدای تبارک و تعالی به رسول خدا (ص) وحی فرستاد که من تو را با دست دو دسته پیروان یاری رساندم یکی پیروانی که نهانی تو را یاری می کنند و دیگران هم آشکارا آنان که نهانی تو را یاری می دهند سرور و برترین ایشان عمویت ابوطالب است و آنان که آشکارا تو را یاری می دهند سرور و برترین ایشان پسر او علی بن ابیطالب است و سپس گفت به راستی ابوطالب همچون مومن دودمان فرعون بود که ایمان خود را نهان می داشت .

کتاب الحجه ص ۱۱۵، ضیاء العالمین از ابوالحسن شریف

۳۲- شیخ ما صدوق در امالی خود ص ۳۶۵ از طریق اعمش و او از عبد الله بن عباس و او از پدرش آورده است که گفت ابوطالب به رسول خدا (ص) گفت برادرزاده ام آیا خدا تو را برانگیخته گفت آری گفت نشانه ای به من بنمای گفت آن درخت را بخوان چون بخواند و درخت روی آورد تا در برابر او به خاک افتاد سپس برگشت ابوطالب گفت گواهی می دهم که تو راستگوئی، علی به پهلوی عمو زاده ات بیوند .

گزارش بالا- را هم ابو علی فتال در روضه الواعظین ص ۱۲۱ آورده و هم سید ابن معد در الحجه ص ۲۵ و با این عبارت: ابوطالب برای آنکه برتری پیامبر (ص) را به قریش بنماید پیش روی ایشان به او گفت برادرزاده ام آیا خدا تو را فرستاده گفت آری گفت براستی پیامبران را معجزات و خوارق عادات هست تو نیز نشانه ای به ما بنمای گفت آن درخت را بخوان و به آن بگو محمد بن

عبد الله تو را می گوید که به اجازه خدا روی بما آر او آن را بخواند تا روی به ایشان آورد تا در برابر او به خاک افتاد سپس به آن دستور داد تا برگردد و برگشت و ابوطالب گفت گواهی

[صفحه ۳۶۰]

می دهم که تو راستگوئی سپس بفرزندش علی (ع) گفت: پسر کم عموزاده ات را همراهی کن.
که شماره ای چند از بزرگان گروه ما گزارش بالا را یاد کرده اند
۳۳- ابوجعفر صدوق (قده) در ص ۳۶۶ از امالی به اسناد خود از سعید بن جبیر آورده است که مردی از عبد الله بن عباس پرسید و به او گفت ای عموزاده رسول خدا درباره ابوطالب مرا آگاهی ده که آیا مسلمان بود گفت چگونه مسلمان نباشد با آنکه گفته:
"به راستی دانسته اند که فرزند ما نزد مادروغگو شمرده نمی شود،
و پروائی از گفتگوهای بیهوده ندارد"

راستی مثل ابوطالب همچون مثل اصحاب کهف بود که ایمان را نهفتند و بت پرستی را آشکار ساختند و خدا نیز دوبار به ایشان پاداش داد .

گزارش بالا را، هم سید ابن معد در ص ۹۴ و ۱۱۵ از الحجه آورده است و هم شماره ای چند از پیشوایان حدیث.
۳۴- استاد ما ابوعلی فتال نیشابوری در ص ۱۲۳ از روضه الواعظین آورده است که ابن عباس گفت ابوطالب همراه با پسرش جعفر بن رسول خدا (ص) بر خوردند که در مسجدالحرام نماز نیمروز می خواند و علی (ع) هم در سمت راست او بود ابوطالب به جعفر گفت به پهلوی عموزاده ات پیوند پس جعفر پیش افتاد و علی در پی وی ایستاد و در پشت سر رسول خدا (ص) صف زدند تا نماز را بگذارد و در این باره ابوطالب گفت:

به راستی علی و جعفر پشتوانه منند

در روزهای گرفتاری و درد سر

هنگامی که بمیرم

آندو را (بجای پیامبر) در معرض کینه دشمنان در می آرم

[صفحه ۳۶۱]

عموزاده تان را یاری کنید و دست از او مدارید

در میان برادران من پدر او تنها برادر پدر و مادر من است

به خدانه من و نه هیچکس از فرزندانم که گوهر پاک داشته باشد

دست از پیامبر نخواهد داشت

و ابن معد در ص ۵۹ از کتاب الحجه به اسناد خود از عمران بن حصین خزاعی آورده است که او گفت بخدا مسلمان شدن جعفر به دستور پدرش بود و به این قرار که ابو طالب همراه با پسرش جعفر به رسول خدا گذر کرد که نماز می گزارد و علی (ع) نیز در سمت راست او بود پس ابوطالب به جعفر گفت به پهلوی عموزاده ات پیوند پس جعفر آمد و با پیامبر (ص) نماز گزارد و چون نماز را به پایان برد پیامبر (ص) به او گفت ای جعفر به پهلوی عموزاده ات پیوستی خدا نیز در برابر، دو بال به تو خواهد داد تا به

یاری آن در بهشت پرواز کنی پس ابوطالب (ض) آغاز به گفتن این سرودها کرد:

"به راستی علی و جعفر پشتوانه منند در روزهای گرفتاری و دردسر

عموزاده تان را یاری کنید و دست از او مدارید

در میان برادران من پدر او تنها برادر پدر و مادری من است

به راستی ابولهب ما را تسلیم کرد زیرا ابولهب دلسوز نیست

به خدا نه من و نه هیچکس از فرزندانم که گوهر نیک داشته باشد

دست از پیامبر نخواهد داشت

هر چند بینیم سرهای ما و شمابه تیغ های بران هلاک شوند

مائیم و این پیامبر که خاندان اوئیم

و دشمنان را با سر نیزه ها از پیرامون او می زنیم

[صفحه ۳۶۲]

اگر شما با همه گروه خود به او برسید

ما در میان مردم پست ترین تازیان هستیم"، .

گزارش بالا را استاد ابوالفتح کراجکی نیز به طریقی دیگر از ابو ضوء بن صلصال آورده که گفت من پیش از مسلمانی ام همراه با ابوطالب پیامبر را یاری می دادم تا یک روز در تابستان بسیار گرم نزدیک خانه ابوطالب نشسته بودم که ناگهان ابوطالب با حالی همچون اندوهناکان بنزد من بیرون شد و گفت ای ابو غضنفر این دو جوان - پیامبر و علی (ع) - را ندیدی؟ گفتم از آنگاه که این جا نشسته ام نه گفت پس بیا در جستجوی آندو برآئیم که من از قریش ایمن نیستم نکند ناگهان آندو رابکشند گفت پس من با او گذشتم تا از خانه های مکه بیرون شدیم و به کوهی از کوه های آن رسیدیم و به قله آن برآمدیم و ناگهان پیامبر (ص) را دیدیم که علی هم سمت راست او بود و آندو در برابر چشمه خورشید برای خدا به رکوع و سجود می پرداختند پمس ابوطالب به پسرش جعفر که نیز همراه ما بود گفت به پهلوی عموزاده ات پیوند پس او در کنار علی بایستاد و پیامبر (ص) که بودن آندو را دریافت پیش افتاد تا روی به کار خویش آوردند تا کار را به پایان بردند سپس روی به ما آوردند و من دیدم که شادمانی از چهره ابوطالب نمایان است سپس برخاست و سروده های یاد شده را بر زبان راند

۳۵- از عکرمه آورده اند که ابن عباس گفت پدرم مرا گزارش داد که ابوطالب (رض) در هنگام مرگ گواهی داد که خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد برانگیخته او است (ضیاء العالمین)

۳۶- در تفسیر وکیع آورده است که ابوذر غفاری گفت به خدائی که جز او خدائی نیست ابوطالب (ص) نمرود تا به زبان حبشیان اظهار مسلمانی کرد و به رسول خدا (ص) گفت آیا زبان حبشیان را می دانی گفت ای عمو براستی خداوند همه زبان ها را به من آموخته گفت ای محمد اسدن لمصا قاقاطالاها یعنی خالصانه گواهی می دهم که جز خدای یگانه خدائی نیست پس رسول خدا (ص) بگریست

[صفحه ۳۶۳]

و گفت راستی که خدا چشم مرا به ابوطالب روشن ساخت . ضیاءالعالمین از استاد ما ابوالحسن شریف .

در این جا سرور مکیان دوست داشته است که گواهی را به زبان حبشیان بازگو کند و این البته پس از آن بوده که بسیار بارها آن را به زبان تا زیان و جز آن در این باره گواهی داده چنانچه استاد و حجت ما ابوالحسن شریف فتونی در گذشته در ۱۱۳۸ در کتاب کلان و ارزنده خوده - ضیا العالمین به گستردگی در این باره سخن گفته - و نگارش او گرانبهاترین کتابی است که در امامت پرداخته.

۳۷- استاد ما ابوالحسن قطب الدین راوندی در نگارش خود الخرائج و الجرائح آورده است که فاطمه بنت اسد گفت چون عبد المطلب در گذشت ابوطالب بنابر وصیت پدرش پیامبر (ص) را برگرفت من نیز به پرستاری او برخاستم و در بوستان خانه ما درخت های خرمائی بود و آن هنگام نوبر خرما بود و من و نیز کنیزم هر کدام هر روز یک مشت یا بیشتر از خرما بر می گرفتیم تا روزی چنان پیش آمد که من و کنیزم هر دو از یاد بردیم که چیزی برگیریم و محمد خوابیده بود و کودکان در آمدند و هر چه خرما ریخته بود برگرفتند و برگشتند من خوابیدم و از شرم این که محمد (ص) بیدار شود آستینم را بر چهره افکندم پس محمد بیدار شد و به درون بوستان رفت و خرمائی بر روی زمین ندید پس به درخت خرما اشاره کرد و گفت ای درخت من گرسنه‌ام پس من دیدم که درخت شاخه هایش را که خرما بر آن بود فرود آورد تا او هر چه از آن خواست خورد سپس آن را بر سر جای خود بالا برد من از این به شگفت آمدم و آن هنگام ابوطالب (ص) نبود و چون بیامد و در را کوفت من پابرنه به سوی او دویدم و در را بازکردم و آنچه را دیدم باز گفتم او گفت

جز این نیست که او پیامبری خواهد بود و تو نیز پس از نازائیات دستیاری برای او خواهی زائید پس چنانکه او گفته بود من علی (ع) را زائیدم.

۳۸- استاد ما فقیه برتر ابن بابویه صدوق در ص ۱۵۸ از امالی خود به اسناد از ابوطالب (ع) آورده است که گفت عبد المطلب گفت من در حجر اسماعیل خوابیده

[صفحه ۳۶۴]

بودم خوابی دیدم که مرا ترساند پس به نزد پیشگوی قریش که یک زن بود شدم چادر چار گوشه نگارینی از خز بر خود افکنده بودم و انبوه موهایم شانه ام را می زد و او چون به من نگرست در چهره ام دگرگونی را دریافت، آن هنگام من بزرگ توده ام بودم پس او راست بنشست و گفت سرور تازیان را چه شده که رنگش دیگرگون است آیا از پیش آمده های روزگار رویداری را ناپسند داشته من گفتم آری دیشب من در حجر خوابیده بودم که دیدم گویا درختی بر پشت من است که سرش به آسمان رسید و شاخه هایش را در خاور و باختر زد و روشنی آن را دیدم که آشکار می شود و هفتاد بار از روشنائی خورشید بزرگ تر است و عرب و عجم را دیدم که در برابرش به خاک افتاده اند و هر روز روشنائی و شکوه آن افزایش می یافت و گروهی از قریش را دیدم که می خواستند آن را ببرند و چون به آن نزدیک می شدند جوانی ایشان را می گرفت که از نیکو روی ترین و پاک جامه‌ترین مردم بود پس ایشان را می گرفت و پشتشان را می شکست و چشمشان را بر می کند من دست خود را بلند کردم تا شاخه‌ای از شاخه های آن را بگیرم جوان بانگ به من زد و گفت ایست تو را از آن بهره ای نیست گفتم درخت از من رسته می شود پس بهره اش از کیست گفت بهره از آن اینان است که به آن آویخته اند و خود به آنان بر می گرددمن از هراس بی تاب شده و با رنگ دگرگون از خواب پریدم پس رنگ آن زنگ پیشگوی را دیدم که دگرگون شد و سپس گفت اگر راست گفته باشی از پشت تو فرزندی به در آید که بر خاور و باختر فرمانروائی یابد و در میان مردم پیامبری نماید . پس اندوه از دل من برفت اینک ابوطالب بنگر که شاید

آنکس باشی، ابوطالب این داستان را بازگو می کرد و پیامبر (ص) ظهور کرده بود و او می گفت بخدا درخت همان ابوالقاسم محمد امین است .

۳۹- سید در کتاب خود الحجه ص ۶۸ می نویسد سیدنسب شناس علوی عمری معروف به موضح بااسناد خود چنین یاد کرده که چون ابوطالب بمرد آن هنگام دستور به نمازبر مردگان هنوز نیامده بود و از این روی پیامبر نه بر او و نه بر

[صفحه ۳۶۵]

خدیجه نماز نکرد بلکه جنازه ابوطالب را که گذر می دادند پیامبر (ص) و علی و جعفر و حمزه نشسته بودند پس برخاستند و جنازه او را تشییع کردند و برای او آمرزش خواستند گروهی گفتند ما نیز برای مردگان و نزدیکان خویش که بت پرست بودند آمرزش می خواهیم زیرا می پنداشتند که ابوطالب هم در بت پرستی مرده نه اینکه ایمان خود را پنهان داشته باشد پس خداوند این پندار را که ابوطالب بت پرست بوده از میان برد و پیامبر خود (ص) و آن سه تن نامبرده (ع) را از نسبت به خطا بر کنار داشت و فرمود نه پیامبر (ص) و نه مومنان را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش بخواهند هر چند از خویشان ایشان باشند . پس اگر کسی ابوطالب را کافر بخواند پیامبر را در این کار لغزش کار شمرده با این که خدای تعالی گفته ها و کرده های او را از لغزش بر کنار شمرده الخ .

ابوالفرج اصفهانی به اسناد از محمد بن حمید آورده است که گفت پدرم مرا حدیث کرد که ابوالجهم بن حذیفه را پرسیدند آیا پیامبر (ص) بر ابوطالب نماز گزارد گفت آن روز نماز کجا بود زیرا دستور این گونه نماز پس از درگذشت وی رسید البته رسول خدا (ص) بر او اندوهگین شد و علی را بفرمود تا به کار او برخیزد و خود بر جنازه اش حاضر شد و عباس و بوبکر هم به مسلمانی او گواهی دادند من نیز راستی سخن آندو را گواهی می کنم چون او ایمان خود را پوشیده می داشت و اگر تا ظهور پیروزی اسلام زندگی اش می پائید ایمان خود را آشکار می کرد

۴۰- از مقاتل گزارش کرده اند که چون قریش دیدند کار پیامبر (ص) بالا گرفته گفتند نمی بینیم که محمد جز بر خود بینی خویش بیافزاید و راستی را که او جز مردی جادوگر یا دیوانه نیست پس با هم پیمان بستند که چون ابوطالب (ص) بمیرد همه عشایر را برای کشتن او همدستان کنند، این گزارش به ابوطالب رسید پس هاشمیان و هم پیمانان ایشان از قریش را گرد آورد و سفارش پیامبر را به ایشان کرد و گفت هر چه این برادرزاده ام می گوید پدران و دانشوران ما گزارش آن را

[صفحه ۳۶۶]

داده اند و راستی که محمد پیامبری راستگو است و درستکار و سخنگو و راستی برترین شخصیت را دارد و جایگاه او نزد پروردگارش برترین پایگاه است دعوت او را بپذیرید و بر یاری اش همدستان شوید و از پیرامون حریم او دشمنش را با تیر بزنید زیرا او - تا پایان روزگار - سرافرازی جاودانه شما است . سپس آغاز به گفتن این سروده ها کرد:

"به یاری رویاروی پیامبر نیکو سفارش می کنم

فرزندم علی و نیز آن عموی نیکو، عباس را

و نیز حمزه آن شیری را که از تاخت بردن او می ترسند

و نیز جعفر را- تا گزند مردم را از او به دور دارند

و همه هاشمیان را سفارش به یاری او می‌کنم که
برای این پیکار باتوده، جنگ آزموده هائی را به کار گیرند
ای فدای شما باد مادر و همه زادگانش

شما در یاری احمد و در پیش آمدهای هراس انگیز همچون سپرها باشید
از هر شمشیری یاری بخواهید که روی آن صیقل یافته
و در تاریکی شب، گمان بری که چراغ است

امینی گوید: این بود یک مشت از گزارش های بازگوگران حق و حقیقت، که سرگذشت نامه ها به آگاهی ما می‌رساند که برای
رعایت اختصار ۴. گزارش بیشتر نیاوردیم که اگر آن ها را به آنچه از خاندان و کسان ابوطالب گزارش شده و ما نیز آوردیم
بیفزائی و آن ها را در کنار داستان هائی که واکنش های این سرور مکیان را می‌نماید بنهی و گواهی های آشکاری را هم که در
شعرهایش داده با این ها جمع کنی آنگاه می‌بینی دلایل ما بر ایمان خالص و اسلام استوار او به صد هم می‌رسد اکنون آیا هیچ
خردمندی راهی می‌یابد که از همه این ها چشم بپوشد با آنک هر کدام از آن ها به تنهائی بس است که در اثبات مسلمان بودن
کسی پشتوانه

[صفحه ۳۶۷]

ما قرار گیرد: آری در کار ابوطالب رازی هست که با هزار دلیل هم ایمان او را ثابت نتوان کرد ولی ایمان دیگران را با یک نقل
قول مجهول و یک ادعای پوک هم می‌توان ثابت کرد بخوان و داوری کن

نگارش های جداگانه در مورد مسلمانی ابوطالب

درباره دلیل های یاد شده، گروهی از برجستگان فرقه ما به گستردگی سخن رانده اند همچون شیخ مجلسی در بحار الانور ۳۳ - ۱۴
/ ۹ و استاد و پیشرو برجسته ما ابوالحسن شریف فتونی در ج ۲ از نگارش کلان و ارزنده اش ضیاء العالمین (که نسخه آن نزد
ماست) که در این زمینه بهترین نگاشته ها است همانگونه که آنچه سید برزنجی نگارش داده و سید احمد زینی دحلان آنرا مختصر
کرده بهترین کتابی که در این باره به خامه بزرگان اهل سنت نوشته شده و کسان دیگری هم نگارش های جداگانه ای در این باره
پرداخته اند همچون:

۱- ابوالقاسم سعد بن عبد الله اشعری قمی در گذشته ۲۹۹ یا ۳۰۱ که او راست کتاب فضل ابوطالب و عبد المطلب و عبد الله پدر
پیامبر (ص) بنگرید به رجال نجاشی ص ۱۲۶

۲- ابو علی کوفی احمد بن محمد بن عمار در گذشته در ۳۴۶ و چنانچه در ص ۲۹ از فهرست شیخ و ص ۷۰ از رجال نجاشی
آمده او راست کتاب ایمان ابیطالب .

۳- ابو محمد سهل بن احمد بن عبد الله دیباجی که تلعبیری در سال ۳۷۰ از وی حدیث شنیده و به گفته نجاشی در فهرست خود
ص ۱۳۳ او راست کتاب ایمان ابیطالب.

۴- ابو نعیم علی بن حمزه بصری تمیمی لغوی متوفی ۳۷۵ او راست کتاب ایمان ابیطالب که نسخه آن نزد استاد ما میرزا محمد
تهرانی در سامرای سرافراز هست و حافظ ابن حجر در اصابه پاره ای از بخش های آن را در سرگذشت ابوطالب آورده و نگارنده آن
را به رافضی گری متهم کرده

[صفحه ۳۶۸]

- ۵- ابو سعید محمد بن احمد بن حسین خزاعی نیشابوری نیای مادری مفسر بزرگ شیخ ابو الفتوح خزاعی او راست کتاب منی الطالب فی ایمان ابیطالب که شیخ منتجب الدین به گفته خودش در ص ۱۱۰ از فهرست خویش آن کتاب را از نواده وی شیخ ابو الفتوح و او از پدرش و او از ابوسعید روایت کرده .
- ۶- ابو الحسن علی بن بلال بن ابی معاویه مهلبی ازدی او راست کتاب البیان عن خیره الرحمن درباره ایمان ابوطالب و پدران پیامبر (ص) که آن را شیخ در فهرست خود ص ۹۶ و نجاشی در ص ۱۸۸ بوی نسبت داده اند.
- ۷- احمد بن قاسم او راست کتاب ایمان ابیطالب که نجاشی بنابر آنچه در ص ۱۶۹ از فهرست خود می نویسد نسخه ای از آنرا که بخط حسین بن عبد الله غضایری بوده دیده است .
- ۸- ابوالحسین احمد بن محمد بن احمد بن طرخان کندی جرجانی (دوست نجاشی در گذشته در ۴۵۰) که نجاشی در فهرست خود ص ۶۳ کتاب او را بنام ایمان ابیطالب یاد کرده است .
- ۹- شیخ ابو عبد الله مفید محمد بن محمد بن نعمان در گذشته در ۴۱۳ نیز بنابر آنچه در ص ۲۸۴ از فهرست نجاشی آمده کتابی در اثبات ایمان ابوطالب دارد .
- ۱۰- ابو علی شمس الدین سید فخار بن معد موسوی در گذشته در ۶۳۰ او راست کتاب الحجه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب که علامه سید محمد صادق بحر العلوم با این گفته ها تقریظی بر آن سروده:
- ای فخار تو را مژده باد
به پاداش هائی که آفرید گارد در روز رستخیز بتو خواهد بخشید
با دلیل روشن و با نگارش درخشان خود الحجه بزرگ مکه و پدر شیر خدا را

[صفحه ۳۶۹]

- هم از تهمت بت پرستی پاک نمودی
و هم از نسبت مردود کفر که داعیان شر به او بسته اند.
و چگونه سخنانشان راست باشد با آنکه اسلام
به یاری او بر پای ایستاد و بابرتری های او سرافرازی یافت.
سوگند به دوستی ابوالحسن علی
که اگر او نبود کیش ما درخشندگی نمی یافت
پس، از سوی خداوند بر او خوشنودی باد.
و بر دشمنانش آتشی برافروخته .
- ۱۱- ابوالفضائل احمد بن طاوس حسنی در گذشته در ۶۷۳ . او راست کتاب ایمان ابی طالب که در کتاب دیگر خود بناء المقالة العلویه لنقض الرساله العثمانیه آن را یاد کرده که آن نیز کتابی است در امامت که در رد رساله ابو عثمان جاحظ پرداخته
- ۱۲- سید حسین طباطبائی یزدی حائری معروف به واعظ در گذشته در ۱۳۰۷ او راست کتاب منیه الطالب فی ایمان ابی طالب که

فارسی است و چاپ شده

۱۳- مفتی شریف سید محمد عباس تستری هندی در گذشته در ۱۳۰۶ او راست کتاب بغیه الطالب فی ایمان ابی طالب و او یکی از غدیریہ سرایان هم هست که انشاء الله تعالی زندگینامه اش را ضمن شعرای سده چهاردهم می آوریم.

۱۴- شمس العلماء میرزا محمد حسین گرگانی او راست کتاب مقصد الطالب فی ایمان آباء النبی و عمه ابی طالب که فارسی است و در سال ۱۳۱۱ در بمبئی چاپ شده .

۱۵- شیخ محمد علی بن میرزا جعفر علی فصیح هندی مقیم مکه معظمه او راست کتاب القول الواجب فی ایمان ابی طالب

۱۶- شیخ ما حاج میرزا محسن بن میرزا محمد تبریزی

[صفحه ۳۷۰]

۱۷- سید محمد علی آل شرف الدین عاملی او راست کتاب شیخ الابطح یا ابوطالب که به سال ۱۳۴۹ در ۹۶ ص در بغداد چاپ شد که هر چه سخن بایسته بوده در آن گرد آورده و ناگفته ای بر جای ننهاد

۱۸- شیخ میرزا نجم الدین پسر استاد ما میرزا محمد تهرانی او راست کتاب الشهاب الثاقب لرجم مکفر ابی طالب

۱۹- شیخ جعفر بن حاج محمد نقدی - خدا بیامر، او راست کتاب مواهب الوهاب فی فضائل ابی طالب که به سال ۱۳۴۱ در ۱۵۴ ص در نجف اشرف چاپ شده و در آن سوده های بسیار و نکته های نغز و کم مانند توان یافت .

سروده هایی در ستایش او

بسیاری از بزرگان شیعه نیز در این زمینه ها اشعاری سروده اند و از میان آنچه می توانیم در این جا بگنجانیم سخن سید ابو محمد عبد الله بن حمزه حسنی زیدی است که در قصیده ای گوید:

پدر ما ابوطالب، او (پیامبر) را پشتیبانی کرد.

و با اینکه هنوز مردم مسلمانی نگرفته بودند او اسلام آورد

راستی را که او مسلمانی خویش را پنهان می داشت.

ولی دوستی اش را نمی نهفت

و هم سید دانشمند سید علی خان شیرازی در الدرجات الرفیعه گوید:

ابوطالب عم پیامبر ما محمد است

که دین به یاری او بر پای ایستاد و پشت آن استواری یافت

و میان همه گردن فرازی ها این سربلندی برای او بس

که از میان همه مردم تنها او دستیار و سرپرست او بود.

اگر گروهی کلان پایگاه او را در نیابند.

[صفحه ۳۷۱]

پس پرتو بادمدا را زبانی نمی رسد که این و آن نشناسندش.

اگر او نبود نه دعوت احمدی بر پای می خاست.
و نه شب گمراهی در می گذشت و نه ناراستی های آن زدوده می گردید.
برای حکمتی که بود پنهانی به کیش خدا اعتراف کرد.
و این شد که دشمن حقیقت، گفت آنچه گوینده آن بود.
و با آن که او در جهان دین به کوهی بلند می ماند.
چگونه یاوه های دشمن که بادی بیش نیست زیانی برای او دارد.
و چگونه رواست که به آستان بزرگواری پرخاش کنند.
که آغاز و انجام همه کارهایش ستوده است .
تا آنگاه که مهربان، بالا بر می آید.
و سخن از منش و برتری های او خوانده می شود درود خدا بر وی باد.
و این هم از چکامه آیه الله سید میرزا عبد الهادی شیرازی
مرازمینه ای بس فراخ است در ستایش آن گرامی مرد زیرک
پدر پیشوایانی که همتای نامه خدا و سرپرست کار مسلمانان بودند.
او است برجسته مردی راهنما که با ستایش او ادراکات خود را می آرایم
و با یاد ازسرافرازی هایش سرودم به درخشش می افتد
ابوطالب، پاسدار حقیقت
سروری که مکه در دریا و خشکی به او آراسته است
ابوطالب که اسب و شب و پرچم
دربرخورد گاه نبرد گواه پیروزی او است
پدر جانشینان درخشان پیامبر و عموی محمد
که نژادهائی همچون بوی مشک ازسوی او پراکنده می شود و خود پاکیزه

[صفحه ۳۷۲]

بنیادی برای آن ها است.
راستی را که پیش آمدهای سهمگین، او را مردی بس کار آزموده می شناسد.
که در روز نبرد زرهی از خردمندی و دلیری بر تن می کند.
همچنانکه خشکسالی ها از او مردی دهشکار می شناسد.
که در بخشندگی، موج دریای پر آشوب از نیکوئی های او فروتر است.
یگانه دنیا است و باران در بخشش، دومی او است
و درباره فروغش بگوی که خورشید و ماه دو هفته را سومی است.
سخن کجایی تواند پیرامون منش های درخشانش رافرا گیرد؟
با این که به راستی چکامه سازان از به هم پیوند زدن آن ها درماندند

با دلیری و خردمندی، و مسلحانه از پیامبر برگزیده پاسداری کرد
 به گونه ای که هر جا و هر گاه او تاخت می برد یلان به خواری می افتادند
 اگر او نبود به هیچ روی تبلیغات پیامبر نتیجه ای نداشت
 و کار اسلام سر و سامان نمی یافت.
 هنگامی او به خدای گواه بر همه چیز گروید که آفریدگان
 به سوی بتان - نسر و یعوق - جست و خیز می کردند
 و آنگاه که پیامبر هدایت ییامد و کار خود را آشکار ساخت.
 او وی را راستگو شمرد و پرتگاه های گمراهی را جلو گرفت.
 همین سرفرازی برای بزرگ مکیان بس که پدر شیر خدا است
 که در تنگنای سختی های وی را به یاری می خواندند
 تا آنگاه که باد صبا می وزد
 خداوند بر او که بزرگ مکه است درود فرستد .
 و هم استاد ما اوردبادی گوید:
 با پیشوایان مکیان بود که نیکوکاری نمایان شد

[صفحه ۳۷۳]

و در فروغ های او سنگلاخ تازیان به درخشندگی افتاد
 خداوند او را برای یگانه پرستی، شمشیری بران گردانید
 که به دست او سرکشی های بت پرستی به نرمی گراید.
 و عموی مصطفی، که اگر او نبود
 یغمای حریم اسلام را روا می شناختند
 شمشیر اراده ای را برای پاسداری دین بر کشید
 که پهنه تیغ های بران از اثر آن خسته گردید
 برای هدایت، دلیری سهمناکی را روان گردانید
 که در برابر آن، نیزه های سرسخت درهم شکست
 و در سرودهایی حقیقت را آشکار ساخت
 که از شایستگی و درستی لباب است.
 در کارهای سهمناک فریاد رس هاشمیان است.
 و شتران مانده را برای رسیدن به اومهار در بینی می کنند.
 گرامی مرد خالص، کاری را بر پای داشت
 که تنها ارجمندی، او را به آن واداشته بود و بس
 هیچگونه کاستی، او را آلوده نساخت

و همیشه سرشت هائی نیکو در برابر او بود
 پس دانشی که خوئی بزرگوارانه آن را آرایش می داد
 و چنان پابندی ای به کیش، که جوانمردی در دنبال آن بود
 آنگاه که خشکسالی همه جا را فرا گیرد باران را نزد او باید جست
 و چون بامداد آشکار شود پناه را در کنار او توان یافت
 برجستگی های او را شیوا سخنان نتوانند ستود
 و در برابر آن ها، گفتارهای بی کاستی نابود می گردد.
 و چکیده سخن اینکه پدر علی را کیشی ریشه دار و پایدار بود .

[صفحه ۳۷۴]

ولی چون به دشمنی و کین توزی با فرزند او برخاستند.
 و نتوانستند برتری های شیر خدا را از او جدا نمایند دهن.
 این بود که پدر را به باد ناسزا گرفتند.
 و هر کس که آهنگ سربلندی ها کند چنین نیست که به آن تواند رسید .
 فروغ ماه دو هفته درخشان است و روی پنهان نمی دارد.
 هر چند که پیرامون آن سگان بسیار پارس
 چنان بگیر که من گفتم بامداد، شب است.
 ولی آیا بامداد از چشم مردم پنهان می ماند؟
 رها کن سرگردان شدگان گمراه را
 و آن گروهی که در خم و چم های درمانده اند.
 این سرور مکیان است در راه یافتگی خویش
 که پیشوائی ورستگاری دست در دست او نهاده اند.
 پدر گرامی ترین شکاریان از نژاد لوی
 و همان سروران شتابنده به سوی نیکی ها و دلیران روشن روی
 نان نیز همچون پدرشان به هنگامی که تیری برای برتر مردمان افکنده شود.
 تیرهای برد و باختشان به پیروزی می رسد.
 و هم شیخ محمد تقی صادق عاملی در چکامه ای که در ستایش اهل بیت (ع) سروده گوید:
 با شمشیر علی بود که ساختمان دین استوار گردید.
 چنانچه پیشتر نیز بنای آن به یاری پدرش بر پای ایستاد.
 مان ابوطالب، بنیاد سرافرازی ها و نشانه آن
 و آغاز و انجام نشانی راهنمایی

[صفحه ۳۷۵]

در فراهم آوردن برتری ها و خردمندی یگانه .
 و جامه او همه گونه جوانمردی را در خویش گرد آورد .
 تارک دورترین ستاره ها در برابر بلندی جایگاهش ناچیز می نماید.
 و ستایش وی بوی خوش شب بوی دشتی را می پراکند.
 ترسندگان پناه خواه را سرای حریم آسایش است.
 و همچون کعبه است که امیدواران آهنگ آن کنند و به بی نیازی رسند
 خود در میان همه جوانمردی ها به ماه می مانست که هاله ای پیرامونش را فرا گرفته باشد.
 و گردن فرازی او از دو گردنده رخشان نیز برتر می رفت.
 گوش خود را به آوای کیش یگانه پرستی واداشت.
 و چون آواز آن را بشنید، دعوت آن را لیک گفت.
 جان خویش را برای گرامی داشتن آئین بفروخت.
 که هان چه خجسته و بلند پایه خرید و فروشی
 و هم سید علینقی لکهنوی می گوید:
 سرزمین مکه را پدر جانشین پیامبر درخشندگی بخشید
 همان بامدادی که به راندن بدخواهان از پیرامون پیامبر برخاست
 یک تنه به یاری اسلام برخاست
 و با همه گمراهان و گردنکشان آشکارا به نبرد پرداخت.
 با اراده ای گذراتر از لبه تیغ هندی،
 نیرنگ دشمنان را از پیروان راه راست باز می گردانید
 خرد خود را از کیش پیامبر بینائی بخشید
 و از سه رازپنهان که در دل داشت آن را آشکار ساخت
 با دلی لبریز از یگانه پرستی و پرهیزگاری و نیکوکاری،

[صفحه ۳۷۶]

و باراستی و درستی به خدا گروید
 برای سروری تازیان بنیادی نهاد
 که پیرامون آن را سرفرازی هاشمیان فرا گرفته بود
 گامزن راهی راست بود که پدرانی راست رو بوی نموده
 و از برگزیده ای به گزیده ای رسیده بود
 که گفתי مادرانشان نمی خواستند فرزندی داشته باشند

مگر پیامبر یا جانشین پیامبر باشد
 او نیز از پیشتر همچون پدرش از راه یافتگان بود
 و هماره نیز پای بر شاهراه راستین داشت
 سیراب شدن از آبشخور آئین خدا با او آغاز شد
 و با فرزند پاکش علی به انجام آمد
 و شیخ محمد سماوی هم چکامه ای دارد که در پایان
 کتاب الحجه ص ۱۳۵ به چاپ رسانده و سرآغاز آن:
 از دست آن نگارنازک اندام نار پستان،
 دل من همچون گوی است در دست بازیگران
 گویا من پیرامون هوس گرد برآمده ام
 تا یکی برایم روی می نماید و یکی روی نهان می دارد
 دچار کسی شده ام که پرده خود را در جایی می زند
 که نگاه تیزبین از هم گسیخته می شود.
 در همانجائی که لبه تیغ های یمانی و نیزه ها در کار است
 در باروهای بلند دودمانش چنان از او پاسداری می شود
 که گویا پدرش ابوطالب است

[صفحه ۳۷۷]

مایه سربلندی گردن فرازان و عموی پیامبر
 و بزرگ مرد مکیان از خاندان غالب
 بلند پایه ای که هیچ مرغ شکاری
 خود را به فراز پایگاهش نتوانست رسانید
 هنگامی که نگاه خود را به بالا برداریم و آرام و پیوسته به او بنگریم
 نگاه ما بر مامی گردد و رنج و گرفتاری را از میان می برد
 رخسار او برای دیدگان همه درخشان می گردد
 همانگونه که تیغ از نیام به در می آید
 بلند بنیاد سرفرازی را بر چهار ستون نهاد
 که به روشنائی ستارگان بودند
 از کسی همچون علی بگير تا جعفر و از مردی مانند عقیل تا طالب
 آری همانان نه مردان فرومایه دامن گسترده یا دامن در هم کشیده
 کیست که از میان پیادگان و سواران
 در بزرگی به پای ابوطالب رسد

با خودداری از سازش، به شمشیر خود در مکه از دین پشتیبانی کرد
 به گونه ای که کس را به حریم او راه نبود
 برای کاری که بر جویندگان، آشکار است نهانی به خدا گروید
 و فرود آمدن وحی بر احمد را راست شمرد
 و به انجام آنچه بر او بایسته بود برخاست
 پس چه بسیار جدائی است میان آنکس که تصدیق خود را پنهان دارد
 و آن دیگری که به دروغ، خود را جزء تصدیق کنندگان نمای
 راستی را چه نیکو پناهی است برای گام زنان در راه راست و پرهیزگاری
 و چه خوب میزبانی برای خواهندگان و میهمانان
 آنگاه که دین در مکه یک یاور بیش نداشت

[صفحه ۳۷۸]

اورشته امیدی بود که دین به آن آویخت
 تا هنگامی که زنده بود
 مرزهای ره یافتگان را از دستبردها به دور می داشت
 اگر او نبود پیامبر برگزیده،
 نمی توانست آواز بردارد و راه روشن را بنماید.
 و کار بت پرستی
 با پشتگرمی به روزی که بر تباه سازنده آن تنگ می آید - به تباهی نمی کشید
 شیخ جعفر بن حاج محمد نقدی دارنده نگارش هائی چند نیز چکامه ای دارد که آن را در ص ۱۵۴ از کتاب خود مواهب الوهاب
 فی فضائل ابی طالب که در نجف ارجمند چاپ شده آورده و سرآغاز آن:
 آذرخش لبخند تو همه جا را روشن کرده
 شبنم هائی که بر گونه ات می غلطد تشنگان را سیراب می سازد
 تا آنجا که گوید:
 هر چه رویدادهای سهمناک بر روی هم انباشته باشد
 باز چون پدر جانشین پیامبر را آواز دهم چهره دلم درخشان می گردد
 همان عبد مناف - ابوطالب - پاک عموی محمد
 که پدران و نیاکانی پاک هم داشت
 هنگام جوانمردی به باران می ماند و در پیش آمدهای سخت به شیر
 هر که او را آواز دهد پناه می یابد و در چشم انداز انجمن ها به ماه دو هفته می ماند
 بزرگمرد مکیان و همان کس که با شمشیر اراده اش
 مردمان را به شاهراه راهنمایی رسانید

[صفحه ۳۷۹]

جوانمردی ها گردن خود را در برابر او فرود آوردند
و روزگاری نیز برتری راهبری را به سوی او افکند
نیای امامان، پیرمرد توده محمدیان
که آستانش سرای آرزوها و میهمان خانه در آیندگان است
شمشیری که بزرگواری استوار، حمایل آن است
و سرفرازی نیز پیرایه حمایل آن گردیده
در روزگاری آفریدگان را به راه راست می خوانده
که مردم راه راست را نمی شناختند.
چه بسیار شگفت کاری که قریش از او دیدند
و به آن وسیله دانستند که او یگانه یگانه ها است.
همچون شیر دادن او به بهترین آفریدگان احمد
و پذیرفته شدن درخواست او از خدا در سیراب شدن آن مرز و بوم
و نوید شیر صف شکن به فرزند او
و بهبود یافتنش به درخواست پیامبر راهنما از خداوند
و بازگویی او از سرچشمه وحی پیش از آنکه باز نموده شود
و ترکیدن زمین وجوشیدن آب از دل آن در هنگامی که وی تشنه بود
و گزارش دان او از زاده شدن شیر تازان خداوند
در روز زاده شدن پیامبر ستوده
او را بر اسلام شیوه هائی است
که سپس همچون گردن بندهائی آویزه گردن مسلمانان گردید

[صفحه ۳۸۰]

بهترین آفریدگان پیامبر برگزیده را سرپرستی کر
و حقوق او را با دوستی راستین مراعات نمود
در کودکی او را پرورد و اندکی پیش از بلوغ او از وی پیروی کرد
و چون سالخورده شد او را از گزند دشمنان پاسداشت
و بخاطر او بود که چون قریش راه گمراهی و تبهکاری پیش گرفتند
به دشمنی با ایشان برخاست
چون دید آنان دست بهم داده اند

تا سرور گردن فرازان و بهترین آفریدگان را بکشند
 پس با همان اراده‌ای خشم گرفت که از گروهی دلاوران یگانه به او رسیده بود
 - همگان دارای منش و همت بلند و کارشان زد و خورد با شمشیرها-
 و او به گونه ای برگشت که پایگاه و دارائی و فرزندان و جان خود را
 برای فدا کردن در راه ستوده ترین پیامبران- احمد - آماده کرده بود.
 و در یاری او به پای ایستاد تا آئین وی در همه شهرها درخشندگی یافت
 همچون تشنه درفش راهنمائی . فدایش شوم
 که او خود پشتیبان شیوا گوترین کسانی است که به زبان تازی سخن کرده اند
 زیرا به راستی می دانست که وی
 برگزیده پروردگار آسمان است و سالار همه ارجمندان
 و به راستی از نیاکان خویش که پیامبر بودند
 حدیثی درباره او گزارش می کرد که زنجیره های آن روشن بود
 در میان همه آفریدگان، چشم به سوی او برداشت
 و با ترانه ای شادی بخش گفت:
 "راستی که محمد پیامبر فرزند آمنه نزد من از فرزندانم بالاتر است

[صفحه ۳۸۱]

هم نزدیکی و بستگی را درباره او مراعات کردم.
 و هم سفارش های نیاکان را درباره اش به کاربستم ".
 ای پدر شیر تازان و جعفر طیار و همه پاکمردانی که
 فرزندان پیامبر راهنما نیز بودند
 چه بسیار شگفت کاری ها که از محمد دیدی
 و با گروه های رشکبران درباره او به نفرین خوانی بر یکدیگر برخاستی
 از چسبیدن سنگ ها و دریده شدن نامه
 و فرود آمدن باران و سخن گفتن جمادات
 هیچ سرافرازی ای نیست مگر سرافرازی والای تو
 که کینه توزان را چشم درآوردی
 اگرچشمی، کالبدهای جوانمردی ها را ببیند
 خواهد دید که تو روان آن کالبدهائی
 خداوند سپاس گفت آن کارهای درخشان تو را
 که با انجام آن ها فرشتگان هفت گنبد گردون را شادمان گردانیدی
 خدا را از همت تو که کوه های بلند از بیم واکنش هایت

در برابر آن سر فرود آورد
 خدا را از هیبت تو که دشمنان بزرگواری ات
 - یا همان گروه بدکیشان - را به لرزه افکند
 خدا را از دست بخشنده ات
 که چه بسیار تهدیستان را با دهشکاری ات زنده گردانیدی
 تا پایان
 و هم او را چکامه ای است در ۴۳ بیت که در ستایش سرور مکه ابوطالب (ع)

[صفحه ۳۸۲]

سروده و در ص ۱۵۱ از نگاشته او مواهب الواهب می توان یافت و آغاز آن:
 "خدا را ای کسی که میان نشانه های به جا مانده از سراها
 آن خانه ها را می جوئی به ذو سلم که رسیدی نگار من سلمی را درود برسان"
 این جا دیگر قلم را از دنبال کردن سخن باز می داریم زیرا دامنه گفتار، گسترده تر از آن است که در همین مجلد به آن پردازیم و
 امیدواریم که اگر خدا خواهد دنباله پژوهش را در مجلد آینده بیاوریم
 و آخرین سخن ما این است که: ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است .

[صفحه ۳۸۳]

ستایش های منظوم

اشاره

سرایندگان و استادان، سروده های بسیاری در ستایش این کتاب برای ما فرستاده اند همچون شیخ قاسم محی الدین و پزشک کار
 آزموده میرزا محمد خلیلی نگارنده کتاب معجم الادباء الاطباء و خطیب هاشمی سید علی مولف کتاب محمد بن حنفیه و شیخ علی
 سماوی و گوینده خدا بیامرز شیخ محسن ابو حب حائری - که خاکش پاکیزه باد - و شیخ اسد حیدر نجفی که ما از همگان
 سپاسگزار و خود امیدواریم که سروده هاشان را در ضمن زندگینامه هاشان که اگر خدا خواهد همراه با شاعران قرن چهاردهم بیاید
 یاد کنیم و اکنون نیز همراه با سپاسگزاری از ایشان اکتفا می کنیم به آنچه از قریحه شاعر علوی سید روف جمال الدین تراویده و
 نیز به سروده شیخ محمد رضا خالصی که درباره خاندان پیامبر سروده های بسیار دارد و نیز به سروده استاد عبد الصاحب دجیلی
 نگارنده کتاب شعراء العراق . سید آل جمال الدین گوید:

دلبر حقیقت در نامه الغدير

در میان سطرهای آن بود که دلبر حقیقت پرده از رخ برگرفت
و چراغ خود را به پرتوافشانی واداشت
چهره دلربایش را آشکار کرد و گرنه پیشتر
ناراستی ها پرده ای تاریک بر آن پوشانده بود.
آن حقیقت است در "الغدير"

[صفحه ۳۸۴]

اگر تو خردمندی به سوی آن شتاب و راهنمایی های آن را بپذیر
در گذشته روی نهفته بود و دست یافتن به آن دشوار می نمود.
و اکنون در برابر دلداد گانش آشکار شده است.
به کوری رشگبران با درخشندگی روی می نماید
و چه بزرگ است آنکه با کوشش خود آن را آشکار ساخته
چه بسیار کسان که خواستند با کلنگ کینه توزی
این ساختمان را ویران سازند ولی در کار ویرانگری پیروزی نیافتند.
۷/۰۰۰ کس، کار پیمان آن را به تباهی کشاندند.
مرگ بر ایشان باد که لایه های نهانی آن را ندانستند و در نیافتند.
بی خردانه و از سرکین توزی پرده ای بر آن افکندند.
و با این همه مگر درخشندگی سرسخت آن پوشیده می ماند؟
وای بر تعصب باد که چه بسیار فروغ حقیقت ها را پنهان داشته
و بدعت ها را زنده ساخته
نه منصفی هست که آنچه وجدان به حقیقت بدهکار است،
به آن بدهد یا آن را خشنود سازد.
دلبر حقیقت با آن پایگاه والایش،
در کردار کسانی استوار می ایستد که آن را دوست .
حقیقت را دادگرانی دوست می دارند که
از دوستی آن بر نگردند و جز آن به چیزی دل ندهند.
همچون امینی پسر احمد همان کسی که
آشکارا به یاری آن برخاسته و از کناره های آن هرگز نمی پرهیزد
در راه آن هر چیز گرانبھائی را داده بی آنکه پاداشی بخواهد.
تا آنکه در زنده ساختن آن به پیروزی رسیده
هان ای هم پیمان حقیقت چه بسیار بدعت ها

[صفحه ۳۸۵]

روی در پرده داشت که تو پرده آن‌ها را دریدی.
 آن‌ها را در میان مردم آشکار ساختی تا
 بشناسند که راه راست را از کجا باید رفت و کوره راه‌های پر پرتگاه را از کجا.
 آن است "الغدير" و معجزه‌ای را در دل خود دارد.
 که پایان نمی‌پذیرد و سال‌هائی دراز بر جای می‌ماند.
 گوارا باد تو را نامی نیکو که از میان نمی‌رود.
 و فردا نیز در سرای نعمت‌ها زیستن می‌گیری و رستگاری می‌یابی.

۲

و شیخ خالصی گوید:
 به راستی امینی با کوشش‌هائی که باید سپاس داشت .
 در میان همه آفریدگان بر گذشتگان پیشی گرفت.
 نشانه‌های لطف خداوند، جدا جدا و به گستردگی نموده شد
 و کسی که دیده‌ای بینا داشت در میان مردم به خواندن آنها پرداخت .
 او دریا دانشی است که همواره کشیده شدن آب آن
 همه جا را لبریز می‌نماید تا آنجا که دریاها را شرمگین می‌سازد.
 خدا را چه بر فضیلت مردی که با نگارش خود،
 سر بلندی و بزرگی و گردن‌فرازی را به‌چنگ آورد.
 کسی که به ستایش او برخیزد هر چه سخن دراز کند
 و هر چه زندگی‌اش بپاید باز هم به بازگو‌گری یک‌دهم از برتری او نتواند رسید.
 و هر سراینده‌ای که به ستایش او پردازد هر چه هم زندگی‌اش دراز باشد.
 باز در این کار سنگ تمام نتواند نهد

[صفحه ۳۸۶]

خداوند مهربان، آرزوهای او را
 و هر چه را در دل نهفته دارد برآورده گرداند.
 که راهنمائی‌هائی او باطل را از میان برد.
 و در برابر بینندگان، پرده از رخ حقیقت برگرفت.
 جلد ششم الغديرش دریائی پر آب است.
 که در آن، مرواریدهای تابان، بسیار توان یافت
 کتابی است که رازهای آسمانی و پاک را در دل خود دارد.

و - به یاری آن - راه راست را روشن توان ساخت.
 از آنانکه پیش از وی درگذشتند کیست که
 مانند آنچه او نگاشته به قلم آورده باشد؟
 نگارش ابوستانی از فرهنگ و ادب است که به خدا سوگند
 با شکوفه های آن، روزگار درخشندگی خوشبوی خواهد شد.
 و هر گاه آن را ورق می زنی
 از برگ های آن بوی مشک می شنوی
 سرگذشت نامه خردمندان است
 که ترا از منش و کردار گذشتگان آگاهی می دهد
 این رسانائی آن که در دیدگان ما خود می نماید
 بازده همان بیداری ها است که او بر دو چشم خویش هموار ساخته
 از پروردگارم درخواست می کنم که جلد پس از آن را نیز
 به من بنماید و به این گونه راهی برای راهنمایی ام بگشایم
 و نیز هشتمین جلدرا که پس از آن آید
 و هم دنباله های آن را که آرزومندم ببینم

[صفحه ۳۸۷]

و خداوند گرد آورنده بسیار دانای آن را
 در میان مردمان از بخشش های خود ارمغان فرستد .
 خداوند، روزگار و دست های بخشنده او را پایدار بدارد
 تا آنگاه که ابره‌ایرانداز ما زمین را نمناک می سازند
 و خداوند او را برما مرجعی پاینده بدارد
 که نهفته ها را در میان ما آشکار سازد
 خدا را چه یگانه مردی است که با درخشندگی های خویش
 چهره خاور زمین را روشنی بخشید و به آن نوید داد
 راه راست را که در پی فریب کاری ها
 پوشیده مانده بود برای گمراهان آشکار ساخت
 و کتاب هائی پراکند که به یاری آن
 گمراهان بینادل گردیدند
 خدا را چه دانای کوشاو پژوهشگری
 که به خدا با آنچه پراکنده آفرینشی نو دست یازید
 تا پایان چکامه

و استاد دجیلی گوید:

آیا یگانه مردی توانا را درود نفرستادی
که بی مانند و با اندیشه ای استوار باشد
یک تنه در کام معانی درخشان فرورود
تا با گوهری گرانبها مردم را دیدار کند
با ما سخن می کنی و خود امین ما هستی
و از همین روی دانشور امینی خوانده می شوی
نگارش تو درباره غدیر - غدیر خم -

[صفحه ۳۸۸]

به دریاهائی از هنرها می پیوندد
و روز غدیر به جز فروغی نیست که به گردش پرداخت
تا جهان و کیش ما را روشنی بخشد
با آنکه سده ها از آن می گذرد چیزی به جز آن
در پهنه سده ها شایسته بر جای ماندن نیست.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید
بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی)
آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در
دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه
الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن
خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره
الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف
مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲-۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹